



استاد محقق :

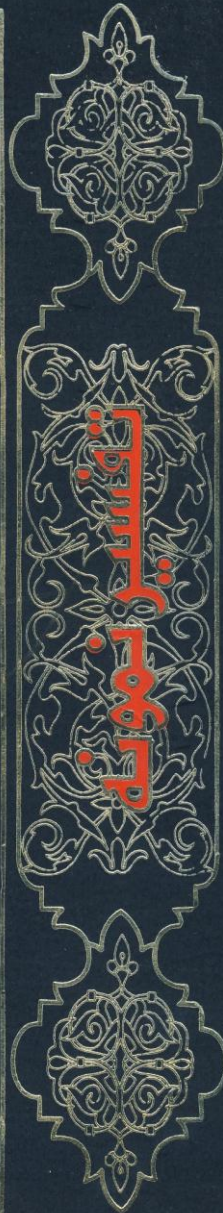
آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد ششم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسش‌ها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱] - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.
۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.

(چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)

جلد ششم

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسش‌ها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷ت۷

۱۳۷۶-۲۲۵۳

۱۳۷۷

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۰۴۱۰ - ۵۵۶۲۷۴۴۹
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۲۵۹



تفسیر نمونه جلد ششم

زیر نظر استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرانتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیة

• تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷

• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری

• چاپ: چاپخانه سرور

• شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 440 - 004 - 6

• شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 440 - 030 - 5 VOL.28

• حق چاپ برای ناشر محفوظ است

• قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد ششم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
الهامی	داوود
ایمانی	اسد الله
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
طباطبائی	سید نور الله
عبداللہی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدف اصلی از نگارش این تفسیر

هدف از نوشتن این تفسیر، این بود که «تفسیری به زبان فارسی» برای قرآن مجید تهیه شود که هم «خواص» بتوانند از آن بهره گیرند، و هم برای «عموم» مفید باشد، تفسیری روان و دور از اصطلاحات پیچیده علمی، دور از شرح اختلافات مفسران و نقل اقوال پراکنده، بر اساس نزدیک ترین مفاهیم قرآن به ذهن، و بر اساس دریافت ها و برداشت های تازه ای که در پرتو پیشرفت علوم گوناگون از قرآن می شود، و با استفاده از قرائن تاریخی و شأن نزول ها و احادیث متقن و ارزنده ای که در منابع اسلامی از پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده است. تفسیری که در عین تفسیر بودن، جوابگوی پرسش ها، مسائل عصری و حل ایرادهای گوناگون در اصول و فروع مباحث اسلامی (تا آنجا که وضع چنین تفسیری اجازه می دهد) بوده باشد. بحمد الله انتشار نخستین جلدهای این تفسیر اثر عمیقی در طبقات مختلف گذاشت، به طوری که چاپ اول و دوم و سوم آن به سرعت نایاب شد.

این استقبال گرم، نشان می داد تشنگی خاصی برای تفسیری به این سبک و اسلوب، در مسلمانان آگاه وجود دارد، و همین موضوع سبب شد که جلدهای بعد با دقت و مراقبت بیشتری دنبال گردد و وقت و فکر زیادتری صرف آن کنیم، و حتی طرز جمع آوری و تنظیم مطالب آن را با آنچه در مقدمه جلد اول نوشته شده، تغییر دهیم، تا بحث ها «هماهنگ تر» و «کامل تر» گردد، مقایسه جلدهای دوم و سوم و

چهارم با جلد اول روشنگر این پیشرفت است. (۱)

از طرف صاحب نظران و طبقات مختلف، تقدیر و تشویق فراوان، نسبت به انتشار این تفسیر، به عمل آمد که ما را نسبت به کاری که شروع کرده بودیم، با تمام مشکلاتی که داشته و داریم به راستی «دلگرم تر» ساخت.

البته انتقادهائی هم در کنار تشویق ها وجود داشت که شاید از آنها بیش از تشویق ها استفاده کردیم، و سعی می کنیم مجلدات بعد را با توجه به آنها تهیه کنیم.

بسیار خوشوقت خواهیم شد که صاحب نظران دیگر پس از مطالعه آن، هر گونه «عیبی» به نظرشان می رسد برای ما بنویسند و مطمئن باشند هیچ گونه «تعصبی» در برابر عیب ها و نواقص نداریم، بنابراین ایرادها و یادآوری ها را با آغوش باز استقبال خواهیم کرد و از آن مسلماً استفاده خواهیم نمود.

امیدواریم این تفسیر، کمکی به همگان برای شناسائی هر چه بیشتر قرآن، این اقیانوس ناپیدا کرانه، بنماید و همگی بتوانیم با الهام از تعلیمات زنده و عمیق آن، گامی در راه نجات مسلمانان از وضع اسفبار کنونی برداریم، به جوامع اسلامی تحرک و آگاهی بیشتر بدهیم و در برابر تعهدها و مسئولیت هائی که در برابر اسلام در این عصر و زمان خاص، بر دوش داریم قدم مؤثری برداریم، مخصوصاً پیوند نسل جوان را با قرآن محکم تر سازیم.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

اول / رجب / ۱۳۹۶

۱ - این سخن مربوط به قبل از تجدیدنظر در جلد های اول و دوم است و گونه بعد از تجدیدنظر این دو جلد کمال خود را طی کرده است. (مصحح)

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه سید محمد حسین طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی نیشابوری
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد ششم

سوره های

انعام ۱۴۱ تا آخر - اعراف ۱ - ۱۷۱

جزء ۸ قرآن مجید

جزء هشتم قرآن مجید

از آیه ۱۴۱ سوره «انعام»

۱۴۱ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

ترجمه:

۱۴۱ - اوست که باغ های معروش (باغ هایی که درختانش روی داربست ها قرار دارد)، و باغ های غیر معروش را آفرید؛ همچنین نخل و انواع زراعت را، که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند؛ و (نیز) درخت زیتون و انار را، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند؛ (برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه یکدیگر است، ولی طعم میوه آنها متفاوت می باشد). از میوه آن، به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید! و حق آن را به هنگام درو، پردازید! و اسراف نکنید، که خداوند مسرفان را دوست ندارد!

تفسیر:

یک درس بزرگ توحید

در این آیه، به چند موضوع اشاره شده که هر کدام در حقیقت نتیجه دیگری است. نخست می فرماید: «خداوند همان کسی است که انواع باغ ها و زراعت ها را با درختان گوناگون آفریده است که بعضی روی داربست ها قرار گرفته، و بعضی بدون احتیاج به داربست بر سر پا ایستاده اند» (وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ

و غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ).

بعضی بر داربست تکیه داده و با منظر بدیع و دل انگیز خود چشم ها را متوجه خویش می سازند، و با میوه های لذیذ و پربرکت کام انسان را شیرین می کنند، و بعضی بدون احتیاج به داربست بر سر پا ایستاده و سایه بر سر آدمیان گسترده، و با میوه های گوناگون به تغذیه انسان خدمت می کنند.

مفسران در تفسیر کلمه «مَعْرُوش» و «غَيْرَ مَعْرُوش» سه احتمال داده اند:

۱ - همان که در بالا به آن اشاره شد، یعنی درختانی که روی پای خود نمی ایستند و نیاز به داربست دارند، و درختانی که بدون نیاز به داربست روی پای خود می ایستند؛ زیرا «عرش» در لغت به معنی برافراشتن و هر موجود برافراشته است و به همین جهت به سقف و یا تخت پایه بلند، عرش گفته می شود. (۱)

۲ - منظور از «مَعْرُوش» درخت اهلی است که به وسیله دیوار و امثال آن در باغ ها حفاظت می شود و «غَيْرَ مَعْرُوش» درختان بیابانی و جنگلی و کوهستانی است. (۲)

۳ - «مَعْرُوش» درختی است که بر سر پا ایستاده و اما «غَيْرَ مَعْرُوش» درختی است که بر روی زمین می خوابد و پهن می شود. (۳)

ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

و شاید ذکر «مَعْرُوشَات» در آغاز سخن، به خاطر ساختمان عجیب و

۱ و ۲ و ۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحه ۱۱۹ - تفسیر «غریب القرآن»، صفحه ۳۱۹، انتشارات زاهدی قم - «التبیان»، جلد ۴، صفحه ۲۹۴، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۷۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۹۲، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۸، صفحه ۶۹، دار الفکر بیروت ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۸۸، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

شگفت انگیز این گونه درختان است، یک نگاه کوتاه به درخت انگور، ساقه و شاخه پر پیچ و خم آن، که به قلاب های مخصوصی مجهز است، و خود را به اشیاء اطراف می چسباند تا کمر راست کند، شاهد این مدعا است.

پس از آن، به دو قسمت از باغ ها و جنات اشاره کرده، می فرماید: «و همچنین درختان نخل و زراعت را آفرید» (وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ).

ذکر این دو بالخصوص به خاطر آن است که از اهمیت ویژه ای در زندگانی بشر و تغذیه او برخوردارند (توجه داشته باشید: «جَنَّت» هم به باغ و هم به زمین های پوشیده از زراعت گفته می شود).

آنگاه اضافه می کند: «این درختان از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند» (مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ). (۱) یعنی با این که از زمین واحدی می رویند هر کدام طعم و عطر و خاصیتی مخصوص به خود دارند، که در دیگری دیده نمی شود.

سپس به دو قسمت دیگر از میوه هائی اشاره می کند که فوق العاده مفید و دارای ارزش حیاتی هستند، می فرماید: «همچنین زیتون و انار» (وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ).

انتخاب این دو، ظاهراً به خاطر آن است که این دو درخت در عین این که از نظر ظاهر با هم شباهت دارند، از نظر میوه و خاصیت غذایی بسیار با هم متفاوتند لذا بلافاصله می فرماید: «هم با یکدیگر شبیهند و هم غیر شبیه» (مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ). (۲)

پس از ذکر این همه نعمت های گوناگون پروردگار می فرماید: «از میوه آنها

۱ - «أَكُلَ» (با ضم الف و سکون یا ضم کاف) به معنی چیزی است که خورده می شود (از ماده «أَكَلَ» به معنی خوردن).

۲ - در این باره ذیل آیه ۹۹ همین سوره نیز در جلد پنجم توضیحی گذشت.

به هنگامی که به ثمر نشست، بخورید ولی فراموش نکنید که به هنگام چیدن، حق آن را باید ادا کنید» (كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ).

و در پایان، فرمان می دهد: «اسراف نکنید؛ زیرا خداوند مسرفان را دوست نمی دارد» (وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

«اسراف» به معنی تجاوز از حد اعتدال است، این جمله، می تواند اشاره به عدم اسراف در خوردن، و یا عدم اسراف در بخشش بوده باشد؛ زیرا پاره ای از اشخاص به قدری دست و دل بازند که هر چه دارند به این و آن می دهند و خود و فرزندانشان معطل می مانند.

نکته ها:

۱ - پیوند آیه با آیات قبل

در آیات گذشته از این سوره، سخن از احکام خرافی بت پرستان در میان بود، که از زراعت و چهارپایان نصیبی برای خدا قرار می دادند، و عقیده داشتند این سهام باید به شکل مخصوصی مصرف گردد، و سوار شدن بر پشت بعضی از چهارپایان را تحریم می کردند و بچه های خود را برای بعضی از بت ها قربانی می نمودند.

آیه فوق و آیه ای که بعد از این می آید در حقیقت پاسخی به تمام این احکام خرافی است؛ زیرا صریحاً می فرماید:

خالق تمام این نعمت ها خدا است، او است که همه این درختان و چهارپایان و زراعت ها را آفریده است و هم او است که دستور داده از آنها بهره گیرید و اسراف نکنید، بنابراین غیر او نه حق «تحریم» دارد و نه حق «تحلیل».

۲ - در این که جمله «إِذَا أَثْمَرَ» (هنگامی که میوه دهد) با ذکر کلمه «تَمَرِهِ» قبل از آن، چه منظوری را تعقیب می کند، در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهراً هدف از این جمله این است که: به مجرد این که میوه بر درختان، و خوشه و دانه در زراعت آشکار شود، بهره گرفتن از آنها مباح و جایز است، اگر چه حق مستمندان هنوز پرداخته نشده است و این حق را تنها در موقع چیدن میوه و در درو کردن (یوم الحصاد) باید پرداخت (دقت کنید).

* * *

۳ - منظور از این حق که به هنگام درو باید پرداخت چیست؟
 بعضی معتقدند: همان زکات واجب، یعنی یک دهم و یک بیستم است، ولی با توجه به این که این سوره در «مکه» نازل شده و حکم زکات در سال دوم هجرت و یا بعد از آن در «مدینه» نازل گردیده است، چنین احتمالی بسیار بعید به نظر می رسد.
 در روایات فراوانی که از اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده و همچنین در بسیاری از روایات اهل تسنن، این حق، غیر از زکات معرفی شده و منظور از آن چیزی است که به هنگام حضور مستمند در موقع چیدن میوه و یا درو کردن زراعت به او داده می شود، و حلاً معین و ثابتی ندارد. (۱)

و در این صورت آیا این حکم واجب است یا مستحب؟

۱ - روایات مربوط به این موضوع را صاحب «وسائل» در کتاب «زکات»، ابواب زکات غلات در باب ۱۳، و «بیهقی» در کتاب «سنن»، جلد ۴، صفحه ۱۳۲، دار الفکر بیروت آورده است.
 «کافی»، جلد ۳، صفحه ۵۶۵، دار الکتب الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۴، صفحه ۱۰۶، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۱۹۵ به بعد، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۷، صفحه ۹۲ و...، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۹۳ و... - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۳۷۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۸، مؤسسه دار الکتب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «عوالی اللثالی»، جلد ۲، صفحه ۶۶، انتشارات سیّد الشهداء قم، ۱۴۰۵ هـ ق.

بعضی معتقدند: یک حکم وجوبی است که قبل از تشریع حکم زکات بر مسلمانان لازم بوده ولی بعد از نزول آیه زکات، این حکم منسوخ شد، و حکم زکات با حدّ و حدود معینش به جای آن نشست.

ولی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می شود که: این حکم نسخ نشده و به عنوان یک حکم استحبابی هم اکنون به قوت خود باقی است.

۴ - تعبیر به کلمه «یوم» ممکن است اشاره به این باشد که: چیدن میوه ها و درو کردن زراعت ها بهتر است در روز انجام گیرد، اگر چه مستمندان حاضر شوند و قسمتی به آنها داده شود، نه این که بعضی از افراد بخیل، شبانه این کار را بکنند، تا کسی با خبر نشود، در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده نیز روی این موضوع تأکید شده است. (۱)

۱ - در این باره به کتاب «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۳۶، کتاب الزکاء، ابواب زکاء الغلات باب کراهة الحصاد و الجذاذ... باللیل مراجعه شود (جلد ۹، صفحه ۱۹۸، آل البيت) - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۵۶۵، دار الکتب الاسلامیة - «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۴۷، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «تهذیب»، جلد ۴، صفحه ۱۰۶، دار الکتب اسلامیة، ۱۳۶۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۹۵.

- ۱۴۲ وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
- ۱۴۳ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلَذْكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُ الْاُنْثَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْاُنْثَيْنِ نَبُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
- ۱۴۴ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلَذْكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُ الْاُنْثَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْاُنْثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ترجمه:

- ۱۴۲ - (او کسی است که) از چهارپایان، برای شما حیوانات باربر، و حیوانات کوچک (برای منافع دیگر) آفرید؛ از آنچه به شما روزی داده است، بخورید! و از گام های شیطان پیروی ننمائید، که او دشمن آشکار شماست!
- ۱۴۳ - هشت جفت از چهارپایان (برای شما آفرید)؛ از میش دو جفت، و از بز دو جفت؛ بگو: «آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده، یا ماده ها را؟! یا آنچه شکم ماده ها در برگرفته؟! اگر راست می گوئید (و بر تحریم اینها دلیلی دارید)، به من خبر دهید!»
- ۱۴۴ - و از شتر یک جفت، و از گاو هم یک جفت (برای شما آفرید)؛ بگو: «کدام یک از اینها را خدا حرام کرده است؟! نرها یا ماده ها را؟! یا آنچه را شکم ماده ها در برگرفته؟! یا

هنگامی که خدا شما را به این موضوع توصیه کرد، شما گواه (بر این تحریم) بودید؟! پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندند، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ گاه ستمگران را هدایت نمی کند».

تفسیر:

نفی احکام خرافی مشرکان

این آیات، همان طور که اشاره شد در پی نفی احکام خرافی مشرکان در زمینه زراعت و چهارپایان است، در آیه قبل سخن از انواع زراعت ها و میوه های خداداد در میان بود، و در این آیات درباره حیوانات حلال گوشت و خدمات آنها سخن می فرماید.

نخست می فرماید: «خداوند کسی است که از چهارپایان برای شما حیوانات بزرگ و باربر و حیوانات کوچک آفرید» (وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا). (۱)

«حَمُولَةً» معنی جمعی دارد، و چنان که علمای لغت گفته اند، مفرد از جنس خود ندارد، و به معنی حیوانات بزرگ باربر مانند شتر و اسب و نظایر آنها است.

«فَرْش» به همان معنی معروف است، ولی در اینجا به معنی گوسفند و نظیر آن از حیوانات کوچک تفسیر شده است و ظاهراً نکته اش این است که این گونه حیوانات بسیار به زمین نزدیک هستند، و در برابر حیوانات بزرگ باربر، همانند فرشی محسوب می شوند.

هر گاه به بیابانی که گوسفندانی در آن مشغول چرا هستند از دور بنگریم درست به فرشی می مانند که روی زمین گسترده شده است، در حالی که گله شتران هیچ گاه از دور چنین منظره ای ندارد.

۱ - «و» در آغاز این آیه، واو عاطفه است ما بعد آن به «جَنَات» که در آیه قبل است عطف شده است.

تقابل «حَمُولَه» با «فَرَش» نیز این معنی را تأیید می کند.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که: منظور از این کلمه، فرش هائی است که مردم از حیوانات درست می کنند، یعنی بسیاری از حیوانات هم برای باربری مورد استفاده قرار می گیرند و هم برای تهیه فرش.

ولی احتمال اول نزدیک تر به معنی آیه است.

آنگاه چنین نتیجه می گیرد، اکنون که همه اینها مخلوق خدا است و حکم آن به دست اوست، به شما فرمان می دهد که: «از آنچه او به شما روزی داده است بخورید» (كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ). این که نمی گوید از این حیوانات بخورید، بلکه می فرماید از آنچه به شما داده است تناول کنید، به خاطر آن است که: حیوانات حلال گوشت منحصر به چهارپایان نیستند، بلکه حیوانات دیگری نیز حلال گوشتند که در جمله فوق از آنها ذکری نشده است.

و به دنبال آن و برای تأکید این سخن و ابطال احکام خرافاتی مشرکان، می فرماید: «از گام های شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است» (دشمنی که از آغاز خلقت آدم به شما اعلان جنگ داده است) (وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

اشاره به این که این گونه احکام و مقررات بی دلیل که صرفاً از پندارهای خام، هوا و هوس ها و جهل و نادانی سرچشمه گرفته، یک سلسله وسوسه های شیطانی بیش نیست، که شما را گام، به گام از حق دور کرده و در بیراهه ها سرگردان می سازد.

در ذیل آیه ۱۶۸ سوره «بقره» درباره این جمله توضیح جالبی داده شد.

در آیه بعد به عنوان توضیح، قسمتی از حیوانات حلال گوشت و قسمتی از حیواناتی را که هم باربرند و هم برای تغذیه انسان قابل استفاده اند، شرح می دهد می فرماید: «خداوند هشت جفت از چهارپایان را برای شما آفرید، از گوسفند و میش یک جفت (نر و ماده) و از بز یک جفت (نر و ماده)» (ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ). (۱)

پس از ذکر این چهار زوج بلافاصله به پیامبرش دستور می دهد که: «از آنها صریحاً بپرسد: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده یا ماده ها را» (قُلْ أَلَذَّكَّرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيْنِ). «یا حیواناتی که در شکم میش ها یا بزهای ماده است» (أَمْأَ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ).

بعد از آن اضافه می کند: «اگر راست می گوئید و بر تحریم هر یک از این حیوانات از روی علم و دانش دلیلی دارید به من خبر دهید» (نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

در آیه بعد، چهار زوج دیگر را بیان می کند و می فرماید: «از شتر، دو زوج (نر و ماده) و از گاو هم دو زوج (نر و ماده) قرار دادیم، بگو کدام یک از اینها را خدا حرام کرده است، نرها یا ماده ها را و یا حیواناتی که در شکم شترها یا گاوهای ماده است» (وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلَذَّكَّرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ

۱ - «أزواج» جمع «زوج» در لغت به معنی جفت است، ولی باید توجه داشت:

گاهی به مجموع دو حیوان نر و ماده گفته می شود.

و گاهی به هر یک از دو زوج نیز گفته می شود، و لذا به مجموع آنها زوجین می گویند، و این که در آیه فوق اشاره به هشت زوج شده منظور از آن چهار نوع حیوان نر و چهار نوع حیوان ماده است.

این احتمال نیز در آیه داده شده است که منظور از آن جفت های حیوانات اهلی و وحشی بوده باشد، یعنی نر و ماده گوسفند اهلی و وحشی و همچنین.

الْأَنْثَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ).

از آنجا که حکم به حلال بودن یا حرام بودن این حیوانات تنها به دست خداوندی است که آفریننده آنها و آفریدگار بشر و تمام جهان هستی است، اگر کسی ادعای تحلیل یا تحریم کند، یا باید از طریق گواهی عقل باشد، یا شخصاً وحی بر او نازل گردد، و یا به هنگام صدور این فرمان از ناحیه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) حضور داشته باشد.

در آیه قبل، تصریح شده بود که هیچ گونه دلیل علمی و عقلی برای تحریم این حیوانات در اختیار مشرکان نبود، و چون آنها ادعای نبوت و وحی نیز نداشتند.

بنابراین تنها احتمال سوم باقی می ماند که ادعا کنند به هنگام صدور این فرمان به پیامبران الهی، حاضر و گواه بوده اند، لذا می فرماید: «آیا شما شاهد و گواه این مطلب بودید، هنگامی که خداوند به این موضوع توصیه کرد» (أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا).

و چون جواب این سؤال نیز منفی بوده، ثابت می شود که آنها جز تهمت و افتراء در این باره سرمایه ای نداشتند.

لذا در پایان آیه اضافه می کند: «چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند تا مردم را از روی جهل گمراه سازند، مسلماً خداوند هیچ گاه ستمگران را هدایت نخواهد کرد» (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (۱)
از آیه فوق استفاده می شود که دروغ بستن به خدا یکی از بزرگ ترین ستم ها

۱ - درباره این که «بَغْيِرِ عِلْمٍ» و به اصطلاح «جار و مجرور» متعلق به چیست؟ احتمالات متعددی داده اند، ولی بعید نیست که متعلق به فعل «يُضِلُّ» بوده باشد، یعنی آنها به سبب جهل و نادانی خودشان، مردم را به گمراهی می کشانند.

است، ستم به مقام مقدس پروردگار، ستم به بندگان خدا، و ستم به خویشتن و همان طور که سابقاً گفته ایم، تعبیر به «ستمکارترین» در این گونه موارد جنبه «نسبی» دارد. بنابراین مانعی ندارد که عین این تعبیر در مورد بعضی از گناهان کییره دیگر ذکر شود. و نیز از این آیه استفاده می شود که: هدایت و اضلال الهی جنبه اجباری ندارد، بلکه عوامل و مقدمات آن از خود انسان شروع می شود، هنگامی که کسی دست به ظلم و ستم زد، خداوند حمایت خود را از او دریغ می دارد و در پی راهه ها سرگردان خواهد شد.

۱۴۵ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۱۴۵ - بگو: «در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم؛ به جز این که مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک - که اینها همه پلیدند - یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده است». اما کسی که مضطراً (به خوردن این محرّمات) شود، بی آن که خواهان لذت باشد و یا زیاده روی کند (گناهی بر او نیست)؛ زیرا پروردگارت، آمرزنده مهربان است.

تفسیر:

بخشی از حیوانات حرام

در این آیه برای روشن ساختن محرمات الهی از بدعت هائی که مشرکان در آئین حق گذاشته بودند، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد که صریحاً به آنها بگو: «در آنچه بر من وحی شده هیچ غذای حرامی را برای هیچ کس (اعم از زن و مرد، کوچک و بزرگ) نمی یابم» (قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ). «مگر چند چیز، نخست این که مردار باشد» (إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً). «یا خونی که از بدن حیوان بیرون می ریزد» (أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا) نه خون هائی که پس از بریدن رگ های حیوان و خارج شدن مقدار زیادی از خون در لابلای

رگ های موئین در وسط گوشت ها باقی می ماند.

«یا گوشت خوک» (أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ).

زیرا «همه اینها رجس و پلیدی است» (فَإِنَّهُ رَجْسٌ) و مایه تنفر طبع سالم آدمی و منبع انواع آلودگی ها و سرچشمه زیان های مختلف.

ضمیر «إِنَّهُ» با این که مفرد است، به عقیده بسیاری از مفسران به هر سه قسمت (گوشت مردار، خون و گوشت خوک) باز می گردد، و معنی جمله چنین است: «همه آنچه گفته شد، پلیدی است» (۱) و متناسب با ظاهر آیه نیز همین است که ضمیر به تمام آنها بازگردد؛ زیرا شک نیست که مردار و خون همانند گوشت خوک پلید است.

سپس به نوع چهارم اشاره کرده می فرماید: «یا حیواناتی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شده است» (أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ). (۲)

جالب این که: به جای ذکر کلمه «حیوان» کلمه «فسق» آمده است و همان طور که در سابق نیز اشاره کرده ایم، «فسق» به معنی خارج شدن از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است، و لذا به هر گونه گناه فسق گفته می شود.

اما ذکر این کلمه در برابر «رجس» که در مورد سه موضوع حرام سابق گذشت، ممکن است اشاره به این باشد که گوشت های حرام، اصولاً بر دو دسته است:

گوشت هایی که تحریم آنها به خاطر پلیدی و تنفر طبع و زیان های جسمانی می باشد، و به آن رجس اطلاق می گردد.

۱ - در واقع کلمه «إِنَّهُ» به معنی «إِنَّ مَا ذُكِرَ» است.

۲ - «أَهْلًا» از ماده «اهلال» و آن در اصل از «هلال» گرفته شده است و به معنی بلند کردن صدا به هنگام رؤیت «هلال» است، سپس به هر گونه صدای بلند، گفته شده است، و به نخستین صدای گریه نوزاد نیز گفته می شود، و چون به هنگام سر بریدن حیوانات، نام بت ها را با صدای بلند می بردند تعبیر به «أَهْلًا» شده است.

و گوشت هائی که نه پلید است و نه از نظر بهداشتی زیان آور، اما از نظر اخلاقی و معنوی نشانه بیگانگی از خدا و دوری از مکتب توحید است، و به همین دلیل نیز تحریم شده است. بنابراین، نباید انتظار داشت گوشت های حرام، همیشه دارای زیان های بهداشتی باشد، بلکه گاهی به خاطر زیان های معنوی و اخلاقی تحریم شده است.

و از اینجا روشن می شود «شرائط ذبح اسلامی» نیز بر دو گونه است:

بعضی مانند بریدن رگ های چهارگانه و بیرون ریختن خون حیوان، جنبه بهداشتی دارد، و بعضی مانند رو به قبله بودن و گفتن «بسم الله» و ذبح به وسیله مسلمان، جنبه معنوی.

در پایان آیه کسانی را که از روی ناچاری و اضطرار، و نیافتن هیچ غذای دیگر برای حفظ جان خویش، از این گوشت های حرام استفاده می کنند، استثناء کرده می فرماید: «کسانی که اضطرار پیدا کنند، گناهی بر آنها نیست، مشروط بر این که تنها به خاطر حفظ جان باشد، نه به خاطر لذت و یا حلال شمردن حرام الهی و نه زیاد از حد بخورند، در این صورت پروردگار آمرزنده مهربان آنها را معاف خواهد ساخت» (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱).

در حقیقت این دو شرط برای آن است که افرادی اضطرار را دستاویز برای تجاوز به حریم قوانین الهی نسازند، و به بهانه اضطرار از حدود مقررات خدا پا را فراتر نهند.

۱ - «باغ» یا «باغی» از ماده «بغی» به معنای طلب است و «عاد» یا «عادی» از ماده «عدو» به معنای تجاوز می باشد.

ولی در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) مانند روایتی که در تفسیر «عیاشی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنین می خوانیم: **الْبَاغِي الظَّالِمُ وَالْعَادِي الْغَاصِبُ**: «منظور از باغی، ستمگر است و منظور از عادی، غاصب است». (۱)

و نیز در روایت دیگری از امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: **الْبَاغِي الْخَارِجُ عَلَى الْإِمَامِ وَالْعَادِي اللَّصُّ**: «منظور از باغی کسی است که بر ضد امام عادل و حکومت اسلامی قیام کند و منظور از عادی دزد است». (۲)

این روایات و مانند آنها اشاره به این است که اضطراب به خوردن گوشت های حرام، معمولاً در سفرها رخ می دهد، اگر کسی در راه ظلم و ستم و یا غصب و دزدی، اقدام به سفر کند و گرفتار کمبود غذا شود، خوردن گوشت های حرام برای او جائز نیست، گرچه موظف است برای حفظ جان خود از آن گوشت ها استفاده کند، ولی کیفر این گناه را خواهد داشت، چه این که مقدمات چنین سفر حرامی را خودش فراهم ساخته است و در هر صورت این روایات، با مفهوم کلی آیه کاملاً سازگار است.

نکته:

پاسخ به یک سؤال

در اینجا یک سؤال پیش می آید که: چگونه تمام محرمات الهی در زمینه غذاها منحصر به چهار چیز شمرده شده است؟ با این که: می دانیم غذاهای حرام منحصر به اینها نیست، گوشت حیوانات درنده و گوشت حیوانات دریائی (جز

۱ - «مستدرک»، جلد ۱۶، صفحه ۲۰۰، حدیث ۱۹۵۸۳ - ۱، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۷۴، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

۲ - «مستدرک»، جلد ۱۶، صفحه ۲۰۱، حدیث ۱۹۵۸۴ - ۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۲،

صفحه ۱۳۷ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۷۴، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

ماهی فلس دار) و مانند آنها همگی حرام هستند در حالی که در آیه هیچ نامی از آنها به میان نیامده و محرمات منحصر به چهار چیز شمرده شده است؟ بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: به هنگام نزول این آیات در «مکه»، هنوز حکم تحریم سایر غذاهای حرام نازل نشده بود.

ولی این جواب صحیح به نظر نمی رسد، گواه این سخن آن که عین همین تعبیر یا شبیه آن در بعضی از سوره های «مدنی» نیز دیده می شود، مانند آیه ۱۷۳ سوره «بقره». ظاهر این است که: این آیه، تنها نظر به نفی احکام خرافی مشرکان دارد و به اصطلاح، «حصر اضافی» است، و به تعبیر دیگر آیه می فرماید: محرمات الهی اینها هستند نه آنچه شما به هم بافته اید.

برای روشن شدن این سخن، بد نیست مثالی بزنیم، کسی از ما سؤال می کند: «آیا حسن و حسین، هر دو آمدند؟» ما در جواب می گوئیم: «نه، فقط حسن آمد»، در اینجا منظورمان این است که آمدن نفر دوم، یعنی حسین را نفی کنیم.

اما هیچ مانعی ندارد کسان دیگری که اصلاً مورد بحث ما نبوده اند آمده باشند، چنین حصری را حصر اضافی (یا نسبی) می گویند.

اما باید توجه داشت ظاهر حصر، معمولاً حصر حقیقی است مگر در مواردی که قرینه ای در کار باشد مانند آیه مورد بحث.

۱۴۶ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُرُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

۱۴۷ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

ترجمه:

۱۴۶ - و بر یهودیان، هر حیوان ناخن دار (حیواناتی که سم یکپارچه دارند) را حرام کردیم؛ و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را بر آنان تحریم نمودیم؛ مگر چربی هائی که بر پشت آنها قرار دارد، و یا در دو طرف پهلوها، و یا آنها که با استخوان آمیخته است؛ این را به خاطر ستمی که می کردند به آنها کیفر دادیم؛ و ما راست می گوئیم.

۱۴۷ - اگر تو را تکذیب کنند (و این حقایق را نپذیرند)، به آنها بگو: «پروردگار شما، رحمت گسترده ای دارد؛ اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدنی نیست! (و اگر ادامه دهید کیفر شما حتمی است)».

تفسیر:

محرمات بر یهود

در آیات قبل، حیوانات حرام، منحصر به چهار چیز شمرده شده بود اما در این آیات، اشاره به قسمتی از محرمات بر یهود می کند تا روشن شود، احکام مجهول و خرافی بت پرستان نه با آئین اسلام سازگار است و نه با آئین یهود، (و

نه با آئین مسیح که معمولاً در احکامش از آئین یهود پیروی می کند). تازه در این آیات تصریح شده که این قسمت از محرمات بر یهود نیز جنبه مجازات و کیفر داشته و اگر مرتکب جنایات و خلافکاری هائی نمی شدند، این امور نیز بر آنها حرام نمی شد. بنابراین جا دارد از بت پرستان سؤال شود: این احکام ساختگی را از کجا آوردید؟! لذا نخست می فرماید: «بر یهودیان، هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم» (وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ).

«ظُفْر» (بر وزن شتر) در اصل، به معنی «ناخن» می باشد، ولی به سمّ حیوان های سم دار (آنها که همچون اسب، سم هائی دارند که شکاف ندارد نه مانند گوسفند و گاو که دارای سم شکافته می باشند) نیز اطلاق شده؛ زیرا سم های آنها شبیه ناخن است، و نیز به پای شتر که نوک پای او یکپارچه است و شکافی ندارد گفته اند.

بنابراین، از آیه فوق چنین استفاده می شود: تمام حیواناتی که «سم چاک» نیستند اعم از چهارپایان یا پرندگان، بر یهود تحریم شده بود. از «سفر لاویان» «تورات» کنونی فصل ۱۱ نیز همین معنی اجمالاً استفاده می شود آنجا که می گوید:

«از میان بهائم، هر سم چاک داری که تمام شکاف و نشخوارکننده باشد بخورید، اما از نشخوارکنندگان سم چاکان اینها را نخورید، شتر را با وجودی که نشخوار می کند اما تمام سم چاک نیست، آن برای شما ناپاک است» (۱).

از جمله بعد، در آیه فوق که تنها سخن از گاو و گوسفند به میان آورده نیز

می توان استفاده کرد که: شتر برای یهود به کلی حرام بوده است (دقت کنید).

سپس می فرماید: «پیه و چربی موجود در بدن گاو و گوسفند را نیز بر آنها حرام کرده بودیم» (وَمِنْ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا).

و به دنبال آن، سه مورد را استثناء می کند، نخست «چربی هائی که در پشت این دو حیوان قرار دارد» (إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا).

پس از آن «و چربی هائی که در پهلوها و لابلای امعاء قرار گرفته» (أَوِ الْحَوَايَا). (۱)

و در مرحله بعد «و چربی هائی که با استخوان آمیخته شده است» (أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ).

ولی در پایان آیه تصریح می کند: اینها در حقیقت بر یهود حرام نبود، «اما به خاطر ظلم و ستمی که می کردند، از این گونه گوشت ها و چربی ها که مورد علاقه آنها بود به حکم خدا محروم شدند» (ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ).

و برای تأکید اضافه می کند: «این یک حقیقت است و ما راست می گوئیم» (وَإِنَّا لَصَادِقُونَ).

در این که بنی اسرائیل چه ظلم و ستمی کرده بودند که خداوند پاره ای از نعمت هائی را که مورد علاقه آنها بود بر آنها تحریم کرد؟ در میان مفسران گفتگو است.

ولی آنچه از آیات ۱۶۰ و ۱۶۱ سوره «نساء» استفاده می شود این است که: علت تحریم مزبور چند چیز بوده است:

ظلم و ستم بر ضعیفاء و جلوگیری از دعوت انبیاء در مسیر هدایت مردم، و

۱ - «حَوَايَا» جمع «حَوِيَّة» (بر وزن قضیه) به معنی مجموعه محتویات شکم حیوان است که به صورت یک کره و به معنی «امعاء» می باشد.

رباخواری، و اموال مردم را به ناحق خوردن، آنجا که می فرماید:

فَبَطَّلُوا مِنْ الدِّينِ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدَّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا * وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ:

«به خاطر ظلمی که از یهود صادر شد، و (نیز) به خاطر جلوگیری بسیار آنها از راه خدا، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود، حرام کردیم * و (همچنین) به خاطر ربا گرفتن، درحالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم به باطل».

جمله «وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ» که در آخر آیه آمده است، ممکن است اشاره به این نکته باشد که: صدق و حقیقت مطلب در مورد تحریم این غذاها آن است که ما گفتیم، نه آن است که: یهود در پاره ای از سخنان خود می گفتند، و آن را به عنوان فرمانی دائر بر تحریم این امور، از ناحیه اسرائیل (یعقوب) معرفی می کردند؛ زیرا یعقوب چنان که در آیه ۹۳ سوره «آل عمران» آمده است هرگز، حکم به حرام بودن این اموال نکرده بود، و این تهمتی بود که یهود بر او بستند (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق جلد سوم مراجعه فرمائید).

از آنجا که لجاجت یهود و مشرکان روشن بوده و امکان داشته پافشاری کنند و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را تکذیب نمایند، در آیه بعد، خداوند به پیامبرش دستور می دهد: «اگر تو را تکذیب کنند به آنها بگو: پروردگارتان رحمت وسیع و پهنآوری دارد» (فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ).

و شما را زود مجازات نمی کند بلکه مهلت می دهد، شاید از اشتباهات خود برگردید، از کرده خود پشیمان شوید و به سوی خدا باز آئید.

ولی اگر از مهلت الهی باز هم سوءاستفاده کنید، و به تهمت های ناروای خود ادامه دهید، بدانید کیفر خداوند قطعی است، و سرانجام دامن شما را خواهد گرفت؛ زیرا «مجازات او از جمعیت مجرمان دفع شدنی نیست» (وَلَا يَرْدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ). این آیه به خوبی عظمت تعلیمات قرآن را روشن می سازد که بعد از شرح این همه خلافتکاری های یهود و مشرکان، باز آنها را فوراً تهدید به عذاب نمی کند بلکه نخست با تعبیرهای آکنده از محبت مانند «رَبُّكُمْ» (پروردگار شما) «ذُو رَحْمَةٍ» (صاحب رحمت است) «وَاسِعَةٍ» (رحمتش پهناور می باشد) راه بازگشت را به سوی آنها گشوده، تا اگر کمترین آمادگی برای این موضوع در آنها وجود داشته باشد، تشویق شوند و به سوی حق بازگردند.

اما برای این که رحمت پهناور الهی باعث جرأت، جسارت و طغیان آنان نگردد، و دست از لجاجت بردارند در آخرین جمله آنها را تهدید به مجازات قطعی خدا می کند.

* * *

۱۴۸ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا
مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ
عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
تَخْرُصُونَ

۱۴۹ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ

۱۵۰ قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا
فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيَاتِنًا وَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ

ترجمه:

۱۴۸ - به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می گویند: «اگر خدا می خواست، نه ما مشرک
می شدیم و نه پدران ما؛ و نه چیزی را تحریم می کردیم!» کسانی که پیش از آنها بودند نیز،
همین گونه دروغ می گفتند؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: «آیا دلیل روشنی (بر
این موضوع) دارید که آن را به ما نشان دهید؟! شما فقط از پندارهای بی اساس پیروی می
کنید، و تخمین های نابه جا می زنید».

۱۴۹ - بگو: «دلیل رسا برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه ای باقی نمی گذارد). و
اگر او بخواهد، همه شما را (به اجبار) هدایت می کند».

۱۵۰ - بگو: «گواهان خود را، که گواهی می دهند خداوند اینها را حرام کرده است، بیاورید!»
اگر آنها (به دروغ) گواهی دهند، تو با آنان (همصدا نشو!) و گواهی نده؛ و از هوا و هوس
کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک
قائلند، پیروی مکن!

تفسیر:

فرار از مسئولیت به بهانه «جبر»

به دنبال سخنانی که از مشرکان در آیات سابق گذشت، در این آیات، به پاره ای از استدلالات واهی آنان و پاسخ آن اشاره شده است:

نخست می فرماید: «به زودی مشرکان در پاسخ ایرادات تو در زمینه شرک و تحریم روزی های حلال چنین می گویند: اگر خداوند می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه نیاکان ما بت پرست بودند، و نه چیزی را تحریم می کردیم» (سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَائُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ)، پس آنچه ما کرده ایم و می گوئیم همه خواست او است.

نظیر این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن دیده می شود، در سوره «نحل» آیه ۳۵ می خوانیم: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَائُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ: «مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدران ما، غیر او را پرستش نمی کردیم؛ و چیزی را بدون اجازه او حرام نمی ساختیم»!

و در سوره «زخرف» آیه ۲۰ آمده است: وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ: «آنان گفتند: اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را پرستش نمی کردیم»!

و این نشان می دهد که مشرکان مانند بسیاری از گناهکارانی که می خواهند با استتار تحت عنوان جبر، از مسئولیت خلافتکاری های خود فرار کنند، معتقد به اصل جبر بوده اند، و می گفتند: هر کاری را ما می کنیم خواست خدا و مطابق اراده او است، و اگر نمی خواست چنین اعمالی از ما سر نمی زد.

آنها در حقیقت می خواستند خود را از این همه گناه تبرئه کنند، و گرنه،

وجدان هر انسان عاقلی گواهی می دهد که بشر در اعمال خویش آزاد است نه مجبور، به همین دلیل اگر کسی ظلمی در حق او کند، ناراحت می شود و او را مؤاخذه می کند، و در صورت «توانائی» مجازات می نماید.

همه اینها نشان می دهد که: مجرم خویش را در عمل، آزاد می بیند، نه مجبور، و هرگز به این عنوان که عمل او مطابق خواست خدا است، حاضر نمی شود از عکس العمل صرف نظر کند (دقت کنید).

البته این احتمال در معنی آیه نیز هست که آنها مدعی بوده اند: سکوت خدا در برابر بت پرستی و تحریم پاره ای از حیوانات، دلیل بر رضایت او است؛ زیرا اگر راضی نبود می بایست به نوعی ما را از این کار باز دارد.

و با ذکر جمله «وَلَا أَبِأُثْنُ» می خواسته اند به عقاید پوچ خود رنگ قدمت و دوام بدهند و بگویند: این چیز تازه ای نیست که ما می گوئیم، همواره چنین بوده است.

اما قرآن در پاسخ آنها به طرز قاطعی بحث کرده، نخست می فرماید: تنها اینها نیستند که چنین دروغ هائی را بر خدا می بندند «بلکه جمعی از اقوام گذشته نیز همین دروغ ها را می گفتند ولی سرانجام گرفتار عواقب سوء اعمالشان شدند و طعم مجازات ما را چشیدند» (كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا). (۱)

آنها در حقیقت با این گفته های خود، هم دروغ می گفتند و هم انبیاء را تکذیب می کردند؛ زیرا پیامبران الهی با صراحت، بشر را از بت پرستی و شرک و تحریم حلال خداوند باز داشتند، نه نیاکانشان گوش دادند و نه اینها، با این حال، چگونه ممکن است خدا را راضی به این اعمال دانست؟ اگر او به این اعمال راضی بود، چگونه پیامبران خود را برای دعوت به توحید می فرستاد؟

۱ - «كَذَّبَ» در لغت عرب، هم به معنی «تکذیب کردن دیگری» و هم به معنی «دروغ گفتن» آمده است.

اصولاً دعوت انبیاء خود مهم ترین دلیل برای آزادی اراده و اختیار انسان است. سپس می فرماید: «به آنها بگو: آیا راستی دلیل قطعی و مسلمی بر این ادعا دارید؟ اگر دارید، چرا نشان نمی دهید؟» (قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا). و سرانجام اضافه می کند: «شما به طور قطع هیچ دلیلی بر این ادعاها ندارید، تنها از پندارها و خیالات خام پیروی می کنید» (إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ).

در آیه بعد، برای ابطال ادعای مشرکان، دلیل دیگری ذکر می کند، و می فرماید: «بگو: خداوند دلایل صحیح و روشن در زمینه توحید و یگانگی خویش و همچنین احکام حلال و حرام اقامه کرده است، هم به وسیله پیامبران خود و هم از طریق عقل، به طوری که هیچ گونه عذری برای هیچ کس باقی نماند» (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ). بنابراین، آنها هرگز نمی توانند ادعا کنند که: خدا با سکوت خویش، عقائد و اعمال ناروایشان را امضاء کرده است، و نیز نمی توانند ادعا کنند که در اعمالشان مجبورند؛ زیرا اگر مجبور بودند، اقامه دلیل و فرستادن پیامبران و دعوت و تبلیغ آنان بیهوده بود، اقامه دلیل، دلیل بر آزادی اراده است.

ضمناً باید توجه داشت «حجت» در اصل از ماده «حَجَّ» به معنی قصد می باشد و به جاده و راه که مقصود و منظور انسان است، «مَحَجَّه» گفته می شود، و به دلیل و برهان نیز «حجت»، اطلاق می گردد؛ زیرا گوینده قصد دارد به وسیله آن مطلب خود را برای دیگران ثابت کند. و با توجه به معنی «بَالِغَةُ» (رسا) روشن می شود که دلائل خداوند برای بشر

از طریق عقل و نقل و به وسیله دانش و خرد، و همچنین فرستادن پیامبران، از هر نظر، روشن و رسا است، به طوری که جای هیچ گونه تردید برای افراد باقی نماند، و به همین دلیل، خدا پیامبران را از هر گونه خطا و اشتباه معصوم قرار داده تا هر گونه تردید و دودلی را از دعوت آنان دور سازد.

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند اگر بخواهد، همه شما را از طریق اجبار هدایت خواهد کرد» (فَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ).

این جمله در حقیقت اشاره به آن است که برای خدا کاملاً امکان دارد، همه انسان ها را اجباراً هدایت کند، آن چنان که هیچ کس را یارای مخالفت نباشد ولی در این صورت نه چنان ایمانی ارزش خواهد داشت و نه اعمالی که در پرتو این ایمان اجباری انجام می گردد. بلکه فضیلت و تکامل انسان در آن است که راه هدایت و پرهیزکاری را با پای خود و به اراده و اختیار خویش بپیماید.

بنابراین، هیچ گونه منافاتی بین این جمله و آیه سابق که نفی جبر در آن آمده است نیست. این جمله می گوید: اجبار کردن بندگان - که شما ادعا می کنید - برای خدا امکان دارد، ولی هرگز چنین نخواهد کرد، چون بر خلاف حکمت و مصلحت آدمی است. در حقیقت آنها قدرت و مشیت خداوند را بهانه ای برای انتخاب مذهب جبر کرده بودند در حالی که قدرت و مشیت خدا حق است، ولی نتیجه آن جبر نیست او خواسته است که ما آزاد باشیم و راه حق را به اختیار خود بپیمائیم.

در کتاب «کافی» از امام کاظم (علیه السلام) چنین نقل شده است که فرمود:

إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ

وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَئِمَّةُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَأَلْعُقُولُ:

«خداوند بر مردم دو حجت دارد، حجت آشکار، و حجت پنهان، حجت آشکار، رسولان، انبیاء و امامانند، و حجت باطنه، عقول و افکارند.» (۱)

و در «امالی شیخ طوسی» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است که: در پاسخ سؤال از تفسیر آیه فوق (فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي أَ كُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عِلِمْتَ؟

وَأِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ: أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيَخْصِمُهُ فِتْلَكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ:

«خداوند در روز رستاخیز به بنده خویش می فرماید: بنده من! آیا می دانستی (و گناه کردی)؟ اگر بگویند: آری، می فرماید:

چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی؟

و اگر بگویند: نمی دانستم، می فرماید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ در این موقع فرو می ماند، و این است معنی حجت بالغه.» (۲)

بدیهی است: منظور از روایت فوق این نیست که حجت بالغه منحصر در گفتگوی خدا با بندگان در قیامت است، بلکه خداوند حجت های بالغه فراوانی دارد که یکی از مصداق هایش همان است که در حدیث فوق آمده است؛ زیرا

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۷۶، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۶، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۰۷، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۱۳۷، و جلد ۷۵، صفحه ۳۰۰ - «تحف العقول»، صفحه ۳۸۶، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۷۶، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۱۷۸، جلد ۲، صفحه ۲۹، و جلد ۷، صفحه ۲۸۵ - «امالی شیخ طوسی»، صفحه ۹، انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ هـ.ق - «امالی شیخ مفید»، صفحه ۲۲۸، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق - «مجموعه ورام»، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، انتشارات مکتبه الفقیه، قم.

دامنه حجت های بالغه خداوند وسیع است هم در دنیا و هم در آخرت.

در آیه بعد، برای این که بطلان سخنان آنها روشن تر شود، و نیز اصول صحیح قضاوت و داوری رعایت گردد، از آنها دعوت می کند که: اگر شهود معتبری دارند، که خداوند حیوانات و زراعت هائی را که آنها مدعی تحریم آن هستند، تحریم کرده، اقامه کنند، می فرماید: «ای پیامبر! به آنها بگو گواهان خود را که گواهی بر تحریم اینها می دهند بیاورید» (قُلْ هَلْ مَشَهِدَاءُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا).

پس از آن اضافه می کند: «اگر آنها دسترسی به گواهان معتبری پیدا نکردند (و قطعاً پیدا نمی کنند) و تنها به گواهی و ادعای خویش قناعت نمودند، تو هرگز با آنها همصدا نشو و مطابق شهادت و ادعای آنان گواهی مده» (فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ).

از آنچه گفته شد، روشن می شود: در مجموع آیه، هیچ گونه تضادی وجود ندارد، و این که در آغاز از آنها مطالبه شاهد می کند و سپس می فرماید: شهود آنها را نپذیر، تولید اشکالی نمی کند؛ زیرا منظور این است که آنها از اقامه شهود معتبر به طور قطع عاجزند، چه این که هیچ سند و مدرکی از انبیای الهی و کتب آسمانی بر تحریم این امور ندارند. بنابراین تنها خودشان که مدعی هستند، شهادت می دهند، و بدیهی است چنین شهادتی مردود است.

به علاوه همه قرائن گواهی می دهد که: این احکام ساختگی، صرفاً از هوا و هوس و تقلیدهای کورکورانه سرچشمه گرفته و هیچ گونه اعتباری ندارد.

لذا در جمله پایانی آیه می فرماید: «از هوا و هوس های کسانی که آیات ما را

تکذیب کردند و آنها که به آخرت ایمان ندارند و آنها که برای خدا شریک قائل شده اند، پیروی مکن! (وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ). (۱)

یعنی بت پرستی آنها و انکار قیامت و رستاخیز و خرافات و هواپرستی آنان گواه زنده ای است، که این احکام آنان نیز ساختگی است و ادعایشان در مورد تحریم این موضوعات از طرف خدا، بی اساس و بی ارزش است.

۱ - «يَعْدِلُونَ» از ماده «عَدَلَ» (بر وزن کذب) گرفته شده که به معنی «همتا»، «شریک» و «شبیه» است، بنابراین جمله «وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» مفهومی این است که: آنها همتا، شریک و شبیه برای خدا قائل می شوند.

۱۵۱ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ
بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ
إِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
۱۵۲ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا
الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ
فَاعْدِلُوا وَلَا كُنْوا كَافِرِينَ وَ بَعِثْهُ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكَُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ
۱۵۳ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ
عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه:

۱۵۱ - بگو: «بیائید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان؛ و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید!، مگر به حق (و از روی استحقاق). این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

۱۵۲ - و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید، تا به حدّ

رشد خود برسد! و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید! - هیچ کس را، جز به مقدار توانایش، تکلیف نمی کنیم - و هنگامی که سخنی می گوئید، عدالت را رعایت نمائید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد! و به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا متذکر شوید!

۱۵۳ - این این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!

تفسیر:

فرمانهای ده گانه!

پس از نفی احکام ساختگی مشرکان، که در آیات قبل، گذشت، این سه آیه به اصول محرّمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه، پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می کند، و از آنها دعوت می نماید که بیایند، حرام های واقعی الهی را بشنوند و تحریم های دروغین را کنار بگذارند.

نخست می فرماید: «به آنها بگو: بیائید تا آنچه را خدا بر شما تحریم کرده است برایتان بخوانم و برشمرم» (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ):

۱ - «این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا).

۲ - «نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

۳ - «فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ).

زیرا «روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می دهیم»

(نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ).

۴ - «به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان» یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن نزدیک هم نشوید (وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ).

۵ - «دست به خون بی گناهان نیالائید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آنها مجاز نیست به قتل نرسانید مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد» (مثل این که قاتل باشند) (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ).

آنگاه به دنبال این پنج قسمت، برای تأکید بیشتر می فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده، تا در یابید و از ارتکاب آنها خودداری نمائید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

و در ادامه برشمردن این فرمان ها، در آیه بعد می فرماید:

۶ - «هیچ گاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیم نشوید، تا هنگامی که به حد بلوغ برسد» (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ).

۷ - «کم فروشی نکنید و حق پیمانه و وزن را با عدالت ادا کنید» (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ).

و از آنجا که هر قدر انسان در پیمانه و وزن دقت کند، باز ممکن است، کم و زیادی مختصر صورت گیرد که سنجش آن با پیمانه ها و ترازوهای معمولی امکان پذیر نیست، اضافه می کند: «هیچ کس را جز به اندازه توانائی تکلیف نمی کنیم» (لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

۸ - «به هنگام داورى، یا شهادت و یا در هر مورد دیگر سخنی می گوئید

عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق به زیان آنها تمام گردد» (وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى).

۹ - «به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید» (وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا).

در این که منظور از «عهد الهی» در این آیه چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی مفهوم آیه، همه پیمان های الهی را اعم از پیمان های «تکوینی» و «تشریعی» و تکالیف الهی و هر گونه عهد و نذر و قسم را شامل می شود.

و باز برای تأکید در پایان این چهار قسمت، می فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند، تا متذکر شوید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

۱۰ - «این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقوا است، از آن پیروی کنید و هرگز در راه های انحرافی و پراکنده گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می پاشد» (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ).

و در پایان همه اینها برای سومین بار، تأکید می کند که: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند تا پرهیزگار شوید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

نکته ها:

۱ - شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف قابل ملاحظه این که: در این دستورات دهگانه، نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است، و در پایان نیز به نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می شود، پایان یافته است. این موضوع، اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می سازد، که توحید، تنها یک اصل دینی نیست بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می باشد،

۲ - تأکیدهای پی در پی

در پایان هر یک از این آیات سه گانه به عنوان تأکید، جمله «ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ»، (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می کند) آمده است، با این تفاوت که در آیه اول با جمله «أَعَلَّكُمُ تَعْلِيلُونَ» و در آیه دوم با جمله «أَعَلَّكُمُ تَذَكُّرُونَ» و در جمله سوم با جمله «أَعَلَّكُمُ تَتَّقُونَ» ختم شده است.

و این تعبیّرات مختلف و حساب شده، گویا اشاره به این نکته است که: نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است.

مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می باشد.

و مرحله سوم که مرحله نهائی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزگاری است. درست است که هر کدام از این جمله های سه گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است ولی روشن است که این مراحل سه گانه اختصاص به

احکام معینی ندارد؛ زیرا هر حکمی «تعقل»، «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام دهگانه پخش گردد.

۳- فرمان های جاویدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که: این فرمان های دهگانه، اختصاصی به آئین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگر چه در اسلام به صورت گسترده تری مورد بحث قرار گرفته است، و در حقیقت همه آنها از فرمان هائی است که عقل و منطق به روشنی، آنها را درک می کند، و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آئین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می شود. (۱)

۴- اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس، و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع، وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم، به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است یعنی: نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است.

و جالب تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «باء» متعدی ساخته و فرموده

۱- شوری، آیه ۱۳.

است «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، و می دانیم احسان گاهی با «إِلی» و گاهی با «باء» ذکر می شود، در صورتی که با «إِلی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است هر چند به طور غیر مستقیم و بالواسطه باشد.

اما هنگامی که با «باء» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است. بنابراین آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

۵ - قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی آید که عرب های دوران جاهلی نه تنها دختران خویش را به خاطر تعصب های غلط زنده به گور می کردند بلکه پسران را نیز که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شدند، از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رسانیدند، خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف ترین موجودات نیز از آن روزی می برند توجه داده و از این کار باز می دارد.

با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می شود، و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذائی روی زمین، کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می رسند.

گر چه امروز برای سقط جنین دلایل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذائی یکی از دلایل عمده آن است.

اینها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما

به شکل دیگری تکرار می شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک تر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

۶ - منظور از «فواحش» چیست؟

«فواحش» جمع «فاحشه» به معنی گناهانی است که فوق العاده زشت و تنفرآمیز است. بنابراین پیمان شکنی، کم فروشی و شرک و مانند اینها اگر چه از گناهان کبیره می باشند، ولی ذکر آنها در مقابل فواحش به خاطر همان تفاوت مفهوم است.

۷ - نزدیک این گناهان نشوید

در آیات فوق، در دو مورد تعبیر به «لَا تَقْرَبُوا» (نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می رسد: این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه انگیز» است مانند «زنا و فحشاء» و «اموال بی دفاع یتیمان» و امثال اینها، لذا به مردم اخطار می کند: به آنها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند.

۸ - گناهان آشکار و پنهان

شک نیست که جمله «مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» هر گونه گناه زشت آشکار و پنهانی را شامل می شود، ولی در بعضی از احادیث از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: مَا ظَهَرَ هُوَ الزُّنَا وَ مَا بَطَّنَ الْمُخَالَةُ: «منظور از گناه آشکار، زنا و منظور از گناه پنهان، گرفتن معشوقه های نامشروع پنهانی و مخفیانه است».(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۱۹۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۲ طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۶۷ و جلد ۶، صفحه ۴۰۶ و جلد ۸، صفحه ۲۴۳ با تفاوت، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحه ۴۱۴ و جلد ۲۵، صفحه ۳۰۱، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحات ۲۸۹ و ۳۰۳ و جلد ۴۸، صفحه ۱۴۹ و جلد ۶۲، صفحه ۱۲۶ و جلد ۷۶، صفحه ۱۴۵ و جلد ۸۳، صفحه ۲۳۳ (برخی از مدارک در مورد آیه ۳۳ اعراف آمده اند که مشابه آیه فوق می باشند).

اما روشن است که ذکر این مواد به عنوان بیان یک مصداق روشن است، نه این که منحصر به همین مورد بوده باشد.

۹ - ده فرمان یهود

در «تورات» در فصل ۲۰ «سفر خروج» احکام دهگانه ای دیده می شود که به عنوان ده فرمان در میان یهود معروف شده است که از جمله دوم شروع می شود و به هفدهم از آن فصل، پایان می یابد.

با مقایسه میان آن ده فرمان و آنچه در آیات فوق می خوانیم، روشن می شود که فاصله فوق العاده زیادی میان این دو برنامه است، (۱) البته نمی توان اطمینان یافت که «تورات» کنونی در این قسمت، مانند بسیاری از قسمت های دیگر، دست خوش تحریف نشده باشد، ولی آنچه مسلم است، ده فرمان موجود در «تورات» اگر چه مشتمل بر مسائل لازمی است اما از نظر وسعت، ابعاد اخلاقی و اجتماعی و عقیده ای در سطحی بسیار پائین تر از مفاد آیات فوق است.

۱۰ - چگونه این چند آیه چهره «مدینه» را تغییر داد؟!

در «بحار الانوار» و همچنین در کتاب «اعلام الوری» داستان جالبی دیده می شود که از تأثیر فوق العاده آیات فوق در نفوس شنوندگان حکایت می کند، و

۱ - پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می بخشد دراز شود * قتل مکن * زنا مکن * دزدی مکن * بر همسایه خود شهادت دروغ مده * به خانه همسایه خود طمع مورز و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن * (شماره های ۱۲ تا ۱۸).

ما این جریان را طبق نقل «بحار الانوار» از «علی بن ابراهیم» به طور خلاصه ذیلاً می آوریم:

«اسعد بن زراره» و «ذکوان بن عبد قیس» که از طایفه «خزرج» بودند، به «مکه» آمدند در حالی که میان طایفه «اوس» و «خزرج» جنگ طولانی بود و مدت ها شب و روز سلاح بر زمین نمی گذاشتند، و آخرین جنگ آنها روز «بعثت» (۱) بود که در آن جنگ، طایفه «اوس» بر «خزرج» پیشی گرفت، به همین جهت «اسعد» و «ذکوان» به «مکه» آمدند تا از مردم «مکه» پیمانی بر ضد طایفه «اوس» بگیرند، هنگامی که به خانه «عتبه بن ربیع» وارد شدند و جریان را برای او گفتند در پاسخ گفت:

شهر ما از شهر شما دور است، مخصوصاً گرفتاری تازه ای پیدا کرده ایم که ما را سخت به خود مشغول داشته، «اسعد» پرسید: چه گرفتاری؟ شما که در حرم امن زندگی دارید.

«عتبه» گفت: مردی در میان ما ظهور کرده که می گوید: فرستاده خدا هستم! عقل ما را ناچیز می شمرد، به خدایان ما بد می گوید، جوانان ما را فاسد و اجتماع ما را پراکنده نموده است!

«اسعد» پرسید این مرد چه نسبتی به شما دارد؟

گفت: فرزند «عبدالله بن عبدالمطلب» و اتفاقاً از خانواده های شریف ما است.

«اسعد» و «ذکوان» در فکر فرو رفتند و به خاطرشان آمد که از یهود «مدینه» می شنیدند به همین زودی پیامبری در «مکه» ظهور خواهد کرد، و به «مدینه» هجرت خواهد نمود.

۱ - «کامل ابن اثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۴۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق.

«اسعد» پیش خود گفت: نکند این همان کسی باشد که یهود از او خبر می دادند.

سپس پرسید او کجاست؟

«عتبه» گفت: در «حجر اسماعیل» کنار خانه خدا هم اکنون نشسته است آنها در دره ای از کوه محاصره هستند و تنها در موسم «حج»، «عمره» ماه «رجب» آزادی می یابند، و وارد جمعیت می شوند ولی من به تو، توصیه می کنم به سخنان او گوش مده و یک کلمه با او حرف مزن که او ساحر غریبی است.

و این در ایامی بود که مسلمانان در «شعب ابی طالب» محاصره بودند.

«اسعد» رو به «عتبه» کرده گفت: پس چه کنم؟ مُحرم شده ام و بر من لازم است که طواف خانه کعبه کنم، تو به من می گوئی به او نزدیک نشوم؟!

«عتبه» گفت: مقداری پنبه در گوش های خود قرار بده تا سخنان او را نشنوی!

«اسعد» وارد مسجدالحرام شد، در حالی که هر دو گوش خود را با «پنبه» مسدود ساخته بود، و مشغول طواف خانه کعبه شد در حالی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) با جمعی از «بنی هاشم» در «حجر اسماعیل» در کنار خانه کعبه نشسته بودند.

او نگاهی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرد و به سرعت گذشت، در دور دوم طواف با خود گفت: هیچ کس احمق تر از من نیست!

آیا می شود یک چنین داستان مهمی در «مکه» بر سر زبان ها باشد و من از آن خبری نگیرم و قوم خود را در جریان نگذارم؟!

به دنبال این فکر، دست کرد پنبه ها را از گوش بیرون آورده به دور افکند و در جلو پیغمبر(صلی الله علیه وآله) قرار گرفت و پرسید: به چه چیز ما را دعوت می کنی؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: به شهادت به یگانگی خدا و این که من فرستاده اویم و

شما را به این کارها دعوت می‌کنم، سپس آیات سه گانه فوق، که مشتمل بر دستورات دهگانه بود را تلاوت کرد.

هنگامی که «اسعد» این سخنان پر معنی و روح پرور را که با نهاد و جانش آشنا بود شنید، به کلی منقلب شد و فریاد زد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، من اهل «یثرب»، از طایفه خزرجم، ارتباط ما با برادرانمان از طایفه «اوس» بر اثر جنگ‌های طولانی گسسته، شاید خداوند به کمک تو این پیوند گسسته را برقرار سازد.

ای پیامبر! ما وصف تو را از طایفه یهود شنیده بودیم و همواره ما را به ظهور تو بشارت می‌دادند، ما امیدواریم شهر ما «هجرتگاه» تو گردد؛ زیرا یهود از کتب آسمانی خود به ما چنین خبر دادند، شکر می‌کنم که خدا مرا به سوی تو فرستاد.

به خدا سوگند! جز برای بستن پیمان جنگی بر ضد دشمنان به «مکه» نیامده بودم، ولی خداوند مرا به پیروزی بزرگ تری نائل کرد.

سپس رفیق او «ذکوان» نیز مسلمان شد و هر دو از پیامبر (صلی الله علیه وآله) تقاضا کردند مبلغی همراه آنها به «مدینه» بفرستد تا قرآن را به مردم تعلیم دهد، به اسلام دعوت نماید و آتش جنگ‌ها خاموش گردد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) «مصعب بن عمیر» را همراه آنها به «مدینه» فرستاد و از آن زمان پایه‌های اسلام در «مدینه» گذاشته شد و چهره «مدینه» دگرگون گشت. (۱)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، تتمه ابواب احواله (صلی الله علیه وآله) من البعثه الی نزول المدینه، باب ۵: دخوله الشعب، و ما جرى بعده الی الهجرة و...، صفحات ۸، ۹ و ۱۰، چاپ جدید - «اعلام الوری»، صفحه ۵۵، دار الکتب الاسلامیه - «حلیه الابرار»، جلد ۱، صفحه ۸۶، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «موسوعه التاریخ الاسلامی»، جلد ۱، صفحه ۶۵۰، مجمع الفکر اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

- ۱۵۴ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ
- ۱۵۵ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
- ۱۵۶ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ
- ۱۵۷ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَايَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ

ترجمه:

- ۱۵۴ - سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ (و نعمت خود را) بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لقای پروردگارشان (و روز رستاخیز)، ایمان بیاورند.
- ۱۵۵ - و این کتابی است پر برکت، که ما نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمائید، باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید!
- ۱۵۶ - تا نگوئید: «کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما (بر یهود و نصاری) نازل شده بود؛ و ما از بحث و بررسی آنها بی خبر بودیم»!
- ۱۵۷ - یا نگوئید: «اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد، از آنها هدایت یافته تر بودیم»!

اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان، و هدایت و رحمت برای شما آمد! پس، چه کسی ستمکارتر است از کسی که آیات خدا را تکذیب کرده، و از آن روی گردانده است؟! اما به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به خاطر همین اعراض بی دلیلشان، مجازات شدید خواهیم کرد!

تفسیر:

پاسخ قاطع به بهانه جویان

در آیات قبل، سخن از ده حکم اساسی و اصولی اسلام در میان بود، که در حقیقت زیر بنای بسیاری از احکام اسلامی محسوب می شود، و از تعبیراتی مانند: «أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید» و مانند آن برمی آید که این احکام، مخصوص آئین و مذهب معینی نبوده، به ویژه این که تمام آنها از اصولی است که عقل به روشنی، آنها را تصدیق و تأیید می کند.

و به این ترتیب، مضمون آیات گذشته بیان احکامی است که نه تنها در اسلام بلکه در تمام ادیان بوده است.

به دنبال آن در این آیات، می فرماید: «سپس به موسی، کتاب آسمانی دادیم و نعمت خود را بر افراد نیکوکار و آنها که تسلیم فرمان ما و پیرو حق بودند کامل ساختیم» (ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ).

از آنچه گفتیم معنی کلمه «ثُمَّ» که در لغت عرب معمولاً برای «عطف با تأخیر» می باشد روشن می گردد، و معنی آیه چنین خواهد بود، نخست به انبیای پیشین، این فرمان های همگانی و عمومی را ابلاغ کردیم، سپس به موسی کتاب آسمانی دادیم، و این برنامه ها و تمامی برنامه های لازم را در آن شرح دادیم.

با این بیان، نیازی به توجیهاات مختلف و احیاناً ضعیف که بعضی از مفسران گفته اند نخواهیم داشت.

ضمناً این نکته نیز روشن شد که: «الَّذِي أَحْسَنَ» اشاره به تمام کسانی است که نیکوکار و آماده پذیرش حق و قبول فرمان خدا هستند.

آنگاه می افزاید: «و در آن هر چیز که مورد نیاز بود، و در مسیر تکامل انسان اثر داشت، بازگو کرده» (و تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ).

پس از آن می فرماید: «و نیز این کتاب، که بر موسی نازل شد، مایه هدایت و رحمت بود» (و هُدًى وَ رَحْمَةً).

و سرانجام اعلام می دارد: «تمام این برنامه ها به خاطر آن بود که به روز رستاخیز و لقای پروردگار ایمان بیاورند، و با ایمان به معاد، افکار و گفتار و رفتارشان پاک شود» (لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ).

ممکن است گفته شود: اگر آئین موسی کامل بوده (آن چنان که کلمه «تماماً» از آن حکایت دارد) آئین مسیح و سپس آئین اسلام، چه ضرورتی داشته است؟!

در پاسخ باید توجه داشت: هر آئینی برای زمان خود، آئین جامع و کاملی است، و محال است آئین ناقص از طرف خدا، نازل گردد، ولی همین آئین که برای یک زمان کامل بود، ممکن است برای زمان های بعد، ناتمام و نارسا باشد، همان طور که یک برنامه جامع و کامل برای دوره دبستان، نسبت به دوره دبیرستان نارسا است، و سرّ فرستادن پیامبران مختلف با کتب آسمانی متعدد، تا به آخرین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آخرین دستور منتهی گردد، نیز همین است.

البته هنگامی که بشر آمادگی برای دستور نهائی پیدا کرد و دستور نهائی صادر شد، دیگر نیازی به آئین جدید نیست و درست همانند افراد فارغ التحصیل که می توانند بر اساس معلومات خود، به پیشرفت های علمی از طریق مطالعه

پیش بروند، پیروان چنین مذهبی نیاز به آئین جدید نخواهند داشت و تحرک کافی را از همان آئین نهائی خواهند گرفت.

و نیز از این آیه استفاده می شود که: مسائل مربوط به قیامت در «تورات» اصلی به حد کافی بوده است، و اگر می بینیم در تورات های کنونی، و کتاب های وابسته به آن جز در موارد نادری اشاره به معاد و رستخیز نشده است، بیشتر به خاطر تحریف یهود و دنیاپرستانی بوده که مایل بوده اند درباره قیامت کمتر سخن بگویند و کمتر سخن بشنوند.

البته در تورات های کنونی اشارات مختصری به مسأله قیامت شده است، ولی به اندازه ای کم است که بعضی می خواهند بگویند: یهود، اصولاً به رستخیز معتقد نیست ولی این سخن به مبالغه شبیه تر است تا به یک واقعیت.

ضمناً باید توجه داشت همان طور که در جلد اول تفسیر «نمونه» (۱) خاطرنشان ساختیم: منظور از ملاقات پروردگار که در آیات قرآن آمده، ملاقات حسی و رؤیت با چشم نیست، بلکه یک نوع شهود باطنی و ملاقات روحانی است که بر اثر تکامل انسان در رستخیز صورت می گیرد، و یا مشاهده پاداش ها و کیفرهای او در جهان دیگر است.

در آیه بعد، به نزول قرآن و تعلیمات آن اشاره کرده و بحث آیه گذشته را تکمیل می نماید، می فرماید: «این کتابی است که ما نازل کرده ایم، کتابی است با عظمت و پر برکت و سرچشمه انواع خیرات و نیکی ها» (وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ).

و «چون چنین است به طور کامل از آن پیروی کنید، پرهیزگاری پیشه نمائید و از مخالفت با آن پرهیزید شاید مشمول رحمت خدا گردید» (فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

در آیه بعد، تمام راه های فرار و بهانه جوئی ها را به روی مشرکان بسته، به آنها می فرماید: ما این کتاب آسمانی را با این امتیازات نازل کردیم «تا نگوئید که تنها بر دو طایفه پیشین (یهود و نصاری) کتاب آسمانی نازل شده، و ما از بحث و بررسی و مطالعه آنها غافل بوده ایم، و اگر از فرمان تو سرپیچی کردیم به خاطر این بوده است که فرمان تو در دست دیگران بود و به دست ما نرسید» (أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ). (۱)

سپس می افزاید: همان بهانه به صورت دامنه دارتر و آمیخته با ادعا و غرور بیشتر از آنها نقل شده است، و آن این که: اگر قرآن بر آنها نازل نمی شد، ممکن بود ادعا کنند ما به قدری برای انجام فرمان الهی آمادگی داشتیم که هیچ ملتی به اندازه ما آمادگی نداشت «و اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد، ما از همه آنها پذیراتر و هدایت یافته تر بودیم» (أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ).

در حقیقت، آیه قبل، منعکس کننده این بهانه بود که اگر ما به راه نیامده ایم بر اثر بی خبری از کتب آسمانی بوده و این بی خبری معلول آن بوده است که این کتب بر دیگران نازل گردیده.

۱ - جمله «أَنْ تَقُولُوا» به معنی: لِئَلَّا تَقُولُوا: «تا نگوئید...» می باشد و نظیر آن در قرآن یا در ادبیات عرب، فراوان است.

اما این آیه منعکس کننده حسن خودبتریبینی آنها و ادعای بی اساسی است که در مورد امتیاز نژاد عرب بر دیگران داشته اند.

نظیر همین معنی در سوره «فاطر» آیه ۴۲ از قول مشرکان به صورت یک مسأله قاطع نه به عنوان یک قضیه شرطیه، نقل شده است، آنجا که می فرماید: «مشرکان با نهایت تأکید قسم یاد کردند که اگر پیامبری به سوی آنها بیاید از تمام امت ها هدایت یافته تر خواهند بود».

به هر حال قرآن در برابر این ادعاها می فرماید: خداوند تمام راه های بهانه جوئی را بر شما بسته است؛ زیرا «آیات و دلائل روشن از طرف پروردگار برای شما آمد، آمیخته با هدایت الهی و رحمت پروردگار» (فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ).

جالب این که: به جای تعبیر به کتاب آسمانی، تعبیر به «بَیِّنَةٌ» شده است.

اشاره به این که این کتاب آسمانی از هر نظر روشن و روشنگر و آمیخته با دلائل قاطع است. «با این حال آیا کسی ستمکارتر از آنها که تکذیب آیات خدا می کنند و از آن اعراض می نمایند پیدا می شود؟» (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَايَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا).

«صَدَفَ» از ماده «صَدَفَ» (بر وزن حذف) به معنی اعراض کردن شدید و بدون تفکر از چیزی است، اشاره به این که آنها نه تنها از آیات خدا روی گردانیدند بلکه با شدت از آن فاصله گرفتند، بدون این که درباره آن کمترین فکر و اندیشه ای به کار برند.

گاهی این کلمه به معنی جلوگیری کردن و ممانعت دیگران نیز آمده است.

در پایان آیه، مجازات دردناک این گونه افراد لجوج و بی فکری که مطالعه

نکرده حقایق را به شدت انکار می کنند و از آن می گریزند حتی سده راه دیگران می شوند، در یک جمله کوتاه و رسا بیان کرده می فرماید:

«به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، گرفتار مجازات های شدید خواهیم کرد، و این به خاطر همان اعراض بی رویه و بی دلیل آنها است» (سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ).

«سوء العذاب» اگر چه به معنی «مجازات بد» است، ولی چون مجازات بد، مجازاتی است که در نوع خود شدید و فوق العاده دردناک باشد، بسیاری از مفسران آن را به «مجازات شدید» تفسیر کرده اند.

تکرار جمله «يَصْدِفُونَ» در هنگام بیان کیفر این گونه اشخاص، به خاطر روشن ساختن این حقیقت است که تمام گرفتاری ها و بدبختی های آنان از اینجا سرچشمه می گیرد که بدون فکر و مطالعه از حقایق، روی گردان می شوند، و اگر حداقل به عنوان یک شخص جستجوگر و در حال شک به خود اجازه مطالعه می دادند هیچ گاه گرفتار چنین عواقب دردناکی نمی شدند.

۱۵۸ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ
 آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا
 لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا
 مُنْتَظِرُونَ

ترجمه:

۱۵۸ - آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند، یا خداوند (خودش) به
 سوی آنها بیاید، یا بعضی از آیات پروردگارت (و نشانه های رستاخیز)؟! اما آن روز که بعضی
 از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده اند، یا در ایمانشان
 عمل نیکی انجام نداده اند، سودی به حالشان نخواهد داشت! بگو: «انتظار بکشید! ما هم انتظار
 می کشیم!»

تفسیر:

انتظارات بیجا و محال!

در آیات گذشته این حقیقت بیان شد که ما حجت را بر مشرکان تمام کردیم و کتاب آسمانی
 یعنی قرآن را برای هدایت همگان فرستادیم تا هیچ گونه بهانه ای برای توجیه مخالفت های
 خود نداشته باشند.

این آیه می فرماید: اما این افراد لجوج به اندازه ای در کار خود سرسختند، که این برنامه
 روشن نیز در آنها تأثیر نمی کند، گویا انتظار نابودی خویش، یا از میان رفتن آخرین فرصت، و
 یا انتظار امور محالی را می کشند.

نخست می فرماید: «آنها جز این انتظار ندارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند!» (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ).

«یا این که پروردگارت به سراغ آنها بیاید» (أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ)، و او را ببینند، و ایمان بیاورند!! در حقیقت آنها انتظار امر محالی را می کشند، نه این که: آمدن خداوند یا مشاهده او امکان پذیر باشد.

و این درست به آن می ماند، که: به شخص قاتل لجوجی که پس از ارائه مدارک کافی، باز منکر جرم خود می باشد، بگوئیم اگر این همه مدارک را قبول نداری لابد انتظار داری شخص مقتول زنده شود، در دادگاه حضور یابد و شهادت بدهد که: تو او را کشته ای؟!!

آنگاه می افزاید: «یا این که انتظار دارند بعضی از آیات و نشانه های پروردگار که در آستانه رستاخیز و پایان جهان، واقع می شود، و به دنبال آن درهای توبه بسته خواهد شد، انجام گیرد» (أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ).

بنابراین، تعبیر به «آیاتِ رَبِّكَ» اگر چه به صورت کلی و سربسته ذکر شده، اما می تواند به قرینه جمله های بعد که تفسیر آن خواهد آمد، به معنی نشانه های رستاخیز بوده باشد، مانند زلزله های وحشتناک، و بی فروغ شدن خورشید و ماه و ستارگان و امثال اینها.

و یا این که منظور از آن درخواست های نامعقولی بوده است که آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند، از جمله این که می گفتند: ایمان نمی آوریم مگر این که: سنگ های آسمانی بر سر ما ببارد و یا بیابان خشک و سوزان حجاز پر از چشمه ها و نخلستان ها شود!

و به دنبال آن می فرماید: «آن روز که چنین آیاتی به وقوع پیوندد، ایمان

آوردن افراد بی ایمان و آنها که عمل نیکی انجام نداده اند، پذیرفته نخواهد شد» (یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لَا یَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِيْمَانِهَا خِیراً). درهای توبه به روی آنان بسته می شود؛ زیرا توبه و ایمان در آن هنگام، صورت اجباری و اضطراری به خود می گیرد، و ارزش ایمان و توبه اختیاری را نخواهد داشت. از آنچه گفتیم روشن شد که: جمله «أَوْ کَسَبَتْ فِی إِيْمَانِهَا خِیراً» به این معنی است که: در آن روز نه تنها ایمان آوردن سودی نخواهد داشت، بلکه آنها هم که ایمان آورده اند ولی عمل صالحی انجام نداده اند در آن روز انجام عمل صالح به حال آنها، نفعی ندارد؛ زیرا اوضاع و احوال طوری است که: هر کسی بی اختیار دست از کارهای خلاف بر می دارد، و به سوی عمل صالح اجباراً روی می آورد.

و در پایان آیه با لحنی تهدیدآمیز، به این افراد لجوج می فرماید: «اکنون که شما چنین انتظاری را دارید در انتظار خویش بمانید، ما هم در انتظار (کیفر دردناک شما) خواهیم بود» (قُلْ اَنْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ).

نکته:

ایمان بدون عمل سودی ندارد
از نکات جالبی که از آیه فوق استفاده می شود این است که: راه نجات را در ایمان، آن هم ایمانی که در پرتو آن اکتساب خیری شود و اعمال نیک انجام گیرد، معرفی می کند. ممکن است این سؤال پیش آید که: آیا ایمان به تنهایی کافی نیست هر چند

خالی از تمام اعمال نیک باشد؟
 در پاسخ می گوئیم: درست است که افراد با ایمان ممکن است لغزش هائی داشته باشند، مرتکب گناهانی شوند و از گناهان خود نیز پشیمان گردند، و به اصلاح خویش پردازند. ولی کسی که هیچ گونه عمل نیکی در تمام عمرش انجام نداده - با این که فرصت کافی داشته - بلکه به عکس هر گونه گناه و زشتکاری از او سر زده، بسیار بعید به نظر می رسد که اهل نجات باشد و ایمان او به تنهائی مفید واقع شود؛ زیرا اصولاً نمی توان باور کرد کسی ایمان به مکتبی داشته باشد ولی در تمام عمرش، حتی یک بار، به برنامه های آن مکتب عمل نکند، بلکه همه دستورات آن را زیر پا بگذارد.

این خود دلیل روشنی بر عدم ایمان او است، و به این ترتیب، ایمان باید حداقل با قسمتی از اعمال نیک همراه باشد، تا معلوم شود ایمانی وجود دارد.

۱۵۹ - إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 ۱۶۰ - مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

ترجمه:

۱۵۹ - کسانی که آئین خود را پراکنده ساختند، و به دسته های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه ای با آنها نداری! سر و کار آنها تنها با خداست؛ سپس خدا آنها را از آنچه انجام می دادند، با خبر می کند.
 ۱۶۰ - هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد.

تفسیر:

بیگانگی از نفاق افکنان

در تعقیب دستورات دهگانه ای که در آیات قبل گذشت، و در آخر آن فرمان به پیروی از «صراط مستقیم خدا» و مبارزه با هر گونه نفاق و اختلاف داده شده بود، این آیه، در حقیقت تأکید و تفسیر و توضیحی روی همین مطلب است.
 نخست می فرماید: «آنها که آئین و مذهب خود را پراکنده کردند و به دسته های مختلف تقسیم شدند، تو در هیچ چیز با آنها ارتباط نداری و آنها نیز هیچ گونه ارتباطی با مکتب تو ندارند» (إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ

مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ). (۱)

زیرا مکتب تو مکتب توحید و صراط مستقیم است و صراط مستقیم و راه راست همواره یکی بیش نیست.

سپس به عنوان تهدید و توبیخ این گونه افراد تفرقه انداز، می فرماید: «کار اینها واگذار به خدا است، که آنها را از اعمالشان آگاه خواهد ساخت» (إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

در آیه بعد، اشاره به رحمت و پاداش وسیع خداوند که در انتظار افراد نیکوکار است، کرده و تهدیدهای آیه گذشته را با این تشویق ها تکمیل می کند و می فرماید: «هر کسی کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش داده می شود» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا). «و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار، کیفر داده نمی شود» (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا).

و برای تأکید، این جمله را نیز اضافه می کند که: «به آنها هیچ گونه ستمی نخواهد شد» و تنها به مقدار عملشان کیفر می بینند (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

در این که منظور از «حَسَنَةً» و «سَيِّئَةً» در آیه فوق چیست؟ و آیا خصوص «توحید» و «شرک» است؟

یا معنی وسیع تری دارند؟ میان مفسران گفتگو است، آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود هر گونه «کار نیک و فکر نیک و عقیده نیک و یا بد» را شامل

۱ - «شَبَّعَ» از نظر لغت، به معنی فرقه ها، دسته ها و پیروان افراد مختلف است، بنابراین، مفرد آن «شیعه» به معنی دسته ای است که پیروی از مکتب یا شخص معینی می کند. این معنی لغوی شیعه است ولی اصطلاحاً معنی خاصی دارد و به کسانی گفته می شود که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیرو مکتب امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می باشند، و نباید معنی لغوی و اصطلاحی آن را با هم اشتباه کرد.

می شود؛ زیرا هیچ گونه دلیلی بر محدود کردن معنی «حَسَنَةً» و «سَيِّئَةً» نیست.

نکته ها:

۱ - هدف آیه نخست چه اشخاصی هستند؟

جمعی از مفسران معتقدند: آیه درباره یهود و نصاری نازل شده است که به دسته جات مختلف و پراکنده تقسیم شدند، و در برابر یکدیگر صف بندی کردند. (۱)
و عقیده بعضی دیگر این است که: آیه اشاره به تفرقه اندازان این امت است که بر اثر تعصب ها و روح تفوق طلبی و عشق به ریاست، سرچشمه تفرقه و نفاق، در میان مردم مسلمان می شوند. (۲)

اما محتوای آیه یک حکم عمومی و همگانی درباره تمام افراد تفرقه انداز است، که با ایجاد انواع بدعت ها، میان بندگان خدا، بذر نفاق و اختلاف می پاشند اعم از آنها که در امت های پیشین بودند، یا آنها که در این امتند.

و اگر مشاهده می کنیم: در روایات اهل بیت (علیهم السلام) و همچنین اهل تسنن نقل شده است که: این آیه اشاره به گمراهان، تفرقه اندازان و بدعت گزاران این امت است، در حقیقت از قبیل بیان مصداق، می باشد؛ زیرا اگر این مصداق بیان نمی شد، ممکن بود عده ای تصور کنند: منظور از آن، منحصرأ دیگران هستند و به

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۳ و جلد ۲۸، صفحه ۱۲ - «العمدة»، صفحه ۷۴، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۷ هـ ق - «التبیان»، جلد ۴، صفحه ۳۲۸، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۱۰۷، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۱۴۹، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۸۳، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۳ و جلد ۲۸، صفحه ۱۲ - «العمدة»، صفحه ۷۵، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۷ هـ ق - «التبیان»، جلد ۴، صفحه ۳۲۸، مکتب الاعلام الاسلام، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «مجمع الزوائد»، جلد ۷، صفحه ۲۳، دار الکتب العلمیة بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق.

اصطلاح ضمیر را به دیگران برگردانند و خود را تبرئه کنند! در روایتی که از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر «علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه نقل شده چنین می خوانیم: فارقُوا أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ صَارُوا أُخْرَابًا: «یعنی آیه اشاره به کسانی است که از امیر مؤمنان جدا شدند و به دسته جات مختلف تقسیم گردیدند».(۱) روایاتی که در زمینه افتراق و پراکندگی این امت - به عنوان پیش بینی - از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده، نیز این حقیقت را تأیید می کند.

* * *

۲ - زشتی تفرقه و نفاق

این آیه بار دیگر، این حقیقت را که اسلام آئین وحدت و یگانگی است و از هر گونه نفاق، تفرقه و پراکندگی بیزار است با تأکید تمام بازگو می کند و به پیامبر می گوید: برنامه و کار تو هیچ گونه شباهتی با افراد تفرقه انداز ندارد، خداوندِ منتقم قهار، از آنان انتقام خواهد گرفت، و عاقبت شوم اعمالشان را به آنها نشان می دهد.

توحید نه تنها یکی از اصول اسلام است که تمام اصول و فروع اسلام و همه برنامه های آن بر محور توحید دور می زند.

توحید روحی است در کالبد همه تعلیمات اسلام.

توحید جانی است که در پیکر اسلام دمیده شده است.

اما با نهایت تأسف آئینی که سر تا پای آن را وحدت و یگانگی تشکیل

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۸۳، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۲۰۸ - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۲، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۷۴، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱،

صفحه ۳۵۵، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

می دهد، امروز آن چنان دستخوش تفرقه نفاق افکنان شده است که چهره اصلی خود را به کلی از دست داده.

هر روز، نغمه شومی همانند صدای جغدی که در ویرانه می خواند از گوشه ای بلند می شود، و شخصی ماجراجو، یا مبتلا به بیماری روانی و یا کج سلیقه پرچم مخالفت با یکی از برنامه های اسلامی بلند می کند و جمعی از افراد ابله و نادان را گرد خود جمع می نماید، و منشأ اختلاف تازه ای می شود.

نقش بی اطلاعی و جهل جمعی از توده مردم در این نفاق افکنی، همانند نقش بیداری و آگاهی دشمنان، بسیار مؤثر است.

گاهی مسائلی را که قرن ها موضوع بحث آن گذشته است، از نو علم می کنند و جار و جنجال ابلهانه ای پیرامون آن راه می اندازند تا افکار مردم را به خود مشغول سازند. اما همان طور که آیه فوق می گوید، اسلام از آنها بیگانه است و آنها نیز از اسلام بیگانه اند، و بدون تردید سرانجام برنامه های نفاق افکنی شکست خواهد خورد.^(۱)

۳ - حملات ناروای نویسنده «المنار» به شیعه

نویسنده تفسیر «المنار» که بدبینی فوق العاده ای نسبت به «شیعه» دارد و به همان نسبت از عقائد شیعه و تاریخ آنها بی خبر است، در ذیل این آیه، زیر ماسک «دعوت به سوی اتحاد» فصلی در زمینه شیعه، آورده و آنها را به عنوان تفرقه افکنان، مخالفان اسلام و کسانی که زیر نقاب مذهب به فعالیت های سیاسی

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۱۰۴ و ۱۰۵ سوره «آل عمران» مراجعه فرمائید.

ضد اسلامی پرداخته اند، متهم ساخته است!

گویا وجود کلمه «شیعاً» در آیه فوق که هیچ گونه ارتباطی با مسأله تشیع و شیعه ندارد، او را به یاد این مطالب واهی انداخته است!

نوشته های او بهترین پاسخ برای گفته های او و روشن ترین شاهد برای عدم اطلاع او از تاریخ و عقاید شیعه است زیرا:

اولاً - میان «شیعه» و «عبدالله سبا» یهودی که اصل وجود او از نظر تاریخ مشکوک است و به فرض وجود، کمترین نقشی در تاریخ تشیع و کتب شیعه ندارد پیوند قائل شده.

و از سوی دیگر میان «شیعه» و «باطنیه» حتی میان «شیعه» و «فرقه ضاله» که از بزرگ ترین دشمنان شیعه هستند ارتباط قائل شده است.

در حالی که مختصر آگاهی از تاریخ شیعه، نشان می دهد اینها سخنان موهومی بیش نیست بلکه افترا و تهمت است.

و از همه عجیب تر، جمعیت «غلات» را (آنها که در حق علی (علیه السلام) غلو کردند و او را به خدائی پذیرفتند) که در فقه شیعه به عنوان یکی از دسته هائی که کفر آنها قطعی و مسلم، شناخته شده اند، به شیعه پیوند داده، و شیعیان را متهم به عبادت اهل بیت (علیهم السلام) و امثال آن کرده است!

مسلماً اگر نویسنده «المنار» تحت تأثیر پیش داوری های نادرست و تعصب های ناروا نبود، و به خود اجازه می داد عقائد شیعه را از خود شیعه بشنود و در کتاب های خود شیعه بخواند، نه در کتب دشمنان آنها، به خوبی می دانست که این نسبت ها نه تنها دروغ و افترا است، که مضحک و خنده آور است.

و عجیب تر از مطلب پیش این که: پیدایش شیعه را به ایرانیان نسبت داده اند در حالی که قرن ها پیش از آن که ایرانی ها شیعه باشند، تشیع در «عراق»،

«حجاز» و «مصر» بوده است و مدارک تاریخی گواه زنده این حقیقت است. ثانیاً - گناه شیعه این است که به گفته قطعی پیامبر (صلی الله علیه وآله) که در معتبرترین منابع اهل تسنن نیز آمده، عمل کرده، آنجا که فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانمایه به یادگاری می گذارم که اگر به آنها متمسک شوید هیچ گاه گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم».(۱) گناه شیعه این است که: اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را - که از همه آگاه تر به مکتب و آئین او بودند - پناهگاه خود در مشکلات اسلامی قرار داده، و حقایق اسلام را از آنها گرفته است.

گناه شیعه این است که: به پیروی از منطق و عقل، و الهام از قرآن و سنت، باب «اجتهاد» را مفتوح می داند، به فقه اسلام تحرک می بخشد و می گوید: چه دلیلی دارد که فهم قرآن و سنت را منحصر به «چهار نفر» کنیم، و همه مجبور باشند از آنها پیروی کنند؟! مگر خطابات قرآن و سنت، متوجه عموم افراد با ایمان در همه قرون و اعصار نیست؟ و مگر صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) در فهم قرآن و سنت، از افراد معینی پیروی می کردند؟

پس چرا اسلام را در چهار دیواری خشک به نام «مذاهب چهارگانه حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی» محصور سازیم؟! گناه شیعه این است که می گوید: یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مانند همه افراد دیگر باید با مقیاس ایمان و عملشان مورد بررسی قرار گیرند.

۱ - به «صحیح ترمذی»، جلد ۳، صفحه ۱۰۰ - «سنن بیهقی»، جلد ۱، صفحه ۱۳ و جلد ۲، صفحه ۱۴۸ - «سنن دارمی»، جلد ۲، صفحه ۴۳۱ - «کنز العمال»، جلد ۱، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۹ و «طبقات ابن سعد»، جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۲ و کتب دیگر مراجعه فرمائید.

آنها که عملشان مطابق کتاب و سنت است خوب.

و آنها که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یا بعد از او بر خلاف کتاب و سنت عمل کردند، باید طرد شوند، و نام صحابه بودن نباید سپری برای جنایتکاران شود و افرادی مانند «معاویه» که تمام ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشت و بر امام وقت، که همه امت اسلامی امامت او را - حداقل، در آن زمان قبول دارند - خروج کرد، و آن همه خون های بی گناهان را ریخت، نباید تقدیس شوند، همچنین پاره ای از صحابه جیره خوار که جزء دار و دسته او بودند.

آری شیعه چنین گناهانی را دارد و به آن معترف است، ولی آیا هیچ جمعیتی را مظلوم تر از شیعه سراغ دارید که نقطه های درخشان و افتخار زندگی و تاریخ او را نقطه های ضعف نشان دهند؟

و یک دنیا دروغ و تهمت به او ببندند؟ و حتی اجازه ندهند عقائد صحیح خود را در میان عموم مسلمانان پخش کند، بلکه همیشه عقائد او را از دشمنان او بگیرند، نه از خود او؟! آیا اگر جمعیتی به دستور پیامبرش عمل کند، در حالی که دیگران عمل نکنند تفرقه انداز و نفاق افکن محسوب می شود؟

آیا اینها را باید از راهی که می روند باز داشت تا اتحاد برقرار شود؟

یا آنها که از بی راهه می روند را؟!

و ثالثاً - تاریخ علوم اسلامی نشان می دهد: در غالب این علوم، شیعه پیشقدم بوده است، تا آنجا که «شیعه» را به عنوان پدیدآورندگان علوم اسلام می شناسند.^(۱)

۱ - برای آگاهی از مدارک این موضوع به کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» و کتاب «اصل الشیعه و اصولها» که هر دو خوشبختانه به فارسی ترجمه شده اند، اولی تحت عنوان «شیعه و یا پدیدآورندگان علوم اسلامی»، و دومی تحت عنوان «آئین ما» انتشار یافته است، مراجعه نمائید.

کتاب هائی که علمای شیعه در رشته تفسیر، تاریخ، حدیث، فقه، اصول، رجال و فلسفه اسلامی نوشته اند، چیزی نیست که بتوان آنها را پنهان ساخت، این کتاب ها در تمام کتابخانه های آزاد موجود است (البته به استثنای اکثر کتابخانه های اهل تسنن که معمولاً اجازه ورود این کتاب ها را به کتابخانه های خود نمی دهند در حالی که ما اجازه ورود کتاب های آنها را از قرن ها قبل به کتابخانه های خود داده ایم!) و گواه زنده این مدعا است.

آیا آنها که این همه کتاب، برای عظمت اسلام و پیشبرد تعلیمات اسلام نوشته اند، دشمنان اسلام بودند؟

آیا دشمنی سراغ دارید که این همه دوستی و محبت کند؟

آیا کسی جز یک عاشق مخلص نسبت به قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می تواند منشأ این همه خدمت باشد؟

در پایان سخن باید بگوئیم اگر می خواهید نفاق و تفرقه برچیده شود بیائید به جای تهمت به یکدیگر، همدیگر را آن چنان که هستیم بشناسیم؛ زیرا این گونه نسبت های ناروا نه تنها به وحدت اسلام کمک نمی کند، که ضربه محکمی بر پایه های وحدت اسلامی می زند.

۴ - اعمال انسان همراه او است

منظور از «جاء به» آن چنان که از مفهوم جمله، استفاده می شود، آن است که: کار نیک یا بد را همراه خود بیاورد، یعنی به هنگام ورود در دادگاه عدل الهی، انسان نمی تواند دست خالی و تنها باشد، یا عقیده و عمل نیکی با خود دارد و یا عقیده و اعمال سوئی، اینها همواره با او هستند، از او جدا نمی شوند و در زندگانی ابدی، قرین و همدم او خواهند بود.

در آیات دیگر قرآن نیز این تعبیر به همین معنی به کار رفته است، در آیه ۳۳ سوره «ق» می خوانیم: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: «بهشت برای آنها است که خدا را از طریق ایمان به غیب بشناسند و از او بترسند، و قلب توبه کار و مملو از احساس مسئولیت با خود در عرصه محشر بیاورند».

۵ - تعبیرات مختلف آیات نسبت به پاداش

در آیه دوم می خوانیم، پاداش «حسنه» ده برابر است، در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن، تنها به عنوان «أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (چندین برابر) اکتفا شده (مانند آیه ۲۴۵ سوره «بقره»). و در بعضی دیگر از آیات، پاداش پاره ای از اعمال مانند انفاق را به هفتصد برابر بلکه بیشتر می رساند، (آیه ۲۶۱ سوره «بقره»).

و در بعضی دیگر اجر و پاداش بی حساب ذکر کرده و می فرماید: إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ: «آنها که استقامت بورزند پاداشی بی حساب خواهند داشت».(۱)

روشن است: این آیات هیچ گونه اختلافی با هم ندارند، در حقیقت حداقل پاداشی که به نیکوکاران داده می شود، ده برابر است و به نسبت اهمیت عمل، و درجه اخلاص آن و کوشش ها و تلاش هائی که در راه آن انجام شده است، بیشتر می شود، تا به جائی که هر حد و مرزی را درهم می شکند و جز خدا حد آن را نمی داند.

مثلاً «انفاق» که فوق العاده در اسلام اهمیت دارد پاداشش از حد معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است، فراتر رفته و به «اضعاف کثیره» یا «هفتصد

برابر» و بیشتر رسیده است و در مورد «استقامت» که ریشه تمام موفقیت ها، سعادت ها و خوشبختی ها است و هیچ عقیده و عمل نیکی بدون آن پابرجا نخواهد بود، پاداش بی حساب ذکر شده است.

از اینجا روشن می شود: اگر در روایات، پاداش هائی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچ گونه منافاتی با آیه فوق ندارد.

و همچنین اگر در آیه ۸۴ سوره «قصص» می خوانیم: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا: «کسی که عمل نیکی انجام دهد پاداشی بهتر از این خواهد داشت» مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در آن برود؛ زیرا بهتر بودن معنی وسیعی دارد که با ده برابر کاملاً سازگار است.

۶ - کفاره شصت روز با «فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» سازگار است؟

ممکن است بعضی تصور کنند: واجب شدن «شصت روز» به عنوان کفاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان، و مجازات های دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل، با آیه فوق که می گوید: در برابر کار بد فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد سازگار نیست.

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز روشن می شود و آن این که:

منظور از مساوات میان «گناه» و «کیفر»، «مساوات عددی» نیست، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت، خوردن یک روز روزه ماه رمضان با آن همه اهمیتی که دارد مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست بلکه باید آنقدر روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود.

به همین دلیل، در بعضی از روایات می خوانیم: کیفر گناهان در ماه رمضان بیش از سایر ایام است همان طور که پاداش اعمال نیک در آن ایام، بیشتر است تا

آنجا که مثلاً یک ختم قرآن در این ماه برابر با هفتاد ختم قرآن در ماه های دیگر است.

۷ - نهایت لطف

نکته جالب دیگر این که: آیه فوق نهایت لطف و مرحمت پروردگار را در مورد انسان مجسم می کند، چه کسی را سراغ دارید که تمام ابزار کار را در اختیار انسان بگذارد، و همه گونه آگاهی نیز به او بدهد، رهبران معصومی برای هدایت و راهنمایی او بفرستد، تا با استفاده از نیروی خداداد و رهبری فرستادگانش، کار نیکی انجام دهد، و تازه در برابر کار او ده برابر پاداش تعیین نماید، اما برای لغزش ها و خطاهایش تنها یک جرم قائل شود، تازه راه عذرخواهی و توبه و رسیدن به عفو و بخشش را نیز به روی او بگشاید.

«ابوذر» می گوید: صادق مصدق (یعنی پیامبر) فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: الْحَسَنَةُ عَشْرٌ أَوْ أَزِيدُ وَ السَّيِّئَةُ وَاحِدَةٌ أَوْ أُغْفَرُ فَأَلْوَيْلُ لِمَنْ غَلَبَتْ أَحَادُهُ أُعْشَارُهُ:

«خداوند می فرماید: کارهای نیک و حسنات را ده برابر، پاداش می دهم یا بیشتر، و سیئات را تنها یک برابر کیفر می دهم و یا می بخشم، وای به حال آن کس که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد» (یعنی گناهانش از طاعاتش افزون شود). (۱)

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۰۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵
 - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۰۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۲۴۳
 - «معانی الاخبار» صدوق، صفحه ۲۴۸، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱ هـ ش - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۱۵۱، مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق (برخی با تفاوت).

۱۶۱ قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 ۱۶۲ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 ۱۶۳ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ

ترجمه:

۱۶۱ - بگو: «پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده؛ آئینی پا بر جا (و ضامن سعادت دین و دنیا)؛ آئین ابراهیم؛ که از آئین های خرافی روی برگرداند؛ و از مشرکان نبود».
 ۱۶۲ - بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است».
 ۱۶۳ - همتائی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده ام؛ و من نخستین مسلمانم!»

تفسیر:

این است راه مستقیم من
 این چند آیه و آیات دیگری که بعد از آن می خوانیم و سوره «انعام» با آن پایان می پذیرد، در حقیقت خلاصه ای است از بحث های این سوره که در زمینه مبارزه با شرک و بت پرستی بیان شده، و تکمیل و توضیح بیشتری روی آنها است.
 در حقیقت، این سوره با دعوت به توحید و مبارزه با شرک شروع و با

همان بحث نیز خاتمه می یابد.

در آیه نخست، در برابر عقائد و ادعاهای دور از منطق مشرکان و بت پرستان، خداوند به پیامبرش دستور می دهد به آنها «بگو: پروردگار من مرا به راه راست که نزدیک ترین راه ها است هدایت کرده است» (این راه راست همان جاده توحید و یکتاپرستی و در هم کوبیدن آئین شرک و بت پرستی است) (قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

جالب توجه این که: این آیه، و چند آیه دیگر، با جمله: قُلْ: «بگو» شروع می شود، و شاید هیچ سوره ای در قرآن، این اندازه، این جمله در آن تکرار نشده باشد.

این در حقیقت درگیری شدید پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این سوره با منطق مشرکان را منعکس می کند.

و نیز راه هر گونه بهانه را بر آنها می بندد؛ زیرا تکرار کلمه «قُلْ» نشانه این است که: تمام این گفتگوها به فرمان خدا و به تعبیر دیگر عین منطق پروردگار است، نه نظرات شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله).

روشن است ذکر کلمه «قُلْ» در این آیات، و مانند آنها در متن قرآن، برای حفظ اصالت قرآن و نقل عین کلماتی است که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) وحی شده و به تعبیر دیگر، پیامبر (صلی الله علیه وآله) هیچ گونه تغییری در الفاظی که بر او وحی می شد نمی داد و حتی کلمه «قُلْ» را که خطاب پروردگار به او است، عیناً ذکر می کرد.

آنگاه این «صراط مستقیم» را در این آیه و دو آیه بعد توضیح می دهد:

نخست می فرماید: «آئینی است مستقیم در نهایت راستی و درستی، ابدی و جاویدان» و قائم به امور دین و دنیا و جسم و جان (دیناً قَیِّماً). (۱)

۱ - «قَیِّماً» هم به معنی راستی و استقامت ممکن است باشد، هم به معنی پایدار و جاویدان، و هم به معنی قائم به امور دین و دنیا.

و از آنجا که عرب ها علاقه خاصی به ابراهیم (علیه السلام) نشان می دادند و حتی آئین خود را به عنوان آئین ابراهیم (علیه السلام) معرفی می کردند، اضافه می کند: «آئین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم» (مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ)، نه آنچه شما به او بسته اید. همان ابراهیم که «از آئین خرافی زمان و محیط، اعراض کرد، و به حق، یعنی آئین یکتاپرستی روی آورد» (حَنِيفًا).

«حَنِيف» به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سوئی پیدا کند، ولی در اصطلاح قرآن، به کسی گفته می شود که از آئین باطل زمان خود روی گرداند و به آئین حق توجه کند. این تعبیر، گویا پاسخی است به گفتار مشرکان که مخالفت پیامبر را با آئین بت پرستی که آئین نیاکان عرب بود، نکوهش می کردند، یعنی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در پاسخ آنها می گوید: این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقائد خرافی محیط، تنها کار من نیست، ابراهیم (علیه السلام) که مورد احترام همه ما است نیز چنین کرد. سپس برای تأکید می افزاید: «او هیچ گاه از مشرکان و بت پرستان نبود» (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

بلکه او قهرمان بت شکن و مبارز پویا و پی گیر با آئین شرک بود. تکرار جمله «حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» در چند مورد از آیات قرآن با ذکر کلمه «مُسْلِمًا» یا بدون آن، برای تأکید روی همین مسأله است که ساحت مقدس ابراهیم (علیه السلام) که عرب جاهلی به او افتخار می کرد، از این عقائد و اعمال غلط پاک بود. (۱)

آیه بعد، اشاره به این معنی دارد که بگو نه تنها از نظر عقیده، من موحد و یکتاپرستم، که از نظر عمل، هر کار نیکی که می کنم، «نماز من و تمام عبادات من و حتی مرگ و حیات من همه برای پروردگار جهانیان است» (قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

برای او زنده ام، به خاطر او می میرم و در راه او هر چه دارم فدا می کنم، تمام هدف من و تمام عشق من و تمام هستی من او است.

«نُسُك» در اصل، به معنی عبادت است و لذا به شخص عبادت کننده «ناسک» گفته می شود، ولی این کلمه بیشتر درباره اعمال حج به کار می رود، و می گویند: مناسک حج.

بعضی احتمال داده اند «نُسُك» در اینجا به معنی «قربانی» بوده باشد، ولی ظاهر این است که: هر گونه عبادتی را شامل می شود، در واقع نخست اشاره به نماز (صلاة) به عنوان مهم ترین عبادت شده، بعد همه عبادات را به طور کلی بیان کرده است، یعنی هم نماز من و هم تمام عباداتم و حتی زندگی و مرگم، همه برای او است.

در سومین آیه برای تأکید و ابطال هر گونه شرک و بت پرستی، اضافه می کند: «پروردگاری که هیچ شریک و شبیهی برای او نیست» (لَا شَرِيكَ لَهُ).

و سرانجام می فرماید: «و به این موضوع، من دستور یافته ام و من اولین مسلمانم» (وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ).

چگونه پیامبر(صلی الله علیه وآله) اولین مسلمان بود

آیه فوق پیامبر(صلی الله علیه وآله) را اولین مسلمان ذکر کرده، و در این باره در میان مفسران

گفتگو است؛ زیرا:

اگر منظور از «اسلام» معنی وسیع این کلمه بوده باشد، تمام ادیان آسمانی را شامل می شود و به همین دلیل این کلمه (مُسْلِم) بر پیامبران دیگر نیز اطلاق شده است. درباره نوح (علیه السلام) می خوانیم: وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: «مأمورم که از مسلمانان باشم». (۱)

درباره ابراهیم خلیل (علیه السلام) و فرزندش اسماعیل نیز می خوانیم: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ: «خداوندا ما را برای خودت مسلمان قرار ده». (۲) و درباره یوسف (علیه السلام) آمده است: تَوَفَّنِي مُسْلِمًا: «مرا مسلمان بمیران» (۳) و همچنین پیامبران دیگر.

البته (مُسْلِم) به معنی کسی است که در برابر فرمان خدا تسلیم است و این معنی درباره همه پیامبران الهی و امت های مؤمن آنها صدق می کند. و اگر منظور از اولین مسلمان بودن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از نظر کیفیت و اهمیت اسلام او است؛ زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همگان بود. و یا اولین فرد از این امت بودن که آئین قرآن و اسلام را پذیرفت، این سخن درستی است؛ زیرا اسلام از ناحیه خداوند به او وحی شده، او هم پذیرفت و پس از آن به تبلیغ آن پرداخت. البته در بعضی از روایات نیز وارد شده است: که منظور، نخستین کسی است که در عالم ارواح به دعوت پروردگار و سؤال او در زمینه الوهیتش پاسخ مثبت داد. (۴)

۱ - یونس، آیه ۷۲.

۲ - بقره، آیه ۱۲۸.

۳ - یوسف، آیه ۱۰۱.

۴ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۷۷، ذیل آیه مورد بحث، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۸۱، صفحه ۳۴۵ (برای آگاهی بیشتر از این احادیث می توانید به «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۲۲۵، باب ۱۰: الطَّيْنَةُ وَالْمِيثَاقُ، مراجعه فرمائید).

در هر حال، آیات فوق روشنگر روح اسلام و حقیقت تعلیمات قرآن است:

دعوت به صراط مستقیم،

دعوت به آئین خالص ابراهیم بت شکن،

و دعوت به نفی هر گونه شرک و دوگانگی و چندگانگی، این از نظر عقیده و ایمان.

و اما از نظر عمل، دعوت به اخلاص و خلوص نیت و همه چیز را برای خدا به جا آوردن

است: برای او زنده بودن، در راه او جان دادن، و همه چیز را برای او خواستن، به او دلبستن و

از غیر او گسستن، به او عشق ورزیدن و از غیر او بیزارى جستن است.

چقدر فاصله است، میان این دعوت صریح اسلام، و میان اعمال جمعی از مسلمان نماها که

چیزی جز تظاهر و خودنمایی نمی فهمند و نمی دانند، و در هر مورد به ظاهر می اندیشند، و

نسبت به باطن و مغز، بی اعتنا هستند.

و به همین دلیل، حیات و زندگی و اجتماع و جمعیت و افتخار و آزادی آنها نیز، چیزی جز

پوست های بی مغز نیست!

۱۶۴ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

ترجمه:

۱۶۴ - بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبیم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟! هیچ کس، عمل (بدی) جز به زیان خودش، انجام نمی دهد؛ و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی شود؛ سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد.

تفسیر:

بار مسئولیت هیچ کس به دوش دیگری نیست
تأکیدهای پی در پی و استدلالات گوناگون که در این سوره در زمینه توحید و مبارزه با شرک شده است، چقدر حائز اهمیت است.
در این آیه از طریق دیگری منطق مشرکان را مورد انتقاد قرار داده می فرماید: «به آنها بگو و از آنها بپرس آیا سزاوار است غیر از خداوند یگانه را پروردگار خود بدانم، در حالی که او مالک و مربی و پروردگار همه چیز است و حکم و فرمان او در تمام ذرات این جهان جاری است؟! (قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ).
سپس به جمعی از مشرکان کوتاه فکر که به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیده، و به ایشان گفتند: إِتَّبِعْنَا وَاعْلَمْنَا وَزَرَكَ إِنْ كَانَ خَطَاً! «تو از آئین ما پیروی کن، اگر بر

خطا باشد، گناه تو به گردن ما» (۱) پاسخ می فرماید که:

«هیچ کسی جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد» (وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).

و «سرانجام، همه شما به سوی خدا باز می گردید، و شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید، آگاه می سازد» (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

نکته ها:

۱ - آیا کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد؟

گاهی ممکن است توهم شود آیه فوق - که دو اصل مسلّم منطقی را که در تمام ادیان وجود داشته است بیان می کند (یعنی هیچ کس جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد) - با پاره ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی کند؛ زیرا مثلاً در سوره «نحل» آیه ۲۵ می خوانیم: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ: «آنها در روز رستاخیز بار سنگین گناهان خویش را باید بر دوش بکشند، و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی خبری و جهل خود گمراه ساختند».

سؤال این است: اگر هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه شدگان را نیز بر دوش می کشند؟

۱ - «التبيان»، جلد ۴، صفحه ۳۳۶، ذیل آیه، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «مجمع البيان»، جلد ۴، صفحه ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

همچنین با آنچه در احادیث مربوط به «سنت حسنه» و «سنت سیئه» که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده است، منطبق نمی تواند باشد.

مضمون این روایات این است:

اگر کسی سنت خوبی بر جای نهد، پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند را خواهد داشت (بدون آن که از پاداش خود عمل کنندگان کاسته شود).

و همچنین کسی که سنت بدی را بر جای نهد، گناه تمام کسانی که به آن عمل می کنند، برای او نوشته می شود (بی آن که از گناهان عاملان آن چیزی کاسته گردد).

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرٌ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرٌ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ). (۱)

پاسخ این ایراد روشن است، زیرا آیه مورد بحث می فرماید: بی جهت و بدون ارتباط، گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند، اما آیات و روایاتی که اشاره شد، می گوید: اگر انسان بنیانگذار عمل نیک و بد دیگری باشد، و به اصطلاح از طریق «تسیب» در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می شود؛ چرا که پایه و اساس آن، به دست وی گذارده شده است.

۱ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۹، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۴ و جلد ۱۶، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴ و جلد ۱۹، صفحه ۱۷۲، چاپ آل البیت (همه با تفاوت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۲۵۸ (با تفاوت) - «صحیح مسلم»، جلد ۸، صفحه ۶۱، دار الفکر بیروت - «درّ المثور»، جلد ۶، صفحه ۲۰۱، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۴، صفحه ۱۷۶، دار الفکر بیروت.

۲ - آیا اعمال نیک دیگران برای ما مفید است؟

توهم دیگری که ممکن است از آیه مورد بحث بشود، این است که: آیه می فرماید: «عمل هر کس تنها به درد خود او می خورد».

بنابراین، کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هدیه کردن ثواب، برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنده انجام می گیرد، نمی تواند به حال آنها مفید بوده باشد، در حالی که روایات فراوانی از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر(صلی الله علیه وآله) یا امامان اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده که این گونه اعمال، گاهی مفید و سودمند است، نه تنها عمل فرزند برای پدر و مادر که برای دیگران نیز هم نتیجه بخش است.

به علاوه، می دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است.

اما کسی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشته است چگونه ممکن است آن اثر روحی و معنوی را پیدا کند؟

بعضی این ایراد را بسیار با آب و تاب تعقیب می کنند، نه تنها افراد عادی بلکه پاره ای از نویسندگان و مفسران مانند نویسنده «المنار» نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته تا آنجا که بسیاری از احادیث و روایات مسلم را به دست فراموشی سپرده اند.

ولی با توجه به دو نکته پاسخ این گونه ایرادها روشن می گردد:

اولاً - درست است که عمل هر کس باعث تکامل خود اوست، فلسفه ها، نتایج و آثار واقعی اعمال نیک تنها عائد انجام دهنده آن عمل می شود، همان طور که «ورزش» و «تعلیم و تربیت» هر کس باعث «تقویت» و «تکامل» جسم و جان خود او است.

اما باید توجه داشت هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام

می دهد، حتماً به خاطر امتیاز و صفت نیکی است که در او بوده: یا مربی خوبی بوده و یا شاگرد خوبی، یا دوست باصفائی بوده و یا همسایه باوفا، یا عالم خدمتگذاری و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال حداقل، نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یک نقطه، جلب توجه دیگران را کرده و سبب شده اعمال خیری برای او انجام دهند.

بر این اساس، در واقع او نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می گیرد، و به این ترتیب، معمولاً انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیت خیر خود او است.

ثانیاً - پاداش هائی که خداوند به افراد می دهد بر دو گونه است:

پاداش هائی، که متناسب وضع تکامل روحی و شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام اعمال نیک، روح و جان آنها آن قدر اوج می گیرد و ترقی می کند که شایستگی زندگی در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می کنند، و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته اند بر اوج آسمان سعادت پرواز می نمایند.

مسلماً این گونه آثار مخصوص شخص عمل کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست.

و پاداش هائی که قابل واگذاری است بدین معنی:

از آنجا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است، و شخص مطیع و فرمانبردار، در برابر اطاعتی که کرده استحقاق پاداشی دارد، می تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند.

درست مثل این که استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس می کند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می گیرد:

هم در پرتو تدریس، در جنبه های علمی کامل تر و قوی تر می شود.
و هم حقوقی دریافت می کند.
نتیجه اول را بدون شک نمی تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود اوست.
اما نتیجه دوم را می تواند به افراد مورد علاقه اش هدیه کند.
هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همین گونه است و به
این ترتیب هر گونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد شده مرتفع می گردد.
ولی باید توجه داشت پاداش هائی که از این طریق به افراد می رسد، نمی تواند تمام سعادت
آنها را تأمین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت، و پایه اصلی نجات انسان همان ایمان و
عمل خود اوست.

۱۶۵ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ
 دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ
 رَحِيمٌ

ترجمه:

۱۶۵ - و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین ساخت، و درجات
 بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده
 بیازماید؛ به یقین پروردگار تو سریع العقاب و آمرزنده مهربان است.

تفسیر:

اهمیت مقام و آزمایش انسان

در این آیه که آخرین آیه سوره «انعام» است به اهمیت مقام انسان و موقعیت او در جهان
 هستی اشاره می کند تا بحث های گذشته در زمینه تقویت پایه های توحید و مبارزه با شرک،
 تکمیل گردد.

یعنی انسان ارزش خود را به عنوان برترین موجود در جهان آفرینش بشناسد تا در برابر سنگ
 و چوب و بت های گوناگون دیگر سجده نکند و اسیر آنها نگردد، بلکه بر آنها امیر باشد و
 حکومت کند.

لذا در جمله نخست می فرماید: «او کسی است که شما را جانشینان (و

نمایندگان خود) در روی زمین قرار داد» (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ). (۱) انسانی که نماینده خدا در روی زمین است، و تمام منابع این جهان در اختیار او گذارده شده، و فرمان فرمانرواییش بر تمام این موجودات از طرف پروردگار صادر گردیده، نباید آن چنان خود را سقوط دهد که از جمادی هم پست تر گردد و در برابر آن سجده کند.

سپس به اختلاف استعدادها و تفاوت مواهب جسمانی و روحی مردم و هدف از این اختلاف و تفاوت اشاره کرده، می فرماید: «و بعضی از شما را بر بعض دیگر درجاتی برتری داد تا به وسیله این مواهب و امکانات که در اختیارتان قرار داده است شما را بیازماید» (وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ).

و در پایان آیه ضمن اشاره به آزادی انسان در انتخاب راه خوشبختی و بدبختی، نتیجه این آزمایش ها را چنین بیان می کند: «پروردگار تو (در برابر آنها که از بوته این آزمایش ها سیه روی بیرون می آیند) سریع العقاب (و در برابر آنها که در صدد اصلاح و جبران اشتباهات خویش بر آیند) آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

نکته ها:

۱ - تفاوت میان انسان ها و اصل عدالت

شک نیست در میان افراد بشر یک سلسله تفاوت های مصنوعی وجود دارد

۱ - همان طور که «راغب» در کتاب «مفردات» گفته: «خَلَائِفَ» جمع «خلیفه»، و «خلفاء» جمع «خلیف» می باشد و «خلیف و خلیفه» هر دو به معنی جانشین و نماینده است. گاهی گفته می شود که اضافه «ة» در «خلیفه» برای مبالغه می باشد. بعضی دیگر از اهل لغت «خلائف» را جمع «خلیف و خلیفه» هر دو دانسته اند.

که نتیجه مظلالم و ستمگری بعضی از انسان ها نسبت به بعض دیگر است. مثلاً جمعی مالک ثروت های بی حسابند، و جمعی بر خاک سیاه نشسته اند، جمعی بر اثر فراهم نبودن وسائل تحصیل، جاهل و بی سواد مانده اند، و جمع دیگری با فراهم شدن همه گونه امکانات به عالی ترین مدارج علمی رسیده اند، عده ای به خاطر کمبود تغذیه و فقدان وسائل بهداشتی، علیل و بیمارند، در حالی که عده دیگری بر اثر فراهم بودن همه گونه امکانات، در نهایت سلامت به سر می برزند.

این گونه اختلاف ها: ثروت و فقر، علم و جهل، و سلامت و بیماری، غالباً زائیده استعمار و استثمار و اشکال مختلف بردگی و ظلم های آشکار و پنهان است. مسلماً اینها را به حساب دستگاه آفرینش نمی توان گذارد، و دلیلی ندارد که از وجود این گونه اختلافات بی دلیل دفاع کنیم.

در عین حال نمی توان انکار کرد که هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی نیز رعایت شود باز همه انسان ها از نظر استعداد و هوش و فکر و انواع ذوق ها و سلیقه ها و حتی از نظر ساختمان جسمانی یکسان نخواهند بود.

اما آیا وجود این گونه اختلافات مخالف با اصل عدالت است، یا به عکس عدالت به معنی واقعی، یعنی «هر چیز را به جای خود قرار دادن» ایجاب می کند که همه یکسان نباشند؟! اگر همه افراد جامعه اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید، یک شکل، یکنواخت با استعداد مساوی و همانند بودند، جامعه انسانی

یک جامعه مرده، بی روح، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود. درست به اندام یک گیاه نگاه کنید، ریشه های محکم و خشن، با ساقه های ظریف تر اما نسبتاً محکم، و شاخه های لطیف تر و بالاخره برگ ها و شکوفه ها و گلبرگ هایی که هر کدام از دیگری ظریف تر است دست به دست هم داده و یک بوته گل زیبا را ساخته اند، و سلول های هر یک به تفاوت مأموریت هایشان کاملاً مختلف و استعدادهایشان به تناسب وظائفشان متفاوت است.

عین این موضوع در جهان انسانیت دیده می شود، افراد انسان روی هم رفته نیز یک درخت بزرگ و بارور را تشکیل می دهند که هر دسته، بلکه هر فردی رسالت خاصی در این پیکر بزرگ بر عهده دارد، و متناسب آن ساختمان مخصوص به خود، و این است که قرآن می فرماید: این تفاوت ها وسیله آزمایش شما است؛ زیرا همان طور که سابقاً هم گفتیم «آزمایش» در مورد برنامه های الهی به معنی «تربیت و پرورش» است. و به این ترتیب، پاسخ هر گونه ایرادی که بر اثر برداشت نادرست از مفهوم آیه عنوان می شود، روشن خواهد گردید.

۲ - خلافت انسان در روی زمین

نکته جالب دیگر این که: قرآن کراراً انسان را به عنوان «خلیفه» و «نماینده خدا در روی زمین» معرفی کرده است، این تعبیر، ضمن روشن ساختن مقام بشر، این حقیقت را نیز بیان می کند که اموال، ثروت ها، استعدادها و تمام مواهبی که خدا به انسان داده، در حقیقت مالک اصلیش او است، و انسان تنها نماینده و مجاز و مأذون از طرف او می باشد. بدیهی است هر نماینده ای در تصرفات خود استقلال ندارد بلکه باید

تصرفاتش در حدود اجازه و اذن صاحب اصلی باشد. و از اینجا روشن می شود: مثلاً در مسأله مالکیت، اسلام هم از اردوگاه «کمونیسم» فاصله می گیرد و هم از اردوگاه «کاپیتالیسم» و سرمایه داری؛ زیرا دسته اول مالکیت را مخصوص اجتماع، و دسته دوم در اختیار فرد می داند. اما اسلام می فرماید: مالکیت نه برای فرد است و نه برای اجتماع، بلکه در واقع برای خدا است و انسان ها وکیل و نماینده اویند و به همین دلیل اسلام، هم در طرز درآمد افراد، نظارت می کند، و هم در چگونگی مصرف، و برای هر دو قیود و شروطی قائل شده است که اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مکتب مشخص در برابر مکاتب دیگر قرار می دهد.

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره انعام (۱)

سوره اعراف

این سوره از سوره های «مکّی» است و تعداد آیات این
سوره ۲۰۶ و به عقیده بعضی ۲۰۵ آیه است

(از آیه ۱ تا ۱۷۱)

محتوای سوره اعراف

از سوره های «مکی» است، جز آیه «وَ اسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...» تا «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» که در «مدینه» نازل شده است.

همان طور که می دانیم بیشتر سوره های قرآن (۸۰ تا ۹۰ سوره) در «مکه» نازل شده، و با توجه به وضع محیط «مکه»، و چگونگی حال مسلمانان در آن ۱۳ سال، و همچنین با مطالعه تاریخ اسلام بعد از هجرت، کاملاً روشن می شود که چرا لحن سوره های «مکی» با «مدنی» فرق دارد.

در سوره های «مکی» غالباً بحث از مبدأ و معاد، اثبات توحید و دادگاه رستاخیز، و مبارزه با شرک و بت پرستی، و تثبیت مقام و موقعیت انسان در جهان آفرینش به میان آمده است؛ زیرا دوران «مکه» دوران سازندگی مسلمانان از نظر عقیده و تقویت مبانی ایمان به عنوان زیربنای یک «نهضت ریشه دار» بود.

در «دوران مکه» پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) وظیفه داشت، افکار خرافی بت پرستی را از مغزها بشوید، و به جای آن روح توحید، خداپرستی و احساس مسئولیت قرار دهد. انسان هائی را که در دوران بت پرستی، تحقیر شده و شکست خورده بودند، به عظمت مقام و موقعیت خویش آشنا سازد، و در نتیجه از آن ملت پست و زبون و خرافی و منفی، مردمی با شخصیت، با اراده، با ایمان و مثبت بسازد، و دلیل پیشرفت سریع و برق آسای اسلام در «مدینه» نیز همین زیربنای محکم بود که در دوران «مکه» به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در پرتو آیات قرآن ساخته شده بود.

آیات سوره های مکی نیز همه متناسب با همین هدف خاص است.

اما «دوران مدینه»، دوران تشکیل حکومت اسلامی، دوران جهاد در برابر دشمنان، دوران ساختن یک جامعه سالم بر اساس ارزش های انسانی و عدالت اجتماعی بود.

لذا در بسیاری از آیات سوره های مدنی به جزئیات مسائل حقوقی، اخلاقی، اقتصادی، جزائی و سایر نیازمندی های فردی و اجتماعی پرداخته شده است.

اگر مسلمانان امروز نیز بخواهند عظمت دیرین خود را تجدید کنند، باید همین برنامه را عیناً اجرا نمایند، و این دو دوران را به طور کامل طی نمایند، و تا آن زیربنای عقیده ای محکم بنا نشود، مسائل روبنایی، استقامت و استحکامی نخواهد داشت.

به هر حال چون سوره «اعراف» از سوره های مکی است، تمام مشخصات یک سوره مکی در آن منعکس است، لذا می بینیم:

در آغاز اشاره کوتاه و محکمی به مسأله «مبدأ» و «معاد» کرده.

پس از آن، برای احیای شخصیت انسان، داستان آفرینش آدم را با اهمیت فراوان شرح می دهد.

بعد از آن، پیمان هائی را که خدا از فرزندان آدم در مسیر هدایت و صلاح گرفته یک، یک بر می شمرد.

سپس برای نشان دادن شکست و ناکامی اقوامی که از مسیر توحید، عدالت و پرهیزگاری منحرف می شوند، و هم برای نشان دادن پیروزی مؤمنان راستین، سرگذشت بسیاری از اقوام پیشین و انبیای گذشته مانند «نوح»، «لوط» و «شعیب» را بیان کرده و با سرگذشت مشروح بنی اسرائیل و مبارزه «موسی» با

«فرعون» پایان می دهد.

در اواخر سوره بار دیگر به مسأله «مبدأ» و «معاد» باز می گردد و انجام و آغاز را بدین وسیله تکمیل می کند.

فضیلت تلاوت این سوره

در تفسیر «عیاشی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «هر کس سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت، از کسانی خواهد بود که نه ترسی بر آنها است و نه غمی دارند» (مِنْ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

«و اگر در هر جمعه بخواند، در روز قیامت از کسانی می باشد که بدون حساب به بهشت می رود».

و نیز فرمود: «در این سوره آیات محکمه ای است، قرائت و تلاوت و قیام به آنها را فراموش نکنید، زیرا اینها روز رستاخیز در پیشگاه خدا برای کسانی که آنها را خوانده اند گواهی می دهند»! (۱)

نکته ای که از روایت فوق به خوبی استفاده می شود، این است: روایاتی که درباره فضیلت سوره ها آمده است به این معنی نیست که تنها قرائت این سوره ها دارای آن همه نتایج و ثمرات بزرگ است.

بلکه آنچه به این خواندن ارزش نهائی می بخشد همان ایمان به مفاد آنها و سپس عمل کردن بر طبق آن است.

لذا در روایت فوق می خوانیم: «قَرَأْتُهَا وَتَلَاوْتُهَا وَالْقِيَامُ بِهَا».

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲، موسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۴۰۹، چاپ آل البیت - «مستدرک الوسائل»، جلد ۶، صفحه ۱۰۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۷۶ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۲، المكتبة العلمية الإسلامية تهران - «ثواب الاعمال»، صفحه ۱۰۶، منشورات رضی قم، طبع دوم، ۱۳۶۸ هـ ق (برخی با تفاوت).

و نیز در همین روایت می خوانیم: کسی که این سوره را بخواند، در قیامت مصداق «الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» است و این در حقیقت اشاره لطیفی به آیه ۳۵ همین سوره است که می فرماید: فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: «آنها که تقوا پیشه کنند و (خویش و جامعه را) اصلاح نمایند، نه ترسی خواهند داشت و نه غمی».

همان گونه که ملاحظه می کنید، این مقام، مخصوص کسانی است که تقوا داشته باشند و در مسیر اصلاح گام بردارند.

به علاوه اصولاً قرآن کتاب «عقیده» و «عمل» است، و قرائت و تلاوت مقدمه ای بر این موضوع محسوب می شود.

«راغب» در کتاب «مفردات»، در ذیل ماده «تلاوت» می گوید: مراد از «يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (۱) این است که: با علم و عمل از آیات قرآن، پیروی می کنند یعنی «تلاوت» مفهومی بالاتر از مفهوم «قرائت» دارد و با یک نوع تدبیر و تفکر و عمل همراه است.

- ۱ المص
 ۲ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنَذِرَ بِهِ وَذِكْرَى
 لِلْمُؤْمِنِينَ
 ۳ أَتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا
 تَذَكَّرُونَ

ترجمه:

- ۱ - المص.
 ۲ - این کتابی است که بر تو نازل شده - پس نباید از ناحیه آن، ناراحتی در سینه داشته باشی!
 - تا به وسیله آن، (مردم را) بیم دهی؛ و تذکری است برای مؤمنان.
 ۳ - از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید! و از اولیاء و معبودهای
 دیگر جز او، پیروی نکنید! اما کمتر متذکر می شوید!

تفسیر:

کتاب انذار و تذکر
 در آغاز این سوره بار دیگر به «حروف مقطعه» برخورد می کنیم که در اینجا چهار حرف
 «الف، لام، میم و صاد» (المص) است.
 در مورد تفسیر این حروف، در آغاز سوره «بقره» و همچنین «آل عمران»

بحث های مشروحی داشتیم، و در اینجا به یکی دیگر از تفسیرهایی که در این زمینه جلب توجه می کند برای تکمیل بحث، اشاره می کنیم و آن این که:

ممکن است: یکی از اهداف این حروف، جلب توجه شنوندگان، و دعوت آنها به سکوت و استماع بوده باشد؛ زیرا ذکر این حروف در آغاز سخن، مطلب عجیب و نوظهوری در نظر عرب بود، و حس کنجکاوی او را برمی انگیزت، و در نتیجه به دنباله آن نیز گوش فرا می داد و اتفاقاً غالب سوره هایی که با حروف مقطعه شروع می شود سوره هایی است که در «مکه» نازل شده است و می دانیم: مسلمانان در آنجا در اقلیت بودند و دشمنان لجوج و سرسخت، حتی حاضر نبودند، به سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) گوش فرا دهند - سهل است - ، گاهی آن چنان سر و صدا و غوغا به راه می انداختند، که صدای پیامبر (صلی الله علیه وآله) در میان آنها گم می شد، که در بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۲۶ سوره «فصلت») به این مطلب اشاره شده است.

و نیز در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم: این حروف رموز و اشاراتی است به نام های خداوند، مثلاً «المص» در سوره مورد بحث اشاره به: أَنَا اللَّهُ الْمُفْتَدِرُ الصَّادِقُ: «من خداوند توانای راستگو هستم» (۱) می باشد.

و به این ترتیب، هر یک از حروف چهارگانه شکل اختصاری یکی از نام های خدا است. موضوع جانشین ساختن اشکال اختصاری به جای اشکال مفصل کلمات،

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۳۷۳ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۷۹، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «معانی الاخبار»، صفحه ۲۲، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ هـ ش - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۱۳، انتشارات جامعه مدرسین قم.

از قدیم رائج بوده، اگر چه در عصر و زمان ما به صورت بسیار گسترده تری مورد بهره برداری قرار گرفته است و بسیاری از عبارات طولانی و اسامی مؤسسات یا انجمن ها را در یک کلمه کوتاه خلاصه می کنند.

ذکر این نکته نیز لازم است که: این تفسیرهای مختلف برای «حروف مقطعه» هیچ گونه منافاتی با یکدیگر ندارند، و ممکن است تمام این تفسیرها به عنوان بطون مختلف قرآن، اراده شود.

در آیه بعد، می فرماید: «این کتابی است که بر تو نازل شده است، و نباید از ناحیه آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی!» (كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ).

«حَرَج» در لغت به معنی گرفتگی، تنگی و هر گونه ناراحتی است، و در اصل، به معنی مرکز اجتماع درختان در هم پیچیده است، سپس توسعه یافته و به هر نوع گرفتگی و ضیق اطلاق شده است.

جمله فوق، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دلداری می دهد، که: چون این آیات از ناحیه خدا است، نباید هیچ گونه نگرانی به خود راه دهد.

نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش گرفته.

نه نگرانی از جهت عکس العملی که دشمنان لجوج و سرسخت در برابر آن نشان خواهند داد.

و نه نگرانی از ناحیه نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می رود.

با توجه به این که: این سوره از سوره های مکی است، مشکلاتی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر سر راه داشت کاملاً قابل درک است، گرچه ما امروز به زحمت می توانیم تمام جزئیات زندگانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یارانش در محیط «مکه» و در آغاز

اسلام را در فکر خود مجسم سازیم، ولی با در نظر گرفتن این حقیقت که او می بایست یک جهش انقلابی در تمام زمینه ها در آن محیط فوق العاده عقب افتاده آن هم در مدتی کوتاه به وجود آورد، ابعاد مشکلاتی را که در پیش داشت، می توان اجمالاً درک کرد. بنابراین، جای این دارد که خداوند به او دلداری دهد که نگران نباشد و به نتیجه کار خود کاملاً امیدوار باشد.

و در جمله بعد اضافه می کند: «هدف از نزول این کتاب انذار و بیم دادن مردم از عواقب شوم افکار و اعمالشان است، و همچنین تذکر و یادآوری برای مؤمنان راستین» (لِتُنذِرَ بِهِ وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ). (۱)

و این که می بینیم در این جمله «انذار» به عنوان یک فرمان عمومی آمده و «تذکر» به مؤمنان تخصیص داده شده است، به خاطر این است که: دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات باید به صورت همگانی انجام گیرد.

ولی پیدا است: تنها ایمان آورندگان، از این دعوت سود می برند، همانها که زمینه های مستعد و آماده برای پذیرش حق دارند، آنها که لجاج را از خود دور ساخته و در برابر حقایق تسلیم اند.

عین این تعبیر نیز در آغاز سوره «بقره» گذشت آنجا که می فرماید: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «در این کتاب تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است». (۲)

۱ - بنا بر آنچه در بالا گفته شد «لِتُنذِرَ» متعلق به «أُنزِلَ» می باشد، نه به جمله «فَلَا يَكُنْ» و شاید قرار گرفتن این جمله (جمله لِتُنذِرَ) بعد از جمله «فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ» به خاطر آن است که: نخست باید پیغمبر را در راه دعوت آماده ساخت و بعد، هدف را که انذار است به او پیشنهاد نمود (دقت کنید).

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

سپس روی سخن را به عموم مردم کرده می فرماید: «از آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، پیروی کنید» (اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ). و به این ترتیب، سخن از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مأموریت و رسالت او شروع می شود، و به وظیفه مردم منتهی می گردد.

و برای تأکید اضافه می کند: «از فرمان غیر خداوند پیروی نکنید و از انتخاب ولی و سرپرستی جز او، خودداری نمائید» (وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ).

اما چون آنها که به تمام معنی در برابر حق تسلیم اند و از تذکرات، متذکر می گردند کم اند، در پایان آیه می فرماید: «کمتر متذکر می شوید» (قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ).

از این آیه ضمناً استفاده می شود که انسان بر سر دو راهی است: یا پذیرش «ولایت» و رهبری خداوند، و یا داخل شدن در «ولایت» دیگران.

اگر مسیر اول را قبول کند، «ولی» او تنها خدا است.

اما اگر تحت ولایت دیگران قرار گیرد، هر روز باید بار کسی را بر دوش گیرد و ارباب تازه ای انتخاب کند، کلمه «أَوْلِيَاءَ» که جمع «ولی» است، اشاره به همین معنی است.

- ۴ وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ
 ۵ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

ترجمه:

- ۴ - چه بسیار شهرهائی که (مردم) آنها را هلاک کردیم! و عذاب ما شب هنگام، یا در روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد.
 ۵ - و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند جز این که گفتند: «ما ظالم بودیم»!

تفسیر:

اقوامی که نابود شدند

این دو آیه، اشاره ای به عواقب دردناک مخالفت با دستوراتی است که در آیات قبل بیان شد. و هم در واقع «فهرستی» است، اجمالی در سرگذشت اقوام متعددی همچون قوم نوح و فرعون و عاد و ثمود و لوط که بعداً خواهد آمد.
 قرآن در اینجا به آنهایی که از تعلیمات انبیاء سرپیچی می کنند و به جای اصلاح خویش و دیگران، بذر فساد می پاشند، شدیداً اخطار می کند که نگاهی به زندگانی اقوام پیشین بیفکنید و ببینید: «چقدر از شهرها و آبادی ها را ویران کردیم و مردم فاسد آنها را به نابودی کشانیدیم» (وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا).
 سپس چگونگی هلاکت آنها را چنین تشریح می کند: «عذاب دردناک ما، در دل شب، در ساعاتی که در آرامش فرو رفته بودند، یا در وسط روز، به هنگامی که

پس از فعالیت های روزانه به استراحت پرداخته بودند به سراغ آنها آمد» (فَجَاءَهَا بِأُسْنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ).

درست در ساعات غفلت، ساعاتی که انسان ها به خیال خام خود برای آسایش و استراحت انتخاب کرده اند.

در آیه بعد، سخن را چنین ادامه می دهد: «آنها به هنگامی که در گرداب بلا گرفتار می شدند و طوفان مجازات، زندگیشان را در هم می کوبید، از مرکب غرور و نخوت پیاده شده، فریاد می زدند: ما ستمگر بودیم و اعتراف می کردند که ظلم و ستم هایشان دامانشان را گرفته است» (فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

ولی این بیداری سودی نمی بخشد، اعتراف به ظلم زمانی مفید واقع خواهد شد که بلا نازل نشده و فرصت جبران باقی مانده باشد!

نکته ها:

۱ - منظور از «قَرِيَّة»

«قَرِيَّة» در اصل از ماده «قَرَى» (بر وزن نهی) به معنی «جمع شدن» آمده، و چون قریه مرکز اجتماع افراد بشر است، این نام بر آن اطلاق شده است.

از اینجا روشن می شود که: «قریه» تنها به معنی «روستا» نیست، بلکه هر گونه آبادی و مرکز اجتماع انسان ها اعم از روستا و شهر را شامل می شود، و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به «شهر» یا «هر گونه آبادی» اعم از شهر و روستا اطلاق شده است.

«قَائِلُونَ» اسم فاعل از ماده «قِيلُولَةٌ» به معنی خواب نیمروز و یا به معنی

استراحت در نیمروز است، و در اصل به معنی راحتی است، و لذا «پس گرفتن» جنسی که فروخته شده «اقاله» نامیده می شود؛ زیرا طرف را از نگرانی راحت می کند. و «بیات» به معنی شبانه و شب هنگام است.

۲- دلیل مجازات هنگام استراحت

این که در آیات فوق می خوانیم مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامن آنها را می گرفت، برای این بوده است که: طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند، و آرامش و آسایش آنها به کلی در هم ریخته شود، همان طور که آرامش و آسایش دیگران را به هم ریخته بودند! و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهشان است.

۳- زمان اعتراف مجرمان

این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می شود که عموم اقوام مجرم و گنهگار، هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می شدند و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می رفت، همگی به گناه خود اعتراف می کردند.

ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت؛ زیرا یک نوع اعتراف «اجباری و اضطراری» بود که حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می بینند.

و به تعبیر دیگر: این بیداری یک نوع بیداری کاذب، زودگذر و بی اثر است که کمترین نشانه ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچ گونه نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت.

البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می داشتند دلیل بر انقلاب

روحی آنها و مایه نجاتشان بود.

۴ - چرا «أَهْلَكُنَّاهَا» قبل از «فَجَاءَهَا بُأْسُنَا» آمده؟

از بحث هائی که در میان مفسران در آیه فوق، مطرح شده، این است که: چرا قرآن نخست می فرماید: أَهْلَكُنَّاهَا: «ما آنها را هلاک کردیم» بعد با کلمه «فاء تفریع» که معمولاً برای ترتیب زمانی است می فرماید: فَجَاءَهَا بُأْسُنَا یَیَّتَا: «بعد از آن مجازات ما شب هنگام به سراغ آنان آمد» در حالی که چنین کیفری قبل از هلاکت بوده، نه بعد از هلاکت.

در پاسخ باید توجه داشت: گاهی جمله بعد از «فاء» شرح و تفصیل جمله قبل است، نه بیان حادثه دیگری، در اینجا نیز نخست موضوع هلاکت را به طور اجمال یادآور شده، سپس به شرح آن می پردازد و می فرماید: «به هنگام شب و یا در حال استراحت نیمروز مجازات ما دامن آنها را گرفت و هنگامی که خود را در آستانه نابودی دیدند، به ظلم و ستم خویش اعتراف کردند» نظیر این موضوع در ادبیات عرب کم نیست.

۵ - اخطار همگانی و هرزمانی

این گونه آیات، نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود، و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد، اینها اخطارهای کوبنده ای است برای امروز و برای فردا، برای ما و برای همه اقوام آینده؛ زیرا در سنت و قانون الهی تبعیض مفهوم ندارد.

هم اکنون، انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است، در مقابل یک زلزله، یک طوفان، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان

است که انسان های قبل از تاریخ ناتوان بودند.
بنابراین، همان عواقب شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسان های مست غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند، از انسان های امروز دور نیست، بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می تواند بزرگ ترین بلای او بشود، و او را به دامان جنگ هائی بکشاند که محصولش نابودی نسل او است.

آیا نباید از این حوادث پند گیرد و بیدار شود؟!*

- ۶ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ
 ۷ فَلَنَقْصُصَنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ
 ۸ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
 ۹ وَمَنْ خَفَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا
 بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ

ترجمه:

- ۶ - به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند سؤال خواهیم کرد؛ و (هم) از پیامبران سؤال می کنیم!
- ۷ - و مسلماً (اعمالشان را) با علم (خود) برای آنان شرح خواهیم داد؛ و ما هرگز غایب نبودیم!
- ۸ - وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزان های (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند!
- ۹ - و کسانی که میزان های (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، به خاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می کردند، از دست داده اند.

تفسیر:

بازپرسی عمومی

در آیات گذشته اشاره ای به شناسائی خدا و نزول قرآن مجید بود، اما آیات مورد بحث، که سخن از معاد می فرماید، در واقع مکملی است برای آیات

گذشته.

به علاوه در آیه قبل، سخن از مجازات دنیوی ستمکاران در میان بود، در این آیات بحث از مجازات اخروی آنها می شود و به این ترتیب پیوندی روشن دارند.

نخست به عنوان یک قانون عمومی می فرماید: «از تمام کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند، به طور قطع در روز قیامت سؤال می کنیم» (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ).

نه تنها از آنها سؤال می کنیم «از پیامبرانشان نیز می پرسیم که رسالت خویش را چگونه انجام دادند» (وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ).

بنابراین، هم رهبران مسئولند و هم پیروان، هم پیشوایان و هم تابعان، منتها چگونگی مسئولیت های این دو گروه متفاوت است.

حدیثی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه نقل شده، نیز این معنی را تأیید می کند، آنجا که می فرماید: فَيَقَامُ الرَّسُلُ فَيَسْأَلُونَ عَنْ تَأْدِيَةِ الرِّسَالَةِ الَّتِي حَمَلُوهَا إِلَى أُمَّمِهِمْ فَأُخْبِرُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَدُّوا ذَلِكَ إِلَى أُمَّمِهِمْ....

«پیامبران را نگه می دارند و از آنها سؤال می کنند که آیا رسالت خویش را به امت ها رساندند یا نه؟ آنها پاسخ می گویند که: این وظیفه را انجام داده اند» (۱).

در روایت دیگری که در تفسیر «علی بن ابراهیم» نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است. (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۱۰۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۸۲ و جلد ۲، صفحه ۴، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۴۵۲، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۲۴۲، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۴، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق.

در آیه بعد، برای این که: کسی تصور نکند سؤال از امت ها و پیامبرانشان دلیل بر این است که: چیزی از علم خدا مخفی می ماند، با قاطعیت و صراحت و تأکید آمیخته با قسم می فرماید: «ما با علم و دانش خویش تمام اعمالشان را برای آنها شرح می دهیم؛ زیرا ما هرگز از آنها غائب نبودیم، همه جا با آنها بودیم و در هر حال همراهشان» (فَلَنَقُصَّنَّ عَنْهُمْ بَعْلَمَ وَا كُنَّا غَائِبِينَ). «فَلَنَقُصَّنَّ» که از ماده «قصه» گرفته شده است، در اصل به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است، و چون در شرح یک ماجرا، مطالب پشت سر هم، پیاده می شود، به آن «قصه» می گویند. و همچنین مجازاتی که پشت سر جنایت انجام می گردد، «قصاص» گفته می شود. و به قیچی «مَقَصَّ» (بر وزن پسر) می گویند، چون موها را پشت سر هم قطع می کند. و نیز جستجوی درباره چیزی را «قَصَّ» (بر وزن مَسَّ) می گویند؛ زیرا شخص جستجوگر حوادث را پشت سر هم تعقیب و دنبال می کند. از آنجا که در آیه، چهار نوع تأکید در این زمینه دیده می شود (لام قسم، نون تأکید، و کلمه «علم» - که به صورت نکره ذکر شده و منظور از آن بیان عظمت است - و جمله: ما كُنَّا غَائِبِينَ: «هیچ گاه غایب نبوده ایم») استفاده می شود که منظور آن است: ما تمام جزئیات کار آنها را «مو به مو» و «پشت سر هم» برایشان تشریح می کنیم تا بدانند، کوچک ترین نیت یا عملی از علم ما پنهان نمی ماند. (۱)

* * *

در آیه بعد، برای تکمیل بحث رستاخیز، اشاره به مسأله «سجش اعمال»

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، و تفسیر «تبیان»، بحث فوق را در زمینه معنی «قصه» در ذیل آیه آورده اند.

می کند که نظیر آن در سوره های دیگر قرآن از جمله در سوره «مؤمنون» آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ و سوره «قارعه» آیات ۶ و ۸ آمده است.

نخست می فرماید: «مسأله توزین اعمال در آن روز حق است» (وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ). (۱) در جمله بعد می فرماید: «آنها که میزان های سنجششان سنگین است رستگارانند» (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: «و آنها که میزان های سنجششان سبک است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که در برابر آیات ما داشتند از دست داده اند» (وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ).

بدیهی است منظور از سبکی و سنگینی میزان اعمال، سبکی و سنگینی خود میزان نیست بلکه ارزش و وزن چیزهایی است که با میزان سنجیده می شود.

ضمناً تعبیر: خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ: «سرمایه وجود خود را از دست دادند» اشاره لطیفی به این واقعیت است که: این گونه اشخاص، گرفتار بزرگ ترین زیان و خسران می شوند؛ زیرا گاهی انسان زیان می کند و تنها مال یا مقام خود را از دست می دهد.

ولی گاهی زیان می کند و اصل وجود هستی او به هدر می رود، بدون این که سرمایه ای در برابر آن به دست آورده باشد، و این بزرگ ترین زیان است.

تعبیر به «ظلم به آیات» که در آخر آیه ذکر شده، اشاره به این است که: این

۱ - بنابراین «وِزْن» به معنی مصدری است، یعنی «وزن کردن»، و این کلمه مبتدا و «الْحَقُّ» خبر آن است، گر چه احتمالات دیگری در ترکیب جمله فوق داده شده ولی آنچه گفتیم از همه نزدیک تر است.

گونه اشخاص نه تنها به خود ستم می کنند، که به برنامه های هدایت الهی نیز ستم کرده اند؛ زیرا این برنامه ها می بایست وسیله هدایت و نجات گردد، و اگر به آن بی اعتنائی شد، و این اثر از آنها به دست نیامد، به آنها ستم شده است.

در بعضی از روایات آمده است: منظور از آیات در اینجا، پیشوایان بزرگ دین و ائمه هدی هستند، (۱) البته همان طور که بارها گفته ایم، معنی این گونه تفسیرها منحصر ساختن مفهوم آیه در آنها نیست، بلکه آنها مصداق روشن آیات الهی هستند.

جمعی از مفسران «ظلم به آیه» را به معنی «کفر و انکار» آن گرفته اند، و این معنی از مفهوم ظلم دور نیست، در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز «ظلم» به همین معنی آمده است.

نکته ها:

۱ - سؤال برای چیست؟

نخستین بحثی که در اینجا پیش می آید این است که: ما می دانیم خدا همه چیز را می داند و اصولاً در همه جا حاضر و ناظر است، با این حال چه نیازی به سؤال دارد که انبیاء و امت ها را عموماً و بدون استثناء مورد بازپرسی قرار دهد؟!

جواب این پرسش روشن است، زیرا اگر سؤال برای استعلام و درک واقعیت چیزی باشد، در مورد کسی که عالم است معنی ندارد.

ولی اگر منظور توجه دادن خود شخص و اتمام حجت به او و امثال آن بوده

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۰۸ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۶، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۸، صفحه ۱۶۴، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۱، صفحه ۲۲۴، مؤسسه دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۱۷، انتشارات جامعه مدرسین قم.

باشد، هیچ مانعی ندارد.

درست مثل این که: ما به شخص فراموشکاری خدمت های زیاد کرده ایم، و او به جای خدمت، مرتکب خیانت هائی شده و همه این مسائل پیش ما روشن است، او را مورد بازپرسی قرار داده و می گوئیم:

آیا ما این همه به تو خدمت نکردیم؟

و آیا تو حق این خدمات را ادا کردی؟!

این سؤال برای کسب علم نیست، بلکه برای تفهیم طرف است، و یا این که: برای ابراز قدردانی از یک فرد خدمتگذار و تقدیر و تشویق از او می پرسیم:

در این سفر مأموریتی که داشتی چه کارهائی انجام دادی؟ با این که از جزئیات آن قبلاً آگاه شده ایم.

۲ - آیات سؤال در قرآن

ممکن است تصور شود، آیات مورد بحث که با صراحت و تأکید و قسم می گوید: از همه در روز قیامت سؤال می کنیم، با بعضی دیگر از آیات قرآن منافات دارد، مثلاً در سوره «الرحمن» می خوانیم: *فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ...* * *يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ...* «در آن روز از هیچ کس نه انس و نه جن، سؤالی نمی شود...» * بلکه افراد گناهکار از سیمایشان شناخته می شوند...» (۱).

و همچنین آیات دیگر که سؤال را نفی می کند با آیه مورد بحث که سؤال را اثبات می کند، چگونه سازگار است؟

ولی دقت در این آیات، هر گونه ابهامی را برطرف می سازد؛ زیرا از

۱ - الرحمن، آیات ۳۹ و ۴۱.

مجموعه آیات مربوط به سؤال و جواب در روز قیامت، چنین استفاده می شود که: مردم در آن روز، مراحل مختلفی را می پیمایند، در پاره ای از مراحل هیچ گونه سؤال و پرسشی از آنها نمی شود، حتی مهر بر دهان آنها می گذارند و تنها اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند، به عنوان یک گواه گویا و انکارناپذیر، چگونگی اعمالشان را بازگو می کنند. در مرحله بعد، مهر از زبان آنها برداشته می شود، به سخن می آیند و از آنها پرسش می شود، آنها نیز با مشاهده روشن شدن حقایق در پرتو گواهی اعضا، به اعمال خود اعتراف می کنند، درست همانند مجرمی که با مشاهده آثار عینی جرم، چاره ای جز اعتراف نمی بیند. بعضی از مفسران نیز در تفسیر این آیات احتمال داده اند که: آیات نفی کننده سؤال، اشاره به سؤال و جواب زبانی است.

و آیات اثبات کننده سؤال، اشاره به سؤالاتی است که از اعضای بدن می شود و آنها به زبان حال - همانند رنگ رخساره انسان که خبر از سرّ درون او می دهد - حقایق را بازگو می کنند. و در هر صورت اختلافی در میان این دو دسته آیات نیست.

۳ - ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست؟

درباره چگونگی توزین اعمال در روز رستاخیز، بحث فراوانی در میان مفسران و متکلمان شده است، و از آنجا که بعضی چنین تصور کرده اند، «وزن» و «ترازو»، در آن جهان، همانند وزن و ترازو در این جهان است، و از طرفی اعمال انسان سنگینی و وزنی ندارد که بتوان آن را با ترازو سنجید، ناچار شده اند، از طریق تجسم اعمال، و یا این که خود اشخاص را به جای اعمالشان در آن روز

وزن می کنند، مشکل را حل نمایند، و حتی عبارتی از «عبید بن عمیر» نقل شده است که می گوید: *يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الطَّوِيلِ الْعَظِيمِ فَلَا يَزِنُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ*: «در آن روز، فرد بزرگ جثه ای را می آورند که در ترازوی سنجش به اندازه بال مگسی وزن ندارد!»^(۱) اشاره به این که ظاهراً آدم های با شخصیتی بودند و در باطن هیچ!

ولی اگر مسأله مقایسه زندگی آن جهان را با زندگی دنیا کنار بگذاریم و توجه داشته باشیم که: همه چیز در آنجا با اینجا متفاوت است، درست همانند تفاوتی که میان زندگی جنین در عالم رحم، با زندگی انسان در این دنیا وجود دارد.

و نیز توجه داشته باشیم که: در فهم معانی الفاظ، نباید همیشه، به دنبال مصداق های موجود و معین برویم، بلکه مفاهیم را از نظر نتیجه بررسی کنیم، مسأله «وزن در روز رستاخیز» کاملاً حل خواهد شد.

توضیح این که:

در گذشته هنگامی که مثلاً نام «چراغ» برده می شد، ظرفی به نظر می رسید که مقداری ماده روغنی در آن ریخته شده بود و فتیله ای در میان آن نصب گردیده، و احتمالاً حبابی نیز روی آن برای تنظیم هوا قرار داده شده بود.

در حالی که امروز از کلمه «چراغ» چیز دیگری می فهمیم، دستگاهی که نه ظرفی برای روغن دارد، نه فتیله ای، و نه حبابی برای تنظیم هوا، اما آنچه چراغ امروز را با دیروز پیوند می دهد، همان هدف و نتیجه آن است، یعنی وسیله ای که تاریکی را از میان می برد.

۱ - این روایت را در تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «طبری» از «عبید بن عمیر» نقل می کنند، و ظاهر عبارت این است که این سخن از خود «عبید» است نه از پیامبر (صلی الله علیه و آله).

(«بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۴۴ و جلد ۶۸، صفحه ۲۲۶ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۲۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نور البراهین»، جلد ۲، صفحه ۸۲، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۸، صفحه ۱۶۲، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق).

در مسأله «میزان» نیز چنین است، در همین جهان می بینیم با گذشت زمان «ترازوها» چه اندازه دگرگون شده اند، و حتی لفظ میزان به وسائل دیگر سنجش نیز گفته می شود، مانند: میزان الحرارة: «وسیله سنجش گرما»، میزان الهوا: «وسیله سنجش هوا» و مانند آن. بنابراین، آنچه مسلم است این است که: در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می شود نه با ترازوهائی همانند ترازوهای دنیا، و چه بسا آن وسیله، همان وجود انبیاء، امامان و افراد صالح بوده باشد، و در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده این مطلب به خوبی دیده می شود.

در «بحار الانوار» از امام صادق (علیه السلام) در پاسخ سؤال از تفسیر آیه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ» چنین می خوانیم: وَ الْمَوَازِينُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مِنَ الْخَلْقِ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ! «میزان سنجش در آن روز پیامبران و اوصیای آنها هستند و از مردم کسانی می باشند که بدون حساب وارد بهشت می شوند!» (یعنی کسانی که در پرونده اعمال آنها نقطه تاریکی وجود ندارد). (۱)

و در روایت دیگری چنین نقل شده است: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ هُمُ الْمَوَازِينُ: «یعنی امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او ترازوهای سنجش اند». (۲)

و در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: أَلْسَلَامٌ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ: «سلام بر میزان سنجش اعمال»!

در واقع مردان و زنان نمونه جهان، مقیاس های سنجش اعمال انسان ها

- ۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۴۱۹، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحات ۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۵۱ و جلد ۲۴، صفحات ۱۸۸ و ۳۵۲ - «تأویل الآیات»، صفحه ۳۲۲، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۹ هـ ق - «اعتقادات شیخ مفید»، صفحه ۷۴، تحقیق: عصام عبد السید.
- ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۲ - «تصحیح الاعتقاد»، صفحه ۱۱۵، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ ق.

هستند و هر کس به آن اندازه که به آنها شباهت دارد، وزن دارد، و آنها که از ایشان بیگانه اند، کم وزن یا بی‌وزنند.

حتی در این جهان نیز دوستان خدا مقیاس سنجشند، ولی از آنجا که بسیاری از حقایق در این عالم در پرده ابهام می‌ماند، و در روز قیامت که به مقتضای «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱) روز بروز و ظهور است این واقعیت‌ها آشکار می‌گردد.

و از اینجا روشن می‌شود که: چرا «موازن» جمع بسته شده است، زیرا اولیای حق که ترازوهای سنجشند، متعددند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر کدام از آنها در صفتی ممتاز بوده‌اند، بنابراین، هر یک میزان سنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسان‌ها مختلف است، الگوها و ترازوهای سنجش نیز باید مختلف باشد.

و نیز از اینجا روشن می‌شود که: آنچه در بعضی از روایات مانند روایتی از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که پرسیدند: مَا مَعْنَى الْمِيزَانِ قَالَ الْعَدْلُ: «معنی میزان چیست؟ فرمود: عدل است» (۲) با آنچه گفتیم منافاتی ندارد؛ زیرا دوستان خداوند و مردان و زنان نمونه جهان، مظهر عدل می‌باشند: عدل از نظر فکر،

عدل از نظر عقیده،

و عدل از نظر صفات و اعمال (دقت کنید).

۱ - ابراهیم، آیه ۴۸.

۲ - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۱۶، انتشارات جامعه مدرسین قم - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵ و جلد ۵، صفحه ۶۵۸، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۴۹، و جلد ۱۰، صفحه ۱۸۷ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۸۱، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۱۰، صفحه ۲۹۵، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق.

۱۰ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ

ترجمه:

۱۰ - ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم؛ و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می کنید!

تفسیر:

مقام با عظمت انسان در جهان هستی

به دنبال آیاتی که در آنها به مبدأ و معاد اشاره شده بود، در این آیه و آیات بعد، «انسان»، عظمت و اهمیت مقام او و چگونگی آفرینش این نوع و افتخاراتی که خداوند به او داده، و پیمان هائی که در برابر این همه نعمت از او گرفته است، مورد بحث قرار می گیرد، تا از این راه پایه های تربیت و تکامل او محکم تر گردد.

نخست در یک آیه، همه این مطالب را به گونه ای خلاصه، ذکر کرده سپس در آیات بعد به طور مشروح آورده است.

در آغاز می فرماید: «ما مالکیت و حکومت، و تسلط شما را بر زمین، مقرر داشتیم» (وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ).

«و انواع وسائل زندگی را برای شما در آن قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ).

«اما با این حال کمتر شکر این همه نعمت و موهبت را به جای می آورید» (قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ).

«تمکین»، تنها به این معنا نیست که شخصی را در محلی جای دهند، بلکه به

این معنی است که تمام وسائل کار را در اختیار او بگذارند، به او قدرت و توانائی بخشند، ابزار کار را فراهم کنند و موانع را برطرف سازند، به مجموع اینها کلمه «تمکین» اطلاق می شود. درباره یوسف (علیه السلام) در قرآن مجید می خوانیم: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ: «این چنین یوسف را در سرزمین مصر تمکین بخشیدیم» (۱) (و همه گونه قدرت در اختیار او قرار دادیم).

این آیه مانند بعضی دیگر از آیات قرآن، پس از ذکر نعمت های پروردگار، مردم را دعوت به شکرگزاری می کند، و ناسپاسی آنها را نکوهش می نماید.

بدیهی است: زنده کردن حس شکرگزاری و قدردانی در مردم در برابر نعمت های خدا تنها برای این است که طبق فرمان فطرت در برابر بخشنده نعمت، خضوع کنند، او را بشناسند و فرمانش را به جان و دل بپذیرند و به این وسیله هدایت و تربیت شوند، نه این که شکرگزاری کمترین اثری در مقام با عظمت پروردگار داشته باشد، بلکه اثر آن همانند آثار همه عبادت ها و فرمان های او عاید خود انسان می شود.

- ۱۱ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
- ۱۲ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ
- ۱۳ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ
- ۱۴ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ
- ۱۵ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
- ۱۶ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ
- ۱۷ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ
- ۱۸ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ

ترجمه:

- ۱۱ - ما شما را آفریدیم؛ سپس صورت بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.
- ۱۲ - (خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟! گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل!»

- ۱۳ - گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی!»
- ۱۴ - گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده (و زنده بگذار)»!
- ۱۵ - فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی!»
- ۱۶ - گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!»
- ۱۷ - سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!»
- ۱۸ - فرمود: «از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می کنم!»

تفسیر:

ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس

در سوره های متعددی از قرآن، به آفرینش انسان و چگونگی خلقت او اشاره شده است، و همان طور که در آیه پیش اشاره کردیم، ذکر این موضوع برای بیان شخصیت انسان و مقام و رتبه او در میان موجودات جهان، و احیای حس شکرگزاری در وجود او است.

در این سوره ها با تعبیرات مختلف، آفرینش انسان از خاک، سجود فرشتگان برای او، سرکشی شیطان و سپس موضع گیریش در برابر نوع انسان آمده است.

در نخستین آیه مورد بحث، می فرماید: «ما شما را آفریدیم، سپس صورت بندی کردیم، بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنها

قرار داشت اگر چه جزء آنها نبود) فرمان دادیم، برای آدم جد نخستین شما سجده کنند» (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ).

آنگاه می افزاید: «همگی این فرمان را به جان و دل پذیرفتند و برای آدم سجده کردند، مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود» (فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ).

این که در آیه فوق، «خلقت» قبل از «صورت بندی» بیان شده، ممکن است اشاره به این باشد که: نخست ماده اصلی انسان را آفریده و بعد، به آن صورت انسانی بخشیده است.

ضمناً همان طور که در ذیل آیه ۳۴ سوره «بقره» گفته ایم: سجده فرشتگان برای آدم به معنی «سجده پرستش» نبوده است؛ زیرا پرستش مخصوص خدا است، بلکه سجده در اینجا به معنی «خضوع و تواضع» است (یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند) و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است.

و نیز همان گونه در ذیل آن آیه گفته ایم، «ابلیس» از فرشتگان نبود، بلکه طبق تصریح آیات قرآن، از بخش دیگری از مخلوقات به نام «جن» بوده است. (۱)

در آیه بعد می گوید: خداوند «ابلیس» را به خاطر سرکشی و طغیانگری مؤاخذه کرده «گفت: چه چیز سبب شد که در برابر آدم سجده نکنی و فرمان مرا نادیده بگیری؟» (قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ).

او در پاسخ به یک عذر ناموجه متوسل گردیده گفت: «من از او بهترم، به دلیل این که مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک و گِل!» (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي

۱ - برای توضیح بیشتر به تفسیر «نمونه»، جلد اول، ذیل آیه ۳۴ سوره «بقره» مراجعه کنید.

مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ).

گویا چنین می پنداشت که: آتش برتر از خاک است، و این یکی از بزرگ ترین اشتباهات «ابلیس» بود.

شاید هم اشتباه نمی کرد و آگاهانه دروغ می گفت؛ زیرا می دانیم خاک سرچشمه انواع برکات و منبع تمام مواد حیاتی و مهم ترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است، در حالی که آتش چنین نیست.

درست است که: آتش یکی از شرایط تجزیه و ترکیب موجودات جهان است، ولی نقش اصلی را همان مواد موجود در خاک دارند و آتش تنها وسیله ای برای تکمیل آنها محسوب می شود. و نیز درست است که: کره زمین در آغاز که از خورشید جدا شد، به صورت گوی آتشی بود که تدریجاً سرد شد، ولی باید توجه داشت، زمین مادام که سوزان و شعله‌ور بود، مطلقاً موجودات زنده ای نداشت از آن زمان حیات و زندگی در این کره پیدا شد، که خاک و گل جای آتش را گرفت.

به علاوه، هر آتشی در روی زمین پیدا شود، از موادی سرچشمه می گیرد که از خاک به دست آمده است، خاک سرچشمه پرورش درختان، و درختان سرچشمه پیدایش آتش می باشند. حتی مواد نفتی یا چربی هائی که قابل احتراقند نیز بازگشت به خاک یا حیواناتی که از مواد نباتی تغذیه دارند، می کنند.

از همه اینها گذشته امتیاز آدم (علیه السلام) در این نبود که از خاک است، بلکه امتیاز اصلی او همان «روح انسانیت» و مقام خلافت و نمایندگی پروردگار بوده است.

بنابراین، به فرض که ماده نخستین شیطان از او برتر باشد، دلیل بر این نمی شود که در برابر آفرینش آدم با آن روح و عظمت خداداد و مقام نمایندگی

پروردگار، سجده و خضوع نکند، و ظاهر این است که: شیطان همه این مطالب را می دانست، تنها تکبر و خودپسندی جلو او را گرفت و همه اینها بهانه بود.

از آنجا که امتناع شیطان از سجده، برای آدم (علیه السلام) یک امتناع ساده و معمولی نبود و یک گناه عادی محسوب نمی شد، بلکه یک سرکشی و تمرّد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود؛ زیرا این که می گوید: من از او بهترم در واقع به این معنی است که فرمان تو در مورد سجده بر آدم، بر خلاف حکمت و عدالت است، و موجب مقدم داشتن «مرجوح» بر «راجح»! به این جهت، مخالفت او، از کفر و انکار علم و حکمت خدا سر در آورد و به همین جهت، می بایست تمام مقام ها و موقعیت های خویش را در درگاه الهی از دست بدهد، به همین سبب خداوند او را از آن مقام برجسته و موقعیتی که در صفوف فرشتگان پیدا کرده بود بیرون کرد، و به او فرمود: «از این مقام و مرتبه، فرود آی!» (قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا).

در مورد ضمیر «مِنْهَا» جمعی از مفسران معتقدند: به «آسمان» یا «بهشت» بر می گردد.

و بعضی به «مقام و درجه» باز گردانده اند که از نظر نتیجه، چندان تفاوتی با هم ندارند.

سپس سرچشمه این سقوط و تنزل را با این جمله، برای او شرح می دهد که: «تو حق نداری در این مقام و مرتبه، راه تکبر، پیش گیری!» (فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا).

و باز به عنوان تأکید بیشتر، اضافه می فرماید: «بیرون رو که از افراد پست و ذلیل هستی!» (یعنی نه تنها با این عمل بزرگ نشدی، بلکه به عکس به خواری و

پستی گرائیدی) (فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ).

از این جمله به خوبی روشن می شود که: تمام بدبختی شیطان، مولود تکبر او بود، این خودبرتربینی او، که خود را در مقامی بیش از آنچه شایسته آن بود قرار داد، سبب شد که نه تنها بر آدم سجده نکند، بلکه علم و حکمت خدا را انکار نماید، و به فرمان او خرده گیرد، و سرانجام تمام مقام و حیثیت خود را از دست بدهد، و به جای بزرگی، پستی و ذلت را برای خویش بخرد، یعنی نه تنها به هدف نرسید، بلکه درست در جهت عکس آن قرار گرفت.

در «نهج البلاغه» در خطبه «قاصعه» از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به هنگام نکوهش کبر و خودبرتربینی چنین می خوانیم:

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ، - وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ... - عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ:

«پند و عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس رفتار کرد، در آن هنگام که اعمال و عبادات طولانی و تلاش و کوشش های او را - که شش هزار سال بندگی خدا کرده بود... - به خاطر ساعتی تکبر بر باد داد، با این حال چه کسی بعد از ابلیس می تواند از کیفر خدا در برابر انجام همان معصیت مصون بماند؟ نه، هرگز ممکن نیست خداوند، انسانی را به بهشت بفرستد، در برابر کاری که به خاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است (۱) حکم خداوند درباره اهل آسمان و زمین یکی است» (۲).

۱ - اطلاق «فرشته» بر شیطان به خاطر آن است که در صفوف آنها جای داشت و هم ردیف آنها بود نه این که از خود آنها باشد چنان که سابقاً هم اشاره کردیم.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲، طبق نهج البلاغه «صبحی صالح».

در حدیثی نیز از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) چنین نقل شده که فرمود: «گناهان، شعب و سرچشمه هائی دارد، اولین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار، «تکبر» است که گناه ابلیس بود و به خاطر آن از انجام فرمان خدا امتناع کرد و تکبر ورزید و از کافران شد. پس از آن «حرص» بود که سرچشمه گناه (و ترک اولی) از ناحیه آدم (علیه السلام) و حوا شد...»

سپس «حسد» بود که سرچشمه گناه فرزندش (قابیل) گردید و نسبت به برادرش (هابیل) حسد ورزید و او را به قتل رسانید». (۱)

از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود: أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْغِرْصُ وَ الْإِسْتِكْبَارُ وَ الْحَسَدُ، فَأَمَّا الْغِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ (علیه السلام) حِينَ نَهَى عَنِ الشَّجَرَةِ، حَمَلَهُ الْغِرْصُ عَلَى أَنْ أَكَلَ مِنْهَا وَ أَمَّا الْإِسْتِكْبَارُ فَإِبْلِيسُ حَيْثُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَأَبَى وَ أَمَّا الْحَسَدُ فَأَبْنَا آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ:

«اصول و ریشه های کفر و عصیان، سه چیز است: حرص و تکبر و حسد.

اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد،

و اما تکبر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند،

و اما حسد، سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را به قتل رساند!» (۲)

اما داستان شیطان به همین جا پایان نیافت، او به هنگامی که خود را مطرود

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۴۵۸ (ماده کبر) - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۱۳۰ و ۳۱۷، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحات ۱۹ و ۵۹ - «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۱۸، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحات ۱۰۴ و ۱۲۱ - «امالی شیخ صدوق»، صفحه ۴۱۹، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ هـ. ش - «خصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۹۰، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ هـ.ق.

دستگاه خداوند دید، طغیان و لجاجت را بیشتر کرد و به جای توبه و بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه، تنها چیزی که از خدا تقاضا کرد این بود: «گفت: خدایا! مرا تا پایان دنیا مهلت ده، و زنده بگذار!» (قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْتَدُونَ).

این تقاضای او به اجابت رسید و خداوند فرمود: «به تو مهلت داده خواهد شد» (قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ).

گر چه در این آیات، تصریح نشده است که چه اندازه از تقاضای شیطان پذیرفته گردید، ولی در آیات ۳۷ و ۳۸ سوره «حجر» می خوانیم که به او گفته شد: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ: «به تو تا روز معینی مهلت داده خواهد شد».

یعنی تمام تقاضای او به اجابت نرسید، بلکه به مقداری که خداوند می خواست انجام شد (درباره معنی «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» ذیل آیه ۳۸ سوره «حجر» به خواست خدا بحث خواهیم کرد).

ولی او نمی خواست برای جبران گذشته زنده بماند و عمر طولانی کند، بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین بیان کرد: «اکنون که مرا گمراه ساختی! بر سر راه مستقیم تو کمین می کنم و آنها را از راه به در می برم» (قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ). تا همان طور که من گمراه شدم، آنها نیز به گمراهی بیفتند!

سپس شیطان، برای تأیید و تکمیل گفتار خود، اضافه کرد: نه تنها بر سر راه آنها کمین می کنم، بلکه: «از پیش رو، و از پشت سر، و از طرف راست، و از طرف

چپ (از چهار طرف)، به سراغ آنها می روم، و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت» (ثُمَّ لَا تَبْتَئُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ). ممکن است تعبیر بالا، کنایه از این باشد که: شیطان، انسان را «محاصره» می کند، و سعی دارد به هر وسیله ای که ممکن است برای وسوسه و گمراهی او بکوشد، و این تعبیر در کلمات روزمره نیز دیده می شود، که می گوئیم: فلان کس از چهار طرف گرفتار قرض یا بیماری یا دشمن شده است.

و این که سمت بالا و پائین ذکر نشده، به خاطر آن است که: انسان معمولاً در چهار سمت، حرکت و فعالیت دارد.

اما در روایتی که از امام باقر(علیه السلام) نقل شده، تفسیر عمیق تری برای این چهار جهت دیده می شود، آنجا که می فرماید: «منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از «پیش رو» این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می دهد، و منظور از «پشت سر» این است که آنها را به گردآوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می کند، و منظور از «طرف راست» این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید، ضایع می سازد،

و منظور از «طرف چپ» این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهد. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۲۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۳ و جلد ۶۰، صفحه ۱۵۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۱، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «التبیان»، جلد ۴، صفحه ۳۶۵، مکتب ۲

الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۸۴، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

در آخرین آیه مورد بحث، بار دیگر فرمان بیرون رفتن ابلیس از حریم قرب خدا و مقام و منزلت بالا صادر می شود، با این تفاوت که در اینجا حکم طرد او به صورت تحقیرآمیزتر و شدیدتر صادر شده است، و شاید به خاطر لجاجتی بود که شیطان در مورد اصرار در وسوسه افراد انسان به خرج داد، یعنی در آغاز تنها گناه او سرکشی از اطاعت فرمان خدا بود و به همین جهت فرمان خروج او صادر شد.

اما بعداً گناه بزرگ دیگری بر گناه خود افزود و آن تصمیم گمراه ساختن دگران بود، به او فرمود: «از این مقام با بدترین ننگ و عار بیرون رو و با خواری و ذلت فرود آی!» (قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا). (۱)

«و سوگند یاد می کنم که هر کس از تو پیروی کند، جهنم را از تو و آنها پر سازم!» (لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ).

نکته ها:

۱ - نخستین قیاس، قیاس شیطان بود

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است، در این اخبار می خوانیم: نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود، امام صادق (علیه السلام) به «ابوحنیفه» فرمود:

لَا تَقِسْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ: «قیاس مکن که نخستین قیاس کننده

۱ - «مَذْذُومٌ» از ماده «ذُئِمَ» (بر وزن طعم)، به معنی عیب شدید است، و «مَدْحُورٌ» از ماده «دَحَرَ» (بر وزن دهر)، به معنی بیرون راندن توأم با ذلت و خواری است.

شیطان بود»! (۱)

در منابع اهل تسنن، مانند تفسیر «المنار» و تفسیر «طبری» از «ابن عباس» و «ابن سیرین» و «حسن بصری» نیز این مطلب نقل شده است. (۲)

منظور از «قیاس» این است که: موضوعی را به موضوع دیگری که از بعضی جهات با آن شباهت دارد مقایسه کنیم، و همان حکمی که درباره موضوع اول است، برای موضوع دوم اثبات نمائیم، بدون این که فلسفه و اسرار حکم اول را کاملاً بدانیم.

مثل این که می دانیم: «بول» انسان، محکوم به نجاست و ناپاکی است و باید از آن پرهیز کرد، سپس «عرق» انسان را هم با آن مقایسه کنیم و بگوئیم: چون این دو در پاره ای از جهات و اجزای ترکیبی با هم شباهت دارند، هر دو ناپاک و نجس هستند.

در حالی که اگر چه در پاره ای از جهات با هم شباهت دارند، ولی از جهاتی هم متفاوتند، یکی رقیق تر و دیگری غلیظ تر، پرهیز از یکی کار ساده ای است و پرهیز از دیگری بسیار مشکل و طاقت فرسا.

به علاوه تمام فلسفه های حکم اول بر ما روشن نیست، و این یک مقایسه تخمینی بیش نمی باشد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۶، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۵۸، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحات ۳۹ و ۴۶، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحات ۲۸۸ و ۲۹۱، جلد ۴۷، صفحه ۲۲۷، جلد ۵۸، صفحه ۳۱۴، و جلد ۶۰، صفحه ۱۹۸ - «علل الشرایع»، جلد ۱، صفحات ۸۶ و ۸۷، انتشارات مکتبه الداوری، قم.

۲ - «المنار»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۱۷۱، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «طبری»، جلد ۸، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «سنن دارمی»، جلد ۱، صفحه ۶۵، مطبعة الاعتدال، دمشق - «مسنند ابی حنیفه»، صفحه ۶۶، کوفی، جلد ۸، صفحه ۳۳۴، دار الفکر، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «مسنند ابی حنیفه»، صفحه ۶۶، مکتبه الکواثر الریاض، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «کنز العمال»، جلد ۱، صفحه ۲۰۹، مؤسسه الرساله، بیروت.

به همین جهت پیشوایان ما با الهام از کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله)، قیاس را شدیداً محکوم کرده، باطل شمرده اند؛ زیرا گشوده شدن باب قیاس سبب می شود که: هر کس با مطالعه محدود و فکر کوتاه خود، به مجرد این که دو موضوع را از پاره ای جهات، مساوی دانست، حکم یکی را درباره دیگری اثبات کند، و به این ترتیب، هرج و مرجی از نظر قوانین و احکام دینی به وجود آید.

ممنوع بودن قیاس از نظر حکم خرد، منحصر به قوانین دینی نیست، پزشکان هم اکیداً توصیه می کنند هرگز نسخه بیماری را به بیمار دیگر ندهید، هر چند بیماری آنها از نظر شما شبیه باشند.

فلسفه آن روشن است؛ زیرا دو بیمار ممکن است در نظر ما با هم شباهت داشته باشند، ولی با این حال، از جهات فراوانی، مثلاً از نظر میزان تحمل نسبت به دارو، گروه خونی، میزان قند و اوره، و چربی خون تفاوت میان این دو بوده باشد که افراد عادی هرگز نمی توانند آنها را تشخیص بدهند، بلکه تشخیص آن منحصراً به وسیله پزشکان ماهر امکان دارد.

اگر بدون در نظر گرفتن این خصوصیات، داروی یکی را به دیگری بدهیم ممکن است نه تنها مفید نباشد که گاهی سرچشمه خطرات جبران ناپذیری گردد.

احکام الهی از این هم دقیق تر و باریک تر است و به همین دلیل، در روایات داریم اگر احکام خدا با قیاس سنجیده شود، دین خدا از بین خواهد رفت، یا فساد آن بیشتر از صلاح آن است. (۱)

به علاوه، پناه بردن به قیاس برای کشف احکام الهی، نشانه نارسائی مذهب

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۵۷، و جلد ۷، صفحه ۳۰۰، دار الکتب الاسلامیه - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۱۱۹، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۴۱، و جلد ۲۹، صفحه ۳۵۲، چاپ آل البیت - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۴، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ هـ ق.

است؛ زیرا هنگامی که برای هر موضوع در مذهب، حکمی وارد شده باشد دیگر نیازی به قیاس نیست، به همین جهت شیعه چون تمام نیازمندی ها را از نظر حکم مذهبی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که وارثان مکتب پیامبرند (صلی الله علیه وآله) گرفته، نیازی نمی بیند که دست به سوی قیاس دراز کند.

ولی فقهای اهل تسنن چون مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را - که طبق فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از قرآن باید پناهگاه مسلمانان بوده باشد - به دست فراموشی سپرده اند، در احکام اسلامی گرفتار کمبود مدرک گردیده اند، لذا چاره ای جز این نمی بینند که دست به سوی قیاس دراز کنند.

۲ - چرا نخستین قیاس گر شیطان بود؟

و اما در مورد «شیطان» که: در روایات می خوانیم: او نخستین کسی بود که قیاس کرد، نکته اش این است که او آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم، مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره ای از جهات، بر خاک، دلیل بر برتری همه جانبه گرفت، بدون این که به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم (علیه السلام) توجه کند.

و به اصطلاح از طریق «قیاس اولویت»، اما قیاسی که بر پایه تخمین و گمان و مطالعه سطحی و نامحدودش قرار داشت، حکم به برتری خود بر آدم نماید، و حتی فرمان خدا را به خاطر همین قیاس باطل زیر پا بگذارد!

جالب این که در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) در کتب شیعه و اهل تسنن هر دو نقل شده است می خوانیم: مَنْ قَاسَ أَمْرَ الدِّينِ بِرَأْيِهِ قَرَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِإِثْلَيْسَ: «کسی که امر دین را با قیاس بسنجد، خداوند در روز

قیامت او را با ابلیس، قرین خواهد کرد».(۱)

کوتاه سخن این که: مقایسه موضوعی بر موضوعی دیگر بدون آگاهی از تمام اسرار آن نمی تواند دلیل بر اتحاد حکم آنها شود، و اگر پای قیاس به مسائل مذهبی کشیده شود، ضابطه ای برای احکام باقی نمی ماند؛ زیرا ممکن است، یک نفر موضوعی را با موضوعی قیاس کند و حکم تحریم آن را صادر نماید و دیگری آن را با موضوع دیگر قیاس کرده و حلال بشمرد!

۳- قیاس «منصوص العلة»

تنها موضوعی که می توان به عنوان استثناء در اینجا روی آن تکیه کرد، این است که خود قانونگذار یا مثلاً خود طبیب، دلیل و فلسفه حکم خود را بیان کند که در این صورت می توان هر کجا که آن دلیل و فلسفه موجود است، حکم را جاری ساخت، و اصطلاحاً آن را «قیاس منصوص العلة» می گویند، مثلاً اگر طبیب به بیمار بگوید باید از فلان میوه پرهیز کنی، زیرا ترش است، بیمار می فهمد که ترشی برای او ضرر دارد و باید از آن پرهیز کند هر چند در غیر آن میوه باشد.

همچنین اگر در قرآن یا سنت، تصریح شود که از شراب بپرهیزید؛ زیرا مسکر است، از آن می فهمیم که هر مایع مسکری (اگر چه شراب نباشد) حرام است.

این گونه قیاس ممنوع نیست چون دلیل آن ذکر شده و قطعی است، تنها در

۱- تفسیر «المنار»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۷، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق- «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۵۹، انتشارات جامعه مدرسین قم- «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۷۲، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق- «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۴۷، چاپ آل البيت- «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحات ۲۸۶ و ۲۹۶، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۲، و جلد ۵۸، صفحه ۳۱۳- «فتح القدیر»، جلد ۲، صفحه ۱۹۳، عالم الکتب.

موردی ممنوع است که ما فلسفه و دلیل حکم را به طور قطع از تمام جهات ندانیم. البته بحث قیاس، بحثی است بسیار پردامنه، که آنچه در بالا گفته شد، تنها فشرده ای از آن بود، برای توضیح بیشتر به کتب اصول فقه و کتب اخبار، باب قیاس مراجعه فرمائید.

این بحث را در اینجا با ذکر حدیث زیر به پایان می‌رسانیم:

در کتاب «علل الشرایع» چنین نقل شده: «روزی ابوحنیفه بر امام صادق (علیه السلام) وارد شد، امام به او فرمود: به من خبر داده اند تو در احکام خدا قیاس می‌کنی.

ابوحنیفه گفت: آری چنین است من قیاس می‌کنم.

امام (علیه السلام) گفت: این کار را دیگر تکرار نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، آنجا که گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»، او آتش و گِل را با هم مقایسه کرد، در حالی اگر نورانیت و روحانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه می‌کرد، تفاوت میان آن دو را در می‌یافت، و برتری یکی را بر دیگری تشخیص می‌داد». (۱)

۴ - چگونه شیطان با خدا سخن گفت؟

در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند، و آن این که: چگونه شیطان، با خدا سخن گفت؟ مگر وحی بر او نازل می‌شده است؟

پاسخ این سؤال این است که: گفتگوی خدا، همیشه جنبه وحی ندارد؛ چرا

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۷، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۵۸، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحات ۲۸۸ و ۲۹۱، جلد ۴۷، صفحه ۲۲۶، جلد ۵۸، صفحه ۳۱۴، و جلد ۶۰، صفحه ۱۹۸ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۲، صفحه ۳۶۲، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق - «علل الشرایع»، جلد ۱، صفحات ۸۶ و ۸۷، انتشارات مکتبه الداوری، قم، ۱۳۸۱ هـ ق.

که وحی عبارت از پیام رسالت و نبوت است، و هیچ مانعی ندارد که خداوند با شخص دیگری نه به عنوان وحی و رسالت، بلکه از طریق الهام درونی، یا به وسیله بعضی از فرشتگان سخن بگوید، خواه این شخص از صالحان و پاکان باشد، همانند مریم و مادر موسی یا از ناصالحان باشد مانند شیطان!

۵ - شیطان نخستین پایه گذار مکتب جبر!

از آیه فوق بر می آید که شیطان برای تبرئه خویش، نسبت جبر به خداوند داده گفت: چون تو مرا گمراه ساختی، من نیز در گمراهی نسل آدم کوشش خواهم کرد. گر چه بعضی از مفسران، اصرار دارند جمله «فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي» را طوری تفسیر کنند که مفهوم آن جبر نباشد.

ولی ظاهراً هیچ موجبی برای این اصرار نیست؛ زیرا ظاهر این جمله معنی جبر را می رساند و از شیطان هم، هیچ بعید به نظر نمی رسد که چنین سخنی را بگوید. گواه بر این سخن، حدیثی است که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که: به هنگام مراجعت از صفین، پیر مردی از قضا و قدر سؤال کرد و حضرت در پاسخ فرمود: آنچه انجام دادیم همه قضا و قدر الهی بوده.

پیر مرد چنین پنداشت که منظور همان مسأله جبر است.

حضرت با شدت تمام، او را از این پندار باطل باز داشت و ضمن سخنان مفصلی به او فرمود:

تِلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَ خُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ:

«این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان است» (۱). سپس قضا و قدر را به معنی قضا و قدر تشریعی یعنی فرمان ها و تکالیف پروردگار تفسیر فرمود.

و از اینجا روشن می شود نخستین کسی که دم از مکتب جبر زد شیطان بود.

۶ - فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان

در این گونه بحث ها معمولاً سؤالات مختلفی به ذهن می آید که از همه مهم تر دو سؤال ذیل است:

۱ - خداوند چرا شیطان را آفرید؟ با این که می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهی ها می شود؟

۲ - بعد از آن که شیطان مرتکب چنان گناه بزرگی شد، چرا خداوند تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات او پذیرفت؟

درباره سؤال اول، در جلد اول تفسیر «نمونه» پاسخ گفته ایم (۲) که:

اولاً - خلقت شیطان از آغاز، خلقت پاک و بی عیبی بود و به همین دلیل، سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگش جای گرفته بود، اگر چه از نظر آفرینش جزء آنها نبود. سپس با سوء استفاده از آزادی خود، بنای طغیان و سرکشی را گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان را به خود اختصاص داد.

- ۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۲۰، باب «جبر و قدر» (جلد ۱، صفحه ۱۵۵، دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۹۶ (با اندکی تفاوت) - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۸، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق - «زبدۃ الاصول»، جلد ۱، صفحه ۲۲۶، مدرسه الامام الصادق (علیه السلام)، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ ق - «الکلینی و الکافی»، صفحه ۲۸۷، مؤسسه النشر الاسلامی، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق - «مجمع البحرین»، جلد ۳، صفحه ۵۱۹، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، طبع دوم، ۱۴۰۸ هـ ق.
- ۲ - ذیل آیات ۳۴ تا ۳۶ سوره «بقره».

ثانیاً - وجود شیطان برای پویندگان راه حق، نه تنها زیان بخش نیست، که رمز تکامل نیز محسوب می شود؛ زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان، باعث پرورش و ورزیدگی او می گردد.

و اصولاً همیشه تکامل ها در میان تضادها به وجود می آید، و هیچ موجودی راه کمال را نمی پوید مگر این که در مقابل ضد نیرومندی قرار گیرد.

نتیجه این که: شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسئول است، ولی وسوسه های او، زبانی برای بندگان خدا و آلهائی که می خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت، بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمربخش خواهد بود.

پاسخ سؤال دوم از آنچه در جواب سؤال اول گفتیم نیز روشن می شود؛ زیرا ادامه حیات او به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت، که مؤثر نیز بود، حتی قطع نظر از وجود شیطان، در درون خود ما، غرائز مختلفی وجود دارد، که چون در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار گیرند، یک میدان تضاد را تشکیل می دهند که در این میدان پیشرفت، تکامل و پرورش وجود انسان صورت می گیرد. ادامه حیات شیطان نیز تقویت مبانی این تضاد است.

به تعبیر دیگر همیشه وجود یک راه راست با توجه به خطوط انحرافی پیرامون آن مشخص می شود، و تا چنین مقایسه ای در میان نباشد، راه راست بازشناخته نخواهد شد.

از این گذشته، همان طور که در بعضی از احادیث می خوانیم، شیطان بعد از انجام آن گناه، سعادت و نجات خود را در جهان دیگر به کلی به خطر انداخت، و لذا در برابر عباداتی که کرده بود، تقاضای عمر طولانی در این دنیا کرد که طبق

قانون عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.

این «نکته» مهم را نیز باید توجه داشت که: خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشته ولی انسان را در برابر او بی دفاع قرار نداده است؛ زیرا:

اولاً - نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می تواند سدّ نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان به وجود آورد (مخصوصاً اگر پرورش یابد و تربیت شود).

ثانیاً - فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده.

و ثالثاً - فرشتگانی که الهام بخش نیکی ها هستند، به کمک انسان هائی که می خواهند از وسوسه های شیطان برکنار بمانند می فرستد، آن چنان که قرآن می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ: «آنها که می گویند پروردگار ما خداوند یکتا است و سپس استقامت به خرج می دهند، فرشتگان بر آنها نازل می شوند» (و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارت ها و دلگرمی ها را به آنها الهام می دهند). (۱)

و در جای دیگر می خوانیم: إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا: «پروردگار تو به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم و به شما کمک می کنم که افراد با ایمان را در مسیر حق کمک کنید و ثابت نگاه دارید». (۲)

۷ - فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم

در این که آیا آفرینش آدم آن چنان که قرآن می فرماید با فرضیه تکامل که در مباحث علوم طبیعی امروز مطرح است، سازگار است یا نه؟

۱ - فصلت، آیه ۳۰.

۲ - انفال، آیه ۱۲.

و آیا اصولاً فرضیه تکامل، از نظر دانشمندان به مرحله قطعی رسیده یا نه؟
بحث های لازمی داریم که به خواست خدا در ذیل آیات مناسب تر مانند آیات ۲۶ تا ۳۳ سوره
«حجر» مطرح خواهیم کرد.

۱۹ وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا

هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

۲۰ فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا

وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ

تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ

۲۱ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ

۲۲ فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَ طَفِقَا

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ

تِلْكَمَا الشَّجَرَةَ وَ أَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ

ترجمه:

۱۹ - و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید؛ و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به

این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود!

۲۰ - سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و

گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر این که (اگر از آن بخورید)

فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

۲۱ - و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم.

۲۲ - و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت

چشیدند، اندامشان (عورتشان) برای آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار

دادن برگ های (درختان) بهشتی بر خود، و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است»؟!

تفسیر:

وسوسه های شیطانی در لباس های دلپذیر این آیات، فصل دیگری از سرگذشت آدم (علیه السلام) را بیان می کند، نخست می گوید: خداوند به آدم و همسرش (حوا) فرمود: «ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت اختیار کنید» (وَاِذَا آدَمُ اسْكُنُ اُتَتْ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ).

از این جمله چنین استفاده می شود که: آدم (علیه السلام) و حوا در بدو خلقت در بهشت نبودند، سپس به سوی بهشت راهنمایی شدند، و همان طور که در سوره «بقره» ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم یادآور شدیم، قرائن نشان می دهد: این بهشت، بهشت رستخیز نبوده، بلکه چنان که در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نیز وارد شده است «بهشت دنیا» یعنی باغ سرسبز و خرمی از باغ های این جهان بوده که انواع نعمت های پروردگار در آن فراهم بوده است. (۱)

در این هنگام، نخستین تکلیف و امر و نهی پروردگار به این صورت، صادر شد: «شما از هر نقطه ای و از هر درختی از درختان بهشت که می خواهید تناول کنید، اما به این درخت معین نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود» (فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

اما شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده درگاه خدا شده بود، و تصمیم قاطع

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۱، ذیل آیه ۳۵ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

داشت تا آنجا که می تواند از آدم (علیه السلام) و فرزندانش انتقام بگیرد و در فریب آنان بکوشد؛

و نیز به خوبی می دانست که خوردن از درخت ممنوع، باعث رانده شدن از بهشت خواهد شد، در صدد وسوسه آنان برآمد، و برای رسیدن به این مقصود، انواع دام ها را بر سر راه آنان گسترده!

لذا همان طور که قرآن می فرماید: «به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباس های اطاعت و بندگی خدا را از تن آنان بیرون کند، و عورت آنها را که پنهان بود آشکار سازد» (فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا).

و برای رسیدن به این هدف، بهترین راه را این دید که از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و ترقی و «زندگی جاویدان»، استفاده کند و هم عذر و بهانه ای برای مخالفت فرمان خدا برای آنان بترشد، از این رو نخست به آدم و همسرش گفت: «خداوند شما را از این درخت نهی نکرده جز این که اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان پیدا می کنید» (وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ).

و به این ترتیب، فرمان خدا را در نظر آنان به گونه دیگری جلوه داد، و این طور مجسم کرد که: نه تنها خوردن از «شجره ممنوعه» زیانی ندارد، بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام و درجه فرشتگان خواهد شد.

شاهد این سخن جمله ای است که: در سوره «طه» آیه ۱۲۰ از قول ابلیس می خوانیم که می گوید: یا آدمُ هَلْ أَذُكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبُلَى: «ای آدم! می خواهی تو را به زندگی جاویدان و فرمانروائی کهنگی ناپذیر راهنمایی کنم»؟!

در روایتی که در تفسیر «قمی» از امام صادق (علیه السلام) و در «عیون اخبار الرضا» (علیه السلام) از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده چنین می خوانیم: «شیطان به آدم گفت: اگر شما از این درخت ممنوع بخورید، هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید، و گرنه شما را از بهشت بیرون می کنند!» (۱)

* * *

و در آیه بعد می افزاید: آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، اما شیطان برای این که پنجه های وسوسه خود را بیشتر و محکم تر در جان آدم (علیه السلام) و حوا فرو برد: «سوگندهای شدیدی یاد کرد، که من خیرخواه شما هستم!» (وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ).

* * *

آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت، و گرفتار دام های شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود، و نمی توانست باور کند: کسی این چنین قسم دروغی یاد کند، و چنین دام هائی بر سر راه او بگذارد، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد، و با ریسمان پوشیده مکر و خدعه او برای به دست آوردن آب حیات و ملک جاویدان، به چاه وسوسه های ابلیس فرو رفت و نه تنها آب حیات به دست نیاورد، که در گرداب نافرمانی خدا افتاد، آن چنان که قرآن آن را در یک جمله خلاصه کرده، می فرماید: «به این ترتیب شیطان، آنها را فریب داد و با طناب خود آنها را در چاه فرو برد» (فَلَدَّاهُمَا بِغُرُورٍ). (۲)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۱، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۶، صفحه ۷۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۷۸ و ۱۶۴ - «عیون اخبار الرضا» (علیه السلام)، جلد ۱، صفحه ۱۹۶، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق - «احتجاج طبرسی»، جلد ۲، صفحه ۴۲۶، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق.

۲ - «دَلّی» از «تدلیه» به معنی فرستادن «دلو» در چاه است که آن را به ریسمانی بسته و تدریجاً در چاه پائین برند، و این در حقیقت کنایه لطیفی از این معنی است که شیطان با طناب مکر و فریب، آنها را از مقام والایشان فرود آورد و به چاهسار مشکلات و دوری از رحمت حق افکند.

با این که آدم می بایست، با توجه به سوابق دشمنی شیطان، و با علم و اطلاع از حکمت و رحمت واسعه خدا، و محبت و مهربانی او، تمام وسوسه ها را نقش بر آب کرده، تسلیم شیطان نشود ولی هر چه بود واقع شد.

قرآن پس از آن می فرماید: «همین که آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباس هایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار گشت» (فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا).

از جمله بالا به خوبی استفاده می شود که: به مجرد چشیدن از میوه درخت ممنوع، این عاقبت شوم به سراغ آنها آمد، و در حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود برهنه شدند.

و نیز از این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها قبل از ارتکاب این خلاف، برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است، اما هر چه بوده است، نشانه ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آنها محسوب می شده که با نافرمانی از اندامشان فرو ریخته است.

در حالی که «تورات» ساختگی می گوید: آدم و حوا در آن موقع، کاملاً برهنه بودند، ولی زشتی آن را درک نمی کردند، اما هنگامی که از درخت ممنوع که درخت علم و دانش! بود خوردند چشم خردشان باز شد، خود را برهنه دیدند و از زشتی این حالت آگاه شدند! (۱)

آدمی را که «تورات» معرفی می کند در واقع، آدم (علیه السلام) نبود! بلکه به قدری از علم و دانش دور بود که حتی برهنگی خود را تشخیص نمی داد، ولی آدمی را که قرآن معرفی می کند نه تنها از وضع خود با خبر بود بلکه از اسرار آفرینش (علم اسماء) نیز آگاهی داشت و معلم فرشتگان محسوب می شد و اگر شیطان

توانست در او نفوذ کند نه به خاطر نادانی او بود بلکه از پاکی و صفای او سوء استفاده کرد. شاهد این سخن آیه ۲۷ همین سوره است که می فرماید: یا بَنی آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا أُخْرِجَ أَبَوَیْکُم مِّنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا: «ای فرزندان آدم! شیطان شما را فریب ندهد، آن چنان که پدر و مادرتان را از بهشت، بیرون کرد، و لباس آنها را از تنشان جدا ساخت».

و اگر بعضی از نویسندگان اسلامی نوشته اند: آدم(علیه السلام) در آغاز برهنه بود در واقع اشتباهی است آشکار که بر اثر نوشته های «تورات» پیدا شده است! به هر حال، قرآن پس از آن می فرماید: «هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله از برگ های درختان بهشتی برای پوشیدن اندام خود، استفاده کردند» (وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ) (۱).

و سرانجام می فرماید: «و در این موقع خداوند به آنها ندا داد که: مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم؟! مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است؟! چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید و در این گرداب سقوط کردید؟! (و ناداهما رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَکُمَا عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَّکُمَا إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمَا عَدُوٌّ مُّبِینٌ).

از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیه ای که به آدم(علیه السلام) و حوا اجازه سکونت در بهشت را می داد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی، چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند و حتی از درختان بهشتی نیز فاصله گرفتند، زیرا در آیه قبل هَذِهِ الشَّجَرَةُ: (این درخت) که برای اشاره نزدیک است

۱ - «یَخْصِفَانِ» از ماده «خصف» (بر وزن خشم) در اصل، به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر و جمع نمودن است، سپس به دوختن کفش یا لباس و وصله کردن نیز گفته شده است؛ زیرا قطعات پراکنده را به یکدیگر منضم می کند.

به کار رفته و در این آیه هم جمله نادیه: (ندا داد) که برای خطاب از دور است آمده، و هم کلمه «تَلْکُمَا» که برای اشاره به دور می باشد ذکر شده.

نکته ها:

۱ - وسوسه سلب اختیار نمی کند

از جمله «وَسْوَسَ لَهُمَا» (با توجه به «لام» که معمولاً برای نفع و فائده می آید) چنین استفاده می شود که: شیطان در وسوسه های خود، چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت، در حالی که در جمله «وَسْوَسَ إِلَيْهِ»^(۱) چنین معنی وجود ندارد، بلکه تنها به معنی نفوذ مخفیانه در قلب کسی است.

در هر حال نباید تصور کرد که وسوسه های شیطان هر چند قوی و نیرومند باشد از انسان سلب اختیار می کند بلکه باز انسان می تواند با نیروی خرد و ایمان، در مقابل آن ایستادگی کند.

و به تعبیر دیگر: وسوسه های شیطانی انسان را مجبور به کار خلاف نمی کند، بلکه نیروی اختیار همچنان باقی خواهد بود، اگر چه مقاومت در مقابل آن، نیاز به پایداری و ایستادگی بیشتر و گاهی تحمل درد و رنج دارد، ولی این گونه وسوسه ها سلب مسئولیت از کسی نمی کند، همان طور که در مورد آدم نکرد.

لذا ملاحظه می کنیم: با تمام عواملی که در برابر آدم (علیه السلام) به عنوان تشویق به نافرمانی خدا از طرف شیطان وجود داشت، خداوند او را مسئول عملش دانست و به ترتیبی که بعداً خواهد آمد، او را کیفر داد.

۲ - شجره ممنوعه چه درختی بوده است؟

در شش مورد از قرآن مجید به «شجره ممنوعه» اشاره شده است، بدون این که درباره کیفیت و یا نام آن سخنی به میان آید، ولی در منابع اسلامی دو نوع تفسیر برای آن آمده است:

یکی تفسیر «مادی» که طبق معروف در روایات، «گندم» بوده است. (۱)

باید توجه داشت که عرب «شجره» را تنها به درخت اطلاق نمی کند، بلکه به بوته های گیاهان نیز شجره می گوید، لذا در قرآن مجید به بوته «کدو» شجره اطلاق شده است، می فرماید: «وَ أَتْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّفْطِينٍ». (۲)

و دیگری تفسیر «معنوی» که در روایات از آن تعبیر به «شجره حسد» شده است؛ زیرا طبق این روایات، آدم (علیه السلام) پس از ملاحظه مقام و موقعیت خود چنین تصور کرد که مقامی بالاتر از مقام او وجود نخواهد داشت، ولی خداوند او را به مقام جمعی از اولیاء از فرزندان او (پیامبر اسلام و خاندانش) آشنا ساخت، در او حالتی شبیه به حسد پیدا شد، و همین شجره ممنوعه بود که آدم مأمور بود به آن نزدیک نشود. (۳)

در حقیقت طبق این روایات، آدم (علیه السلام) از دو درخت تناول کرد که:

یکی از مقام او پائین تر بود و او را به سوی جهان ماده می کشید و آن گندم بود.

و دیگری درخت معنوی مقام جمعی از اولیاء خدا بود که از مقام و موقعیت او بالاتر قرار داشت و چون از دو جنبه از حدّ خود تجاوز کرد به آن سرنوشت

۱ و ۳ - برای اطلاع از این روایات به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحات ۵۹ و ۶۰، و جلد دوم،

صفحه ۱۱، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق، در تفسیر آیات سوره «بقره» و سوره «اعراف» مراجعه شود.

(«بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۷۸، ۱۶۴، ۱۶۵ و ۱۷۳، و جلد ۲۶، صفحات ۲۷۳، ۳۲۱ و ۳۲۲).

۲ - صافات، آیه ۱۴۶.

گرفتار شد.

اما باید توجه داشت: این حسد از نوع حسد حرام نبوده و تنها یک احساس نفسانی بوده است، بی آن که کمترین گامی بر طبق آن بردارد.

و با توجه به این که آیات قرآن - چنان که کراراً گفته ایم - دارای معانی مختلفی است، مانعی ندارد که هر دو معنی از آیه اراده شود.

اتفاقاً کلمه «شجره» در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است، گاهی در معنی درختان معمولی و مادی مثل: «وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ» (۱) که اشاره به درخت زیتون است؛

و گاهی در شجره معنوی به کار رفته مانند: «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» (۲) که منظور از آن، جمعی از مشرکان یا یهود و یا اقوام طاغی دیگر همانند «بنی امیه» می باشد. البته مفسران احتمالات متعدد دیگری درباره «شجره ممنوعه» داده اند، ولی آنچه گفتیم از همه روشن تر است.

اما نکته ای که در اینجا باید یادآور شد (اگر چه در جلد اول تفسیر نیز اشاره کرده ایم) این است که: در «تورات» تحریف یافته که امروز مورد قبول همه مسیحیان دنیا و یهود است، شجره ممنوعه به عنوان «شجره علم و دانش و شجره حیات و زندگی» معرفی شده است. (۳) تورات می فرماید: آدم قبل از آن که از شجره علم و دانش بخورد علم و دانشی نداشت و حتی برهنگی خود را تشخیص نمی داد، و هنگامی که از آن خورد، و به معنی واقعی، آدم (علیه السلام) گردید، از بهشت رانده شد، از ترس این که: مبدا

۱ - مؤمنون، آیه ۲۰.

۲ - اسراء، آیه ۶۰.

۳ - «سِفَرِ تَکْوِينِ»، فصل دوم، شماره ۱۷.

از درخت حیات و زندگی نیز بخورد و همچون خدایان! حیات جاویدان پیدا کند! و این از روشن ترین قرائنی است که گواهی می دهد، «تورات» فعلی کتاب آسمانی نیست بلکه ساخته مغز بشر کم اطلاعی است که علم و دانش را برای آدم عیب می پندارد و آدم را به گناه علم و دانش، مستحق رانده شدن از بهشت خدا می شمرد، گویا بهشت جای افراد فهمیده نبود!

جالب این که دکتر «ویلیام میلر» که او را به عنوان «مفسر برجسته و توانای انجیل» (و به طور کلی عهدین) به شمار می آورند، در کتاب خود تحت عنوان «مسیحیت چیست؟» چنین می نویسد:

«شیطان به صورت مار داخل باغ شد و حوا را راضی کرد که از میوه آن درخت بخورد، سپس حوا آن را به آدم داد و آدم هم از آن میوه خورد، این عمل والدین اولیه ما، تنها یک اشتباه معمولی، و یا خطائی از راه بی فکری نبود، بلکه عصیان عمدی بر ضد خالق بود. به عبارت دیگر آنها می خواستند، خدا شوند، آنها مایل نبودند مطیع اراده خدا گردند، بلکه می خواستند، امیال خود را انجام دهند، نتیجه چه شد؟

خدا آنها را به شدت سرزنش نمود و از باغ بیرون راند تا در جهان پر درد و رنج، زندگی کنند. (۱)

این مفسر «تورات و انجیل» در حقیقت، خواسته است شجره ممنوعه تورات را توجیه کند، ولی بالاترین گناه یعنی ضدیت و جنگ با خدا را به آدم نسبت داده است. چه خوب بود به جای این گونه تفسیرها، لاقول، اعتراف به دستکاری در

کتب به اصطلاح مقدسه می نمودند.

۳- آیا آدم گناه کرد؟

از آنچه در بالا از کتب مقدس یهود و مسیحیان نقل کردیم، چنین برمی آید که آنها نه تنها معتقدند آدم مرتکب گناه و معصیت شد، بلکه گناه او یک گناه معمولی نبود، یک نوع گناه سنگین و پرمسئولیت و حتی مبارزه با دستگاه ربوبیت از او سر زد!

ولی مدارک اسلامی - اعم از عقل و نقل - به ما می گوید: هیچ پیامبری مرتکب گناه نمی شود، و مقام پیشوائی خلق به شخص گناهکار، واگذار نخواهد شد، و می دانیم: آدم (علیه السلام) از پیامبران الهی بود.

بنابراین، آنچه در این آیات ذکر شده، مانند پاره ای از تعبیرات دیگر که درباره سایر پیامبران در قرآن آمده است - که نسبت عصیان به آنها داده شده - همگی به معنی «عصیان نسبی» و «ترک اولی» است، نه گناه مطلق.

توضیح این که:

گناه بر دو گونه است: «گناه مطلق» و «گناه نسبی».

گناه مطلق، همان مخالفت نهی تحریمی و مخالفت با فرمان قطعی خداوند است و هر گونه ترک واجب و انجام حرام را شامل می شود.

اما گناه نسبی، آن است که عمل غیر حرامی از شخص بزرگی سرزند، که با توجه به مقام و موقعیتش شایسته او نباشد.

ممکن است گاهی انجام یک عمل مباح و حتی مستحب درخور مقام افراد بزرگ نباشد در این صورت انجام آن عمل، «گناه نسبی» محسوب می شود، مثلاً: اگر شخص باایمان و ثروتمندی برای نجات فقیری از چنگال فقر، کمک بسیار

مختصری کند، شک نیست که این کمک، هر چند ناچیز باشد، کار حرامی نیست بلکه مستحب است.

ولی هر کس آن را بشنود مذمت می کند، آن چنان که گوئی گناهی مرتکب شده است و این به خاطر آن است که: از چنان انسان ثروتمند و باایمانی انتظار بسیار بیشتری می رود. به همین نسبت، اعمالی که از بزرگان درگاه پروردگار، سر می زند، با موقعیت ممتازشان سنجیده می شود، و گاهی با مقایسه به آن، کلمه «عصیان» و «ذنب» (گناه) بر آن اطلاق می گردد.

فی المثل نمازی که ممکن است از یک فرد عادی، نماز ممتازی باشد برای اولیای حق، گناه محسوب شود؛ زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت، برای آنها شایسته نیست. بلکه باید با توجه به علم و تقوا و موقعیتشان به هنگام عبادت، غرق در صفات جلال و جمال خدا باشند.

سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است، و با توجه به موقعیت آنها سنجیده می شود، به همین دلیل، اگر یک «ترک اولی» از آنها سرزند، مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار می گیرند (منظور از ترک اولی این است که انسان کار بهتر را رها کند و به سراغ کار خوب یا مباحی برود).

در روایات اسلامی می خوانیم: گرفتاری یعقوب (علیه السلام) و کشیدن آن همه زجر فراق فرزند، به خاطر آن بود که: نیازمند روزه داری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه او آمد و او از کمک به وی غفلت نمود و آن فقیر، گرسنه و دل شکسته بازگشت.

این کار اگر از یک فرد عادی سر زده بود، شاید آن قدر مهم نبود اما از یک

پیامبر بزرگ الهی و رهبر امت آن چنان با اهمیت تلقی شد که مجازات بسیار شدیدی از طرف خداوند برای آن تعیین گردید. (۱)

نهی آدم از «شجره ممنوعه» نیز یک نهی تحریمی نبود، بلکه نهی از ترک اولی بود، ولی با توجه به موقعیت آدم، با اهمیت تلقی شد و ارتکاب مخالفت با این نهی (هر چند نهی کراهتی بود) موجب چنان مؤاخذه و مجازاتی از طرف خدا گردید.

این احتمال نیز از طرف بعضی از مفسران داده شده است که: نهی آدم از شجره ممنوعه، «نهی ارشادی» بود، نه «نهی مولوی».

توضیح این که:

گاهی خداوند از چیزی نهی می کند به عنوان این که صاحب اختیار انسان و مولای او است، و اطاعت فرمانش بر هر انسانی لازم است، چنین نهی را «نهی مولوی» نامند.

اما گاهی از چیزی نهی می کند، تنها به خاطر این که به انسان بگوید، ارتکاب این عمل اثر نامطلوبی برای او دارد، درست همانند نهی طبیب از غذاهای مضر و زیان بخش.

شک نیست: اگر بیمار مخالفت دستور طبیب را کند، نه توهینی به او کرده و نه مخالفتی با شخص او نموده است.

بلکه ارشاد و راهنمایی او را نادیده گرفته و خود را به زحمت انداخته است.

در مورد داستان آدم (علیه السلام) نیز خداوند به او فرموده بود: خوردن از شجره ممنوعه نتیجه اش بیرون رفتن از بهشت و افتادن در زحمت و رنج است، این

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۱۱، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۷۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۱۶۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «علل الشرایع»، جلد ۱، صفحه ۴۵، انتشارات مکتبه الداوری، قم، ۱۳۸۱ هـ ق.

یک ارشاد است، نه فرمان، و به این ترتیب آدم(علیه السلام) تنها مخالفت نهی ارشادی کرد، نه عصیان و گناه واقعی.

ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد؛ زیرا نهی ارشادی، احتیاج به آمرزش و غفران ندارد، در حالی که آدم(علیه السلام) - همان طور که در آیه بعد می خوانیم - از خداوند تقاضای غفران و آمرزش کرد.

به علاوه، دوران بهشت همان طور که در جلد اول در ذیل آیات مربوط به آدم(علیه السلام) گفتیم، یک دوران تعلیماتی برای آدم(علیه السلام) محسوب می شد: دوران آشنائی با تکالیف و امر و نهی پروردگار، دوران شناختن دوست از دشمن و دوران دیدن نتیجه عصیان، و مخالفت فرمان خدا، و قبول وسوسه های شیطان، و می دانیم: نهی ارشادی در حقیقت تکلیف نیست و مسئولیت نمی آورد.

در پایان این بحث، یادآور می شویم: گر چه کلمه «نهی» و «عصیان» و «غفران» و «ظلم»، همه در بدو نظر به معنی گناه مطلق و حقیقی و آثار آن است ولی با توجه به مسأله عصمت انبیاء که با دلیل عقلی و نقلی ثابت شده، تمام این تعبیرها، حمل بر «گناه نسبی» می شود، و این موضوع با توجه به عظمت مقام آدم(علیه السلام) و سایر انبیاء زیاد دور از ظاهر لفظ نیست.

۲۳ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ

الْخَاسِرِينَ

۲۴ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ

إِلَى حِينٍ

۲۵ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ

ترجمه:

۲۳ - گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!»

۲۴ - فرمود: «(از مقام خویش) فرود آئید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود! و برای شما در زمین، قرارگاه بهره گیری تا زمان معینی خواهد بود.»

۲۵ - فرمود: «در آن (زمین) زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) از آن خارج خواهید شد.»

تفسیر:

بازگشت آدم به سوی خدا

سرانجام، هنگامی که آدم (علیه السلام) و حوا، به نقشه شیطانی ابلیس، واقف شدند و نتیجه کار خلاف خود را دیدند به فکر جبران گذشته افتادند و نخستین گام را اعتراف به ظلم و ستم بر خویشتن، در پیشگاه خدا قرار داده «گفتند: پروردگارا! ما

بر خویشتن ستم کردیم» (قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا).

«و اگر ما را نیامرزی و رحمت خود را شامل حال ما نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

برای توبه و بازگشت به سوی خدا، و اصلاح مفاسد نخستین گام، این است که: انسان از مرکب غرور و لجاجت پائین آید و به خطای خویش اعتراف کند، اعترافی سازنده و در مسیر تکامل.

جالب این که: به قدری در توبه و تقاضای عفو، ادب نشان می دهند که حتی نمی گویند: خدایا ما را ببخش (إِغْفِرْ لَنَا) بلکه می گویند: «اگر ما را نبخشی از زیانکاران خواهیم بود!» شک نیست که هر گناه و نافرمانی پروردگار، ظلم و ستم بر خویشتن است؛ زیرا برنامه ها و دستورات او همه، در مسیر خیر، سعادت و پیشرفت انسان است، بنابراین، هر گونه مخالفت با آن مخالفت با تکامل خویشتن و سبب عقب ماندگی و سقوط خواهد بود، و آدم (علیه السلام) و حوا نیز اگر چه گناه نکردند، اما همین ترک اولی، آنها را از مقام والایشان فرود آورد.

گر چه توبه خالصانه آدم (علیه السلام) و همسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد و همان طور که در سوره «بقره» آیه ۳۷ می خوانیم: فَتَابَ عَلَيْهِ: «خداوند توبه آنها را پذیرفت» ولی به هر حال، اثر وضعی آن عمل، دامانشان را گرفت، و دستور خارج شدن از بهشت به آنها داده شد «فرمود: فرود آئید در حالی که شما با یکدیگر (انسان و شیطان) دشمن خواهید بود» (قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

«و زمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره گیری شما خواهد بود» (وَلَكُمْ

فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ).

و «نیز به آنها گوشزد کرد: که هم در زمین زندگی می کنید و هم در آن می میرید، و از آن برای حساب در روز رستاخیز، برانگیخته خواهید شد» (قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ).

ظاهر این است که مخاطب در آیه «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوا و شیطان همگی هستند، ولی در آیه بعد بعید نیست مخاطب تنها آدم و حوا باشند؛ زیرا آنها هستند که از زمین برانگیخته می شوند.

نکته:

ماجرای آدم و دورنمای این جهان

گرچه بعضی از مفسران - که معمولاً تحت تأثیر افکار تند غربی قرار دارند - سعی کرده اند به داستان آدم (علیه السلام) و همسرش، از آغاز تا پایان چهره تشبیه، مجاز و کنایه و به اصطلاح روز، «سمبولیک» بدهند و تمام بحث های مربوط به این ماجرا را حمل بر خلاف ظاهر کرده، کنایه از مسائل معنوی بگیرند.

ولی شک نیست که ظاهر آیات حکایت از یک جریان واقعی و عینی می کند که برای پدر و مادر نخستین ما واقع شده، و چون، در این داستان نکته ای وجود ندارد که نتوان آن را طبق ظاهر تفسیر کرد، و با موازین عقلی سازگار نباشد، (تا قرینه ای برای حمل بر معنی کنائی به دست آید)، دلیلی ندارد که ما ظاهر آیات را نپذیریم و بر معنی حقیقی خود حمل نکنیم. با این حال، این جریان حسّی و عینی می تواند اشاراتی به زندگی آینده نوع بشر در این جهان، در برداشته باشد.

یعنی: در صحنه پرغوغای زندگی این جهان، انسان از نیروی «خرد» و «غرائز سرکش» ترکیب شده، و هر کدام از این دو او را به سوئی می کشند، در صف مقابل مدعیان دروغینی که سوابق سوء آنها - همچون شیطان - روشن است قرار دارند که سعی می کنند با وسوسه های مداوم خود، پرده بر روی عقل و خرد او بيفکنند، و او را به امید آب، به دنبال سراب در بیابان زندگی سرگردان سازند.

تسلیم شدن در برابر وسوسه های آنها، نخستین نتیجه اش فرو ریختن لباس تقوا از اندام آدمی و آشکار شدن زشتی های او است.

نتیجه دیگرش، دوری از مقام قرب پروردگار و سقوط از مقام والای انسانیت و رانده شدن از بهشت آرامش و امنیت، و افتادن در سنگلاخ های زندگی و رنج های حیات مادی می باشد. در این موقع است که نیروی عقل می تواند به کمک او بشتابد، به زودی به فکر جبران بیفتد، و او را به درگاه خدا بفرستد، تا با شجاعت و صراحت، به گناه خویش اعتراف کند، اعترافی سازنده و آگاهانه که نقطه عطفی در زندگی او محسوب شود.

در این هنگام، بار دیگر دست رحمت الهی به سوی او دراز می گردد، و او را از سقوط همیشگی رهائی می بخشد، اگر چه کم و بیش، گرفتار آثار تلخ وضعی گناه خود خواهد بود، ولی این ماجرا درس عبرتی برای او خواهد شد، و می تواند از این شکست پایه های پیروزی زندگی آینده خود را محکم کند و از این زیان سود سرشاری در آینده ببرد.

۲۶ یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورَى سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ
التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ
۲۷ یا بَنی آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ
عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ
لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
۲۸ وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۲۶ - ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت
شماست؛ اما لباس پرهیزگاری بهتر است! اینها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمت های
او) شوند!

۲۷ - ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون
کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه این که او و
همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای
کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

۲۸ - و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند: «پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و
خداوند ما را به آن دستور داده است!» بگو: «خداوند (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد! آیا
چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟!»

تفسیر:

اخطار به همه فرزندان آدم

همان طور که در آخرین بحث در آیات گذشته گفتیم، سرگذشت آدم و درگیری او با شیطان دورنمایی بود از زندگی همه انسان ها در روی زمین، به همین جهت، خداوند از این آیات به بعد، یک سلسله دستورات و برنامه های سازنده، برای همه فرزندان آدم، صادر می کند، که در حقیقت دنباله ای است از برنامه های آدم در بهشت.

نخست به همان مسأله لباس و پوشانیدن بدن که در سرگذشت آدم (علیه السلام) نقش مهمی داشت، اشاره کرده می فرماید: «ای فرزندان آدم، ما لباسی بر شما فرو فرستادیم، که (اندام شما را می پوشاند و) زشتی های بدنتان را پنهان می سازد» (یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ).

ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده ایم، تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتی ها نیست، بلکه، «لباس تجمل و زینت که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می دهد، برای شما نیز فرستاده ایم» (وَرِيشًا).

«ریش» در اصل واژه عربی، به معنی پره های پرندگان است و از آنجا که پره های پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است، به هر گونه لباس، نیز گفته می شود.

و چون پره های پرندگان غالباً به رنگ های مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه «ریش» افتاده است.

علاوه بر این، به پارچه هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می اندازند «ریش» گفته می شود.

بعضی از مفسران و اهل لغت نیز آن را به معنی وسیع تری گرفته اند و آن، هر

گونه اثاث و وسائل مورد نیاز انسان است، اما مناسب تر در آیه فوق همان لباس های زینتی و جالب است.

به دنبال این جمله، که درباره لباس ظاهری سخن گفته، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می آمیزد و می فرماید: «لباس پرهیزکاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ).

تشبیه تقوا و پرهیزکاری به ماده ای که از آن لباس تهیه می کنند، تشبیه بسیار رسا و گویائی است؛ زیرا همان طور که لباس تهیه شده از اجناس مادی، هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرهای، هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود. زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.

در این که، منظور از لباس تقوا چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار شده است:

بعضی آن را به معنی «عمل صالح»،

بعضی «حیاء»،

بعضی «لباس عبادت»،

و بعضی به معنی «لباس جنگ» مانند زره و خود و حتی سپر گرفته اند؛ (۱) زیرا تقوا از ماده

«وقایه» به معنی نگاهداری و حفظ است، و به همین معنی در قرآن

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۴، صفحات ۶۶ و ۶۷، جلد ۶۵، صفحه ۳۵۷، و جلد ۸۳، صفحه ۳۲۷

- «کافی»،

جلد ۵، صفحه ۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۴، چاپ آل البیت.

مجید نیز آمده است چنان که در سوره «نحل» آیه ۸۱ می خوانیم: وَ جَعَلَ لَكُمُ سُرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَ سُرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ...: «و برای شما پیراهن هائی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند و هم پیراهن هائی که شما را در میدان جنگ محفوظ می دارد».

ولی بارها گفته ایم: آیات قرآن غالباً معنی وسیعی دارد که مصداق های مختلف را در بر می گیرد، در آیه مورد بحث نیز می توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد.

و از آنجا که لباس تقوا در مقابل لباسی که جسم را می پوشند قرار گرفته، به نظر می رسد منظور از آن همان «روح تقوا و پرهیزکاری» است، که جان انسان را حفظ می کند و معنی «حیاء» و «عمل صالح» و امثال آن در آن جمع است.

و در پایان آیه می فرماید: «این لباس هائی که خدا برای شما قرار داده اعم از لباس مادی و معنوی، لباس جسمانی و لباس تقوا، همگی از آیات و نشانه های خدا است تا بندگان متذکر نعمت های پروردگار شوند» (ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ).

در آیه بعد، خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم، هشدار می دهد که: مراقب فریبکاری شیطان باشند؛ زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده.

همان طور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا از اندام ایشان را نیز بیرون نماید، لذا می فرماید: «ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون ساخت و لباس آنان را از اندامشان بیرون کرد، تا عورت آنها را به آنها نشان دهد» (يَا بَنِي

آدمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا).
در حقیقت چیزی که این آیه را با آیه قبل پیوند می دهد این است که: در آنجا سخن از لباس ظاهری و معنوی انسان (لباس تقوا و پرهیزکاری) در میان بود، در این آیه نیز هشدار می دهد که: مراقب باشید، این لباس تقوا را شیطان از تن شما بیرون نکند.

البته ظاهر عبارت «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ» نهی شیطان از این عمل است، ولی این گونه عبارت ها کنایه لطیفی برای نهی مخاطب محسوب می شود، و به این می ماند که به شخص مورد علاقه خود خطاب کنیم و بگوئیم: نباید فلان دشمن به تو ضربه بزند، یعنی تو مراقب باش که ضربه نخوری!

پس از آن، تأکید می کند: حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جدا است، «او و همکارانش شما را می بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی کنید» (إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ)، و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود!

اشاره به این که آنجا که تصور می کنید تنها خودتان هستید و خودتان، ممکن است آنها حضور داشته باشند، و به راستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدائی که لحظات حمله او را با دقت نمی توان پیش بینی کرد، همیشه آماده دفاع بود.

و در پایان آیه جمله ای بیان می کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد مهم و آن این که: اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته، دشمنی که هیچ گونه موازنه قوا با او ندارد، به هر کجا بخواهد می رود، بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در

رگ ها حرکت می کند! (۱)

آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟!

آیه در پاسخ این سؤال احتمالی، می فرماید: «ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ).

یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشتند، و به تعبیر دیگر گام های نخستین از طرف خود انسان برداشته می شود، و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می شود، و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می تواند از مرزهای روح او بگذرد.

بنابراین، کسانی که دریچه های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت.

آیات دیگر قرآن نیز شاهد این حقیقت است، در سوره «نحل» آیه ۱۰۰ می خوانیم: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ:

«تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده اند و کسانی که او را پرستش می کنند».

و در آیه ۴۲ سوره «حجر» می خوانیم: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ:

«تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۴۰، حدیث ۱، و جلد ۸، صفحه ۱۱۳، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»،

جلد ۱۱، صفحه ۲۱۲، و جلد ۶۰، صفحه ۲۶۸، حدیث ۱۵۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۸۸، چاپ آل البیت - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱، صفحه ۹۵، و جلد ۱۶، صفحه ۲۲۰، چاپ آل البیت - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحات ۲۷۶، ۳۰۹ و ۳۸۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۴۲، دار الکتب قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

می کنند».

به تعبیر دیگر: درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی بینیم، ولی به اصطلاح ردّ پای آنها را می توانیم مشاهده کنیم.

هر جا مجلس گناه است،

در هر نقطه ای وسائل معصیت، آماده است،

در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می آید،

به هنگام طغیان غرائز،

و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب، حضور شیطان قطعی است، و گویا در چنین مواردی، انسان صدای وسوسه او را با گوش دل می شنود و ردپای او را با چشم خود می بیند.

در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

لَمَّا دَعَا نُوحٌ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى قَوْمِهِ أَتَاهُ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ يَا نُوحُ إِنَّ لَكَ عِنْدِي يَدًا! أَرِيدُ أَنْ

أُكَافِيكَ عَلَيْهَا فَقَالَ لَهُ نُوحٌ إِنَّهُ لَيَبْغِضُ إِلَيَّ أَنْ يَكُونَ لَكَ عِنْدِي يَدٌ فَمَا هِيَ؟

قال: بَلَى دَعَوْتَ اللَّهَ عَلَى قَوْمِكَ فَأَعْرِفْتَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ أُغْوِيَهُ فَأَنَا مُسْتَرِيحٌ حَتَّى يُنْسَقَ قَرْنُ آخِرُ

وَأُغْوِيَهُمْ،

فَقَالَ لَهُ نُوحٌ مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تُكَافِيَنِي بِهِ؟

قال اذْكُرْنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ، إِذَا كَانَ فِي إِحْدَاهُنَّ:

أَذْكُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ!

وَأَذْكُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ!

وَأَذْكُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَتِهِ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمَا أَحَدٌ!

«هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد (و هلاکت آنها را از خدا خواست و طوفان همه را در هم کوبید) ابلیس نزد او آمده گفت: تو حقی بر گردن من داری که من می خواهم آن را تلافی کنم!»

نوح (در تعجب فرو رفت) گفت: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟! حقی؟

گفت: همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی، و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحت، تا زمانی که نسل دیگری به پاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم.

نوح (با این که حداکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و) به ابلیس گفت: حالا می خواهی چه جبرانی بکنی؟
گفت: در سه موقع به یاد من باش! که من نزدیک ترین فاصله را به بندگان در این سه موقع دارم:

هنگامی که خشم، تو را فرا می گیرد به یاد من باش!

هنگامی که میان دو نفر قضاوت می کنی به یاد من باش!

و هنگامی که با زن بیگانه ای تنها هستی و هیچ کس در آنجا نیست باز به یاد من باش! (۱)
نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که: جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده اند که: شیطان برای انسان به هیچ وجه قابل رؤیت نیست، در حالی که از پاره ای از روایات استفاده می شود چنین امری

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸، و جلد ۶۰، صفحه ۲۲۲ - «خصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۱۳۲، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ هـ ق - «درر الاخبار»، صفحه ۱۲۲، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق.

احیاناً ممکن است.(۱)

ولی ظاهراً این دو با هم منافاتی ندارند؛ زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود، اما این قاعده مانند بسیاری از قاعده های دیگر موارد استثنائی دارد.

و در آخرین آیه به یکی از وسوسه های مهم شیطانی اشاره می کند که بر زبان جمعی از انسان های شیطان صفت نیز جاری می شود و آن این که: «هنگامی که عمل زشت و قبیحی را انجام می دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود، در پاسخ، می گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافته ایم» (وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَائَنَا).

سپس اضافه می کنند: «خداوند هم ما را به آن دستور داده است» (وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا). مسأله تقلید کورکورانه از نیاکان، به اضافه تهمت به ساحت مقدس پروردگار دو عذر ساختگی و ناموجه هستند، که شیطان صفتان در اعمال خود، غالباً به آن متشبث می شوند. جالب این که: قرآن در پاسخ آنها اعتنائی به دلیل اول یعنی پیروی کورکورانه از نیاکان نمی کند.

گویا آن را از هر گونه جواب مستغنی می داند؛ زیرا عقل سلیم آن را درک می کند، به علاوه کراراً در قرآن به پاسخ آن اشاره شده است.

و تنها به پاسخ دوم قناعت کرده، می فرماید: «خداوند هرگز به کارهای زشت

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۱، جلد ۱۹، صفحات ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۵۵، جلد ۴۶، صفحه ۵.

جلد ۴۷، صفحه ۲۶۹، و جلد ۶۰، صفحات ۱۵۹، ۱۶۰ و ۲۸۲ و...

و قبیح فرمان نمی دهد» (قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ)؛ زیرا حکم او از فرمان عقل جدا نیست. دستور به فحشاء طبق صریح آیات قرآن، کار شیطان است نه کار خداوند، خداوند تنها به نیکی ها و خوبی ها فرمان می دهد. (۱)

سپس با این جمله آیه ختم می شود که: «آیا به خدا نسبت هائی می دهید که نمی دانید؟! (أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

گر چه ظاهراً مناسب تر این بود که گفته شود: چرا چیزی که دروغ است و واقعیت ندارد را به خدا نسبت می دهید؟ ولی به جای آن فرموده است: چرا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟

این در حقیقت برای آن است که: حداقل مطالبی که مورد قبول طرف است، مورد استناد واقع شود، و گفته شود: اگر شما به دروغ بودن این سخنان یقین ندارید، لااقل دلیلی هم بر اثبات آن ندارید، پس چرا بی دلیل تهمت می زنید؟ و چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟!

نکته ها:

۱ - فرود آمدن لباس!

در آیات متعددی از قرآن مجید، به جمله آنژلنا: «فرو فرستادیم» برخورد می کنیم که ظاهراً، با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پائین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث؛ زیرا خداوند در این آیه می فرماید: «لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می پوشاند».

در حالی که می دانیم: لباس یا از پشم حیوانات گرفته می شود، و یا از مواد

۱ - به سوره «بقره»، آیات ۲۶۸ و ۲۶۹ مراجعه فرمائید.

گیاهی و مانند اینها که همه از زمین است.
در سوره «زمر» آیه ۶ نیز می خوانیم: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: «برای شما هشت زوج از چهار پایان فرو فرستاد».

و در سوره «حدید» آیه ۲۵ می خوانیم: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ...: «آهن را فرو فرستادیم...». بسیاری از مفسران، اصرار دارند: این گونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پائین، تفسیر کنند مثلاً بگویند چون آب باران از بالا به زمین نازل می شود، و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می گردند.

بنابراین، مواد لباس ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است.
در مورد آهن نیز سنگ های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته به سوی زمین جذب شده است.

ولی با توجه به این که نزول گاهی به معنی نزول مقامی آمده، و در استعمالات روزانه نیز، زیاد به کار می رود مثلاً می گویند: از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می گوئیم: رَفَعْتُ شَكْوَايَ إِلَى الْقَاضِي: «شکایت را به سوی قاضی بالا بردم» هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم.

و از آنجا که نعمت های پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است.

نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلندپایه است، با «اسم اشاره بعید» از آن تعبیر می کنیم.

مثلاً در فارسی می گوئیم: به آن جناب چنین معروض می دارم، با این که

طرف نزدیک ما نشسته است و در قرآن مجید می خوانیم: ذَلِكَا الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ: «آن کتاب پر عظمت و بلندپایه (یعنی قرآن) جای شک و تردیدی ندارد».(۱)

۲ - لباس در گذشته و حال

تا آنجا که تاریخ نشان می دهد، همیشه انسان لباس می پوشیده است، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و با تفاوت امکان، لباس ها فوق العاده متنوع و متفاوت بوده است. در گذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می گرفته است، و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده. اما در زندگی صنعتی امروز، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته ها در درجه اول اهمیت قرار دارد، فضاوردان، مأموران آتش نشانی، کارگران معادن، غواصان، و بسیاری دیگر، از لباس های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرهای استفاده می کنند. وسائل تولید لباس، در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست.

نویسنده تفسیر «المنار» در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث، چنین می نویسد: «یکی از رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه بافی دیدن می کرد، هنگام ورود در کارخانه گوسفندانی را به او نشان دادند که مشغول چیدن پشم از آنها بودند، پس از بازدید به هنگامی که می خواست از کارخانه خارج شود، پارچه ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند: این پارچه از پشم همان

گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما، چیده شد، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد!» اما متأسفانه در عصر ما، جنبه های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که دارد فلسفه اصلی لباس را تحت الشعاع خود قرار می دهد.

لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستی ها، توسعه فساد، تحریک شهوات، خودنمایی، تکبر، اسراف و تبذیر و امثال آن، حتی گاه لباس هائی در میان جمعی از مردم به خصوص «جوانان غرب زده» دیده می شود که جنبه جنون آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس.

اصولاً چنین به نظر می رسد که کمبودهای روانی، عاملی برای به نمایش گذاردن این گونه انواع لباس های عجیب و غریب است، افرادی که نمی توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند، سعی دارند با لباس های نامأنوس و غریب و عجیب وجود و حضور خود را در جامعه اثبات کنند.

و به همین دلیل، ملاحظه می کنیم، افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن این گونه لباس ها متنفرند.

به هر صورت، ثروت های عظیمی که از طریق لباس های گوناگون و مُدپرستی های مختلف و چشم هم چشمی ها در مسأله لباس، نابود می شود، رقم بسیار مهمی را تشکیل می دهد که اگر صرفه جوئی می شد، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می کرد و مرهم های مؤثری بر زخم های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می گذارد.

مسأله مُدپرستی در لباس، نه تنها ثروت های زیادی را به کام خود فرو می کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می دهد.

از تاریخ زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می شود که: آنها با مسأله تجمل پرستی در لباس، سخت مخالف بودند، تا آنجا که در روایتی می خوانیم: هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) رسیدند در حالی که لباس های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب ها دیده نشده بود در تن داشتند. هنگامی که به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدند و سلام کردند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) پاسخ سلام آنها را نگفت، حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن بگوید. از علی (علیه السلام) در این باره چاره خواستند، و علت روی گردانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از آنها جویا شدند.

علی (علیه السلام) فرمود: من چنین فکر می کنم که اینها باید این لباس های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) برسند، آنها چنین کردند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت، سپس فرمود:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ أَتَوْنِي الْمَرَّةَ الْأُولَى وَإِنْ إِبْلِيسَ لَمَعَهُمْ: «سوگند به خدائی که مرا به حق فرستاده است، نخستین بار که اینها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز به همراه آنها است» (۱).

۱ - «سفنیه البحار»، جلد ۲، صفحه ۵۰۴، ماده «لبس» - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۳۳۷ - «اعلام الوری»، صفحه ۱۲۹، دار الکتب الاسلامیه - «مکاتیب الرسول»، جلد ۲، صفحه ۴۹۵، دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۳۷۸، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

۳ - منظور از فحشاء چیست؟

در این که منظور از «فاحشه» (کار زشت و قبیح) در اینجا چیست؟ بسیاری از مفسران گفته اند: اشاره به رسم جمعی از اعراب در زمان جاهلیت است که لخت و برهنه مادرزاد! «زن و مرد» در اطراف خانه خدا طواف می کردند، به گمان این که در لباس هائی که مرتکب گناه شده اند، شایسته نیست خانه خدا را طواف کنند!

البته این تفسیر، متناسب با آیات قبل که از لباس و پوشش انسان، سخن می گوید، می باشد. ولی در روایات متعددی می خوانیم که: منظور از «فاحشه» در اینجا گفتار پیشوایان ظالم و ستمگر است که مردم را به پیروی خود دعوت می کنند و معتقدند: خدا اطاعت آنها را بر مردم فرض کرده است. (۱)

اما بعضی از مفسران مانند نویسندگان «المنار» و «المیزان»، مفهوم آیه را یک مفهوم وسیع گرفته اند که هر گونه کار زشت و قبیحی را در بر می گیرد و با توجه به وسعت مفهوم کلمه «فاحشه» مناسب تر همین است که معنی آیه، همان معنی وسیع کلمه باشد و مسأله «طواف عریان» و «پیروی از پیشوایان ظلم و ستم» از مصادیق روشن آن محسوب می گردد، و منافاتی هم با روایات ندارد.

درباره تسلیم بی قید و شرط، در برابر رسوم نیاکان در ذیل آیه ۱۷۰ سوره «بقره»، جلد اول توضیح کافی داده شده است.

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۷۳، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۱۸۹، و جلد ۳۱، صفحه ۵۸۳.

۲۹ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ
 ۳۰ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ

ترجمه:

۲۹ - بگو: «پروردگارم امر به عدالت کرده است؛ و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کن! و او را بخوانید، در حالی که دین (خود) را برای او خالص گردانید! (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستخیز) باز می گردید!
 ۳۰ - جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی (که شایستگی نداشته اند)، گمراهی بر آنها مسلّم شده است. آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می کنند هدایت یافته اند!

تفسیر:

فرمان به عدالت و قسط

از آنجا که در آیه گذشته، سخن از فحشاء - که مفهوم آن هر گونه کار زشتی را شامل می شود - در میان بود، و تأکید شده بود که: خداوند هرگز به فحشاء دستور نمی دهد، در این آیه، به اصول دستورات پروردگار در زمینه وظائف عملی در یک جمله کوتاه اشاره شده و سپس اصول عقائد دینی یعنی مبدأ و

معاد به طور فشرده تشریح شده است.

نخست می فرماید: «ای پیامبر! به آنان بگو پروردگار من به عدالت دستور داده است» (قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ).

می دانیم عدالت مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در بر می گیرد؛ زیرا حقیقت عدالت آن است که: هر چیز را در مورد خود به کار برند و به جای خود نهند.

گر چه میان «عدالت» و «قسط» تفاوتی وجود دارد:

عدالت آنجا گفته می شود که انسان حق هر کس را بپردازد، و نقطه مقابلش، آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آنها دریغ دارد، و به آنها ندهد.

ولی قسط مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد، و به تعبیر دیگر «تبعیض» روا ندارد، و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد.

در عین حال، مفهوم وسیع این دو کلمه مخصوصاً - به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می شوند - تقریباً مساوی است و به معنی رعایت اعتدال در همه چیز، همه کار و هر چیز را به جای خویش قرار دادن می باشد.

آنگاه دستور به یکتاپرستی و مبارزه با هر گونه شرک داده، می فرماید: «توجه قلب خویش را در هر مسجدی و هر عبادتی به او کنید» (وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ)، و از ذات پاک او به سوی دیگر منحرف نشوید.

«او را بخوانید و دین و آئین خود را خالص و مخصوص او قرار دهید» (وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

پس از تحکیم پایه توحید، توجه به مسأله معاد و رستاخیز کرده، می فرماید: «همان گونه که شما را در آغاز آفرید، دگر بار در قیامت باز می گردید» (كَمَا بَدَأَكُمْ).

تَعُوذُونَ).

در آیه بعد، چگونگی عکس العمل های مردم در برابر این دعوت (دعوت به سوی نیکی ها و توحید و معاد) را بیان می کند می فرماید: «توفیق خداوند شامل حال گروهی شد و آنها را به راه حق هدایت کرد، در حالی که گروه دیگری گمراهی بر آنان مسلّم گردید» (فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ). (۱)

و برای این که کسی تصور نکند: بدون جهت خداوند، طایفه ای را هدایت می کند و جمع دیگری را گمراه، در جمله بعد اضافه می کند: «گروه گمراهان همان ها بودند که شیاطین را اولیای خود انتخاب کرده بودند، و به جای ولایت پروردگار ولایت شیطان را پذیرفتند» (إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

و عجب این که با تمام گمراهی و انحراف «چنین می پنداشتند: هدایت یافتگان واقعی آنها هستند» (وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ).

این حالت، مخصوص کسانی است که در طغیان و گناه فرو روند، و آن چنان غرق فساد، تباهی، انحراف و بت پرستی گردند که حسّ تشخیص آنها به کلی دگرگون شود، زشتی ها را زیبایی، و گمراهی ها را هدایت، پندارند، و در این حال درهای هدایت به کلی بر روی آنها مسدود خواهد شد، و این همان چیزی است که خودشان برای خویشان فراهم ساخته اند.

۱ - جمله «فَرِيقًا هَدَى» از نظر ترکیب ادبی، چنین است که: «فَرِيقًا» مفعول مقدم و «هَدَى» فعل مؤخر است و «فَرِيقًا» دوم مفعول «اضل» می باشد که در تقدیر است و جمله «حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» دلالت بر آن دارد.

نکته ها:

۱ - منظور از «أَقِمْوْا وُجُوْهَكُمْ...»

مفسران در تفسیر جمله «أَقِمْوْا وُجُوْهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند: گاهی گفته اند: منظور از آن توجه به قبله به هنگام نماز است. گاهی گفته اند: منظور شرکت در مساجد به هنگام نمازهای روزانه است. و گاهی نیز احتمال داده اند: هدف از آن، حضور قلب و نیت خالص به هنگام عبادت می باشد.

ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم، یعنی توجه به خداوند و مبارزه با هر گونه شرک و توجه به غیر خدا، مناسب تر با قبل و بعد این جمله به نظر می رسد، اگر چه اراده همه این معانی از مفهوم آیه نیز دور نیست.

۲ - کوتاه ترین استدلال برای معاد

در مورد معاد و رستاخیز مردگان، با همین بدن (معاد جسمانی) بحث زیاد شده است و از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که: هضم این مسأله برای بسیاری از مردم کوتاه فکر در اعصار پیشین مشکل بوده است تا آنجا که گاهی مطرح شدن مسأله رستاخیز و معاد را در گفتار انبیاء، دلیل بر نادرست بودن دعوت آنها و حتی (العیاذ باللّٰه) دلیل بر جنون و دیوانگی آنان می گرفته می گفتند: أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ:

«این که پیامبر می گوید بعد از آن که خاک شدید و پراکنده گشتید باز هم زنده خواهید شد، تهمتی است که بر خدا بسته، و یا دیوانه است»! (۱)

از همین آیه و آیات دیگر باید استفاده نمود چیزی که بیشتر موجب تعجب و شگفتی آنان می شد، مسأله معاد جسمانی بود؛ زیرا باور نمی کردند پس از آن که بدن ها خاک گردید، و ذرات خاکش در مسیر باد و طوفان قرار گرفت و به هر گوشه ای از کره زمین افشانده شد، بار دیگر این ذرات پراکنده، از آغوش خاک و از میان امواج دریاها و از لابلای ذرات هوا گردآوری شود، و همان انسان نخستین لباس حیات و زندگی در بر پوشد.

قرآن مجید در آیات مختلف به این پندار نادرست پاسخ گفته و آیه فوق یکی از کوتاه ترین و جالب ترین تعبیرات را در این زمینه بازگو می کند می فرماید: نگاهی به آغاز آفرینش خود کنید ببینید همین جسم شما که از مقدار زیادی آب و مقدار کمتری مواد مختلف، فلزات و شبه فلزات ترکیب شده است در آغاز کجا بود؟

آب هائی که در ساختمان جسم شما به کار رفته هر قطره ای از آن، احتمالاً در یکی از اقیانوس های روی زمین سرگردان بود، سپس تبخیر گردید و تبدیل به ابرها و به شکل قطرات باران بر زمین ها فرو ریختند.

ذراتی که هم اکنون از مواد جامد زمین در ساختمان جسم شما به کار رفته، روزی به صورت دانه گندم یا میوه درخت، یا سبزی های مختلف بود که از نقاط پراکنده زمین گردآوری شده بود.

بنابراین چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن و بازگشت به حال نخستین، باز همان ذرات جمع آوری گردد، به هم پیوندند و اندام نخستین را تشکیل دهد؟

و اگر چنین چیزی محال بود؛ چرا در آغاز آفرینش انجام شد؟ بر این اساس، «همان گونه که در آغاز، خداوند شما را آفریده است در روز رستاخیز نیز باز می گرداند» و این همان مطلبی است که در جمله کوتاه بالا می خوانیم.

۳۱ یا بَنی آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ
 ۳۲ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۳۱ - ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید! و (از نعمت های الهی) بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد!
 ۳۲ - بگو: «چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟! بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده اند؛ (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود». این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم!

تفسیر:

لباس مسجد

در این آیات به تناسب سرگذشت آدم در بهشت، همچنان سخن از مسأله پوشش تن و سایر مواهب زندگی و چگونگی استفاده صحیح از آنها است.
 نخست به همه فرزندان آدم به عنوان یک قانون همیشگی که شامل تمام

اعصار و قرون می شود، دستور می دهد و می فرماید: «ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید» (یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُم عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ).

این جمله هم می تواند اشاره به «زینت های جسمانی» باشد که شامل پوشیدن لباس های مرتب و پاک و تمیز، شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می شود،

و هم شامل «زینت های معنوی»، یعنی صفات انسانی، ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص. و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده؛ و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداق های روشن است. (۱)

همچنین اگر می بینیم در بعضی دیگر از روایات، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده، (۲) دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینت های ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.

گر چه این حکم، مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجد الحرام و طواف خانه خدا، کاملاً عریان و برهنه می شدند.

و هم اندرزی است به آنها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد لباس های

۱ و ۲ - برای اطلاع از این اخبار به تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحات ۹ و ۱۰، و تفسیر «نور الثقلین»،

جلد ۲، صفحات ۱۸ و ۱۹، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق، مراجعه فرمائید. («کافی»، جلد ۳، صفحه ۴۲۴، و جلد ۶، صفحه ۴۸۹، دار الکتب الاسلامیه - «دعائم الاسلام»، جلد ۱،

صفحه ۱۸۵، دار المعارف، ۱۳۸۳ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۳۳۲، و جلد ۷۳، صفحات ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۱۸، و جلد ۸۰، صفحه ۱۶۸ و...)

کتیف، مندرس و یا لباس های مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیأت شرکت می نمایند، که متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی خبران از مسلمانان معمول و متداول است.

در حالی که طبق آیه فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده، دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم.

در جمله بعد به مواهب دیگری یعنی خوردنی ها و آشامیدنی های پاک و پاکیزه اشاره می کند و می فرماید: «از آنها بخورید و بنوشید» (وَكُلُوا وَاشْرَبُوا).

اما چون طبع زیاده طلب انسان، ممکن است از این دو دستور سوء استفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز، از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی، اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله اضافه می کند: «ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد» (وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

«إِسْرَاف» کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت، کیفیت، بیهوده گرایی، اتلاف و مانند آن را شامل می شود، و این روش قرآن است که به هنگام تشویق به استفاده کردن از مواهب آفرینش، فوراً جلوه سوء استفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.

در آیه بعد، با لحن تندتری به پاسخ آنها که گمان می برند، تحریم زینت ها و پرهیز از غذاها و روزی های پاک و حلال، نشانه زهد و پارسائی و مایه قرب به پروردگار است، می پردازد و می فرماید: ای پیامبر «بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزی های پاکیزه را تحریم کرده است؟» (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ).

اگر این امور، بد بود، خدا نمی آفرید، و اکنون که برای استفاده بندگانش

آفریده است، چگونه ممکن است آنها را تحریم کند؟

مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی ممکن است تضاد وجود داشته باشد؟! آنگاه برای تأکید اضافه می‌کند: به آنها «بگو این نعمت‌ها و موهبت‌ها برای افراد با ایمان در این زندگی دنیا آفریده شده، (اگر چه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می‌کنند، ولی) در روز قیامت و زندگی عالی‌تر که صفوف کاملاً از هم مشخص می‌شوند، اینها همه در اختیار افراد با ایمان و درستکار قرار می‌گیرد، و دیگران به کلی از آن محروم می‌شوند!» (قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

بنابراین، چیزی که در دنیا و آخرت مال آنها است و مخصوصاً در جهان دیگر اختصاص به آنها دارد، چگونه ممکن است تحریم گردد؟

حرام چیزی است که مفسده‌انگیز باشد، نه نعمت و موهبت.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که این مواهب در دنیا اگر چه آمیخته با گرفتاری‌ها و گاهی با غم، رنج‌ها و اندوه‌ها است، ولی در سرای دیگر، خالص از همه این ناملایمات در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت (ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد).

در پایان آیه به عنوان تأکید می‌فرماید: «ما این چنین آیات و احکام خود را برای جمعیتی که آگاهند و می‌فهمند تشریح می‌کنیم» (كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - زینت و تجمل از نظر اسلام

در مورد استفاده از انواع زینت ها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است، نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینت ها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد، مخالف زهد و پارسائی است، و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند، و تن به هر گونه عمل نادرستی برای رسیدن به این عمل نامقدس می دهند. اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ و یژگی های روح انسان و ساختمان جسم او است.

توضیح این که:

به گواهی روانشناسان، حسنّ زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حسنّ نیکی، و حسنّ دانائی، و حسنّ مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند، و معتقدند تمام زیبایی های ادبی، شعری، صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی، همه مولود این حسنّ است. با وجود این چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حسنّ اصیل را در روح انسان خفه کند، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد؟!

لذا در اسلام: استفاده کردن از زیبایی های طبیعت، لباس های زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز، که به آن توصیه و سفارش نیز شده است، و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده.

به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم، هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباس های خود را می پوشید.

سؤال کردند چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّي وَهُوَ يَقُولُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ:

«خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، به همین جهت، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم را می پوشم، و هم او دستور داده است که: زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید». (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم، یکی از زاهدان ریائی به نام «عباد بن کثیر» با امام صادق (علیه السلام) روبرو شد، در حالی که امام (علیه السلام) لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خاندان نبوتی، و پدرت (علی (علیه السلام)) لباس بسیار ساده می پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟

آیا بهتر نبود لباسی کم اهمیت تر از این می پوشیدی؟

امام فرمود: وای بر تو ای عباد! مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ:

«چه کسی زینت هائی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟» (۲)... و روایات متعدد دیگر.

این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، و یا تعبیر به این که: خداوند زیبایی ها را آفریده، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هر گونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز اینها را نمی آفرید، آفرینش زیبایی ها در جهان هستی خود دلیل بر این است که خالق زیبایی ها آن را دوست دارد.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۳، ابواب «احکام الملابس» (جلد ۴، صفحه ۴۵۵، چاپ آل البیت) - «مستدرک»، جلد ۳، صفحه ۲۲۶، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۰، صفحات ۱۶۹ و ۱۷۵ - تفسیر «عیاشی»،

جلد ۲، صفحه ۱۴، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۳، ابواب «احکام الملابس»، باب ۷، حدیث ۴ (جلد ۵، صفحه ۱۶، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۴۴۳، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴۷، صفحه ۳۶۱.

ولی مهم اینجاست که در این گونه موضوعات، مردم غالباً راه افراط را می پویند، و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند.

به همین دلیل، قرآن مجید - همان طور که گفتیم - بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی، مسلمانان را از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد، بر حذر می دارد.

در قرآن مجید در بیش از بیست مورد به مسأله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است (درباره اسراف در ذیل آیات متناسب، مشروحاً سخن خواهیم گفت).

به هر حال، روش قرآن و اسلام در این مورد، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم می کوبد، و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکمخواران صحّه می گذارد.

مخصوصاً در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد، حتی از زینت های معتدل نیز نهی می کند.

لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند، چرا لباس فاخر پوشیده اید؟ در حالی که جدّ شما علی (علیه السلام) چنین لباسی در تن نمی کرد؟

در پاسخ می فرمودند: مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند، در چنین شرائطی استفاده از این زینت ها (در حدود معقول) مانعی ندارد. (۱)

* * *

۱ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۴۴۲، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۲۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۴۷، صفحه ۳۶۰.

۲ - یک دستور مهم بهداشتی

جمله: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا: «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید» که در آیه فوق آمده است، گر چه بسیار ساده به نظر می رسد، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهم ترین دستورات بهداشتی همین است؛ زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که: سرچشمه بسیاری از بیماری ها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده، در بدن انسان باقی می ماند.

این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاه های بدن، و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونت ها و بیماری ها، لذا برای درمان بسیاری از بیماری ها، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله های تن انسان هستند، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح «پرخوری» است، و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست.

مخصوصاً در عصر و زمان ما که بیماری های گوناگونی مانند بیماری قند، چربی خون، تصلب شرائین، نارسائی های کبد و انواع سکتة ها، فراوان شده، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود، و برای از بین بردن این گونه بیماری ها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست.

مفسر بزرگ ما، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» مطلب جالبی نقل می کند، می نویسد: «هارون الرشید» طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم، در حالی که دانش مفید بر دو گونه است:

«علم ادیان و علم ابدان».

او در پاسخش چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا: «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید». پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است: الْمَعِدَةُ بَيْتُ الْأَدْوَاءِ وَ الْجَمِیَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَ أُعْطِيَ كُلُّ بَدَنٍ مَا عَوَّدَتْهُ.

«معدة خانه همه بیماری ها است، امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را عادت داده ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار».

طیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: مَا تَرَكَ كِتَابُكُمْ وَ لَا نَبِيُّكُمْ لِجَالِینُوسَ طِبًّا! «قرآن شما و پیامبران برای جالینوس (طیب معروف) طبی باقی نگذاشته است».(۱)

کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند، خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند، و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۲، صفحه ۱۲۳ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۹۰، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۸۳، انتشارات جامعه مدرسین قم - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۱۹۲، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۳۳ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْأَبْغَى
بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۳۳ - بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به نا حق را؛ و این که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید».

تفسیر:

محرمات الهی

بارها دیده ایم قرآن مجید هر گاه سخن از امر مباح یا لازمی به میان می آورد، بلافاصله از نقطه مقابل آن یعنی زشتی ها و محرمات سخن می گوید، تا هر دو بحث، یکدیگر را تکمیل کنند.

در اینجا نیز به دنبال اجازه استفاده از مواهب الهی، زینت ها و نفی تحریم آنها، سخن از محرمات به میان آورده و به طور عموم، و سپس به طور خصوص، روی چند نقطه مهم انگشت می گذارد.

در آغاز از تحریم «فواحش» سخن می گوید و می فرماید: «ای پیامبر! بگو: پروردگار من تنها اعمال زشت و قبیح را حرام کرده است، اعم از این که آشکار باشد یا پنهان» (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ).

«فواحش» جمع «فاحشه» به معنی خصوص اعمالی است که فوق العاده

زشت و ناپسند است، نه همه گناهان، و شاید تأکید روی این مطلب که خواه پنهان باشد یا آشکار، از این جهت است که عرب های جاهلی، عمل زشت منافی عفت را اگر پنهانی انجام می شد، مجاز می شمردند، و تنها در صورتی که آشکار بود ممنوع می دانستند. پس از آن، موضوع را تعمیم داده و به تمام گناهان اشاره کرده، می فرماید: «و هر نوع گناه» (وَ الْإِثْمَ).

«إِثْم» در اصل به معنی هر گونه کاری است که زیانبخش باشد و موجب انحطاط مقام انسان گردد، و او را از رسیدن به ثواب و پاداش نیک باز دارد، بنابراین هر نوع گناهی در مفهوم وسیع «اثم» داخل است.

ولی بعضی از مفسران، «إِثْم» را در اینجا تنها به معنی «شراب» گرفته اند، و شعر معروف: شَرِبْتُ الْإِثْمَ حَتَّى زَالَ عَقْلِي *** كَذَاكَ الْإِثْمُ يَذْهَبُ بِالْعُقُولِ: «آن قدر اثم (شراب) نوشیدم که عقلم گم شد، آری شراب، با عقل آدمی این چنین می کند» (۱).

اما ظاهر این است که تمام مفهوم «اثم» این نیست، بلکه یکی از افراد روشن آن است. بار دیگر روی چند قسمت از بزرگ ترین گناهان انگشت گذارده، می فرماید: «و هر گونه ستم و تجاوز به ناحق به حقوق دیگران» (وَ الْبَغْيُ بِغَيْرِ الْحَقِّ). «بغی» به معنی کوشش و تلاش برای به دست آوردن چیزی است، ولی غالباً

۱ - «مستدرک»، جلد ۱۷، صفحات ۸۰ و ۸۳، با اندکی تفاوت، چاپ آل البیت - تفسیر «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۳۹۰، ذیل آیه مورد بحث، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «تاج العروس»، جلد ۸، صفحه ۱۷۹، ماده «اثم»، مکتبه الحیاء بیروت، با اندکی تفاوت - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۴۰۶، دار الکتب الاسلامیه، با اندکی تفاوت - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۴۷، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

به کوشش هائی گفته می شود که برای غصب حق دیگران است و لذا مفهوم آن غالباً با مفهوم ظلم و ستم مساوی است.

روشن است توصیف «بَغَى» در آیه مورد بحث، به «غَبَرِ الْحَقِّ» از قبیل توضیح و تأکید روی معنی «بَغَى» است.

سپس به مسأله شرک اشاره کرده، می فرماید: و نیز پروردگار من، حرام کرده که «شریکی بی دلیل برای او قائل شوید» (وَ أَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا).

در اینجا نیز روشن است که جمله «مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا» برای تأکید و توجه به این حقیقت است که: مشرکان هیچ گونه دلیل و گواه منطقی و خردپسندی در کار خود ندارند.

کلمه «سُلْطَان» به معنی هر گونه دلیل و گواهی است که باعث تسلط و پیروزی انسان بر مخالف می شود.

آخرین چیزی را که به عنوان محرمات روی آن تکیه می کند نسبت دادن چیزی به خدا بدون علم و آگاهی است، می فرماید: «و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید» (وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

درباره سخن گفتن بدون علم، ذیل آیه ۲۸ همین سوره نیز بحث کرده ایم. در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این مسأله زیاد تأکید شده و مسلمانان به شدت از گفتن چیزهائی که نمی دانند، ممنوع شده اند، تا آنجا که در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «آن کس که بدون علم و آگاهی فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می کنند» (۱).

۱ - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۲، صفحه ۴۶، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق - «وسائل الشیعه»،

جلد ۲۷، صفحه ۱۹۰، آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۱۲۲ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۷،

صفحه ۲۴۳، چاپ آل البيت.

و اگر درست در وضع جوامع انسانی و بدبختی هائی که دامن آنها را می گیرد دقت کنیم، خواهیم دید، قسمت مهمی از این بدبختی ها از شایعه سازی و سخن گفتن بدون اطلاع، و گواهی به ناحق و اظهارنظرهای بی مدرک سرچشمه می گیرد.

۳۴ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

ترجمه:

۳۴ - برای هر قوم و جمعیتی، زمان و سرآمد (معینی) است؛ و هنگامی که سرآمد آنها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می کنند، و نه بر آن پیشی می گیرند.

تفسیر:

هر جمعیتی سرانجامی دارد

در این آیه، خداوند به یکی از قوانین آفرینش یعنی فنا و نیستی ملت ها، اشاره می کند و بحث های مربوط به زندگی فرزندان آدم در روی زمین و سرانجام و سرنوشت گنهکاران که در آیات قبل گفته شد، با این بحث روشن تر می شود.

نخست، می فرماید: «برای هر امتی زمان و مدت معینی وجود دارد» (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ).

و می افزاید: «و به هنگامی که این اجل فرا رسد، نه لحظه ای تأخیر خواهند کرد و نه لحظه ای بر آن پیشی می گیرند» (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ).

یعنی ملت های جهان همانند افراد، دارای مرگ و حیاتند، ملت هایی از صفحه زمین برچیده می شوند، و به جای آنها ملت های دیگری قرار می گیرند، قانون مرگ و حیات مخصوص افراد انسان نیست بلکه اقوام، جمعیت ها و جامعه ها را نیز در بر می گیرد.

با این تفاوت که مرگ ملت ها غالباً بر اثر انحراف از مسیر حق و عدالت و

روی آوردن به ظلم و ستم و غرق شدن در دریای شهوات و فرو رفتن در امواج تجمل پرستی و تن پروری می باشد.

هنگامی که ملت های جهان در چنین مسیرهایی گام بگذارند، و از قوانین مسلم آفرینش منحرف گردند، سرمایه های هستی خود را یکی پس از دیگری از دست خواهند داد و سرانجام سقوط می کنند.

بررسی فتنای تمدن های همچون تمدن بابل، فراعنه مصر، قوم سبأ، کلدانیان، آشوریان، مسلمانان اندلس، و امثال آنها، این حقیقت را نشان می دهد که: در لحظه فرا رسیدن فرمان نابودی که بر اثر اوج گرفتن فساد صادر شده بود، حتی ساعتی نتوانستند پایه های لرزان حکومت های خویش را نگاه دارند.

باید توجه داشت که «ساعه» در لغت به معنی کمترین وقت است، گاهی به معنی لحظه و گاهی به معنی مقدار کمی از زمان می آید اگر چه امروز معنی معروف آن یک بیست و چهارم مدت شبانه روز است.

پاسخ به یک اشتباه

بعضی از مذاهب ساختگی که در قرون اخیر پیدا شده اند برای رسیدن به اهداف خود، لازم دیده اند قبل از هر چیز پایه های خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را - به گمان خویش - متزلزل سازند.

لذا بعضی از آیات قرآن را که هیچ دلالتی بر هدف آنها ندارد به کمک تفسیر به رأی، و سفسطه، بر مقصود خود منطبق ساخته اند از جمله آیه مورد بحث است، آنها می گویند: «قرآن گفته است هر امتی پایانی دارد و منظور از امت، مذهب است، بنابراین مذهب اسلام نیز باید پایانی داشته باشد»!

بهترین راه برای درک چگونگی این استدلال این است که معنی واقعی

«امت» را در لغت، و سپس در قرآن مجید، مورد بررسی قرار دهیم. از بررسی کتب لغت و همچنین موارد استعمال این کلمه در قرآن که بالغ بر ۶۴ مورد می شود چنین استفاده می گردد: «امت» در اصل به معنی جمعیت و گروه است. از این موارد، دو مورد، مفهوم زمان را می رساند (هود، آیه ۸ و یوسف، آیه ۴۵) و دو مورد به معنی راه و رسم و آئین بت پرستان است (زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳) که ربطی با دین و آئین های الهی ندارد.

اما مواردی که گروه و جمعیت را می رساند، به عنوان نمونه در داستان موسی (علیه السلام) می خوانیم: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ: «هنگامی که به آبگاه شهر مدین رسید، جمعیتی را مشاهده کرد که (برای خود و چهارپایانشان) مشغول آب کشیدن هستند» (۱) و نیز در مورد امر به معروف و نهی از منکر می خوانیم: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ: «باید جمعیتی از شما باشند که دعوت به نیکی ها کنند» (۲)

همچنین می خوانیم: «وَقَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا: «ما بنی اسرائیل را به دوازده قبیله و گروه تقسیم کردیم» (۳).

و نیز در آیه ای دیگر آمده: «وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ: «جمعیتی (از ساکنان شهر ایله از بنی اسرائیل) گفتند: چرا افراد گناهکاری را اندرز می دهید که خداوند آنها را هلاک خواهد کرد...» (۴).

از این آیات به خوبی روشن می شود که «امت» به معنی جمعیت و گروه است، نه به معنی مذهب، و نه به معنی پیروان مذهب، و اگر می بینیم که به پیروان

۱ - قصص، آیه ۲۳.

۲ - آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳ - اعراف، آیه ۱۶۰.

۴ - اعراف، آیه ۱۶۴.

مذهب، امت گفته می شود، به خاطر آن است که آنها نیز برای خود گروهی هستند. بنابراین، معنی آیه مورد بحث این است: هر جمعیت و گروهی، سرانجامی خواهند داشت، یعنی نه تنها تک تک مردم، عمرشان پایان می پذیرد، بلکه ملت ها هم می میرند و متلاشی می شوند و منقرض می گردند، اصولاً در هیچ مورد، امت، در معنی مذهب به کار نرفته است، و به این ترتیب آیه مورد بحث هیچ گونه ارتباطی به مسأله خاتمیت ندارد.

۳۵ یا بَنی آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى
وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
۳۶ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ

ترجمه:

۳۵ - ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید؛) کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می شوند.
۳۶ - و آنها که آیات ما را تکذیب کنند، و در برابر آن تکبر ورزند، اهل دوزخند؛ جاودانه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

دستور دیگری به همه فرزندان آدم (علیه السلام) را مخاطب ساخته، می فرماید: «ای فرزندان آدم هر بار دیگر خداوند فرزندان آدم (علیه السلام) را مخاطب ساخته، می فرماید: «ای فرزندان آدم هر گاه رسولانی از خودتان (از طرف من) به سویتان آمدند که آیات مرا برای شما بازگو می کنند از آنها پیروی کنید؛ زیرا آنها که پرهیزگاری پیشه کنند و در اصلاح خویشان و دیگران بکوشند، نه وحشتی از مجازات الهی خواهند داشت و نه اندوه و غمی» (یا بَنی آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ

آیاتی فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱)

و در آیه بعد اضافه می کند: «اما آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن، استکبار ورزند و خضوع ننمایند آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند» (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

این دو آیه اشاره دارد که فرزندان آدم به دو دسته تقسیم خواهند شد، گروهی تابع انبیاء الهی و گروهی مستکبر و طاغی، گروه نخستین، به خاطر عمل به دستورات در آرامش و امنیت خواهند بود، و گروه دوم، به مجازات ابدی گرفتار خواهند شد.

پاسخ به یک سفسطه دیگر

همان طور که در آیات گذشته گفتیم جمعی از دین سازان قرون اخیر برای صاف کردن جاده ادعاهای خود، پاره ای از آیات قرآن را مستمسک قرار داده و مدعی هستند که این آیات، دلیل نفی خاتمیت است، در حالی که ارتباطی با آن ندارد.

یکی از آنها آیه فوق است، آنها بدون این که قبل و بعد این آیات را در نظر بگیرند، یا به هنگام نقل، آن را مورد توجه قرار دهند، می گویند: این آیه با توجه به جمله «يَأْتِيَنَّكُمْ» که فعل مضارع است دلیل بر این است که امکان دارد در آینده پیامبران دیگری مبعوث شوند. ولی اگر کمی به عقب برگردیم و آیات گذشته را که از آفرینش آدم و

۱ - «إِذَا» در اصل مرکب از «إِنْ» و «مَا» بوده است که «إِنْ» حرف شرط است و «مَا» برای تأکید شرط آمده است.

سکونت او در بهشت و سپس رانده شدن او و همسرش از بهشت سخن می فرماید در نظر بگیریم و ملاحظه کنیم که مخاطب در این آیات مسلمانان نیستند، بلکه مجموع جامعه انسانی و تمامی فرزندان آدمند، پاسخ این سخن روشن می شود؛ زیرا شک نیست که برای مجموعه فرزندان آدم رسولان زیادی آمدند که نام عده قابل ملاحظه ای از آنها در قرآن آمده و نام عده دیگری نیز در کتب تواریخ ثبت است.

اما برنامه این عده از دین سازان این است که: برای اغفال مردم، آیات گذشته را به دست فراموشی می سپارند و مخاطب در این آیه را خصوص مسلمانان می گیرند و از آن نتیجه گیری می کنند که امکان آمدن رسولان دیگری در کار است.

این گونه سفسطه ها سابقه بسیار دارد مخصوصاً در میان اینها که آیه یا جمله ای از یک آیه را از بقیه جدا می کنند و قبل و بعد آن را نادیده می گیرند و بر مفهومی که تمایل دارند تطبیق می دهند، هر چند ضد مفهوم واقعی آن باشد.

۳۷ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ
نَصِيْبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا
أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ
أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

ترجمه:

۳۷ - چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند، یا آیات او را تکذیب می کنند؟! آنها نصیبشان را از آنچه مقدر شده (از نعمت ها و مواهب این جهان) می برند؛ تا زمانی که فرستادگان ما به سراغشان روند که جانیشان را بگیرند؛ از آنها می پرسند: «کجایند معبودهائی که غیر از خدا می خواندید؟! (چرا به یاری شما نمی آیند؟!)» می گویند: «آنها (همه) گم شدند (و از ما دور گشتند!)» و بر ضد خود گواهی می دهند که کافر بودند!

تفسیر:

ستمکارترین افراد

از این آیه به بعد، قسمت های مختلفی از سرنوشت شومی که در انتظار افتراگویان و تکذیب کنندگان آیات خدا است، بیان شده.

نخست به چگونگی حال آنها به هنگام مرگ اشاره کرده می فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند و یا آیات او را تکذیب می کنند؟! (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ).

همان طور که در سوره «انعام» ذیل آیه ۲۱ اشاره کرده ایم، در چندین آیه از قرآن با تعبیرهای مختلفی، «ستمکارترین مردم» معرفی شده اند، ولی صفاتی که برای آنها بیان شده، همه به یک ریشه باز می گردد و آن شرک و بت پرستی و تکذیب آیات پروردگار است. در آیه مورد بحث، علاوه بر تکذیب آیات الهی، تهمت و افتراء بر خدا به عنوان صفت بارز آنان، ذکر شده است.

با توجه به این که: از دیدگاه قرآن، ریشه تمام بدبختی ها شرک، و سرمایه همه سعادت ها توحید است، روشن می شود: چرا این افراد گمراه و گمراه کننده، ستمکارترین مردمند؟ اینها هم به خویشتن ظلم می کنند، و هم به جامعه ای که به آن تعلق دارند، بذر نفاق و پراکندگی را در همه جا می پاشند و مانع بزرگی بر سر راه وحدت صفوف و پیشرفت ها و اصلاحات واقعی هستند. (۱)

سپس وضع آنها را به هنگام مرگ چنین توصیف می کند: «آنان چند روزی بهره خود را از آنچه برایشان مقدر شده است می برند و از نعمت های مختلف، سهم خود را می گیرند، تا پیمانه عمرشان لبریز گردد و به اجل نهائی برسد، در این هنگام فرشتگان ما که مأمور گرفتن ارواحند به سراغ آنها می آیند» (أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ).

منظور از «کتاب» در جمله بالا مقدراتی است که خداوند برای بندگان خود از نعمت های مختلف این جهان قرار داده است، اگر چه، بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور از «کتاب»، کیفر الهی و یا اعم از هر دو بوده باشد.

ولی با توجه به کلمه «حَتَّى» که معمولاً اشاره به پایان چیزی است، روشن

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ۵ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۱ سوره «انعام» مراجعه فرمائید.

می شود که: منظور تنها نعمت های گوناگون دنیا است که هر کسی اعم از نیکوکار و بدکار، سهمی از آن دارد و به هنگام مرگ پایان می گیرد، نه کیفرها و مجازات های الهی که با مرگ پایان نمی یابد.

و تعبیر به «کتاب» از این مقدرات، به خاطر آن است که شباهت به مسائلی دارد که سهم بندی و نوشته می شود.

به هر حال از لحظه مرگ مجازات های آنها شروع می شود، نخستین بار با توبیخ و سرزنش فرشتگان پروردگار که مأمور گرفتن جانیشان هستند روبرو می شوند، «آنها می پرسند کجا هستند معبودهایی که غیر از خدا می پرستیدید» (قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

یک عمر از آنها دم می زدید و همه چیز خود را نابخردانه در پای آنها می ریختید؟! آنها چون دست خود را از همه چیز کوتاه می بینند و پندارهایی را که درباره معبودهای ساختگی داشتند همچون نقش بر آب مشاهده می کنند، در پاسخ می گویند: «آنها همه گم شدند و از ما دور گشتند» (قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا).

اثری از آنها نمی بینیم و هیچ گونه قدرتی بر دفاع از ما ندارند، و تمام عبادات ما برای آنها بیهوده بود.

سرانجام می افزاید: «و به این ترتیب خودشان بر ضد خود گواهی می دهند که کافر بودند» (وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ).

گرچه ظاهر مسأله این است که فرشتگان سؤالی می کنند و آنها نیز پاسخ می گویند، ولی در واقع این یکی از مجازات های روانی برای آنها است که آنها را متوجه وضع ناگواری که بر اثر اعمالشان دامن آنها را گرفته است می نمایند و به آنها نشان می دهند که:

چگونه یک عمر در بیراهه ها سرگردان بوده و تمام سرمایه های وجود خود را از دست داده اند، و هیچ چیز نیاندوخته اند؟
در حالی که راه بازگشت به روی آنها بسته است و این نخستین تازیانه آتشین مجازات الهی است که بر روح آنها نواخته می شود.

۳۸ قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ
كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ
أُخْرَاهُمْ لَوْلَهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِيهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ
قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ

۳۹ وَ قَالَتْ أُولَهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ

ترجمه:

۳۸ - (خداوند به آنها) می گوید: «در صف گروه های مشابه خود از جنّ و انس - که پیش از شما بودند - در آتش وارد شوید!» هر زمان که گروهی وارد می شوند، گروه دیگر را لعن می کنند؛ تا همگی با ذلت در آن قرار گیرند. (در این هنگام) گروه پیروان درباره پیشوایان خود می گویند: «خداوند! اینها بودند که ما را گمراه ساختند؛ پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن!» می فرماید: «برای هر کدام (از شما) عذاب مضاعف است؛ ولی نمی دانید!»

۳۹ - و پیشوایان آنها به پیروان خود می گویند: «شما امتیازی بر ما نداشتید؛ پس بچشید عذاب (الهی) را در برابر آنچه انجام می دادید!»

تفسیر:

درگیری پیشوایان و پیروان گمراه در دوزخ!
در این آیات، همچنان بیان سرنوشت شوم تکذیب کنندگان آیات خدا

دنبال می گردد:

در آیات گذشته صحنه ای را که به هنگام مرگ و بازپرسی فرشتگان قبض ارواح رخ می دهد ترسیم شده بود و در اینجا صحنه برخورد گروه های اغواکننده و اغواشونده را در قیامت شرح می دهد، می فرماید:

«در روز رستاخیز خداوند به آنها می فرماید در صف گروه های مشابه خود از جن و انس - که پیش از شما بودند - قرار گیرید و در آتش داخل شوید» (قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ).

این فرمان ممکن است به صورت یک فرمان تکوینی باشد، یعنی خداوند عملاً آنها را در یک جا قرار دهد.

و یا این که: شبیه یک فرمان تشریعی صادر شود که با گوش خود بشنوند و ناچار از اطاعت آن بوده باشند.

هنگامی که همگی را در آتش وارد کردند برخوردشان با هم مسلکهایشان شروع می شود، برخوردی عجیب و عبرت انگیز، «هر دسته ای که وارد دوزخ می شود به دیگری لعن و نفرین می کند و او را مسئول بدبختی خویش می داند» (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا). (۱)

شاید بارها گفته ایم، صحنه قیامت انعکاس بزرگی از صحنه های این دنیا است، در این جهان نیز بارها دیده ایم که هر گروه از گروه های منحرف به دسته دیگر بد می گوید و از او متنفر است.

به عکس، پیامبران الهی و افراد صالح و مصلح، هر کدام آمده اند برنامه دیگری را تأیید کرده اند و پیوستگی خود را در هدف با یکدیگر اعلام داشته اند.

۱ - تعبیر به «أُخْت» (خواهر) در اینجا کنایه از ارتباط و پیوند فکری و روحی در میان گروه های منحرف است و از آنجا که «أُمَّت» مؤنث لفظی است، تعبیر به «أُخْت» شده، نه «أَخ».

مطلب به همین جا پایان نمی پذیرد، هنگامی که همگی با ذلت و خواری در محیط شرربار دوزخ قرار می گیرند، شکایات آنها به پیشگاه پروردگار از یکدیگر شروع می شود، قرآن می فرماید: «هنگامی که دو گروه به هم می رسند: فریب خوردگان زبان به شکایت می گشایند و عرضه می دارند: پروردگارا این اغواگران بودند که ما را گمراه ساختند، خدایا عذاب و کیفر آنها را مضاعف کن، کیفری به خاطر گمراه بودن، و کیفری به خاطر گمراه کردن ما» (حَتَّى إِذَا اذْأَرْكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ اُخْرَاهُمْ لِأُولَئِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ).

شک نیست که این درخواست کاملاً منطقی و به جا است و حتی بدون درخواست، اغواگران چنین کیفری را دارند؛ زیرا آنها بار مسئولیت انحراف فریب خوردگان را نیز بر دوش می کشند، بدون این که: از مسئولیت خود آنها کاسته شود، ولی عجیب این است که در پاسخ «به آنها گفته می شود: مجازات هر دو دسته از شما مضاعف است ولی نمی دانید چرا؟! (قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ).

با دقت روشن می شود: چرا گروه پیروان نیز مجازات مضاعف دارند؛ زیرا هیچ گاه پیشوایان ظلم و ستم و سرکردگان انحراف و گمراهی به تنهایی نمی توانند برنامه های خود را پیاده کنند و این پیروان سرسخت و لجوج هستند که به آنها در رسیدن به این هدف، قدرت و توان می بخشند و به اصطلاح تنور آنها را داغ کرده و پای پرچمشان سینه می زنند. بنابراین، این دسته نیز باید کیفر مضاعف داشته باشد، کیفری به خاطر گمراهی خود و کیفری به خاطر حمایت از ظالم و ستمگر و پیشوایان گمراه.

به همین دلیل در حدیث معروفی که از امام کاظم (علیه السلام) درباره یکی از دوستانش به نام «صفوان» نقل شده می خوانیم: به هنگام نهی او از همکاری با

دستگاه «هارون الرشید» ستمگر، فرمود:

اگر مردم دستگاه آنها را گرم نکنند و به حمایتشان نشتابند چگونه می توانند حق پیشوایان عادل را غصب کنند. (۱)

در آیه بعد، پاسخ پیشوایان گمراه را چنین نقل می کند که: «آنها به پیروان خود می گویند شما هیچ تفاوتی با ما ندارید، یعنی اگر ما گفتیم، شما تأیید کردید و اگر گام برداشتیم، شما کمک نمودید و اگر ستم نمودیم شما یار و مددکار ما بودید، بنابراین شما هم در مقابل اعمالتان عذاب دردناک الهی را بچشید» (وَقَالَتْ أُولَهُمْ لَا خِرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ).

منظور از «أولی» طایفه نخستین، یعنی پیشوایان و منظور از «أخری» گروه پیروان می باشد.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۲۵۹ و جلد ۱۷، صفحات ۱۸۲ و ۱۸۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۳۷۶.

۴۰ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ
وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُجْرِمِينَ
۴۱ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۴۰ - کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود؛ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می دهیم!
۴۱ - برای آنها بستری از (آتش) دوزخ، و روی آنها پوشش هائی (از آن) است؛ و این چنین ظالمان را جزا می دهیم.

تفسیر:

مجازات ویژه

بار دیگر قرآن به سراغ سرنوشت افراد متکبر و لجوج، یعنی آنها که زیر بار آیات پروردگار نمی روند و در برابر حق تسلیم نیستند، رفته، می فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی شود» (إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ).
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم:

أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَتَرَفَعُ أَعْمَالُهُمْ وَارْوَاحُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فَتُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُهَا وَ أَمَّا الْكَافِرُ فَيَصْنَعُ بِعَمَلِهِ وَ رُوحِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ إِلَى السَّمَاءِ نَادَى مُنَادًا اهْبِطُوا بِهِ إِلَى سِجِّينَ:

«اما مؤمنان، اعمال و ارواحشان به سوی آسمان ها برده می شود و درهای آسمان به روی آنها گشوده خواهد شد، اما کافر روح و عملش را بالا می برند تا به آسمان برسد، در این هنگام کسی صدا می زند آن را به سوی سجین (دوزخ) پائین ببرید».(۱)

به همین مضمون روایاتی نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در تفسیر «طبری» و سایر تفاسیر در ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

ممکن است منظور از آسمان در اینجا معنی ظاهر آن باشد، و نیز ممکن است کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد، همان طور که در آیه ۱۰ سوره «فاطر» می خوانیم: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می روند و عمل صالح را ترفیع می دهد».

سپس اضافه می کند: «آنها وارد بهشت نخواهند شد، تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن بگذرد!» (وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ).

این تعبیر، کنایه لطیفی از محال بودن این امر است، در واقع برای این که عدم امکان دخول این افراد در بهشت به صورت یک مسأله حسی درآید، این مثال انتخاب شده است، تا همان طور که هیچ کس تردید ندارد که ممکن نیست شتر با آن جثه بزرگش از سوراخ باریک سوزن عبور کند، همین طور مسلم بدانند

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۵۴، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۰ و جلد ۵، صفحه ۵۳۰، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۸۴ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۹۶ و جلد ۵، صفحه ۲۹۹، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

راهی برای ورود افراد بی ایمان متکبر در بهشت مطلقاً موجود نیست!

«جَمَل» در لغت به معنی شتری است که تازه دندان برآورده، ولی یکی دیگر از معانی «جمل» طناب محکمی است که کشتی ها را با آن مهار می کنند، (۱) و از آنجا که طناب و سوزن، تناسب بیشتری با هم دارند، بعضی این معنی را در تفسیر آیه بهتر دانسته اند.

ولی بیشتر مفسران اسلامی معنی اول را ترجیح داده اند، و حق با آنها است؛ زیرا:

اولاً - در روایات پیشوایان اسلام نیز تعبیراتی دیده می شود که با تفسیر اول متناسب است. (۲)

ثانیاً - نظیر این تفسیر، درباره ثروتمندان (خودخواه و متکبر) نیز در «انجیل» دیده می شود، در «انجیل لوقا»، باب ۱۸، جملات ۲۴ و ۲۵ می خوانیم که عیسی (علیه السلام) فرمود: «چه بسیار مشکل است کسانی را که صاحبان دولتند، درآمدن در ملکوت خدا؛ زیرا آسان تر است شتر را که در چشمه سوزن درآید از این که صاحب دولتی در ملکوت خدا داخل شود». (۳)

حداقل از این جمله چنین استفاده می شود که: این کنایه، از قدیم در میان اقوام معمول بوده است.

هم امروز نیز در میان ما این ضرب المثل درباره افرادی که گاهی زیاد سختگیرند و گاهی بسیار آسان می گیرند رائج است، می گویند «فلان کس گاهی از دروازه وارد نمی شود، ولی گاهی از چشمه سوزن عبور می کند».

-
- ۱ - به کتاب «تاج العروس» و «قاموس»، ماده «جمل» مراجعه کنید.
 - ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۴۵ و جلد ۸، صفحه ۳۱۸ و جلد ۳۲، صفحات ۱۰۶ و ۱۲۷.
 - ۳ - در ترجمه انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل چنین آمده:
- «...عیسی گفت: چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند - زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان تر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا».

ثالثاً - با توجه به این که کلمه «جمل» بیشتر در معنی اول به کار می رود و استعمال این کلمه در معنی طناب ضخیم، بسیار کم است تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد. و در پایان آیه برای تأکید و توضیح بیشتر اضافه می کند: «این چنین گنهکاران را کیفر می دهیم» (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ).

* * *

در آیه بعد، به قسمتی دیگر از مجازات دردناک آنها اشاره کرده می فرماید: «برای این گونه افراد، بسترهایی از جهنم و آتش سوزان است و روی آنها پوشش هائی از همان آتش سوزان قرار دارد» (لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ). (۱) و باز برای تأکید اضافه می کند: «این چنین ظالمان و ستمگران را کیفر می دهیم» (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

جالب این که: گاهی از آنها به عنوان «مجرم»، گاهی، «ظالم» و گاهی «تکذیب کننده آیات پروردگار» و گاهی «متکبر» تعبیر می کند که همه آنها در واقع به یک حقیقت برمی گردد.

* * *

۱ - «مِهَاد» جمع «مهد» (بر وزن عهد) به معنی بستر است، «غَوَاش» که در اصل «غواشی» جمع «غاشیه» بوده، به معنی پوشش است، و به خیمه نیز اطلاق می گردد، در آیه بالا ممکن است به معنی خیمه و یا به معنی پوشش بوده باشد.

۴۲ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 ۴۳ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۴۲ - و کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند - البته هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم - آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند.
 ۴۳ - و آنچه در دل ها از کینه و حسد دارند، بر می کنیم (تا در صفا با هم زندگی کنند)؛ و از زیر (قصرهای) آنها، نهرها جریان دارد؛ و می گویند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمت ها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی یافتیم! مسلماً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند!» و (در این هنگام) به آنان ندا داده می شود که: «این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می دادید، به ارث بردید!»

تفسیر:

آرامش کامل و سعادت جاویدان

همان گونه که سابقاً اشاره کردیم، روش قرآن این است که برای تأکید

مطلب، گروه های مختلف و سرنوشت آنها را در برابر یکدیگر نهاده و با مقایسه به یکدیگر، چگونگی وضع آنها را تشریح کند.

در آیات گذشته بحث از سرنوشت منکران آیات خدا و متکبران و ظالمان بود، در اینجا آینده روشن افراد با ایمان را چنین شرح می دهد: «کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند... اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

ولی در میان این جمله (یعنی در میان «مبتدا» و «خبر») یک جمله معترضه (۱) که اشاره به پاسخ بسیاری از سؤالات است بیان کرده، می فرماید: «ما هیچ کس را جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی کنیم» (لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

اشاره به این که کسی تصور نکند: قرار گرفتن در صف افراد با ایمان و انجام عمل صالح، در دسترس همه کس نیست و جز افراد معدودی قدرت بر وصول به آن ندارند؛ چرا که تکلیف پروردگار به اندازه قدرت افراد است و به این وسیله راه را بر روی همه کس اعم از عالم و جاهل، کوچک و بزرگ و در هر سن و سال گشوده و همه را دعوت به پیوستن به این صف می کند، و البته از هر کس به اندازه استعداد فکری و جسمی و امکاناتش انتظار دارد.

این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، وسیله نجات و سعادت جاویدان را منحصرأً ایمان و عمل شایسته، معرفی می کند و به این ترتیب به عقیده خرافی مسیحیان امروز که وسیله نجات را قربانی شدن مسیح (علیه السلام) در برابر گناهان بشریت می دانند، خط بطلان می کشد.

اصرار قرآن روی مسأله ایمان و عمل صالح در آیات مختلف برای کوبیدن

۱ - اشتباه نشود معنی «جمله معترضه» این نیست که به کلی بیگانه از مطلب است، بلکه حتماً نوعی ارتباط دارد اگر چه از نظر جمله بندی در وسط عبارت دیگر قرار می گیرد، بنابراین، جمله معترضه، از نظر جمله بندی جدا است، نه از نظر معنی.

این طرز تفکر و مانند آن است.

در آیه بعد، به یکی از مهم ترین نعمت هائی که خدا به بهشتیان ارزانی می دارد، و مایه آرامش روح و جان آنها است اشاره کرده، می فرماید: «کینه ها، حسدها و دشمنی ها را از دل آنها بر می کنیم» (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ).

«غِلٌّ» در اصل، به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است، و به همین جهت به حسد و کینه و دشمنی که به طرز مرموزی در جان انسان نفوذ می کند «غِلٌّ» گفته می شود، و اگر به رشوه نیز «غلول» می گویند، به این مناسبت است که نفوذ مخفیانه برای انجام خیانتی می باشد.^(۱)

در حقیقت یکی از بزرگ ترین ناراحتی های انسان ها در زندگی دنیا که سرچشمه پیکارهای وسیع اجتماعی می شود، و علاوه بر خسارت های سنگین جانی و مالی آرامش روح را به کلی بر هم می زند، همین «کینه توزی» و «حسد» است.

بسیاری را می شناسیم که در زندگی هیچ چیز کم ندارند، تنها رنج و عذاب الیم آنها حسد نسبت به وضع دیگران، و کینه توزی است که زندگی مرفه آنها را عرصه تاخت و تاز لشکر اندوه و غم و فعالیت های خسته کننده بی دلیل می سازد.

بهشتیان به کلی از بدبختی های ناشی از این گونه صفات برکنارند، نه کینه ای دارند، نه حسدی و نه عواقب شوم این صفات زشت.

آنها با هم در نهایت دوستی و محبت و صفا و صمیمیت و آرامش زندگی می کنند، همه از وضع خود راضیند، حتی آنها که در مقامات پائینتری قرار دارند

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، پاورقی تفسیر آیه ۱۶۱ سوره «آل عمران» مراجعه فرمائید.

نسبت به وضع کسانی که مقام آنها بالاتر است، رشک و حسد نمی برند، و به این ترتیب، بزرگ ترین مشکل همزیستی سالم آنها حل شده است.

بعضی مفسران روایتی بدین گونه نقل کرده اند: «هنگامی که بهشتیان به سوی بهشت روان شوند، بر در بهشت درختی می بینند که از ریشه آن دو چشمه جاری است. از یکی از آن دو چشمه می نوشند، و تمام کینه ها و حسدها از قلب آنها شسته می شود و این همان شراب طهور است.

و در چشمه دیگر خود را شستشو می دهند و طراوت و زیبایی در اندام آنها آشکار می شود، به طوری که بعد از آن هرگز ژولیده، رنگ پریده و دگرگون نخواهند شد».(۱)

این حدیث گر چه سندش به پیامبر و امامان (علیهم السلام) نرسیده است و تنها یکی از مفسران به نام «سدی» نقل کرده، اما بعید نیست در اصل از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده باشد؛ زیرا این امور از مسائلی نیست که امثال «سدی» بتوانند از آن آگاهی یابند.

در هر حال اشاره لطیفی است به این حقیقت که بهشتیان هم از درون شستشو می شوند و هم از برون، هم زیبایی های جسمانی دارند و هم زیبایی های روحانی، و هیچ گونه حسد و کینه آنها را رنج نمی دهد.

خوشا به حال مردمی که در این دنیا نیز بهشتی برای خود بسازند، سینه ها را از کینه ها و حسدها پاک کنند، و از رنج های ناشی از آن برکنار گردند.

قرآن پس از ذکر این نعمت روحانی، به نعمت مادی و جسمانی آنها اشاره کرده، می فرماید:

«از زیر قصرهای آنها نهرهای آب جریان دارد» (تَجْرَى مِنْ

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۸، صفحه ۴۲۱ - «جامع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۴۱، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۱۳۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۲۴، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ).

سپس رضایت و خشنودی کامل و همه جانبه اهل بهشت را با این جمله منعکس می کند که آنها می گویند: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت رهنمون شد و اگر او ما را راهنمایی نمی کرد، هرگز، هدایت نمی یافتیم، این توفیق او بود که دست ما را گرفت و از گذرگاه های زندگی عبور داد و به سر منزل سعادت رسانید» (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ).

آن گاه می افزاید: آنها چنین اقرار می کنند: «مسلماً فرستادگان پروردگار ما، راست می گفتند و ما با چشم خود درستی گفتار آنها را هم اکنون می بینیم» (لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ). و سرانجام می فرماید: «در این هنگام ندائی بر می خیزد، و این جمله را در گوش جان آنها سر می دهد که این بهشت را به خاطر اعمال پاکتان به ارث بردید» (وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

بار دیگر به این حقیقت می رسیم که نجات در سایه عمل صالح است، نه پندارها و خیالات بی اساس.

«أَوْرَثْتُمُوهَا» از ماده «ارث» گرفته شده و «ارث» در اصل به معنی انتقال یافتن مال و ثروتی از کسی به دیگری است بدون این که قراردادی در میان آنها باشد (یعنی از مسیر طبیعی نه خرید و فروش و مانند آن) و اگر به انتقال اموال میت به بازماندگانش ارث گفته می شود، نیز از همین نظر است.

نکته:

تعبیر به ارث چرا؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که: چگونه به اهل بهشت گفته می شود، این نعمت ها را به «ارث» در برابر اعمالتان بردید؟

پاسخ این سؤال را حدیثی می دهد که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است، آنجا که می فرماید: مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنْزِلٌ فِي النَّارِ فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النَّارِ وَالْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ:

«هر کس - بدون استثناء - جایگاهی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، کافران جایگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را، و این است معنی گفتار خداوند: أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» (۱)

این حدیث، در واقع اشاره به آن است که: درهای سعادت و شقاوت به روی همگان باز است هیچ کس از آغاز، بهشتی آفریده نشده، و نه هیچ کس دوزخی، بلکه همه کس استعداد رسیدن به هر دو را دارند، و این اراده خود آنها است که سرنوشتشان را تعیین می کند، بدیهی است هنگامی که مؤمنان با اعمال خود، به بهشت راه یافتند، و افراد ناپاک و بی ایمان به دوزخ، جای خالی هر کدام به طور طبیعی در اختیار دیگری قرار خواهد گرفت.

به هر حال این آیه، و این حدیث یکی از دلایل روشن نفی جبر و طرفداری از اصل آزادی اراده است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۱، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۵۷، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۹۷، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۲۳، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۴۴ وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

۴۵ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ

ترجمه:

۴۴ - و بهشتیان دوزخیان را صدا می زنند که: «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم؛ آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟! در این هنگام، ندا دهنده ای در میان آنها ندا می دهد که: «لعنت خدا بر ستمگران باد!

۴۵ - همان ها که (مردم را) از راه خدا باز می دارند، و (با القای شبهات) می خواهند آن را کج و معوج نشان دهند؛ و آنها به آخرت کافرند»!

تفسیر:

گفتگوی بهشتیان و دوزخیان

پس از بحثی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت بهشتیان و دوزخیان بیان شد، در این آیات اشاره ای به گفتگوی این دو گروه با هم در آن جهان شده است، و از آن استفاده می شود که: بهشتیان و دوزخیان از محل خود می توانند با یکدیگر سخن بگویند.

نخست می فرماید: «بهشتیان، دوزخیان را مخاطب ساخته، صدا می زنند: ما وعده پروردگار خویش را حق یافتیم، آیا شما هم به آنچه خدا به وسیله فرستادگانش وعده داده بود، رسیدید؟! (و نادی أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا).»

«و آنها در پاسخ می گویند: آری، همه را عین حقیقت دیدیم» (قَالُوا نَعَمْ).

باید توجه داشت با این که «نادی» فعل ماضی است، در اینجا معنی مضارع را می بخشد، و این گونه تعبیر در قرآن فراوان است که حوادث قطعی آینده را با فعل ماضی ذکر می کند و این یک نوع تأکید محسوب می شود، یعنی آینده چنان روشن است که گوئی در گذشته روی داده است.

ضمناً تعبیر به «نادی» - که معمولاً برای فاصله دور است - روشنگر بُعد مسافت مقامی یا مکانی میان این دو گروه است.

در اینجا ممکن است سؤال شود: گفتگوهای این دو گروه چه فایده ای دارد؟ با این که خودشان پاسخ آن را می دانند.

ولی جواب آن معلوم است؛ زیرا سؤال همیشه برای افزایش معلومات نیست، گاهی جنبه ملامت، سرزنش و توبیخ دارد، و در اینجا چنین است، در واقع این خود یکی از کیفرهای گنهکاران و ستم پیشگانی است که وقتی دنیا به کامشان بود، با ملامت ها و سرزنش ها، روح افراد با ایمان را می آزرדند، در آنجا باید کیفر آن را به عنوان نتیجه عمل ببینند، نظیر این موضوع در سوره های مختلف قرآن از جمله در آخر سوره «مطففین» آمده است.

سپس اضافه می کند: «در این هنگام گوینده ای، ندا در می دهد (آن چنان که صدای او به گوش همگان می رسد): لعنت خدا بر ستمگران باد!» (فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

و در آیه بعد، ستمگران را چنین معرفی می کند:

«همان ها که مردم را از راه راست باز داشتند و با تبلیغات مسموم و زهرآگین خود، ایجاد شک و تردید در ریشه های عقائد مردم کردند، جاده مستقیم الهی را کج و معوج نشان دادند، و به سرای دیگر نیز ایمان نداشتند» (الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ). (۱)

از آیه فوق بار دیگر این حقیقت استفاده می شود که: همه انحرافات و مفاسد در مفهوم ظلم و ستم جمع است و ظالم مفهوم وسیعی دارد که تمام گنهکاران، مخصوصاً گمراهان گمراه کننده را در بر می گیرد.

نکته:

این ندا دهنده کیست؟

در این که این مؤذن (ندا دهنده) که صدای او را همگان می شنوند و در حقیقت، سیطره تفوقی بر همه آنها دارد کیست؟ از آیه چیزی استفاده نمی شود. ولی در روایات اسلامی که در تفسیر و توضیح آیه فوق آمده است، غالباً به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تفسیر شده است. «حاکم ابوالقاسم حسکانی» که از دانشمندان اهل سنت است، به سند خود از «محمد حنفیه» از «علی» (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: أَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ: «آن که

۱ - «يَبْغُونَهَا عِوَجًا» به معنی «يَطْلُبُونَهَا عِوَجًا» می باشد، یعنی آنها میل دارند و تلاش و کوشش می کنند که با القای شبهات و تبلیغات مسموم، راه راست را دگرگون نشان دهند. ضمناً «راغب» در «مفردات» می گوید: «عَوَج» (بر وزن کرج) به معنی کجی حسی است، ولی «عَوَج» (بر وزن پدر) به کجی هائی گفته می شود که با فکر، درک می شود. ولی ظاهراً پاره ای از آیات قرآن مانند آیه ۱۰۷ سوره «طه» با این تفصیل سازگار نیست (دقت کنید).

این ندا را در می دهد منم» (۱).

همچنین به سند خود از «ابن عباس» نقل می کند که علی (علیه السلام) در قرآن نام هائی دارد که مردم آنها را نمی دانند، از جمله «مؤذن» در آیه شریفه: «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ»، علی است که این ندا را در می دهد و می گوید: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَذَّبُوا بِوَلَايَتِي وَاسْتَحَفُّوا بِحَقِّي: «لعنت خدا بر آنها باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا کوچک شمردند» (۲).

از طرق شیعه نیز روایات متعددی در این زمینه وارد شده است، از جمله این که: مرحوم «صدوق» با سند خود از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به هنگام بازگشت از میدان جنگ نهروان، مطلع شد که «معاویه» آشکارا او را دشنام می دهد و یارانش را به قتل می رساند، حضرت برخاست و خطابه ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود: «ندا دهنده در دنیا و آخرت منم همان گونه که خداوند می فرماید: فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ: «من آن مؤذن رستاخیزم»، و نیز می فرماید: «وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» که به هنگام حج می بایست از طرف خدا و پیامبر این صدا به گوش همه مردم می رسید... آن مؤذن نیز من بودم» (۳).

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱ و جلد ۳۳، صفحه ۲۸۴ و جلد ۳۵، صفحه ۴۶ و جلد ۳۹، صفحه ۲۲۶ و... - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۵۹، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «المناقب»، جلد ۳، صفحه ۲۳۶، انتشارات علامه قم، ۱۳۷۹ هـ ق - «شواهد التنزیل»، جلد ۱، صفحه ۲۶۷، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۵۹، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۲۵۴ و جلد ۳۹، صفحه ۲۲۷ - «شواهد التنزیل»، جلد ۱، صفحه ۲۶۸، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ هـ ق - «المناقب» ابن شهر آشوب، جلد ۳، صفحه ۲۳۶، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ ق.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحه ۲۸۳، حدیث ۵۴۷ و جلد ۳۵، صفحه ۴۵، حدیث ۱ - «بشارة المصطفى»، صفحه ۱۲، کتابخانه حیدریه نجف، ۱۳۸۳ هـ ق - «معانی الاخبار»، صفحه ۵۸، انتشارات جامعه ۲

مدرسین قم، ۱۳۶۱ هـ ش - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۱۴۰، انتشارات جامعه مدرسین قم.

ما فکر می کنیم علت این که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به عنوان مؤذن و ندا دهنده در آن روز انتخاب می شود، این است که:

اولاً - در دنیا نیز از طرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) این منصب را داشت؛ زیرا پس از فتح مکه مأموریت پیدا کرد سوره «برائت» را در موسم حج با صدای رسا برای همه مردم بخواند و اعلام دارد: «وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ» (این ندائی است از طرف خداوند و پیامبرش به همه مردم در روز حج اکبر که خدا و رسولش از مشرکان بیزارند). (۱)

ثانیاً - موقف علی (علیه السلام) در تمام طول زندگی موقف مبارزه با ظلم و ستم و درگیری مداوم با ظالمان و ستمگران بود، آن چنان که حمایت از مظلوم و دشمنی با ظالم در تمام فرازهای تاریخ زندگیش - با توجه به شرائط خاص عصرش - می درخشد. مگر نه این است که: زندگی در جهان دیگر یک نوع تجسم بزرگ و تکامل یافته از زندگی انسان ها در این جهان است؟

بنابراین چه جای تعجب که مؤذن آن روز یعنی آن کس که ندای لعن بر ظالمان را در میان بهشت و دوزخ از طرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر می دهد، علی (علیه السلام) باشد؟! از آنچه گفتیم پاسخ نویسنده «المنار» روشن می شود، که: در فضیلت بودن این مقام برای علی (علیه السلام) تردید می کند و می گوید: «معلوم نیست این کار برای او فضیلتی باشد!» باید گفت: همان طور که نمایندگی از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مراسم حج و ابلاغ

سوره «براث» یکی از بزرگ ترین افتخارات او محسوب می شود.
و همان طور که مبارزه با ظالمان و ستمگران از برجسته ترین فضائل او است، تصدی این منصب در قیامت که دنباله همان برنامه است نیز فضیلت آشکاری محسوب می شود.
و نیز از آنچه گفتیم پاسخ «آلوسی» نویسنده تفسیر «روح المعانی» که می گوید: صدور این احادیث از طرق اهل سنت ثابت نیست، روشن گردید؛ زیرا همان طور که دانستیم این حدیث را دانشمندان اهل تسنن و شیعه هر دو در کتاب های خود آورده اند.

* * *

- ۴۶ وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ
- ۴۷ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
- ۴۸ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى
عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
- ۴۹ أ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

ترجمه:

- ۴۶ - و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی است؛ و بر «اعراف» مردانی هستند که همه را از چهره شان می شناسند؛ و به بهشتیان صدا می زنند که: «درود بر شما باد!» اما داخل بهشت نمی شوند، در حالی که امید آن را دارند.
- ۴۷ - و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: «پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!»
- ۴۸ - و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که آنها را از سیمایشان می شناسند، صدا می زنند و می گویند: «(دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما، به حالتان سودی نداد!»
- ۴۹ - آیا اینها (این واماندگان بر اعراف) همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! (ولی خداوند به خاطر ایمان و بعضی اعمال

خیرشان، آنها را بخشید؛ هم اکنون به آنها گفته می شود: داخل بهشت شوید، که نه ترسی دارید و نه غمناک می شوید!

تفسیر:

اعراف، گذرگاه مهمی به سوی بهشت

در تعقیب آیات گذشته که گوشه ای از سرگذشت بهشتیان و دوزخیان را بیان می کرد، در این آیات درباره «اعراف» که منطقه ای است حدّ فاصل میان بهشت و دوزخ، با ویژگی های خاص، سخن می گوید.

نخست به حجابی که در میان بهشتیان و دوزخیان کشیده شده است اشاره کرده، می فرماید: «میان این دو گروه حجابی قرار دارد» (وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ).

از آیات بعد، چنین استفاده می شود که: حجاب مزبور همان «اعراف» است که مکان مرتفعی است میان این دو گروه، که مانع از مشاهده یکدیگر می شود، ولی وجود چنین حجابی مانع از آن نیست که آواز و صدای یکدیگر را بشنوند چنان که در آیات قبل گذشت، بسیار دیده ایم که همسایگان مجاور، از پشت دیوار با یکدیگر سخن می گویند و از حال یکدیگر جويا می شوند، در حالی که یکدیگر را نمی بینند.

البته کسانی که بر «اعراف» یعنی قسمت های بالای این مانع مرتفع قرار دارند، هر دو گروه را می توانند ببینند (دقت کنید).

گرچه از پاره ای از آیات قرآن مانند آیه ۵۵ سوره «صافات» استفاده می شود که: اهل بهشت گهگاه می توانند، از مقام خود، سر برآورند و دوزخیان را بنگرند، ولی این گونه استثنائات منافاتی با چگونگی بهشت و دوزخ و وضع اصلی آن دو ندارد، و آنچه در بالا گفته شد، کیفیت اصلی این دو موقف را نشان می دهد، اگر

چه این قانون نیز استثنائاتی دارد و ممکن است در شرایط خاصی بعضی از بهشتیان، دوزخیان را بنگرند.

آنچه در اینجا باید قبل از بحث درباره چگونگی «اعراف» مؤکداً یادآور شویم این است: تعبیراتی که درباره قیامت و زندگی جهان دیگر می شود، هیچ گاه نمی تواند از تمام خصوصیات آن زندگی پرده بردارد.

این تعبیرات گاهی جنبه تشبیه و مثال دارد.

گاهی تنها شبیحی را نشان می دهد؛ زیرا زندگی آن جهان در افقی بالاتر و به مراتب از زندگی این جهان وسیع تر است، درست همانند وسعت زندگی این جهان در برابر دنیای رحم و عالم جنین.

بنابراین اگر الفاظ و مفاهیمی که برای زندگی این جهان داریم نتواند گویای تمام آن مفاهیم باشد، جای تعجب نیست.

پس از اشاره به حدّ فاصل بین بهشتیان و دوزخیان، قرآن می فرماید: «بر اعراف مردانی قرار دارند که همه را از سیمایشان می شناسند» (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ).

«اعراف» در لغت، جمع «عُرف» (بر وزن کُفّت) به معنی محل مرتفع و بلند است، و این که به یال های اسب و پرهای بلند پشت گردن خروس، «عُرفُ الْفَرَس» یا «عُرفُ الدِّيك» گفته می شود، به همین جهت است که در محل مرتفعی از بدن آنها قرار دارد (درباره خصوصیات سرزمین اعراف که در آیه آمده پس از پایان تفسیر آیات، به تفصیل سخن خواهیم گفت).

سپس می فرماید: «مردانی که بر اعراف قرار دارند، بهشتیان را صدا زده، می گویند: درود بر شما باد، اما خودشان وارد بهشت نشده اند، اگر چه بسیار تمایل دارند» (وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ).

و در آیه بعد اضافه می کند: اما «هنگامی که به سوی یکدیگر نگاه می کنند و دوزخیان را در دوزخ می بینند، به درگاه خدا راز و نیاز می کنند و می گویند: پروردگارا ما را با جمعیت ستمگران قرار مده» (وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). (۱)

قابل توجه این که: درباره مشاهده دوزخیان در آیه فوق تعبیر به «إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ» شده است، یعنی هنگامی که چشم آنها به سوی دوزخیان برگردانده می شود، و این در حقیقت اشاره به آن است که: آنها از مشاهده دوزخیان تنفر دارند، گویا نگاهشان به آنها نیز آمیخته با اکراه و اجبار است.

و در آیه سوم می افزاید: «اصحاب اعراف، جمعی از دوزخیان را که از چهره و سیمایشان می شناسند صدا می زنند و مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند که دیدید عاقبت گردآوری اموال و نفرات در دنیا و تکبر ورزیدن از قبول حق، به شما سودی نداد» (وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ). چه شد آن مال ها؟ و کجا رفتند آن نفرات؟ و چه نتیجه ای گرفتید از آن همه کبر و خودپرستی؟

و در چهارمین آیه، بار دیگر با همان زبان ملامت و سرزنش در حالی که اشاره به جمعی از ضعفای مومنان که بر اعراف قرار گرفته اند می کنند، می گویند:

۱ - «تِلْقَاءَ» در اصل - به گفته بعضی از مفسران و اهل ادب - مصدر است و به معنی مقابله می آید، ولی بعداً به معنی ظرف مکان به کار رفته، یعنی مکان مقابله و جهت رو به رو.

«آیا اینها همان کسانی هستند که شما سوگند یاد کردید هیچ گاه خداوند آنان را مشمول رحمت خود قرار نخواهد داد» (أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ).

و اکنون مشاهده می کنید که رحمت الهی شامل حال این دسته از ضعفای مؤمنان شده، به آنها خطاب می شود: «وارد بهشت شوید نه ترسی بر شما است و نه در آنجا غم و اندوهی دارید» (ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ).

از آنچه گفتیم روشن شد: منظور از ضعفای مؤمنان آنها هستند که ایمان دارند و دارای حسنات و کارهای نیکی هستند.

ولی بر اثر آلودگی ها و پاره ای از گناهان همواره مورد تحقیر دشمنان حق قرار داشتند و روی آنها تکیه می کردند که چگونه ممکن است چنین افرادی مشمول رحمت الهی واقع شوند؟ اما سرانجام روح ایمان و حسناتی که داشتند، در پرتو لطف و رحمت الهی کار خود را می کند و سرنوشت سعادتمندانه ای می یابند.

نکته:

اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟

همان طور که گفتیم «اعراف» در اصل به معنی زمین های برجسته است و با قرائنی که در آیات فوق و احادیث پیشوایان اسلام آمده، روشن می شود: مکان خاصی است میان دو قطب سعادت و شقاوت، یعنی بهشت و دوزخ که همچون حجابی میان این دو کشیده شده.

و یا همچون زمین مرتفعی در میان این دو فاصله گردیده است به طوری که آنها که روی آن قرار دارند، مشرف بر بهشت و دوزخند و هر دو گروه را مشاهده

می کنند، و از چهره های تاریک و روشن آنها می توانند آنها را بشناسند.
 اکنون ببینیم چه کسانی بر «اعراف» قرار دارند و اصحاب اعراف کیانند؟
 بررسی آیات چهارگانه فوق نشان می دهد: دو گونه صفات مختلف و متضاد برای این اشخاص ذکر شده است:

در آیه اول و دوم، افرادی که بر اعراف قرار دارند چنین معرفی شده اند: آرزو دارند وارد بهشت شوند ولی موانعی از آنها جلوگیری کرده است، به هنگامی که نگاه به بهشتیان می کنند بر آنها درود می فرستند، و می خواهند با آنها باشند، اما هنوز نمی توانند.
 و به هنگامی که نظر به دوزخیان می افکنند، از سرنوشت آنها وحشت نموده و به خدا پناه می برند.

ولی از آیه سوم و چهارم استفاده می شود: آنها افرادی با نفوذ و صاحب قدرتند، دوزخیان را مؤاخذه و سرزنش می کنند و به واماندگان در اعراف کمک می نمایند که از آن بگذرند و به سر منزل سعادت برسند.

روایاتی که در زمینه «اعراف و اصحاب اعراف» نقل شده نیز ترسیمی از دو گروه متضاد می کند.

در بسیاری از روایاتی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده می خوانیم: نَحْنُ الْأَعْرَافُ: «اعراف ما» (۱).

یا: آلُ مُحَمَّدٍ هُمُ الْأَعْرَافُ: «خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) اعرافند» (۲) و مانند این

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحات ۱۷، ۱۸ و ۱۹ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۸۴، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحات ۳۳۸ و ۳۳۹ و جلد ۲۴، صفحه ۲۴۹ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۱۹، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - تفسیر «فرا»، صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ هـ ق.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۸ - «الشیعة فی احادیث الفرقین»، صفحه ۳۵۷، مطبعة امیر، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحات ۳۳۵، ۳۳۶ و ۳۳۷ و جلد ۲۴، صفحات ۲۵۰، ۲۵۲ و ... - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۱۸، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

تعبیرات.

و در بعضی دیگر از روایات می خوانیم: هُمْ أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «آنها گرامی ترین مردم در پیشگاه خداوند». (۱)
و یا: هُمْ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، وَ النَّبِيُّونَ شُهَدَائُهُمْ: «آنها گواهان بر مردمند و پیامبران گواهان آنها هستند». (۲)

و روایات دیگری حکایت دارد: آنها پیامبران و امامان و صلحاء و بزرگانند.
ولی دسته دیگری از روایات می گوید: آنها واماندگانی هستند که بدی ها و نیکی هایشان مساوی بوده است یا گنهکارانی هستند که اعمال نیکی نیز داشته اند، مانند حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
هُمْ قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَيِّئَاتُهُمْ فَإِنْ أُدْخِلَهُمُ النَّارَ قَبِذْنُوهُمْ وَ إِنْ أُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ فَبِرَحْمَتِهِ: «آنها گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی است، اگر خداوند آنها را به دوزخ بفرستد به خاطر گناهانشان است و اگر به بهشت بفرستد به برکت رحمت او است». (۳)
روایات متعدد دیگری در تفاسیر اهل تسنن از «حذیفه»، «عبدالله بن

- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۲۵۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۹ - «بصائر الدرجات»، صفحه ۵۰۰، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۱۴۴، انتشارات جامعه مدرسین قم.
- ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۳، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۳۹ - «کشف المحجۀ ثمرۀ المهجۀ»، صفحه ۱۹۱، مطبعۀ الحیدریه، نجف، ۱۳۷۰ هـ ق - «نهج السعاده»، جلد ۵، صفحه ۱۳۸، مطبعۀ النعمان، النجف، طبع اول، ۱۳۸۶ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۱۹۹، مکتبۀ الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.
- ۳ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۷ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۸۱، دار الکتب الاسلامیه - «شرح اصول کافی»، جلد ۱۰، صفحه ۵۱ - «میزان الحکمه»، جلد ۴، صفحه ۳۴۰۱، دار الحدیث، طبع اول - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۰، مکتبۀ الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۵ و جلد ۵، صفحه ۳۴۰، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

عباس»، «سعید بن جبیر» و امثال آنها به همین مضمون نقل شده است.^(۱) در همین تفاسیر نیز مدارکی بر این که اهل اعراف، صلحاء و فقها و علما و یا فرشتگان هستند دیده می شود.

گر چه ظاهر آیات و ظاهر این روایات در ابتدا متضاد به نظر می رسد، و شاید همین امر سبب شده است که مفسران در این باره اظهار نظرهای متفاوت و گوناگون کنند. اما با دقت روشن می شود نه در میان آیات و نه در میان روایات تضادی وجود ندارد، بلکه همه یک واقعیت را تعقیب می کنند. توضیح این که:

همان طور که گفتیم، از مجموع آیات و روایات چنین استفاده می شود: «اعراف» گذرگاه سخت و صعب العبوری بر سر راه بهشت سعادت جاویدان است. طبیعی است افراد نیرومند و قوی، یعنی صالحان و پاکان با سرعت از این گذرگاه عبور می کنند اما افرادی که خوبی و بدی را به هم آمیختند، در این مسیر وا می مانند. همچنین طبیعی است که سرپرستان جمعیت و پیشوایان قوم در گذرگاه های سخت همانند فرماندهانی که در این گونه موارد در آخر لشکر راه می روند تا همه سپاهیان بگذرند، در آنجا توقف می کنند تا به کمک ضعفای مؤمنان بشتابند و آنها که شایستگی نجات را دارند در پرتو امدادشان رهائی یابند.

بنابراین، در «اعراف»، دو گروه وجود دارند، ضعیفان و آلودگانی که در

۱ - «جامع البیان» ابن جریر طبری، جلد ۸، صفحه ۲۴۹ به بعد، ذیل آیه، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «فتح القدیر»، جلد ۲، صفحه ۲۰۸، عالم الکتب - «در المنثور»، جلد ۳، صفحات ۸۷ و ۸۸، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - تفسیر «ثعالبی»، جلد ۳، صفحه ۳۳، دار احیاء التراث العربی، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

رحمتند و پیشوایان بزرگی که در همه حال یار و یاور ضعیفانند، بر این اساس قسمت اول آیات و روایات اشاره به گروه نخستین یعنی ضعیفاست و قسمت دوم اشاره به گروه دوم یعنی بزرگان و انبیاء و امامان و صلحا.

در بعضی از روایات نیز شاهد این جمع به خوبی دیده می شود مانند روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

الْأَعْرَافُ كُتُبَانُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالرَّجَالُ الْأُئِمَّةُ يَقِفُونَ عَلَى الْأَعْرَافِ مَعَ شِيعَتِهِمْ وَ قَدْ سَبَقَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِلا حساب...:

«اعراف، تپه ای است میان بهشت و دوزخ، و امامان، آن مردانی هستند که بر اعراف در کنار شیعیان (گنجهکارشان) قرار می گیرند، در حالی که مؤمنان (خالص) بدون نیاز به حساب در بهشت جای گرفته اند...».

بعد از آن اضافه می کند: «امامان و پیشوایان در این موقع به پیروان گناهکار خود می گویند خوب نگاه کنید، برادران با ایمان خود را که چگونه بدون حساب به بهشت شتافته اند، و این همان است که خداوند می فرماید: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يُدْخِلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ: «یعنی آنها به بهشتیان درود می فرستند در حالی که خودشان هنوز وارد بهشت نشده اند و آرزو دارند».

سپس به آنها گفته می شود: دشمنان حق را بنگرید که چگونه در آتشند و این همان است که خداوند می فرماید: «وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ...».

بعد به دوزخیان می گویند: اینها (پیروان و شیعیانی که آلوده گناهای بوده اند) همان ها هستند که شما می گفتید: هرگز مشمول رحمت الهی نخواهند شد، (چگونه رحمت الهی شامل حال آنها شده)؟

و به این دسته از گنجهکاران (که بر اثر ایمان و اعمال صالحی شایستگی عفو

و آمرزش را دارند) از طرف امامان و پیشوایان دستور داده می شود: «به سوی بهشت بروید نه ترسی دارید و نه غمی». (۱)

شبهه همین مضمون در تفاسیر اهل تسنن از «حدیفه» از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (۲)

بار دیگر تکرار می کنیم: سخن درباره جزئیات رستاخیز و خصوصیات زندگی در جهان دیگر، درست به این می ماند که ما از دور شبحی ببینیم و آن را توصیف کنیم در حالی که آن شبح با زندگی ما تفاوت بسیاری دارد و ما تنها با الفاظ محدود و نارسای خود می توانیم به آن اشاره کوتاهی کنیم.

نکته قابل توجه این که: زندگی در جهان دیگر بر اساس الگوهائی است که از این جهان گرفته می شود، در مورد اعراف نیز همین گونه است؛ زیرا در این دنیا مردم سه گروهند: مؤمنان راستین که در پرتو ایمان به آرامش کامل رسیده اند و از هیچ گونه مجاهدتی دریغ ندارند.

معاندان و دشمنان لجوج حق که به هیچ وسیله به راه نمی آیند. و گروه سومی که در گذرگاه صعب العبوری میان این دو گروه قرار گرفته اند و بیشتر توجه رهبران راستین و پیشوایان حق نیز به آنها است که در کنارشان بمانند، دستشان را بگیرند و از مرحله اعراف مانند، نجاتشان دهند تا در صف مؤمنان حقیقی قرار گیرند.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۳۳۵ و جلد ۲۴، صفحه ۲۴۷ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۳۱، مؤسسه دار الکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۲، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۲ - «جامع البیان» ابن جریر طبری، جلد ۸، صفحه ۲۴۹ به بعد، ذیل آیه، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «فتح القدر»، جلد ۲، صفحه ۲۰۸ به بعد، عالم الکتب - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۸۷ به بعد، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

و از اینجا نیز روشن می شود که: دخالت انبیاء و امامان در وضع این گروه در قیامت، همانند دخالتشان در زمینه رهبری در این دنیا، هیچ گونه منافاتی با قدرت مطلقه پروردگار و حاکمیت او بر همه چیز ندارد، بلکه هر چه آنها می کنند به اذن و فرمان او است.

۵۰ وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ
أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ
۵۱ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ
نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

ترجمه:

۵۰ - و دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که: «(محبت کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آنها (در پاسخ) می گویند: «خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است!»
۵۱ - همان ها که دین و آئین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند؛ و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت؛ امروز ما آنها را فراموش می کنیم، همان گونه که لقای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند.

تفسیر:

نعمت های بهشتی بر دوزخیان حرام است
پس از آن که بهشتیان و دوزخیان هر کدام در محل مناسب خود مستقر شدند گفتگوهائی در میان آنها رد و بدل می شود که نتیجه آن، مجازات و کیفری است روحانی و معنوی برای دوزخیان.
نخست «دوزخیان - که در وضع بسیار ناگواری به سر می برند - خطاب به بهشتیان فریاد می زنند: مقداری آب یا آنچه خداوند به شما روزی داده، به ما

ببخشید» (وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ). آری آنها از بهشتیان تمنای آب و ارزاق بهشتی می نمایند، تا عطش سوزان خود را تسکین بخشند و از آلام خود بکاهند.

ولی بلافاصله بهشتیان دست رد بر سینه آنها گذارده، «می گویند: خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است» (قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ).

و آن گاه سبب محرومیت آنها را تشریح می کند و با ذکر صفات دوزخیان روشن می سازد که این سرنوشت شوم را خودشان برای خویشتن فراهم ساخته اند، نخست می فرماید: «این دوزخیان محروم کسانی هستند که دین و مذهب خود را به سرگرمی و بازی گرفتند» (الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا).

«و زندگی دنیا آنها را فریب داد و مغرور ساخت» (وَعَرَّتْهُمْ الدُّنْيَا).

این امور سبب شد که آنها در لجنزار شهوات فرو روند، همه چیز حتی رستاخیز را به دست فراموشی بسپارند و گفتار پیامبران و آیات الهی را انکار کنند، لذا به دنبال آن اضافه می کند: «امروز هم ما آنها را فراموش خواهیم کرد، همان گونه که آنها لقای چنین روزی را فراموش کردند و همان گونه که آیات ما را انکار نمودند» (فَالْيَوْمَ نُنَسِّاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ).

بدیهی است منظور از «نسیان و فراموشی» که در اینجا به خدا نسبت داده شده این است که: با آنها آن چنان رفتار می کند که شخص فراموشکار رفتار می نماید درست مثل این که: انسان به دوست فراموشکارش می فرماید: «حالا که تو ما را فراموش کردی ما هم تو را فراموش خواهیم کرد». یعنی با تو رفتار

فراموشکارانه می کنیم.

ضمناً از این آیه استفاده می شود: نخستین مرحله گمراهی و انحراف آن است که انسان مسائل سرنوشت ساز خود را جدی نگیرد و با آنها به عنوان یک سرگرمی و بازیچه رفتار کند این موضوع سرانجام به کفر مطلق و انکار همه حقایق منتهی می شود.

نکته ها:

۱ - قرآن گفتگوی دوزخیان با بهشتیان را با جمله «نادی» که معمولاً برای سخن گفتن از دور است ذکر کرده و این نشان می دهد در میان این دو گروه فاصله بسیار زیادی است، و البته این موضوع هیچ بعید نیست که حتی تا میلیون ها فرسنگ فاصله سخن یکدیگر را بشنوند و حتی یکدیگر را در پاره ای از اوقات ببینند، و اگر ممکن بود این موضوع در گذشته برای بعضی مشکلی ایجاد کند در عصر و زمان ما که انتقال صداها و تصویرها از فاصله های بسیار دور در همین جهان حل شده است جای تعجب نخواهد بود.

۲ - نخستین تقاضای دوزخیان در آیه فوق همان آب ذکر شده و این طبیعی است شخصی که در آتش می سوزد قبل از هر چیز آب می طلبد تا عطش سوزان خود را تسکین بخشد.

۳ - جمله مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ: «از آنچه خدا به شما روزی داده» که تعبیری است سربسته و توأم با یک نوع ابهام، نشان می دهد: حتی دوزخیان نمی توانند از ماهیت و انواع نعمت های بهشتی آگاه شوند، این موضوع با بعضی از احادیث که

می گوید در بهشت نعمت هائی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر هیچ انسانی نگذشته است، کاملاً تطبیق می کند. (۱)

ضمناً از این که این جمله با «أو» عطف شده نشان می دهد که: نعمت های دیگر بهشتی مخصوصاً میوه ها می تواند جانشین آب گردد، و عطش سوزان انسان را تسکین بخشد.

۴ - جمله إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ: «خداوند آنها را بر کافران حرام کرده» اشاره به این است که بهشتیان از بخشیدن این نعمت ها مضایقه ندارند؛ زیرا نه چیزی از آنها کم می شود و نه در درون سینه، کینه ای نسبت به کسی دارند، حتی نسبت به دشمنانشان.

ولی وضع دوزخیان آن چنان است که نمی توانند از نعمت های بهشتی بهره گیرند، این تحریم، در حقیقت یک نوع «تحریم تکوینی» است، همانند محرومیت بسیاری از بیماران از غذاهای لذیذ و رنگارنگ.

۱ - «من لا يحضره الفقيه»، جلد ۱، صفحه ۲۹۵ و جلد ۴، صفحه ۱۷، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «وسائل الشيعه»، جلد ۱۰، صفحات ۴۷۶ و ۴۷۸ و جلد ۱۴، صفحه ۳۸۳ و جلد ۱۵، صفحه ۲۲۳، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحات ۶۱، ۹۰، ۹۲ و...

۵۲ وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ

۵۳ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ
قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا
أَوْ نُرَدِّدْ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

ترجمه:

۵۲ - ما کتابی برای آنها آوردیم که (اسرار و رموز) آن را با آگاهی شرح دادیم؛ (کتابی) که مایه
هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند.

۵۳ - آیا آنها جز انتظار تأویل آیات را دارند؟! آن روز که تأویل آنها فرا رسد، (کار از کار
گذشته، و پشیمانی سودی ندارد؛ و) کسانی که قبلاً آن را فراموش کرده بودند می گویند:
«فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردند؛ آیا (امروز) شفیعانی برای ما وجود دارند که برای ما
شفاعت کنند، یا (اجازه داده شود) باز گردیم، و اعمالی غیر از آنچه انجام می دادیم، انجام
دهیم؟! (ولی) آنها سرمایه وجود خود را از دست داده اند؛ و معبودهائی را که به دروغ
ساخته بودند، همگی از نظرشان گم می شوند.

تفسیر:

قرآن کتاب هدایت و رحمت

آیه نخست اشاره به این است که: محرومیت کفار و سرنوشت شومشان

نتیجه کوتاهی ها و تقصیرات خودشان است و گرنه از ناحیه خداوند هیچ گونه کوتاهی در هدایت، رهبری، ابلاغ آیات و بیان درس های تربیتی نشده است، لذا می فرماید: ما در هدایت و راهنمایی آنها چیزی فروگذار نکردیم «کتابی برای آنها فرستادیم که تمام اسرار و رموز آن را با آگاهی کامل تشریح کردیم» (وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ). «کتابی که مایه هدایت و موجب رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند» (هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

گر چه افراد لجوج و خودخواه از آن بی بهره می مانند.

در آیه بعد، اشاره به طرز تفکر غلط تبهکاران و منحرفان در زمینه هدایت های الهی کرده، می فرماید: «گویا آنها انتظار دارند که سرانجام و نتیجه وعده ها و وعیدهای الهی را با چشم خود ببینند (بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ مشاهده کنند) تا ایمان بیاورند!» (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ).

اما چه انتظار نابه جائی؛ زیرا هنگامی که نتایج و سرانجام این وعده های الهی را مشاهده کنند، کار از کار گذشته است و راهی برای بازگشت باقی نمانده است.

می فرماید: «آن روز که تأویل آنها فرا رسد (کار از کار گذشته و پشیمانی سودی ندارد و) کسانی که قبلاً آن را فراموش کرده بودند، می گویند: فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند» (يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسَوْهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ).

آری، در آن هنگام آنها که کتاب خدا و برنامه های آسمانی او را به دست فراموشی سپردند، اعتراف می کنند، که فرستادگان پروردگار به حق مبعوث شده

بودند و گفتار آنها نیز همه حق بود.

اما در این هنگام در وحشت و اضطراب فرو می روند، به فکر چاره جوئی می افتند و می گویند: «آیا شفیعیانی برای ما وجود دارند که برای ما شفاعت کنند؟! (فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا).

و یا اگر شفیعیانی برای ما در کار نیست، و اصولاً شایسته شفاعت نیستیم «آیا ممکن است به عقب بازگردیم و اعمالی غیر آنچه انجام دادیم انجام دهیم؟» (أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ).

و تسلیم حق و حقیقت باشیم.

ولی افسوس این بیداری بسیار دیر است، نه راه بازگشتی وجود دارد و نه شایستگی شفاعت دارند؛ زیرا «آنها سرمایه های وجود خود را از دست داده و گرفتار خسران و زیانی شده اند که تمام وجودشان را در برمی گیرد» (قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ).

و بر آنها ثابت می شود که: بت ها و معبودهای ساختگی آنان در آنجا هیچ گونه نقشی ندارند و در حقیقت «همه آنها از نظرشان گم می شوند» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

گویا دو جمله آخر آیه، پاسخی است به دو درخواست آنان، یعنی اگر بنا شود دست به دامن شفیعیانی بزنند باید دست به دامن همان بت هائی بزنند که در دنیا در برابر آنها سجده می کردند، در حالی که آن بت ها در آنجا هیچ گونه منشأ اثر نیستند.

و اما بازگشت آنها به دنیا در صورتی امکان دارد که سرمایه ای در اختیار داشته باشند در حالی که آنها همه سرمایه های خود را از دست داده و گرفتار خسرانی شده اند که سراسر وجودشان را در بر گرفته است.

از این آیه استفاده می شود که:

اولاً - انسان در اعمال خود مختار و آزاد است و الا تقاضای بازگشت به دنیا نمی کرد تا اعمال بد خود را جبران کند.

ثانیاً - جهان دیگر جای انجام عمل و کسب فضیلت و نجات نیست.

۵۴ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

۵۴ - پروردگار شما، خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید: که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

تفسیر:

آفرینش آسمان ها و زمین در شش دوران

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان در قیامت به اشتباه بزرگ خود در انتخاب معبود پی می برند، آیه مورد بحث، معبود حقیقی و واقعی را با ذکر صفات خاصش معرفی می کند، تا آنها که حقیقت جو هستند قبل از فرا رسیدن رستاخیز در همین جهان او را به روشنی بشناسند. نخست می فرماید: «معبود و پروردگار شما آن کس است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید» (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ).

یعنی «معبود» کسی جز «آفریدگار» نمی تواند باشد.

پس از آن، قرآن می فرماید: «خداوند پس از آفرینش آسمان و زمین، زمام رهبری آنها را به دست گرفت» (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ).

یعنی نه تنها آفرینش از او است، که اداره و رهبری جهان نیز با او می باشد. و این پاسخی است به آنها که جهان را در آفرینش نیازمند به خدا می دانند نه در بقا و ادامه هستی.

آنگاه به آفرینش شب و روز پرداخته، می فرماید: «او است که شب را همچون پوششی بر روز می افکند و روشنائی روز را با پرده های ظلمانی شب می پوشاند» (يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ). جالب توجه این که: تعبیر فوق تنها در مورد شب ذکر شده و نفرموده «به وسیله روز تاریکی شب را نیز می پوشاند»؛ زیرا پوشش تنها مناسب تاریکی است، نه روشنائی. بعد از آن اضافه می کند: «شب با سرعت به دنبال روز در حرکت است» (يَطْلُبُهُ حَثِيثًا). همانند طلبکاری که با سرعت به دنبال بدهکار می دود.

این تعبیر با توجه به موقعیت شب و روز در کره زمین تعبیر جالبی است؛ زیرا اگر کسی از بیرون کره زمین ناظر چگونگی حرکت آن به دور خود و افتادن سایه مخروطی شکل زمین بر روی خودش بوده باشد با توجه به این که کره زمین با سرعت سرسام آوری (در حدود ۳۰ کیلومتر در دقیقه) به دور خود می گردد، چنین احساس می کند که گویا هیولای سیاه مخروطی شکل با سرعت زیاد در روی این کره به دنبال روشنائی روز در حرکت است.

ولی این موضوع در مورد روشنائی روز صادق نیست؛ زیرا روشنائی آفتاب در نیمی از کره زمین و در تمام فضای اطراف پخش است، و شکلی به خود نمی گیرد، تنها تاریکی شب است که به صورت سایه مخروطی شکل همانند یک شبح اسرارآمیز غول پیکر، روی زمین می دود. و باز اضافه می کند: «او است که خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است، در حالی که همه سر بر فرمان او هستند» (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ). (درباره تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و معانی آن در ذیل آیات مناسب، به خواست خدا، بحث خواهیم کرد).

پس از ذکر آفرینش جهان هستی و نظام شب و روز و آفرینش ماه و خورشید و ستارگان به عنوان تأکید می فرماید: «آگاه باشید آفرینش و اداره امور جهان هستی تنها به دست او است» (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ).

و در پایان آیه می فرماید: «پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است» (تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

در حقیقت این جمله بعد از ذکر آفرینش آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان و تدبیر جهان هستی، یک نوع ستایش از مقام مقدس پروردگار است که به عنوان تعلیم به بندگان فرموده.

«تَبَارَكَ» از ماده «برکت» است و ریشه آن «برک» (بر وزن درک) به معنی سینه شتر می باشد، و از آنجا که شتران به هنگامی که در جائی ثابت می مانند سینه خود را به زمین می چسبانند، این کلمه تدریجاً معنی ثابت ماندن به خود گرفته است، سپس به هر نعمتی که پایدار و با دوام باشد و هر موجودی که دارای عمر طولانی و آثار مستمر و ممتد است، موجود «مبارک» یا «پربرکت» گفته می شود.

و نیز اگر می بینیم به استخرها و یا بعضی از مخازن آب «برکه» گفته می شود به خاطر این است که آب مدتی طولانی در آن باقی می ماند.

و از اینجا روشن می شود: یک سرمایه «پربرکت»، سرمایه ای است که به زودی زوال نپذیرد.

و یک موجود «مبارک» موجودی است که آثار آن مدتی طولانی برقرار بماند.

بدیهی است لایقترین وجود برای این صفت، همان وجود خداوند است، او وجودی است مبارک، ازلی، ابدی و سرچشمه همه برکات و نیکی ها و خیر مستمر، «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱).

نکته ها:

۱ - آیا جهان در شش روز آفریده شده؟

بحث از آفرینش جهان در شش روز، در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است (۲) ولی در سه مورد، علاوه بر آسمان ها و زمین، «ما بَيْنَهُمَا» (آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد) نیز به آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی است برای جمله قبل؛ زیرا همه اینها در معنی آسمان ها و زمین جمع است، چون می دانیم آسمان شامل تمام چیزهایی می شود که در جهت بالا قرار دارد و زمین نقطه مقابل آن است.

در اینجا فوراً این سؤال به ذهن می آید که: قبل از آفرینش زمین و آسمان شب و روزی وجود نداشت، که اینها در آن آفریده شود، شب و روز از گردش

۱ - در ذیل آیات مناسب در این باره سخن خواهیم گفت.

۲ - آیه مورد بحث - یونس، آیه ۳ - هود، آیه ۷ - فرقان، آیه ۵۹ - سجده، آیه ۴ - ق، آیه ۳۸ - حدید، آیه ۴.

زمین به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود می آید. به علاوه پیدایش مجموعه جهان در شش روز، یعنی کمتر از یک هفته چیزی است بر خلاف علم؛ زیرا علم می گوید: میلیاردها سال طول کشید تا زمین و آسمان به وضع کنونی درآمد. اما با توجه به مفهوم وسیع کلمه «یوم» (روز) و معادل آن در زبان های دیگر، پاسخ این سؤال روشن می شود؛

زیرا بسیار می شود که: «یوم» به معنی «یک دوران» به کار می رود، خواه این دوران یک سال باشد، یا صد سال، یا یک میلیون سال، و یا میلیاردها سال، شواهدی که این حقیقت را ثابت می کند و نشان می دهد یکی از معانی «یوم» همان «دوران» است فراوان می باشد از جمله: الف - در قرآن صدها بار کلمه «یوم» و «ایام» به کار رفته است، و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روز معمول نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز، به «یوم القيامة» نشان می دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان «روز قیامت» شمرده شده است. از پاره ای از آیات قرآن استفاده می شود که روز رستاخیز و محاسبه اعمال مردم، پنجاه هزار سال طول می کشد. (۱)

ب - در متن کتب لغت نیز می خوانیم که «یوم» گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می شود و گاهی به مدتی از زمان، هر مقدار بوده باشد. (۲)
ج - در روایات و سخنان پیشوایان دینی نیز کلمه «یوم» به معنی دوران

۱ - معارج، آیه ۴.

۲ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «الْيَوْمُ يُعَبَّرُ بِهِ عَنْ وَقْتِ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى غُرُوبِهَا وَ قَدْ يُعَبَّرُ بِهِ عَنْ مُدَّةٍ مِنَ الزَّمَانِ أَيْ مُدَّةً كَانَتْ».

بسیار آمده است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» می فرماید: الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ: «دنیا برای تو دو روز است، روزی به سود تو است و روزی به زیان تو». (۱)
در تفسیر «برهان» ذیل همین آیه از تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز می خوانیم که امام فرمود: فِی سِتَّةِ اَيَّامٍ يَعْنِي فِی سِتَّةِ اَوْقَاتٍ: «شش روز، یعنی شش وقت و دوران». (۲)

د - در گفتگوهای روزمره و اشعار شعرا در زبان های مختلف کلمه «یوم» و معادل آن نیز، به معنی دوران زیاد دیده می شود، مثلاً می گوئیم: کره زمین یک روز گداخته و سوزان بود و روز دیگر سرد شد و آثار حیات در آن آشکار گردید، در حالی که دوران گداختگی زمین به میلیارد ها سال بالغ می شود.

یا این که می گوئیم: یک روز «بنی امیه» خلافت اسلام را غصب کردند، و روز دیگر «بنی عباس»، در حالی که دوران خلافت هر یک بر ده ها سال بالغ می گردد.
شعر ظریف و پر معنائی از «کلیم کاشانی» داریم که شاهد روشنی برای بحث ما است آنجا که می گوید:

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش *** آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

۱ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، جلد ۱۸، صفحه ۱۰ و جلد ۱۹، صفحه ۳۶۴، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحه ۴۹۸، جلد ۷۰، صفحه ۸۱، جلد ۷۴، صفحه ۴۲۲، و جلد ۷۵، صفحه ۱۳ و... - «تحف العقول»، صفحات ۹۵ و ۲۰۷، انتشارات جامعه مدرسین،

۱۴۰۴ هـ ق - «نهج البلاغه»، نامه ۷۲، و کلمات قصار، جمله ۳۹۶.

۲ - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۳۶، و جلد ۲، صفحه ۳۵۰، دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۵۴، صفحه ۷۳ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۸، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن *** روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت از مجموع بحث فوق چنین «نتیجه» می گیریم که: خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است، هر چند این دوران ها گاهی به میلیون ها یا میلیارد ها سال بالغ شده است و علم امروز هیچ گونه مطلبی را که مخالف این موضوع باشد بیان نکرده است. این دوران های ششگانه محتملاً به ترتیب ذیل بوده است:

- ۱ - روزی که همه جهان به صورت توده گازی شکلی بود که با گردش به دور خود از هم جدا گردید و کرات را تشکیل داد.
 - ۲ - این کرات تدریجاً به صورت توده مذاب و نورانی و یا سرد و قابل سکونت در آمدند.
 - ۳ - روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.
 - ۴ - روز دیگر زمین سرد و آماده حیات گردید.
 - ۵ - سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.
 - ۶ - سرانجام حیوانات و انسان در روی زمین ظاهر گشتند.
- آنچه درباره دوران های ششگانه آفرینش آسمان و زمین در بالا گفتیم با آیات ۸ تا ۱۱ سوره «فصلت» قابل تطبیق است که شرح بیشتر در این زمینه در تفسیر همان آیات به خواست خدا بیان خواهد شد.

۲ - چرا جهان را در یک لحظه نیافرید؟

در اینجا سؤال دیگری نیز مطرح می شود که خداوند با وجود قدرت بی انتهائی که دارد می توانست همه آسمان ها و زمین را در یک لحظه بیافریند،

چرا آنها را در این دوران های طولانی قرار داد؟ پاسخ این سؤال را از یک نکته می توان دریافت و آن این که آفرینش اگر در یک لحظه می بود، کمتر می توانست از عظمت، قدرت و علم آفریدگار حکایت کند. اما هنگامی که در مراحل مختلف، و چهره های گوناگون، طبق برنامه های منظم و حساب شده، انجام گیرد، دلیل روشن تری برای شناسائی آفریدگار خواهد بود. فی المثل اگر نطفه آدمی در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل می شد، آن قدر نمی توانست عظمت خلقت را بازگو کند.

اما هنگامی که در طی ۹ ماه، هر روز در مرحله ای، و هر ماه به شکلی، ظهور و بروز کند می تواند به تعداد مراحل که پیموده است نشانه های تازه ای از عظمت آفریدگار به دست دهد.

۳- عرش چیست؟

«عرش» در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز «عرش» گفته می شود مانند: أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا: «مانند کسی که از کنار قریه ای گذشت در حالی که آن چنان ویران شده بود که سقف هایش فرو ریخته و دیوار بر سقف ها در غلطیده بود». (۱)

گاهی به معنی تخت های بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است، چنان که در داستان «سلیمان» می خوانیم که می فرماید: أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا: «کدام یک از شما می توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید؟» (۲)

۱- بقره، آیه ۲۵۹.

۲- نمل، آیه ۳۸.

و نیز به داربست هائی که برای برپا نگه داشتن بعضی از درختان می زنند، عرش گفته می شود: همان طور که در قرآن می خوانیم: وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ: «او کسی است که باغ هائی از درختان داربست دار و بدون داربست آفرید».(۱)

ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود و گفته می شود «عرش خدا»، منظور از آن مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می شود. اصولاً جمله «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش است، همان طور که جمله «ثَلَّ عَرْشُهُ» (تختش فرو ریخت) به معنی از دست دادن قدرت می باشد، در فارسی نیز این تعبیر کنائی زیاد به کار می رود، مثلاً می گوئیم در فلان کشور، جمعی شورش کردند و زمامدارشان را از تخت فرو کشیدند، در حالی که ممکن است اصلاً تختی نداشته باشد، یا جمعی به هواخواهی فلان برخاستند و او را بر تخت نشاندند، همه اینها کنایه از قدرت یافتن یا از قدرت افتادن است.

بنابراین، در آیه مورد بحث، جمله «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمان ها و زمین بعد از خلقت آنها است.

و از اینجا روشن می شود: آنها که جمله فوق را دلیل بر «تجسم خدا» گرفته اند گویا توجه به موارد استعمالات فراوان این جمله در این معنی کنائی نکرده اند.

معنی دیگری برای «عرش» نیز هست، و آن در مواردی است که در مقابل

«کرسی» قرار گیرد، در این گونه موارد «کرسی» (که معمولاً به تخت های پایه کوتاه گفته می شود) ممکن است کنایه از جهان ماده بوده باشد و «عرش» کنایه از جهان ما فوق ماده (عالم ارواح و فرشتگان) چنان که در تفسیر آیه «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱) در سوره «بقره» مشروحاً گذشت.

۴ - «خلق» و «امر» چیست؟

در این که منظور از «خلق» و «امر» چیست؟ میان مفسران گفتگو است، اما با توجه به قرائنی که در این آیه و آیات دیگر قرآن موجود است روشن می شود که منظور از «خلق» آفرینش نخستین، و منظور از «امر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حکومت می کند و آنها را در مسیر خود رهبری می نماید. این تعبیر، در حقیقت پاسخی است به آنها که می پندارند: خداوند جهان را آفریده و آن را به حال خود واگذارده و کناری نشسته است. به تعبیر دیگر عالم هستی در ایجادش نیازمند به خدا است، اما در بقا و ادامه حیات نیازی ندارد!

این جمله می گوید: همان طور که جهان در حدوثش نیازمند به او است در تدبیر و ادامه حیات و اداره اش نیز وابسته به او می باشد، و اگر لحظه ای لطف خدا از آن گرفته شود، نظامش به کلی از هم گسسته و نابود می گردد.

بعضی از فلاسفه مایلند عالم «خلق» را عالم «ماده» و عالم «امر» را عالم «ماوراء ماده» بدانند؛ زیرا «عالم خلق» جنبه تدریجی دارد و این خاصیت جهان ماده است و «عالم امر» جنبه دفعی و فوری دارد و این خاصیت جهان ماوراء

ماده است چنان که می خوانیم: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: «هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، به او فرمان می دهد موجود باش! آن هم موجود می شود». (۱) ولی با توجه به موارد استعمال «امر» در آیات قرآن و حتی جمله «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ» که در آیه مورد بحث خواندیم، استفاده می شود که: «امر» به معنی هر گونه فرمان الهی است، خواه در جهان ماده باشد یا جهان ماورای ماده (دقت کنید).

* * *

۵۵ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
 ۵۶ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ
 رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه:

۵۵ - پروردگار خود را از روی تضرع، و در پنهانی، بخوانید! (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی دارد!
 ۵۶ - و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید (بیم از مسئولیت ها، و امید به رحمتش، و نیکی کنید)؛ زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!

تفسیر:

شرایط اجابت دعا

آیه گذشته با ذکر دلائل روشن به این حقیقت اشاره کرد که شایسته عبودیت و بندگی تنها خدا است، و به دنبال آن در اینجا دستور می دهد: «دعا و نیایش» که جان و روح عبادت است باید در برابر خدا انجام گیرد، نخست می فرماید: «پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید» (ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً).
 «تَضَرُّعٌ» در اصل از ماده «ضرع» (بر وزن فرع) به معنی «پستان»، گرفته شده، بنابراین «تَضَرُّعٌ» به معنی دوشیدن شیر از پستان می آید، و از آنجا که به هنگام دوشیدن شیر انگشت ها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت می کنند،

این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می کند، به کار می رود.

بر این اساس، اگر در آیه فوق می خوانیم خدا را از روی تضرع بخوانید یعنی با کمال خضوع و خشوع و تواضع روی به سوی او آرید، در حقیقت دعاکننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواهد، که باید روح دعا در درون جان او و در تمام وجودش منعکس گردد، زبان تنها ترجمان آنها باشد، و به عنوان نمایندگی همه اعضای او سخن گوید.

و این که در آیه فوق دستور داده شده: خدا را به طور «خفیه» و در پنهانی بخوانید برای این است که از «ریا» دورتر، به اخلاص نزدیک تر، و توأم با تمرکز فکر و حضور قلب باشد.

در حدیثی می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در یکی از غزوات بود، هنگامی که سپاهیان اسلام کنار درّه ای رسیدند فریاد خود را به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» بلند کردند، پیامبر فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ.

«ای مردم اندکی آرام تر دعا کنید شما شخص کر و غائبی را نمی خوانید شما کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است.» (۱)

این احتمال نیز در آیه داده شده است که منظور از «تضرع» دعای آشکار و منظور از «خفیه» دعای پنهانی است؛ زیرا هر مقامی اقتضائی دارد گاهی باید آشکارا و گاهی پنهانی دعا کرد، روایتی که از «علی بن ابراهیم» در ذیل آیه نقل

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۷۱، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۱۶۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۳۴۳ - «عده الداعی»، صفحه ۲۵۹، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ ق - «صحیح بخاری»، جلد ۵، صفحه ۷۵، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق.

شده این موضوع را تأیید می کند.

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ). و این جمله معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز را، اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا، و یا تظاهر و ریاکاری، و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا، شامل می شود.

در آیه بعد، اشاره به حکمی شده است که در واقع یکی از شرائط تأثیر دعا است، می فرماید: «در روی زمین فساد مکنید بعد از آن که اصلاح شده است» (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا).

مسلماً هنگامی دعاها در پیشگاه خدا به اجابت نزدیک خواهد بود که شرائط لازم در آن رعایت شود، از جمله این که:

با جنبه های سازنده و عملی در حدود توانائی و قدرت همراه باشد.

حقوق مردم رعایت گردد.

و حقیقت دعا در سراسر وجود انسان پرتوافکن شود.

بنابراین، هیچ گاه دعای افراد مفسد و تبهکار به جائی نخواهد رسید.

منظور از «فساد بعد از اصلاح»، ممکن است اصلاح از ظلم یا کفر یا هر دو بوده باشد، در روایتی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الْأَرْضَ كَانَتْ فَاسِدَةً فَأَصْلَحَهَا اللَّهُ بِنَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله): «زمین فاسد بود و خداوند به وسیله پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آن را اصلاح کرد».(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۷۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۵۸، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۸، صفحات ۲۲۷ و ۲۵۰ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۱۹، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

پس از آن، بار دیگر به مسأله دعا می پردازد و یکی دیگر از شرائط آن را بازگو می کند، می فرماید: «خدا را با ترس و امید بخوانید» (وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا). نه آن چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید هیچ نقطه تاریکی در زندگی شما نیست که این خود عامل عقب گرد و سقوط است.

و نه آن چنان مأیوس باشید که خود را شایسته عفو خدا و اجابت دعا ندانید که این یأس و نومیدی نیز خاموش کننده همه تلاش ها و کوشش ها است، بلکه با دو بال «بیم» و «امید» به سوی او پرواز کنید، امید به رحمتش و بیم از مسئولیت ها و لغزش ها.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر روی اسباب امیدواری به رحمت خدا، می فرماید: «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» (إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ).

ممکن است، این جمله یکی دیگر از شرائط اجابت دعا باشد، یعنی اگر می خواهید دعای شما یک دعای توخالی و تنها گردش زبان نباشد، باید آن را با «اعمال نیک» خود همراه سازید، تا به کمک آن، رحمت الهی شامل حال شما گردد و دعایتان به ثمر رسد.

و به این ترتیب، در این دو آیه اشاره به پنج قسمت از شرائط قبولی دعا شده است: نخست این که از روی تضرع و در پنهانی باشد.

دیگر این که از حد اعتدال تجاوز نکند.

سوم این که با تولید فساد و تبهکاری همراه نگردد.

چهارم این که توأم با بیم و امید متوازن باشد.

پنجم این که با نیکوکاری توأم گردد.

۵۷ وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ
 سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ
 كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
 ۵۸ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبَتْ لَإِيْخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا
 كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

ترجمه:

۵۷ - او کسی است که بادهای را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد؛ تا
 ابرهای سنگین بار را (بر دوش) کشند؛ (سپس) ما آنها را به سوی زمین های مرده می فرستیم؛
 و به وسیله آنها، آب (حیاتبخش) را نازل می کنیم؛ و با آن، از هر گونه میوه ای (از خاک تیره)
 بیرون می آوریم؛ این گونه (که زمین های مرده را زنده کردیم)، مردگان را (نیز در قیامت)
 زنده می کنیم، شاید (با توجه به این مثال) متذکر شوید!
 ۵۸ - سرزمین پاکیزه (و شیرین)، گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های بد
 طینت (و شوره زار)، جز گیاه ناچیز و بی ارزش، از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را
 برای آنها که شکرگزارند، بیان می کنیم!

تفسیر:

مربی و قابلیت هر دو لازم است

در آیات گذشته اشاره های مکرر به مسأله «مبدأ» یعنی توحید و شناسائی

پروردگار از طریق اسرار جهان آفرینش شد، و در این آیات ضمن شرح قسمتی از نعمت های خدا، به مسأله «معاد» و رستاخیز اشاره می شود، تا این دو بحث یکدیگر را تکمیل کنند. و این سیره قرآن است که در بسیاری از موارد «مبدأ» و «معاد» را با هم قرین می سازد، و جالب این که هم برای شناسائی خدا و هم برای توجه به امر معاد از طریق اسرار آفرینش موجودات این عالم استدلال می کند.

نخست می فرماید: «او کسی است که بادهای را پیشاپیش باران رحمتش همچون بشارت دهنده ای که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهد می فرستد» (وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ).

پس از آن می افزاید: «بادهائی که از اقیانوس ها برخاسته و ابرهای سنگین بار و پر آب را با خود حمل می کند» (حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتْ سَحَابًا نَقَالًا).
آنگاه چنین توضیح می دهد: «در این موقع آنها را به سوی سرزمین های مرده و خشک و سوزان می رانیم» (سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّت).

و مأموریت آبیاری این تشنگان را به عهده آنها می نهیم.
«و به وسیله آن، آب حیات بخش را در همه جا فرو می فرستیم» (فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ).
و نتیجه می گیرد: «به کمک این آب، انواع میوه ها را از خاک تیره بیرون می آوریم» (فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

آری آفتاب بر اقیانوس ها می تابد و بخار آب را به بالا می فرستد، بخارها متراکم می شوند و توده های سنگین ابر را تشکیل می دهند، امواج باد توده های کوه پیکر ابر را بر دوش خود حمل می کنند، و به سوی سرزمین هائی که مأموریت دارند پیش می روند.

قسمتی از این باده‌ها که در پیشاپیش توده‌های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دل‌انگیزی ایجاد می‌کنند که از درون آن بوی باران حیاتبخش به مشام می‌رسد، اینها در حقیقت مبشران نزول باران هستند.

سپس توده‌های عظیم ابر، دانه‌های باران را از خود بیرون می‌فرستند، نه چندان درشتند که زراعت‌ها را بشویند و زمین‌ها را ویران کنند، و نه چندان کوچک که در فضا سرگردان بمانند، آرام و ملایم بر زمین می‌نشینند، و آهسته در آن نفوذ می‌کنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه‌ها آماده می‌سازند.

زمینی که در خشکی می‌سوخت و شباهت کامل به منظره یک گورستان خاموش و خشک داشت، تبدیل به کانون فعالی از حیات و زندگی و باغ‌های پر گل و پر میوه می‌شود. و به دنبال آن اضافه می‌کند: «این چنین مردگان را از زمین بیرون می‌آوریم» (كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى)، و لباس حیات را در اندامشان می‌پوشانیم.

و سرانجام توجه می‌دهد: این مثال را برای آن آوردیم که نمونه معاد را در این دنیا که همه سال در برابر چشم شما تکرار می‌شود به شما نشان دهیم «تا متذکر گردید» (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). (۱)

در آیه بعد، برای این که گمان نشود یکنواخت بودن باران، دلیل آن است که همه سرزمین‌ها یکسان زنده می‌شوند، و برای این که روشن گردد، استعدادها و آمادگی‌های متفاوت سبب استفاده‌های مختلف از مواهب الهی می‌شود، می‌فرماید: «سرزمین شیرین و پاکیزه، گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید» (وَ

۱ - برای توضیح بیشتر در زمینه آیات مختلفی که مسأله رستاخیز و معاد را با ذکر شواهد زنده از همین زندگی دنیا بیان می‌کند به کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» مراجعه فرمائید.

الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ).

«اما زمین های شوره زار و خبیث و زشت، چیزی جز گیاهان ناچیز و کم ارزش نمی رویاند»
(وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا). (۱)

همچنین فرمان رستاخیز، گر چه سبب تجدید حیات و جان گرفتن انسان ها می گردد، ولی همه انسان ها یکسان وارد محشر نمی شوند، آنها نیز همانند زمین های شیرین و شوره زار با هم متفاوتند، تفاوتی که از اعمال و عقائد و نیاتشان سرچشمه می گیرد.

و در پایان آیه می فرماید: «این چنین، آیات را برای کسانی که شکرگزارند، از آن استفاده می کنند و راه هدایت را می پویند، بیان می کنیم» (كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ).

آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مسأله مهم است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی می کند، و آن این که: تنها «فاعلیتِ فاعل» برای به ثمر رسیدن، کافی نیست بلکه استعداد و «قابلیتِ قابل» نیز شرط است، از دانه های باران حیات بخش تر و لطیفتر تصور نمی شود، اما همین «بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست در یک جا سبزه و گل می رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک!»

۱ - «نَکِد» به معنی شخص «بخیل و ممسکی» است که به آسانی چیزی به کسی نمی دهد و اگر هم بدهد بسیار ناچیز و کم ارزش خواهد بود، زمین های شوره زار و نامساعد در آیه فوق به چنین کسی تشبیه شده است.

- ۵۹ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
- ۶۰ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
- ۶۱ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۶۲ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
- ۶۳ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
- ۶۴ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ

ترجمه:

- ۵۹ - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنان گفت: «ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! (و اگر غیر او را عبادت کنید)، من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم!»
- ۶۰ - (ولی) اشراف قومش به او گفتند: «ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم!»
- ۶۱ - گفت: «ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست؛ ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم!»
- ۶۲ - رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم؛ و خیرخواه شما هستم؛ و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

۶۳ - آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد، تا (از عواقب اعمال خلاف) بیمتان دهد، و (در پرتو این دستور)، پرهیزگاری پیشه کنید و شاید مشمول رحمت (الهی) گردید؟!؟

۶۴ - اما سرانجام او را تکذیب کردند؛ و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهائی بخشیدیم؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق کردیم؛ چه این که آنها گروهی نابینا (و کور دل) بودند.

تفسیر:

رسالت نوح، نخستین پیامبر اولوالعزم

همان طور که در آغاز این سوره گفته شد، در این سوره بعد از ذکر یک سلسله مسائل اساسی و کلی در زمینه خداشناسی، معاد، هدایت بشر و احساس مسئولیت، به سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ همانند «نوح»، «هود»، «صالح»، «لوط»، «شعیب» و بالاخره «موسی بن عمران» اشاره می کند، تا نمونه های زنده این بحث ها را عملاً در لابلای تاریخ پر ماجرا و عبرت انگیز آنان نشان دهد.

نخست از سرگذشت نوح پیامبر (علیه السلام) شروع می کند و قسمتی از گفتگوهای او با قوم بت پرست، سرکش و ماجراجویش را شرح می دهد.

سرگذشت نوح (علیه السلام) در سوره های مختلفی از قرآن مانند سوره هود، انبیاء، مؤمنون و شعراء آمده است و سوره کوتاهی نیز در قرآن به نام سوره «نوح» داریم که هفتاد و یکمین سوره قرآن است.

شرح کوشش های این پیامبر بزرگ و چگونگی ساختن کشتی و طوفان وحشتناک و غرق شدن مردم خودخواه و فاسد و بت پرست زمان او، در

سوره های نامبرده مشروحاً بحث خواهد شد، در اینجا تنها فهرستی از آن در شش آیه آمده است:

نخست می فرماید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ). نخستین چیزی که نوح یادآور آنها شد، همان توجه به حقیقت توحید و نفی هر گونه بت پرستی بود، «به آنها گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست» (فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

شعار توحید نه تنها شعار نوح، که نخستین شعار همه پیامبران الهی بوده است، لذا در آیات متعددی از همین سوره و سوره های دیگر قرآن در آغاز دعوت بسیاری از پیامبران شعار: یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ: «ای قوم خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست» دیده می شود. (۱)

از این جمله ها به خوبی استفاده می شود که بت پرستی مهم ترین خار بر سر راه سعادت همه انسان ها بوده است و این باغبان های توحید برای تربیت انواع گل ها و درختان پرثمر در سرزمین جوامع انسانی قبل از هر چیز دامن همت به کمر می زدند تا با داس تعلیمات سازنده خود، این خارهای مزاحم را ریشه کن سازند.

مخصوصاً از آیه ۲۳ سوره «نوح» استفاده می شود که: مردم زمان نوح بت های مختلفی به نام «وَد»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» داشته اند که شرح آنها به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهد آمد.

نوح پس از بیدار کردن فطرت های خفته، آنان را از سرانجام بت پرستی بر

۱ - به آیات ۶۵ و ۷۳ و ۸۵ همین سوره مراجعه کنید.

حذر داشته گفت: «من از عذاب روز بزرگی بر شما می ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

منظور از مجازات روز بزرگ ممکن است همان طوفان معروف نوح (علیه السلام) باشد که کمتر مجازاتی به عظمت و وسعت آن دیده شده است.

و نیز ممکن است اشاره به مجازات الهی در روز رستاخیز باشد؛ زیرا این تعبیر در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است، در سوره «شعراء» آیه ۱۸۹ می خوانیم: «فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»، این آیه درباره مجازاتی است که قوم شعیب بر اثر تبهکاری ها در همین جهان گرفتار آن شدند، و در سوره «مطففین» آیات ۴ و ۵ می خوانیم: أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: «آیا اینها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث خواهند شد».(۱)

تعبیر به «أَخَافُ» (می ترسم گرفتار چنین مجازاتی شوید) بعد از ذکر مسأله شرک در آیه مورد بحث، ممکن است به خاطر این باشد که نوح (علیه السلام) می خواهد به آنها بگوید اگر یقین به چنین مجازاتی نداشته باشید لاقلاً بیم آن هست، بنابراین، عقل اجازه نمی دهد با چنین احتمالی این راه را بپیمائید، و به استقبال چنین عذاب دردناکی بشتابید.

ولی قوم نوح (علیه السلام) به جای این که از دعوت اصلاحی این پیامبر بزرگ که توأم با نهایت خیرخواهی بود استقبال کنند، به آئین توحید بیبوندند، و دست از ستم و فساد بردارند، جمعی از اشراف و ثروتمندانی که منافع خود را با بیداری مردم در خطر می دیدند، و مذهب او را مانعی بر سر راه هوسرانی ها و هوسبازی های

۱ - کلمه «عَظِيمٍ» در آیه فوق صفت برای «يَوْمٍ» است، نه برای «عَذَاب».

خویش مشاهده می کردند صریحاً در جواب نوح گفتند: «ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم»
(قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

«مَلَأُ» معمولاً به جمعیتی گفته می شوند که عقیده واحدی برای خود انتخاب کرده اند و اجتماع و شکوه ظاهری آنها چشم ها را پر می کند؛ زیرا ماده اصلی این لغت به معنی «پر کردن» است، و در قرآن مجید این تعبیر بیشتر در مورد جمعیت های خودخواه و خودکامه ای که ظاهری آراسته، و باطنی آلوده دارند، و صحنه های مختلف اجتماع را با وجود خود پر می کنند، اطلاق شده است.

اما نوح (علیه السلام) در برابر توهین و خشونت آنها با همان لحن آرام و متین و محبت آمیز خود در پاسخ آنها گفت: «من نه تنها گمراه نیستم بلکه هیچ گونه نشانه ای از گمراهی در من وجود ندارد، بلکه من فرستاده پروردگار جهانیانم» (قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

اشاره به این که خدایان پراکنده ای که شما قائل شده اید و برای هر یک قلمرو حکومتی پنداشته اید، همانند خدای دریا، خدای آسمان، خدای صلح و جنگ و مانند اینها، همه بی اساس است، پروردگار و ربّ همه جهانیان تنها خداوند یگانه یکتا است که خالق همه آنها می باشد.

«هدف من این است که رسالت پروردگار را انجام داده و دستورات او را به شما برسانم»
(أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي).

«و در این راه از هیچ گونه خیرخواهی فروگذاری نمی کنم» (وَأَنْصَحُ لَكُمْ).

«أَنْصَحُ» از ماده «نَصَح» (بر وزن قفل) به معنی خلوص و بی غل و غش

بودن است لذا «ناصح العسل» به معنی عسل خالص است، سپس این تعبیر در مورد سخنانی که از روی نهایت خلوص نیت و خیرخواهی و بدون تقلب و فریب و تزویر گفته می شود به کار رفته است.

و در پایان اضافه می کند: «من چیزهایی از خداوند می دانم که شما نمی دانید» (وَ أَغْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

این جمله ممکن است جنبه تهدید در برابر مخالفت های آنها داشته باشد که من مجازات های دردناکی از خداوند در برابر تبهکاران سراغ دارم که شما هنوز از آن بی خبرید. یا اشاره به لطف و رحمت پروردگار باشد که اگر در مسیر اطاعتش گام بگذارید برکات و پاداش هایی از او سراغ دارم که شما به عظمت و وسعت آن واقف نیستید. و یا اشاره به این باشد که اگر من عهده دار هدایت شما شده ام مطالبی درباره خداوند بزرگ و دستوراتش می دانم که شما از آن آگاهی ندارید، و به همین جهت باید از من پیروی کنید. و هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم جمله فوق جمع باشد.

در آیه بعد، گفتار دیگری را از نوح (علیه السلام) می خوانیم که در برابر اظهار تعجب قوم خود از این که چگونه ممکن است انسانی عهده دار رسالت پروردگار گردد، بیان کرده است، می فرماید: «آیا تعجب کرده اید که انسانی مأمور ابلاغ رسالت پروردگار گردد و دستورات بیدارکننده او بر این انسان نازل شود، تا شما را از عواقب سوء اعمالتان برحذر دارد و به آئین پرهیزگاری دعوت کند، تا مشمول رحمت الهی شوید؟» (أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ

لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

یعنی این موضوع چه جای تعجب است؟؛ زیرا یک انسان شایسته، استعداد انجام این رسالت را بهتر از هر موجود دیگری دارد، به علاوه انسان است که می تواند رهبر انسان ها شود، نه فرشتگان و نه غیر آنها.

ولی به جای این که دعوت چنین رهبر دلسوز، خیرخواه و آگاهی را بپذیرند، همه گفته های او را تکذیب کردند، و در برابر دعوتش سر تسلیم فرود نیاوردند، هر چه نوح بیشتر تبلیغ می کرد، آنها بر لجاجت و سرسختی خود می افزودند، و همین سبب شد که خداوند، نوح و آنها که با او در کشتی بودند نجات داده و تکذیب کنندگان به آیاتش را گرفتار غرقاب سازد و هلاک کند، می فرماید: «اما سرانجام او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند رهایی بخشیدیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم» (فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا).

و در پایان آیه، دلیل این کیفر سخت را چنین بیان می کند: «آنها جمعیت نابینائی بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ).

یعنی مردمی بودند کور دل و کور باطن که از مشاهده چهره حقیقت محروم بودند. و این کوردلی نتیجه اعمال شوم و لجاجت های مستمر خودشان بود؛ زیرا تجربه نشان داده، هنگامی که انسان مدت ها در تاریکی بماند و یا به علل دیگری چشم خود را ببندد و از نگاه کردن خودداری کند، قدرت دید خود را تدریجاً از

۱ - «عَمِينَ» جمع «عَمَى» (بر وزن دلو) معمولاً به کسی گفته می شود که چشم بصیرت و دید باطن او از کار افتاده است ولی اعمی هم به افرادی گفته می شود که دید ظاهر خود را از دست داده اند و هم آنها که دید باطن را (باید توجه داشت که «عمی» به هنگامی که اغراب به خود می گیرد به «عم» تبدیل می شود).

دست خواهد داد و سرانجام نابینا خواهد شد، همچنین سایر اعضاء بدن اگر مدت زیادی کار نکنند می خشکند و برای همیشه از کار می افتند.

دید باطن انسان نیز از این قانون مستثنی نیست، چشم پوشی مستمر از حقایق، و به کار نگرفتن عقل و خرد در فهم واقعیت ها، تدریجاً چشم تیزبین عقل را ضعیف کرده و سرانجام نابینا می کند.

بقیه سرگذشت قوم نوح و چگونگی وقوع طوفان و جزئیات دیگر این سرگذشت در سوره هائی که در بالا اشاره کردیم مشروحاً خواهد آمد.

- ٦٥ وَ إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ
أَفَلَا تَتَّقُونَ
- ٦٦ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ
مِنَ الْكَاذِبِينَ
- ٦٧ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ٦٨ أَبْلُغْكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ
- ٦٩ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنِ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ
اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْنَةً
فَازْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
- ٧٠ قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا
تَعِدُّنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
- ٧١ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ
سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْظُرُوا
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
- ٧٢ فَانْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا
بَايَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۶۵ - و به سوی قوم عاد، برادرشان «هود» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید، که جز او معبودی برای شما نیست! آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟!»

۶۶ - اشراف کافر قوم او گفتند: «ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم، و ما مسلماً تو را از دروغگویان می دانیم!»

۶۷ - گفت: «ای قوم من! هیچ گونه سفاهتی در من نیست؛ ولی فرستاده ای از طرف پروردگار جهانیانم.

۶۸ - رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم؛ و من خیرخواه امینی برای شما هستم.

۶۹ - آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد؟! و به یاد آورید هنگامی شما را جانشینان قوم نوح قرار داد؛ و شما را از جهت خلقت (جسمانی) گسترش (و قدرت) داد؛ پس نعمت های خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید!»

۷۰ - گفتند: «آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را پرستیم، و آنچه را پدران ما می پرستیدند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گوئی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور!»

۷۱ - گفت: «پلیدی و غضب پروردگارتان، شما را فرا گرفته است! آیا با من در مورد نام هائی مجادله می کنید که شما و پدرانتان (به عنوان معبود و خدا، بر بت ها) گذارده اید، در حالی که خداوند هیچ دلیلی درباره آن نازل نکرده است؟! پس شما منتظر باشید، من هم با شما انتظار می کشم! (شما انتظار شکست من، و من انتظار عذاب الهی برای شما)»!

۷۲ - سرانجام، او و کسانی را که با او بودند، به رحمت خود نجات بخشیدیم؛ و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند، قطع کردیم!

تفسیر:

گوشه ای از سرگذشت قوم هود

در تعقیب ذکر رسالت نوح(علیه السلام) و درس های عبرتی که در آن نهفته بود، به سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی هود(علیه السلام) و درگیری های او با قوم و ملتش می پردازد.

این جریان در سوره های دیگری از قرآن مجید از جمله سوره «شعراء» و سوره ای که به نام «هود» در قرآن نامگذاری شده مشروح تر آمده است.

در آیات مورد بحث، تنها فشرده ای از گفتگوهای هود(علیه السلام) و مخالفانش و سرانجام زندگی آنها بازگو شده است.

نخست می فرماید: «ما به سوی جمعیت عاد، برادرشان هود را فرستادیم» (وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا).

قوم «عاد» مردمی بودند که در سرزمین «یمن» زندگی می کردند، از نظر قدرت جسمانی و ثروت سرشاری که از طریق کشاورزی و دامداری به آنها می رسید، ملتی نیرومند و قوی بودند، ولی انحرافات عقیده ای، مخصوصاً بت پرستی و مفسد اخلاقی در میان آنها غوغا می کرد.

هود که از آنان بود و با آنها خویشاوندی داشت، از طرف پروردگار مأمور دعوت آنها به سوی حق، و مبارزه با فساد گردید، و شاید تعبیر به «أَخَاهُمْ» (برادرشان) اشاره به همین پیوند نسبی باشد که در میان هود و قوم عاد بود.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به «برادر» در مورد حضرت هود و همچنین در مورد چند نفر دیگر از پیامبران الهی مانند نوح(۱) و صالح(۲) و لوط(۳) و

۱ - شعراء، آیه ۱۰۶.

۲ - شعراء، آیه ۱۴۲.

۳ - شعراء، آیه ۱۶۱.

شعیب(۱) به خاطر این باشد که آنها در نهایت دلسوزی و مهربانی، همچون یک برادر، با قوم و جمعیت خود رفتار می کردند، و از هیچ کوشش و تلاشی برای هدایت آنها فروگذار نکردند، این تعبیر، در مورد کسانی که نهایت دلسوزی درباره فرد یا جمعیتی به خرج می دهند گفته می شود، به علاوه این تعبیر حاکی از یک نوع برابری و نفی هر گونه تفوق طلبی و ریاست طلبی است.

یعنی این مردان خدا هیچ گونه داعیه ای در زمینه هدایت آنها در سر نداشتند، بلکه صرفاً به خاطر نجات آنان از گرداب بدبختی دست و پا می کردند. به هر حال، روشن است تعبیر «أَخَاهُمْ» هرگز اشاره به برادری دینی نیست؛ زیرا این اقوام غالباً به دعوت اصلاح طلبانه پیامبرانشان پاسخ مثبت ندادند.

پس از آن می فرماید: هود دعوت خود را از مسأله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی شروع کرده «به آنها گفت: ای قوم من! خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی برای شما غیر او نیست، آیا پرهیزگاری را پیشه نمی کنید؟» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ).

ولی این جمعیت خودخواه و متکبر، مخصوصاً ثروتمندان از خود راضی که قرآن از آنها تعبیر به «مَلَأَ» کرده است، یعنی ظاهر آنها چشم پرکن بود، به هود همان گفتند که: قوم نوح(علیه السلام) به نوح گفته بودند.

بلکه نسبت سفاهت نیز به او داده، می فرماید: «اشراف قوم او گفتند: ما تو را در سفاهت و سبک مغزی می بینیم و گمان می کنیم تو از دروغگویان باشی!» (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

«سفاهت» و سبک مغزی از نظر آنها این بود که: انسانی بر خلاف سنت های محیط هر چند غلط و نادرست باشد به پا خیزد، و حتی جان خود را در این راه به خطر افکند. سفاهت در منطق آنان این بود که: کسی هم‌رنگ محیط نشود و نان را به نرخ روز نخورد و برای سنت شکنی به پا خیزد و هر گونه ناراحتی و دردسری را برای خود بخرد.

اما هود با وقار و ادبی که مخصوص پیامبران و رهبران راستین و پاک است، بی آن که از گفته آنان عصبانی، یا دلسرد و مأیوس گردد، «گفت: ای جمعیت من! هیچ گونه سفاهتی در من نیست و وضع رفتار و گفتار من بهترین دلیل بر سرمایه های عقلانی من است، من فرستاده پروردگار جهانیانم» (قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

سپس اضافه کرد: «من وظیفه دارم رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و دستورهائی را که ضامن سعادت و خوشبختی شما و نجات از گرداب شرک و فساد است در اختیار شما بگذارم، آن هم در نهایت دلسوزی، خیرخواهی و در نهایت امانت و درستکاری» (أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ).

آنگاه هود (علیه السلام) در برابر افرادی که از بعثت یک انسان به عنوان پیامبر در تعجب بودند، به همان مطلبی اشاره می کند که نوح (علیه السلام) پیامبر نیز به قوم خود گفته بود و آن این که: «آیا تعجب می کنید که از طرف پروردگارتان به فردی از شما

وحی شود، تا شما را از کیفرهائی که به خاطر اعمالتان در پیش دارید بیم دهد؟! (أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ).

و به دنبال آن برای تحریک عواطف خفته آنها و برانگیختن حس شکرگزاری در درون جانیشان قسمتی از نعمت های پروردگار را، برای آنان شرح داده می فرماید: «به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم نوح قرار داد و هنگامی که آنها بر اثر طغیانشان به وسیله طوفان نابود شدند، سرزمین های وسیع و گسترده آنان را با تمام نعمت هائی که داشتند در اختیار شما قرار داد» (وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ).

به علاوه «به شما قدرت فوق العاده جسمانی و نیروی بدنی عنایت کرد» (وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً).

جمله: زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً: «شما را از نظر آفرینش گسترش داد» ممکن است - همان طور که در بالا اشاره کردیم - به قدرت جسمانی قوم عاد اشاره باشد؛ زیرا هم از آیات مختلف قرآن و هم از تواریخ برمی آید که آنها مردمی درشت استخوان، قوی پیکر و نیرومند بودند، چنان که در آیه ۱۵ سوره «فصلت» از قول آنها می خوانیم: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً: «چه کسی از ما نیرومندتر است»؟

و در آیه ۷ سوره «حاقه» در مورد بلائی که به جرم اعمالشان بر سر آنها آمد می خوانیم: فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٌ: «قوم عاد را می دیدی که بر اثر طوفان آن چنان روی زمین افتاده اند که گویا تنه های درختان نخل بود که به روی زمین افتاده بود»!

و نیز می تواند به افزایش ثروت، قدرت مالی و تمدن ظاهری و پیشرفته آنها اشاره باشد، آن چنان که از آیات دیگر قرآن و تواریخ استفاده می شود، ولی احتمال اول با ظاهر آیه متناسب تر است.

و در پایان به آن جمعیت خودخواه خاطرنشان می سازد که: «نعمت های گوناگون پروردگار را به خاطر بیاورید تا حسن شکرگزاری شما برانگیخته شود و در برابر فرمان او تسلیم شوید شاید رستگار گردید» (فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

اما در مقابل این اندرزها و راهنمایی های منطقی و یادآوری نعمت های الهی آنها که منافع مادی خود را در خطر می دیدند و قبول دعوت او را مانع هوسبازی های خویش می دانستند، در مقام مخالفت بر آمده صریحاً اعلام داشتند: «آیا تو برای این آمده ای که ما را به سوی خدای یگانه دعوت کنی و ما تمام معبودهائی را که پدران و نیاکانمان سالیان دراز در برابر آن سر تعظیم فرود آورده و به عظمت شناخته اند، رها سازیم؟! (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا)، نه هرگز چنین چیزی ممکن نیست.

همان طور که ملاحظه می کنید سطح افکار آنان به قدری پائین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود، مایه افتخار می پنداشتند.

جالب این که: تنها منطق آنان در این زمینه همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود و گرنه، چگونه ممکن بود بتوانند، تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند؟

و سرانجام برای این که امید «هود» را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند گفتند: «اگر راست می گوئی و عذاب ها و مجازات هائی را که به ما وعده می دهی حقیقت دارد، هر چه زودتر آنها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن!» (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم.

در آیه بعد اعلام می دارد: هنگامی که سخن به اینجا رسید و آخرین حرف خود را که نشانه امتناع کامل از قبول دعوت هود بود زدند و او به کلی از هدایت آنان مأیوس شد، به آنها گفت: اکنون که چنین است بدانید «عذاب و کیفر و خشم خدا بر شما مسلماً واقع خواهد شد» (قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ).

«رِجْس» در اصل، به معنی چیز ناپاک است و بعضی از مفسران معتقدند ریشه اصلی آن معنی وسیع تری دارد، و به معنی هر چیزی است که باعث دوری و تنفر می شود.

و لذا به انواع پلیدی ها، نجاست ها و مجازات ها، «رِجْس» گفته می شود؛ زیرا همه این امور موجب فاصله گرفتن انسان و تنفر او می گردد.

در هر صورت، این کلمه در آیه فوق می تواند به معنی مجازات و عذاب الهی باشد و ذکر آن با جمله «قَدْ وَقَعَ» که به صورت فعل ماضی است اشاره به این است که به طور قطع شما مستحق عذاب شده اید و دامناتان را خواهد گرفت.

و نیز ممکن است به معنی پلیدی و آلودگی روح باشد، یعنی آن چنان در گرداب انحراف و فساد فرو رفته اید که روح شما در زیر پوششی از آلودگی ها قرار گرفته است و به خاطر آن مشمول غضب خدا شده اید.

سپس برای این که گفتار آنها درباره بت ها بدون پاسخ نماند، اضافه می کند: «آیا شما با من در مورد چیزهایی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند، و نیاکان شما اسم خدا بر آنها گذارده اند، و به دروغ آثار و خاصیتی برای آنها قائل شده اند، به مجادله برخاسته اید، در حالی که هیچ گونه فرمان و حجتی از ناحیه خدا در این

باره نازل نشده است» (أُتْجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَائُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ).

در حقیقت بت های شما از الوهیت، تنها یک اسم بی مسمی دارند، اسمی که زائیده پندارهای خام شما و نیاکانتان است و گر نه با قطعات سنگ و چوب دیگر بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارد.

هود سپس فرمود: «اکنون که چنین است شما در انتظار بمانید من هم با شما انتظار می کشم، شما در این انتظار باشید که بت ها یاریتان کنند و من در انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید» (فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ)، و آینده نشان خواهد داد کدام یک از این دو انتظار به حقیقت نزدیک تر خواهد بود.

در آخرین آیه مورد بحث، سرانجام کار این قوم لجوج را در عبارت کوتاهی چنین بیان کرده است: «ما هود و کسانی که با او بودند را به لطف و رحمت خود، رهائی بخشیدیم، و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و حاضر نشدند ایمان بیاورند و در برابر حق تسلیم شوند، قطع و نابود ساختیم» (فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ).

«دابر» در لغت، به معنی آخر و پایان چیزی است، بنابراین، مفهوم آیه این است که آنها را تا به آخر نابود ساختیم و ریشه هایشان به کلی قطع شد.

درباره قوم عاد و بقیه خصوصیات زندگی آنها و چگونگی مجازات و عذابی که بر آنها نازل شد، به خواست خدا مشروحاً در تفسیر سوره «هود» بحث خواهیم کرد.

- ٧٣ وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ
- ٧٤ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
- ٧٥ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ
- ٧٦ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
- ٧٧ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ
- ٧٨ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ
- ٧٩ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

ترجمه:

۷۳ - و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را بپرستید، که جز او، معبودی برای شما نیست! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده: این «ناقه» الهی برای شما معجزه ای است؛ او را به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا (از علف های بیابان) بخورد! و آن را آزار نرسانید، که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت!

۷۴ - و به خاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم «عاد» قرار داد، و در زمین مستقر ساخت، که در دشت هایش، قصرها برای خود بنا می کنید؛ و در کوه ها، برای خود خانه ها می تراشید! بنابراین، نعمت های خدا را متذکر شوید! و در زمین، به فساد نکوشید!

۷۵ - (ولی) اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا (به راستی) شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟!» آنها گفتند: «ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده ایم».

۷۶ - متکبران گفتند: «(ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، کافریم».

۷۷ - سپس «ناقه» را پی کردند، و از فرمان پروردگارش سرپیچیدند؛ و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه ما را با آن تهدید می کنی، بیاور!»

۷۸ - سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان، (تنها) جسم بی جانیشان در خانه هاشان باقی مانده بود.

۷۹ - (صالح) از آنها روی برتافت؛ و گفت: «ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی (چه کنم که) شما خیرخواهان را دوست ندارید!»

تفسیر:

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود

در این آیات، به قیام «صالح» پیامبر بزرگ خدا در میان قوم «ثمود» که در یک منطقه کوهستانی میان «حجاز» و «شام» زندگی می کردند اشاره شده و بحث های عبرت انگیز گذشته درباره قوم نوح(علیه السلام) و هود(علیه السلام) را بدین وسیله ادامه می دهد.

البته در سوره های «هود»، «شعراء»، «قمر» و «شمس» به این ماجرا نیز اشاره شده، و از همه جا مشروح تر سرگذشت این جمعیت در سوره «هود» آمده است.

در این آیات، تنها فشرده ای از گفتگوهای صالح(علیه السلام) با قوم ثمود و سرانجام کار آنها بیان گردیده است.

نخست می فرماید: «ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم» (وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا).

به علت اطلاق کلمه «برادر» به این پیامبران در ذیل آیه ۶۵ همین سوره در داستان هود اشاره شد.

پیامبر آنان صالح(علیه السلام) نیز همانند سایر پیامبران، نخستین گام را در راه هدایت آنها از مسأله توحید و یکتاپرستی برداشت و به آنها گفت: «ای قوم من! خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او ندارد» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

سپس اضافه نمود من بدون دلیل چیزی نمی گویم، «بینة و دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمده است و این همان شتری است که خداوند برای شما معجزه قرار داده است» (قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ

آیة).

«ناقه» در اصل، به معنی شتر ماده است.

در هفت مورد از قرآن مجید به ناقة صالح اشاره شده. (۱)

اما این که شتر چگونه شتری بوده و چگونه به عنوان یک معجزه و دلیل دندان شکن به قوم صالح معرفی گردیده؟ شرح آن به خواست خدا در سوره «هود» ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد.

ضمناً باید توجه داشت، اضافه «ناقه» به «الله» در آیات فوق، به اصطلاح از قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که: ناقة مزبور، یک شتر معمولی و عادی نبوده، بلکه امتیازاتی داشته است.

سپس به آنها می گوید: «مزاحم این ناقة نشوید، بگذارید در سرزمین خدا به چرا پردازد، و به او آزار مرسانید که عذاب دردناکی شما را فرا خواهد گرفت» (فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

اضافه «أَرْض» به «الله» (زمین خدا) اشاره به این است که این شتر مزاحم کسی نیست و تنها از علف بیابان استفاده می کند، بنابراین نمی بایست مزاحم او شوند.

در آیه بعد، موقعیت آنها در این جهان را خاطرنشان ساخته، می فرماید: «به خاطر داشته باشید خداوند شما را جانشینان در روی زمین بعد از قوم عاد قرار داد، و در آن مستقر ساخت» (وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

۱ - «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: ناقة، در اصل به چیزی گفته می شود که تسلیم و رام و آماده و مهیا است و اطلاق آن به شتر ماده شاید به همین جهت است که آمادگی بیشتری برای سواری دارد.

(«مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۲۹۰، ذیل آیه، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق).

یعنی از یکسو نعمت های فراوان الهی را فراموش نکنید. و از سوی دیگر، توجه داشته باشید که پیش از شما اقوام طغیانگری مانند قوم عاد بودند که بر اثر مخالفت هایشان به عذاب الهی گرفتار شدند و نابود گردیدند. پس از آن، روی بعضی از نعمت ها و امکانات خداداد قوم ثمود تکیه کرده می فرماید: شما در سرزمینی زندگی دارید که هم دشت های مسطح با خاک های مساعد و آماده دارد که «می توانید قصرهای مجلل و خانه های مرفه در آن بسازید و هم کوهستان های مستعدی دارد که می توانید خانه هایی مستحکم در دل سنگ ها (برای فصل زمستان و شرائط جوی سخت) ایجاد کنید و بتراشید» (تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا). از این تعبیر، چنین به نظر می رسد که آنها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می دادند، در فصل بهار و تابستان در دشت های وسیع و پربرکت به زراعت و دامداری می پرداختند و به همین جهت خانه های مرفه و زیبایی در دشت داشتند. و به هنگام فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول، به خانه های مستحکمی که در دل صخره ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث بر کنار بود، آسوده خاطر زندگی می کردند. و در پایان آیه می فرماید: «این همه نعمت های فراوان خدا را یادآور شوید و در زمین فساد نکنید و کفران نعمت ننمائید» (فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ). (۱)

۱ - «تَعْثَوْا» از ماده «عثی» به معنی تولید فساد است، منتها این ماده بیشتر به مفاصد اخلاقی و ۲ معنوی گفته می شود در حالی که ماده «عیث» به مفاصد حسی اطلاق می گردد. بنابراین، ذکر کلمه «مُفْسِدِينَ» بعد از جمله «لَا تَعْثَوْا» به عنوان تأکید می باشد؛ زیرا هر دو یک معنی را می رساند.

آنگاه به عکس العمل قوم ثمود در برابر تبلیغات صالح پرداخته است و ملاحظه می کنیم جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بد باطن که از آنها تعبیر به «مَلَأَ» (چشم پر کن) شده است، سر رشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند.

و از آنجا که عده قابل ملاحظه ای از توده های خوش فکر و پاکدل - که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند - دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند، مخالفت خود را با این گروه شروع کردند، قرآن می فرماید:

«این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند گفتند: آیا به راستی شما می دانید که صالح از طرف خداوند برای راهنمایی ما فرستاده شده است؟» (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ).

البته هدف آنها از این سؤال جستجوی حق نبود، بلکه می خواستند با القای شبهات در دل آنها وسوسه ایجاد کنند، و روحیه آنان را تضعیف نمایند، و به گمان این که همانند دورانی که در بند بودند، مطیع و فرمانبردار آنهاوند از حمایت صالح دست بردارند.

ولی به زودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می کرد روبرو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که: «(ما نه تنها می دانیم صالح فرستاده خدا است بلکه) ما به آنچه او مأموریت دارد، و دعوت به سوی آن می کند، ایمان آورده ایم» (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

اما این مغروران متکبر دست از کار خود برداشتند و مجدداً به تضعیف روحیه جمعیت مؤمنان اقدام کردند، قرآن می فرماید: «آنها که استکبار ورزیدند گفتند: ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم» (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَتُّمْ بِهِ كَافِرُونَ).

و از آنجا که آنها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان همیشه در جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند، چنین می پنداشتند: این بار نیز با اظهار کفر و بی ایمانی، الگو برای دگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد.

ولی به زودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا، شخصیت تازه ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره مند شده اند.

جالب توجه این که: در آیات فوق از اشراف بی ایمان به عنوان «مستکبران» و از توده های زحمت کش با ایمان، به عنوان «مستضعفان» یاد شده، و این نشان می دهد که: دسته اول با خودبرتربینی و غصب حقوق مردم زیردست و جذب نیروهای آنها به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می توان از آنها به طبقه «استثمارکننده» و «استثمارشونده» تعبیر کرد.

قرآن پس از آن از عکس العمل مأیوس شدن مستکبران و آخرین تصمیم آنها چنین خبر می دهد:

هنگامی که ثروتمندان متکبر و خودخواه از ایجاد تزلزل در پایه های ایمان توده های مردم با ایمان مأیوس شدند.

و از سوی دیگر می دیدند با وجود «ناقه» که معجزه صالح محسوب می شد، سم پاشی های آنها به جایی نمی رسد، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند، و قبل از هر چیز «آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند» (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ). (۱)

و به این نیز قناعت نکردند بلکه به سراغ صالح (علیه السلام) رفتند و صریحاً به او «گفتند: اگر تو فرستاده خدا هستی هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست» (وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتُنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ).

یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم و این تهدیدها همه بی اساس است. این سخن در حقیقت، بر پا ساختن یک نوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف روحیه صالح و مؤمنان بود.

سپس نتیجه این سرپیچی و تهدید و کفر آنها را چنین بازگو می کند:

هنگامی که آنها ستیزه جوئی و طغیانگری را به آخر رساندند و آخرین بارقه آمادگی ایمان را در وجود خود خاموش ساختند، مجازات الهی که طبق قانون انتخاب اصلح، و از میان بردن موجودات فاسد و مفسد صورت می گیرد، به سراغ آنها آمد.

«لرزه ای آن چنان قصرها و خانه های مستحکمشان را تکان داد و فرو ریخت و زندگی پر زرق و برق آنها را در هم کوبید که صبحگاهان تنها جسم بی جان آنها در خانه هایشان باقی مانده بود» (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي

۱ - منظور از «پی کردن» شتر و اسب و مانند آن، آن است که «عصب» محکم مخصوصی را که در پشت پای او قرار دارد و عامل اصلی برای حرکت و راه رفتن است قطع کنند، چنین حیوانی فوراً بر زمین می غلطد و هیچ گونه قدرت بر حرکت نخواهد داشت.

دَارِهِمْ جَائِمِينَ).

«جَائِم» در اصل از ماده «جثم» (بر وزن خشم) به معنی نشستن روی زانو و توقف در یک مکان است، و بعید نیست این تعبیر، اشاره به آن باشد که هنگام وقوع زلزله شدید آنها در خواب خوش فرو رفته بودند، ناگهان به پا خاستند همین که بر سر زانو نشستند، حادثه به آنها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فرو ریختن دیوارها و یا صاعقه ای که با آن زلزله همراه بود، جان خود را در همان حالت از دست دادند!

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «بعد از این جریان، صالح از آنها روی برتافت و به آنها گفت: من حق رسالت پروردگارم را ادا کردم و آنچه گفتنی بود به شما گفتم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردم، لکن شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید» (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ).

نکته ها:

۱ - قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن این که: از آیه ماقبل آخر استفاده می شود که وسیله نابودی این قوم سرکش، «زلزله» بود، اما از آیه ۱۳ سوره «فصلت» بر می آید که «صاعقه» آنها را نابود کرد، و در آیه ۵ سوره «حاقه» می خوانیم: فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ: یعنی «قوم ثمود به وسیله یک عامل ویرانگر از میان رفتند»، آیا در میان این تعبیّرات، تضادی وجود دارد؟ پاسخ این سؤال را می توان در یک جمله خلاصه کرد: و آن این که هر سه

عامل به یک چیز بازگشت می کند، و یا لازم و ملزوم یکدیگرند. بسیار می شود که زمین لرزه در یک منطقه بر اثر صاعقه های عظیم ایجاد می شود، یعنی نخست صاعقه تولید می شود و به دنبال آن زمین لرزه به وجود می آید، و اما «طائِفَه» به معنی موجودی است که از حدّ خود تجاوز کند و این، هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه، بنابراین، تضادی در میان آیات نیست.

* * *

۲ - گفتگوی صالح پس از نابودی
سؤال دیگری که در مورد آخرین آیه پیش می آید این است که: آیا این گفتگوی صالح (علیه السلام) بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است؟
و یا این که این گفتگوی نهائی صالح (علیه السلام) با آنها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده؟

در حالی که در عبارت قرآن بعد از جریان مرگ آنها ذکر شده است؟
احتمال دوم با ظاهر خطاب، سازگارتر است؛ زیرا گفتگو با آنها نشان می دهد: آنها زنده بوده اند.

ولی احتمال نخست، نیز چندان بعید نیست؛ زیرا بسیار می شود برای عبرت گرفتن افراد بازمانده، چنین گفتگوهای را با گذشتگان و ارواح آنها انجام می دهند.
در تاریخ زندگانی علی (علیه السلام) می خوانیم: پس از جنگ «جمل» در کنار جسد «طلحه» ایستاده گفت: «ای طلحه! تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی، حیف که آنها را برای خود حفظ نکردی». (۱)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحات ۲۰۰ و ۳۳۸ - «احتجاج شیخ طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۲۳۹، دار النعمان - «درر الاخبار»، صفحه ۲۲۶، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.

و نیز در اواخر «نهج البلاغه» می خوانیم که: علی (علیه السلام) به هنگامی که از جنگ «صفین» باز می گشت در پشت دروازه «کوفه» رو به قبرستان کرده «نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آنها گفت: شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شما خواهیم بود!» (۱)

و در تاریخ جنگ «بدر» آمده: پس از آن که سران کفر کشته شدند و جسد آنها را در چاهی ریختند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر سر چاه آمده فرمود: «من وعده حق را یافتم، شما چطور؟» (۲)

* * *

-
- ۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۰.
 - ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۰۷ و جلد ۱۸، صفحه ۱۸۸ و جلد ۱۹، صفحه ۳۴۶ - «اعلام الوری»، صفحه ۷۷، دار الکتب الاسلامیه - «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۳۰، انتشارات جامعه مدرسین قم - «مسند احمد»، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، دار صادر بیروت - «صحیح بخاری»، جلد ۲، صفحه ۱۰۱، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ.ق.

۸۰ وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ

الْعَالَمِينَ

۸۱ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

۸۲ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ

يَتَطَهَّرُونَ

۸۳ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

۸۴ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

ترجمه:

۸۰ - و (به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام

می دهید که هیچ یک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟!»

۸۱ - آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و

منحرفی) هستید!»

۸۲ - ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: «اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید،

که اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما هم صدا نیستند)»!

۸۳ - (چون کار به اینجا رسید)، ما او و خاندانش را رهائی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از

بازماندگان (در شهر) بود»

۸۴ - و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم؛ (که آنها را در هم کوبید و نابود

ساخت). پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد!

تفسیر:

سرنوشت دردناک قوم لوط

در این آیات، قرآن، صحنه عبرت انگیز دیگری از سرگذشت پیامبران را بازگو می کند، و هدف آیات پیشین را تعقیب و تکمیل می نماید، و آن سرگذشت پیامبر بزرگ خدا «لوط» (علیه السلام) و قوم او است.

این ماجرا در چندین سوره قرآن از جمله سوره «هود»، «حجر»، «شعراء»، «انبیاء»، «نمل» و «عنکبوت» آمده است.

در اینجا در ضمن پنج آیه، به فشرده گفتگوهای لوط و قومش اشاره شده است و این چنین بر می آید که در این سوره، تنها هدف این بوده که: عصاره ای از درگیری های این پیامبران و گفتگوهای آنان با جمعیت های سرکش، منعکس گردد، ولی شرح کامل سرگذشت آنان به سوره های دیگر قرآن موکول شده است، ما هم به خواست خداوند مشروح سرگذشت این جمعیت را در سوره «هود» و «حجر» خواهیم آورد.

اکنون به تفسیر آیات مورد بحث توجه کنید.

در آیه نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید لوط پیامبر را هنگامی که به قوم خود گفت: آیا شما عمل زشت و ننگینی انجام می دهید که احدی از جهانیان تا کنون مرتکب آن نشده است؟! (وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ).

اشاره به این که این گناه، علاوه بر این که خود یک عمل زشت و فوق العاده ننگین است، قبل از شما در هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است، و این، زشتی آن را چند برابر می کند؛ زیرا پایه غلط و سنت شوم و وسیله ای برای گناه دیگران در آینده نزدیک و دور خواهد بود.

از این آیه به خوبی بر می آید که: این عمل زشت، از نظر تاریخی به قوم لوط منتهی می شود که مردمی بودند، ثروتمند، مرفه، شهوت ران و هواپرست که شرح آن را در ذیل آیات سوره هائی که در بالا اشاره کردیم به خواست خدا خواهیم داد.

در آیه بعد، گناهی را که در آیه قبل به طور سربسته ذکر شده، تشریح می کند و می فرماید: «شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، و از زنان صرف نظر می کنید» (إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ).

چه انحرافی از این بدتر و بالاتر که وسیله تولید نسل را که آمیزش زن و مرد است، و خداوند آن را به طور غریزی در هر انسانی قرار داده، رها کنند، و سراغ «جنس موافق» بروند. کاری که اصولاً بر خلاف فطرت و ساختمان طبیعی جسم و روح انسان و غریزه تحریف نیافته او است و نتیجه اش عقیم ماندن هدف آمیزش جنسی است. و به تعبیر دیگر، تنها اثرش یک اشباع کاذب جنسی و از بین بردن هدف اصلی، یعنی ادامه نسل بشر می باشد.

و در پایان آیه، به عنوان تأکید می فرماید: «شما جمعیت اسراف کارید» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ). یعنی از حدود الهی قدم بیرون گذارده و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان شده اید.

ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که آنها نه تنها در مورد غریزه جنسی راه اسراف را می پیمودند، که در همه چیز و همه کار گرفتار چنین انحراف

و زیاده روی بودند.

جالب توجه این که: آیه نخست، مطلب را به طور سربسته، و آیه دوم به وضوح بیان می کند، و این، یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم می باشد، هر گاه کسی کار بسیار بدی انجام دهد، سرپرست آگاه و بیدارش، برای اهمیت موضوع به او می گوید: «تو گناه بزرگی انجام داده ای!» و هر چه می گوید: چه کرده ام؟ باز می گوید: گناه بزرگی انجام داده ای! سرانجام پرده از روی آن برداشته و آن را تشریح می کند، این طرز بیان، فکر طرف را تدریجاً آماده می سازد تا به اهمیت عمل خلاف خویش واقف گردد.

آنگاه به جواب لجوجانه و غیر منطقی قوم لوط اشاره کرده، می فرماید: «آنها هیچ گونه جوابی در برابر دعوت این پیامبر خیرخواه، دلسوز و مصلح نداشتند جز این که با خشم و عصبانیت گفتند: لوط و پیروان او را از شهر خود بیرون کنید، که مردمی پاکند و گناه نمی کنند» (وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ).

گناهشان چیست؟ گناهشان این است که مردمی پاکند و پاکی کم گناهی نیست!

اینها نه تنها با ما همصدا نمی شوند، که مزاحم ما نیز هستند!

و این جای تعجب نیست که یک جمعیت آلوده و گناهکار، افراد پاکدامن را به جرم پاکدامنی از خود برانند، آنها چنین افرادی را مزاحم شهوات خویش می بینند، و نقاط قوت و افتخار چنین پاکدامنانی در نظر آنها نقطه ضعف و عیب به حساب می آید!

این احتمال نیز در تفسیر جمله «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» وجود دارد، که قوم

لوط می خواستند، این پیامبر و پیروانش را متهم به «تظاهر و ریاکاری» کنند، همان طور که بسیار شنیده ایم و در اشعار خوانده ایم که افراد شراب خوار و آلوده، افراد پاک را به ریاکاری متهم می کنند، و «خرقه آلوده به شراب خویش» را از «سجاده زاهد» برتر می شمارند، و این یک نوع تبرئه کاذب است که این آلودگان بدبخت برای خود دست و پا می کنند.

با توجه به آنچه در سه آیه فوق بیان شد، هر داور منصفی می تواند حکم محکومیت چنین قوم و ملتی را صادر کند که در برابر پند و اندرز منطقی و نصیحت و خیرخواهی یک مصلح بزرگ اجتماعی، تنها متوسل به زور و تهدید و تهمت شوند.

لذا در آیه بعد می فرماید: «چون کار به اینجا رسید ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پاکدامن بودند، نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبهکار رها ساختیم؛ زیرا او از نظر عقیده و آئین و مذهب با آنان هماهنگ بود» (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ). (۱)

بعضی گفته اند: کلمه «أهل» گرچه معمولاً به خویشاوندان نزدیک گفته می شود، ولی در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده یعنی آنها نیز جزء خانواده او محسوب شده اند. ولی به طوری که از آیه ۳۶ سوره «ذاریات» برمی آید هیچ کس از قوم لوط جز خانواده و کسان نزدیک او ایمان نیاوردند، بنابراین «اهل» در اینجا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است.

۱ - «غابر» به کسی می گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند، همان طور که خانواده «لوط» با او رفتند و تنها همسر او در شهر باقی ماند و به سرنوشت گنهکاران گرفتار شد.

و از آیه ۱۰ سوره «تحریم» اجمالاً استفاده می شود که همسر لوط در آغاز زن سربه راهی بود، سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرأت بخشید.

در آخرین آیه، اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به مجازات شدید و وحشتناک این قوم کرده می فرماید: «ما بارانی بر آنها فرستادیم» (وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا)، اما چه بارانی؟! بارانی از سنگ که آنها را در هم می کوبید و نابود می کرد.

گر چه در آیه فوق نوع این باران بیان نشده است اما از ذکر کلمه «مَطَرًا» (بارانی) به طور سربسته، روشن می شود که از باران های معمولی نبوده بلکه بارانی از سنگ بوده چنان که در آیه ۸۳ سوره «هود» آمده است.

و در پایان می افزاید: «اکنون تماشا کن بین سرانجام کار مجرمان به کجا کشید» (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ).

گر چه روی سخن در اینجا به پیامبر است اما پیدا است که هدف، عبرت گرفتن همه افراد با ایمان می باشد.

باز هم یادآور می شویم: مشروح سرگذشت این جمعیت و همچنین ضررهای گوناگون عمل شنیع «لواط و همجنس گرائی» و حکم آن از نظر قوانین اسلام در ذیل آیات سوره «هود» و «حجر» بیان خواهد شد.

- ۸۵ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ
- ۸۶ وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُكُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
- ۸۷ وَ إِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

ترجمه:

۸۵ - و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، که جز او معبودی ندارید! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است؛ بنابراین، حق پیمان و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نکاهید! و در روی زمین، بعد از آن که (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید!

۸۶ - و بر سر هر راه نشینید که (مردم با ایمان را) تهدید کنید و مؤمنان را از راه خدا باز دارید، و (با القای شبهات)، آن را کج و معوج نشان دهید! و به خاطر بیاورید زمانی را که اندک بودید، و او شما را فزونی داد! و بنگرید سرانجام مفسدان چگونه بود!

۸۷ - و اگر گروهی از شما به آنچه من به آن فرستاده شده ام ایمان آورده اند، و گروهی ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند، که او بهترین داوران است!»

تفسیر:

رسالت شعیب در مدین

در این آیات، پنجمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین و درگیری انبیاء بزرگ با آنان، یعنی قوم «شعیب» (علیه السلام) مطرح شده است.

شعیب (علیه السلام) که نسبش طبق تواریخ با چندین واسطه به «ابراهیم» (علیه السلام) می رسد، به سوی اهل «مدین» مبعوث گردید.

«مدین» از شهرهای شام بود، مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت، که در میان آنها بت پرستی و همچنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملاً رائج بود.

شرح درگیری این پیامبر بزرگ، با اهل «مدین» در سوره های متعددی از قرآن مخصوصاً سوره «هود» و «شعراء» آمده است، و ما به پیروی از قرآن مجید در ذیل آیات سوره «هود» به خواست خدا در این زمینه مشروحاً بحث خواهیم کرد، و در اینجا تنها فشرده قسمتی از این ماجرا را طبق آیات فوق بیان می کنیم.

در نخستین آیه، خداوند می فرماید: «ما به سوی مردم مدین، برادر آنها شعیب را فرستادیم» (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا).

جمعی از مفسران، مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و «فخر رازی» در تفسیر معروف خود، نقل کرده اند که: «مدین» در اصل، نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل (علیه السلام) بوده، و چون فرزندان و نواده های او در سرزمینی در

طریق «شام» سکونت اختیار کردند به نام «مدین» نامیده شد. (۱)
در این که: چرا تعبیر به «أَخَاهُمْ» (برادرشان) شده است، در ذیل آیه ۶۵ همین سوره توضیح دادیم.

پس از آن، اضافه می کند: شعیب دعوت خود را همانند پیامبران دیگر از مسأله توحید شروع کرد و «صدا زد ای قوم من! خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

و افزود: این حکم، علاوه بر این که فرمان عقل است، به وسیله «دلائل روشنی که از طرف خداوند برای شما آمده» نیز اثبات شده است (قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ).

در این که این «بَيِّنَةٌ» (دلیل روشن) چگونه چیزی بوده است، در آیات فوق سخنی از آن به میان نیامده، ولی ظاهر این است که اشاره به معجزات شعیب است.

این پیامبر بزرگ، پس از دعوت به توحید، به مبارزه با مفساد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آنها برخاسته، نخست آنان را که آلوده به کم فروشی و تقلب و تزویر در معامله بودند از این کار باز می دارد و می گوید: «اکنون که راه خدا برای شما آشکار شده حق پیمان و وزن را ادا کنید و از حقوق مردم چیزی کم نگذارید» (فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ). (۲)

روشن است نفوذ هر گونه خیانت و تقلب در امر معاملات، پایه های اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگ ترین پشتوانه اقتصادی ملت ها است متزلزل

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۰۲ و جلد ۵، صفحه ۳۲۰، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۴، صفحه ۱۷۲ و جلد ۱۶، صفحه ۱۲۹ و...، دار الکتب العلمیه، تهران، طبع دوم.

۲ - «بخس» به معنی کم گذاردن حقوق افراد و پائین آمدن از حد است، به گونه ای که موجب ظلم و ستم گردد.

و ویران می سازد، و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می آورد. به همین دلیل، یکی از موضوعات مهمی که شعیب (علیه السلام) روی آن انگشت گذاشت، همین موضوع بود.

سپس به یکی دیگر از کارهای خلاف آنها اشاره کرده می فرماید: «در روی زمین بعد از آن که در پرتو ایمان و کوشش های انبیاء اصلاح شده است، فساد نکنید» (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا).

مسلم است که از تولید فساد، اعم از فساد اخلاقی یا بی ایمانی یا ناامنی، هیچ کس بهره ای نمی گیرد، لذا در آخر آیه اضافه می کند: «این به سود شما است اگر ایمان داشته باشید» (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

گویا اضافه کردن جمله «إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» اشاره به این است که: این دستورات اجتماعی و اخلاقی، هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از نور ایمان روشن گردد، اما اگر بدون پشتوانه ایمان باشد و تنها روی یک سلسله مصالح مادی تکیه کند، دوام و بقائی نخواهد داشت.

در آیه بعد به چهارمین نصیحت شعیب (علیه السلام) اشاره شده، آنجا که می فرماید: «شما بر سر راه مردم ننشینید و آنها را تهدید نکنید و سدّ راه خدا نشوید و با القای شبهات راه مستقیم حق را در نظر آنها کج و معوج نشان ندهید» (وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا).

در این که آنها چگونه افراد متمایل به ایمان را تهدید می کردند، مفسران احتمالات متعددی داده اند:

بعضی احتمال داده اند: از طریق تهدید به قتل.

بعضی از طریق راهزنی و گرفتن اموال مردم با ایمان، ولی متناسب با بقیه جمله های آیه همان معنی اول است.

و در پایان آیه، پنجمین نصیحت شعیب (علیه السلام) که یادآور نعمت های پروردگار برای تحریک حسّ شکرگزاری آنها است آمده، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که شما افراد کمی بودید خداوند جمعیتتان را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را فزون تر ساخت» (وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ).

«و نیز خوب بنگرید که سرانجام کار مفسدان به کجا منتهی شد؟» و به دنبال آنها گام برندارید (وَ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ).

ضمناً از جمله فوق استفاده می شود: بر خلاف تبلیغات حساب نشده ای که امروز می کنند، در اکثر موارد کثرت نفرات، می تواند سرچشمه قدرت، عظمت و پیشرفت جامعه باشد، البته به شرطی که با برنامه های منظم، زندگی آنها از نظر مادی و معنوی تأمین گردد.

آخرین آیه مورد بحث، در واقع پاسخی است به بعضی از گفته های مؤمنان و کافران قوم اود؛ زیرا مؤمنان بر اثر فشارهایی که از طرف کافران به آنها وارد می شد، طبعاً این سؤال را از پیامبرشان می کردند، که ما تا کی در شکنجه و فشار خواهیم بود؟ مخالفان او نیز از این که مجازات الهی فوراً دامانشان را نگرفته بود جرأت و جسارت پیدا کرده، می گفتند: اگر راستی تو از طرف خدا هستی پس چرا با این مخالفت های ما هیچ گزندی متوجه ما نمی شود.

شعیب (علیه السلام) می گوید: «اگر طایفه ای از شما به آنچه من مبعوث شده ام ایمان آورده و جمعیت دیگری ایمان نیاورده اند، نباید موجب غرور کافران و یأس

مؤمنان گردد، شما صبر کنید تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین حاکمان است» (وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ).

یعنی آینده نشان خواهد داد، چه کسانی بر حق بوده اند و چه کسانی بر باطل.

آغاز جزء ۹ قرآن مجید

آیه ۸۸ سوره «اعراف»

۸۸ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ
 آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ
 ۸۹ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْتُمْ فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ
 مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ
 عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ
 خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

ترجمه:

۸۸ - اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: «ای شعیب! به یقین، تو و کسانی را که به تو
 ایمان آورده اند، از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد، یا به آئین ما باز گردید!» گفت: «آیا
 (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم؟»
 ۸۹ - اگر ما به آئین شما بازگردیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ
 بسته ایم؛ و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم مگر این که خدائی که پروردگار ماست
 بخواهد؛ علم پروردگار ما، به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خدا توکل کرده ایم. پروردگارا!
 میان ما و قوم ما به حق داوری کن، که تو بهترین داورانی!

تفسیر:

تهدید شعیب (علیه السلام)

در این آیات: عکس العمل قوم شعیب (علیه السلام) در برابر سخنان منطقی این پیامبر بزرگ
 بیان شده است، و از آنجا که اشراف متکبر و مغرور زمان او، از نظر ظاهر

بسیار نیرومند بودند، عکس العمل آنها نیز شدیدتر از دیگران بود. آنها نیز مانند همه متکبران مغرور، روی زور و قدرت خویش تکیه کرده، به تهدید شعیب و یارانش پرداختند، چنان که قرآن می فرماید: «اشراف زورمند و مستکبر قوم شعیب به او گفتند: سوگند یاد می کنیم که قطعاً هم خودت و هم کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از محیط خود بیرون خواهیم راند، مگر این که هر چه زودتر به آئین ما بازگردید» (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا). ممکن است، از ظاهر این تعبیر (بازگشت به آئین ما) بعضی چنین تصور کنند که شعیب (علیه السلام) قبلاً در صف بت پرستان بود، در حالی که چنین نیست، بلکه چون شعیب (علیه السلام) قبلاً مأموریت تبلیغ نداشته، و در برابر وضع آنها ساکت بوده، آنها چنین پنداشته اند که پیرو آئین بت پرستی است. در حالی که هیچ یک از پیامبران بت پرست نبوده اند، حتی قبل از زمان نبوت، عقل و درایت پیامبران بیش از این است که: دست به چنین کار نابخردانه ای بزنند. به علاوه روی سخن تنها به شعیب (علیه السلام) نبوده بلکه مؤمنان و پیروان او را نیز شامل می گردد و ممکن است این تعبیر به خاطر آنها باشد. البته تهدید مخالفان تنها همین نبوده است، تهدیدهای دیگری نیز داشته اند که در سایر آیات مربوط به شعیب بحث خواهد شد. پاسخی که شعیب (علیه السلام) در برابر این همه تهدید و خشونت به آنها داد خیلی ساده و ملایم و منطقی بود، گفت: «آیا می خواهید ما را به آئین خودتان بازگردانید، اگر چه مایل نباشیم» (قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ). (۱)

۱ - این جمله در حقیقت محذوفی در تقدیر دارد و در اصل چنین بوده: «أُتْرِيدُونَ أَنْ تُرْجَعُونَا فِي مِلَّتِكُمْ وَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ».

در حقیقت شعیب(علیه السلام) می خواهد بگوید: آیا سزاوار است شما عقیده خود را بر ما تحمیل کنید و آئینی که فساد و بطلان آن بر ما آشکار شده است با زور به ما بقبولانید، به علاوه یک آئین تحمیلی چه سودی برای شما دارد؟! *

در آیه بعد، شعیب(علیه السلام) چنین ادامه می دهد: «اگر ما پس از آن که خدا ما را نجات داد، به آئین بت پرستی شما باز گردیم، بر خدا افترا بسته ایم» (قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّ عِدْنَا فِي مَلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا).

این جمله در حقیقت توضیح جمله ای است که: در آیه قبل، به طور سر بسته از زبان شعیب(علیه السلام) گفته شده بود، و مفهومی این است:

ما از روی هوا و هوس و یا تقلید کورکورانه، پشت پا به آئین بت پرستی نزده ایم، بلکه بطلان این عقیده را به روشنی دریافته ایم، و فرمان خدا را در زمینه توحید با گوش جان شنیده ایم، با این حال، اگر از آئین توحید به شرک بازگردیم، آگاهانه بر خدا دروغ بسته ایم، و مسلم است خداوند ما را مجازات خواهد کرد.

آنگاه اضافه می کند: «ممکن نیست ما به آئین شما بازگردیم مگر این که خدا بخواهد» (وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا).

منظور شعیب(علیه السلام) در حقیقت این است که: ما تابع فرمان خدا هستیم و کمترین سرپیچی از دستور او نداریم، بازگشت ما به هیچ وجه ممکن نیست، مگر این که خداوند دستور بازگشت بدهد.

و بلافاصله اضافه می کند: خداوند نیز چنین دستوری را نخواهد داد، «چرا که او از همه چیز آگاه است و به همه چیز احاطه علمی دارد» (وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

بنابراین، هرگز ممکن نیست او از دستوری که داده باز گردد؛ زیرا کسی از

دستورش برمی گردد، که علمش محدود باشد و اشتباه کند و از دستور خود پشیمان گردد، اما آن کس که احاطه علمی به همه چیز دارد، تجدیدنظر برای او ممکن نیست. سپس برای این که به آنها حالی کند از تهدیدهایشان هراسی ندارد و محکم بر جای خود ایستاده است، می گوید: «ما فقط به خدا توکل می کنیم» (عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا). و سرانجام برای این که حسن نیت خود را ثابت کند، و چهره حقیقت طلبی و مسالمت جوئی خویش را آشکار سازد، تا دشمنانش او را متهم به ماجراجوئی و غوغا طلبی نکنند، می فرماید: «پروردگارا میان ما و جمعیت ما به حق حکم و داوری کن، و مشکلات و گرفتاری های ما را برطرف ساز، و درهای رحمت را به سوی ما بگشا که بهترین گشایندگانی» (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ).

از «ابن عباس» نقل شده که می گوید: من معنی «فتح» را در آیه فوق نمی دانستم، تا این که شنیدم زنی به شوهر خود می گفت: أَفَاتِحُكَ بِالْقَاضِي. یعنی «تو را به داوری پیش قاضی می طلبم»، فهمیدم «فتح» در این گونه موارد به معنی داوری و حکومت است، (زیرا قاضی مشکل کار طرفین دعوا را می گشاید). (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۰۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «التبیان»، جلد ۴، صفحه ۴۶۷، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۹، صفحه ۵، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱، صفحه ۴۴، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۹۰ وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ

۹۱ فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

۹۲ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ

۹۳ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ

ترجمه:

۹۰ - اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکار خواهید شد!»

۹۱ - سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان به صورت اجساد بی جان در خانه هاشان مانده بودند.

۹۲ - آنها که شعیب را تکذیب کردند، (آن چنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند!

۹۳ - سپس از آنان روی برتافت و گفت: «ای قوم من! من رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم؛ با این حال، چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم؟!»

تفسیر:

صبحگاهان از آنها نفسی بر نمی خاست

آیه نخست، از تبلیغاتی که مخالفان شعیب (علیه السلام) در برابر تابعان او می کردند سخن به میان آورده، می فرماید: «اشراف و متکبران خودخواهی که از قوم شعیب راه کفر را پیش گرفته بودند، به کسانی که احتمال می دادند تحت تأثیر دعوت شعیب واقع شوند، می گفتند: به طور مسلم اگر از شعیب پیروی کنید از زیانکاران خواهید بود» (وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ).

منظورشان همان خسارت های مادی بود که دامنگیر مؤمنان به دعوت شعیب (علیه السلام) می شد؛ زیرا آنها مسلماً به آئین بت پرستی باز نمی گشتند، بنابراین می بایست به زور از آن شهر و دیار اخراج شوند و املاک و خانه های خود را بگذارند و بروند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه هست که منظورشان علاوه بر زیان های مادی، زیان های معنوی بوده است؛ زیرا راه نجات را در بت پرستی می پنداشتند، نه آئین شعیب (علیه السلام).

در آیه بعد، وضع این امت را چنین توضیح می دهد: هنگامی که کارشان به اینجا رسید و علاوه بر گمراهی خویش در گمراه ساختن دیگران نیز اصرار ورزیدند، و هیچ گونه امیدی به ایمان آوردن آنها نبود، مجازات الهی به حکم قانون قطع ریشه فساد، به سراغ آنها آمد، «زلزله سخت و وحشتناکی آنها را فرا گرفت، آن چنان که صبحگاهان همگی به صورت اجساد بی جانی در درون خانه هایشان افتاده بودند» (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ).

در ذیل آیه ۷۸ همین سوره، تفسیر «جائِمین» گذشت، و نیز گفتیم تعبیرات مختلفی که درباره عامل نابودی این جمعیت آمده است هیچ گونه منافاتی با هم ندارند. مثلاً در مورد قوم شعیب، عامل مرگشان در آیه مورد بحث، «زلزله» و در آیه ۹۴ سوره «هود» «صیحه آسمانی»، و در آیه ۱۸۹ سوره «شعراء» «سایبانی از ابر کشنده» ذکر شده است، که همه به یک موضوع بازمی گردد و آن این که: یک صاعقه وحشتناک آسمانی که از درون ابری تیره و تار برخاسته بود، شهر آنها را هدف خود قرار داد، و به دنبال آن (آن چنان که خاصیت صاعقه های عظیم است) زمین لرزه شدیدی تولید شد و همه چیز آنها را در هم کوبید.

آنگاه ابعاد وحشتناک این زلزله عجیب را با این جمله در آیه بعد تشریح کرده، می فرماید: «آنها که شعیب را تکذیب کردند، آن چنان نابود شدند که گویا هرگز در این خانه ها سکنی نداشتند!» (الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا). (۱) و در پایان آیه اشاره به سخنان اشراف قوم با طرفداران شعیب کرده، می فرماید: «آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند، نه مؤمنان» (الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ). گویا این دو جمله پاسخی است به گفته های مخالفان شعیب؛ زیرا آنها تهدید کرده بودند که در صورت عدم بازگشت به آئین سابق، او و پیروانش را بیرون خواهند کرد، قرآن می فرماید: خداوند آن چنان آنها را نابود کرد که گوئی هرگز در آنجا سکونت نداشتند، چه رسد به این که بخواهند دیگران را بیرون

۱ - «يَعْنُوا» از ماده «غنی» به معنی «اقامت در مکانی» است، و همان طور که «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید، بعید نیست از مفهوم اصلی «غنی» به معنی بی نیازی گرفته شده باشد؛ زیرا کسی که منزل آماده ای داشته باشد از منزلگاه دیگر بی نیاز می گردد.

کنند.

و نیز در مقابل آنها که می گفتند: پیروی شعیب، باعث خسران است، قرآن می فرماید: سرانجام کار، نشان داد که مخالفت با شعیب عامل اصلی زیانکاری بود.

و در آخرین آیه مورد بحث، آخرین گفتار شعیب (علیه السلام) را می خوانیم که: «او از قوم گنهکار روی برگردانیده گفت: ای قوم من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، به مقدار کافی شما را نصیحت نمودم و از هیچ گونه خیرخواهی فروگذار نکردم» (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ).

بر این اساس، «چگونه به حال این جمعیت کافر تأسف بخورم» (فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمِ كَافِرِينَ).

زیرا آخرین تلاش و کوشش برای هدایت آنها به عمل آمد ولی در برابر حق سر تسلیم فرود نیاوردند، و می بایست چنین سرنوشت شومی را داشته باشند.

سخن در این است که: آیا این جمله را شعیب (علیه السلام) بعد از نابودی آنها گفت، یا قبل از آن، هر دو احتمال امکان دارد: ممکن است قبل از نابودی گفته باشد، ولی به هنگام شرح ماجرا بعد از آن ذکر شده باشد.

اما با توجه به آخرین جمله که می گوید: سرنوشت دردناک این قوم کافر، هیچ جای تأسف نیست، بیشتر به نظر می رسد که این جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد، و همان طور که در ذیل آیه ۷۹ همین سوره نیز اشاره کردیم این گونه تعبیرات در برابر مردگان بسیار گفته می شود (شواهد آن را نیز در همان جا ذکر کردیم).

۹۴ وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ

۹۵ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ترجمه:

۹۴ - و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتی ها و خسارت ها گرفتار ساختیم؛ شاید بازگردند.

۹۵ - سپس (هنگامی که این هشدارها در آنان اثر نگذاشت)، نیکی را به جای بدی قرار دادیم؛ آن چنان که فزونی گرفتند، (و مغرور شدند) و گفتند: «(تنها ما نبودیم؛) به پدران ما نیز ناراحتی های جسمی و مالی رسید». چون چنین شد، آنها را ناگهان گرفتیم (و مجازات کردیم)، در حالی که نمی فهمیدند.

تفسیر:

اگر هشدارها مؤثر نیفتد

این آیات که بعد از ذکر سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ مانند نوح، هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام)، و پیش از پرداختن به سرگذشت موسی بن عمران(علیه السلام) آمده، اشاره به چند اصل کلی است که در همه ماجراها حکومت می کند.

اصولی که اگر در آن بیندیشیم پرده از روی حقایقی پر ارزش که تماس با زندگی همه ما دارد بر خواهد داشت.

نخست می فرماید: «ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم مگر این که مردمش را گرفتار ناراحتی ها و بلاها ساختیم، تا کمی به خود آیند و دست از طغیان و سرکشی بردارند و به سوی آن کس که همه نعمت ها از وجودش سرچشمه می گیرد بازگردند» (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ).

و این به خاطر آن است که: مردم تا در ناز و نعمت اند، کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند.

اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می گردد، بی اختیار به یاد خدا می افتند و دل هایشان آماده پذیرش می گردد.

ولی این بیداری در بسیاری از افراد، زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات بار دیگر در خواب غفلت فرو می روند.

در حالی که برای جمعی نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه، به سوی حق باز می گردند، و اقوامی که در آیات گذشته از آنها سخن گفته شد، جزء دسته اول بودند!

لذا در آیه بعد می فرماید: هنگامی که آنها در زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات تغییر مسیر ندادند و همچنان در گمراهی خود باقی ماندند، «ما مشکلات را از آنها برداشتیم و به جای آن گشایش و نعمت قرار دادیم، تا آنجا که بار دیگر زندگانی آنها رونق گرفت و کمبودها به فزونی تبدیل شد و مال و نفرات آنها فراوان گردید» (ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا). «عَفَوْا» از ماده «عفو» گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده.

گاهی به معنی ترک کردن و اعراض نمودن.

گاهی نیز به معنی آثار چیزی را محو کردن، ولی بعید نیست، ریشه همه آنها همان ترک کردن بوده باشد، منتها:

گاهی چیزی را به حال خود رها می کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد.

و گاهی رها می کنند تا تدریجاً محو و نابود گردد، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است.

در آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند:

نخست این که: ما به آنها امکانات دادیم تا «افزایش» یابند و آنچه را که در دوران سختی از نفرات و ثروت ها از دست داده بودند بیابند.

دیگر این که: ما آن چنان به آنها نعمت دادیم که مغرور شدند، و خدا را فراموش کردند و شکر او را «ترک» گفتند.

و سوم این که: ما به آنها نعمت دادیم تا به وسیله آن آثار دوران نکبت را «محو» کردند و از بین بردند.^(۱)

البته این تفاسیر گر چه مفهومی با هم متفاوت است ولی از نظر نتیجه چندان با هم تفاوت ندارد.

سپس اضافه می کند: به هنگام برطرف شدن مشکلات، به جای این که به این حقیقت توجه کنند که «نعمت» و «نقمت» به دست خدا است و رو به سوی او آورند، برای اغفال خود به این منطق متشبث شدند، که:

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۱۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جوامع الجامع»، جلد ۱، صفحه ۶۷۹، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۲۰۰، انتشارات جامعه مدرسین قم - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۲۵۲، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

اگر برای ما مصائب و گرفتاری هائی پیش آمد، چیز تازه ای نیست «پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلات جسمی و مالی شدند» (وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ). دنیا فراز و نشیب دارد و برای هر کس دوران راحتی و سختی بوده است، سختی ها امواجی ناپایدار و زودگذرند.

در پایان آیه، قرآن می فرماید: هنگامی که کار به اینجا رسید و از عوامل تربیت کمترین بهره ای نگرفتند، بلکه بر غرور خود افزودند، «ناگاه آنها را به مجازات خود گرفتیم، در حالی که آنها هیچ خبر نداشتند و غافلگیر شدند» (فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)، و به همین جهت مجازات برای آنها، سخت دردناک بود.

- ۹۶ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
- ۹۷ أَمْ مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أُنْ يَأْتِيهِمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ
- ۹۸ أَوْ مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أُنْ يَأْتِيهِمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يُلْعَبُونَ
- ۹۹ أَمْ آمَنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
- ۱۰۰ أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِّنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

ترجمه:

- ۹۶ - و اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.
- ۹۷ - آیا اهل این آبادی ها از این ایمنند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟!
- ۹۸ - آیا اهل این آبادی ها از این ایمنند که عذاب ما هنگام روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟!
- ۹۹ - آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی دانند!
- ۱۰۰ - آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان آن می شوند، عبرت نمی گیرند که اگر بخواهیم، آنها را نیز به گناهانشان هلاک می کنیم، و بر دل هایشان مهر می نهیم تا (صدای حق را) نشوند؟!

تفسیر:

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا

در آیات گذشته، سرگذشت اقوامی همچون قوم هود، صالح، شعیب، نوح و لوط به طور اجمال مورد بحث واقع شد، گر چه خود آن آیات به اندازه کافی برای بیان نتایج عبرت انگیز این سرگذشت ها کافی بود.

ولی در آیات مورد بحث به صورت گویاتر، نتیجه گیری کرده، می فرماید: «اگر مردمی که در این آبادیها و نقاط دیگر روی زمین زندگی داشته و دارند، به جای طغیان، سرکشی و تکذیب آیات پروردگار و ظلم و فساد، ایمان می آورند، و در پرتو آن تقوا و پرهیزکاری پیشه می کردند - نه تنها مورد خشم پروردگار و مجازات الهی واقع نمی شدند، بلکه - درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشودیم» (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ).

اما متأسفانه آنها صراط مستقیم که راه سعادت و خوشبختی و رفاه و امنیت بود رها ساختند، «و پیامبران خدا را تکذیب کردند - و برنامه های اصلاحی آنها را زیر پا گذاشتند - ما هم به جرم اعمالشان، آنها را کیفر دادیم» (وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

در آیه بعد، به عنوان تأکید بیشتر روی عمومیت این حکم و این که: قانون فوق مخصوص اقوام پیشین نبوده بلکه امروز و آینده را نیز در بر می گیرد، می فرماید: «آیا مجرمانی که در نقاط مختلف آباد روی زمین زندگی می کنند، خود را در امان می دانند که شب هنگام در موقعی که در خواب خوش آرمیده اند مجازات های الهی (به صورت صاعقه ها و زلزله ها و مانند آن) بر آنها فرو ریزد»

(أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ).

و می افزاید: «آیا اهل آبادی ها از این ایمنند که به هنگام روز در موقعی که غرق انواع بازی ها و سرگرمی ها هستند، عذاب ما دامن آنها را بگیرد» (أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ).

یعنی آنها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند، او با یک فرمان می تواند همه زندگانی آنها را در هم بیچد، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد.

آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی خبر فرود آید.

عجیب این است: با تمام پیشرفت‌های بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخر خویش ساخته، در برابر این گونه حوادث به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی دفاع است که انسان های گذشته بودند.

یعنی در برابر زلزله ها، صاعقه ها و مانند آن کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسان های پیش از تاریخ پیدا نشده است، و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانائی او است.

این واقعیتی است که باید همیشه مد نظر همه باشد.

پس از آن، باز به شکل دیگری و به بیان تازه ای این حقیقت را تأکید می کند و می فرماید: «آیا این مجرمان از مکر الهی ایمنند؟ در حالی که هیچ کس جز

زیانکاران خود را از مکر او در امان نمی دانند؟! (أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ).

همان طور که در ذیل آیه ۵۴ سوره «آل عمران» گفتیم، «مکر» در لغت عرب با آنچه که در فارسی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسیار دارد.

در فارسی امروز، مکر به معنی نقشه های شیطانی و زیان بخش به کار می رود، در حالی که در ریشه اصلی لغت عرب، «مکر» به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می باشد، اعم از این که به حق باشد یا به باطل، و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است.

بنابراین، منظور از مکر الهی آن است که: خداوند، مجرمان را با نقشه های قاطع و شکست ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف های خوشگذرانی باز می دارد، و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است.

سپس، بار دیگر برای بیدار ساختن اندیشه های خفته اقوام موجود و توجه دادن آنان به درس های عبرتی که در زندگی پیشینیان بوده است می فرماید: «آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگان هستند، و اقوامی که به جای آنها قرار گرفته اند، از مطالعه حال پیشینیان متنبه نشدند؟ که اگر ما بخواهیم می توانیم آنها را نیز به خاطر گناهانشان هلاک کنیم، و به همان سرنوشت مجرمان گذشته گرفتار سازیم؟» (أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ).

و نیز «می توانیم آنها را زنده بگذاریم، و به خاطر غوطهور شدن در گناه و

فساد، درک و شعور و حس تشخیص را از آنها بگیریم، آن چنان که هیچ حقیقتی را نشنوند و هیچ اندرزی را نپذیرند و در زندگی حیران و سرگردان شوند» (وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ).

در این که چگونه خداوند حس تشخیص را از این دسته مجرمان می گیرد، در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۷ سوره «بقره» توضیح بیشتری آمده است.

نکته ها:

۱ - منظور از برکات آسمان و زمین

در این که منظور از «برکات» زمین و آسمان، چیست؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را به نزول باران و روئیدن گیاهان تفسیر کرده اند.

و بعضی به اجابت دعا و حل مشکلات زندگی. (۱)

ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از برکات آسمانی، برکات معنوی و منظور از برکات زمینی برکات مادی بوده باشد.

اما با توجه به آیات گذشته، تفسیر اول از همه مناسب تر است؛ زیرا:

در آیات گذشته که مجازات های شدید مجرمان و طغیانگران را شرح می داد، گاهی اشاره به فرود آمدن سیلاب از آسمان، و طغیان چشمه ها از زمین (همانند طوفان نوح).

گاهی اشاره به صاعقه ها و صیحه های آسمانی.

و گاهی زلزله های وحشتناک زمینی شده بود.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۱۴، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۲۰۱، انتشارات جامعه مدرسین قم - «فتح القدير»، جلد ۲، صفحه ۲۲۸، عالم الکتب - «درر المثور»، جلد ۳، صفحه ۱۰۴، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

در آیه مورد بحث این حقیقت مطرح است که این مجازات ها واکنش اعمال خود آنها بود و گرنه اگر انسان پاک و با ایمان باشد به جای این که عذاب از آسمان و زمین فرا رسد، برکات خدا از آسمان و زمین بر او می بارد، این انسان است که برکات را تبدیل به بلاها می کند.

۲ - مفهوم برکات

«برکات» جمع «برکت» است و همان طور که سابقاً گفتیم، این کلمه در اصل به معنی «ثبات» و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد، در برابر موجودات بی برکت که زود فانی، نابود و بی اثر می شوند.

قابل توجه این که: ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می شود، بلکه باعث می گردد آنچه در اختیار انسان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود.

فی المثل امروز ملاحظه می کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر «مسابقه تسلیحاتی» و ساختن سلاح های نابودکننده صرف می گردد، اینها مواهبی هستند فاقد هر گونه برکت، به زودی از میان می روند و نه تنها نتیجه ای نخواهند داشت، ویرانی هم به بار می آورند.

ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها در می آید و طبعاً آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود.

۳ - تعبیر به «أخذ»

در آیه فوق کلمه «أخذ» که به معنی گرفتن است، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته، و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می خواهند مجازات کنند، نخست می گیرند و او را با وسائلی می بندند که هیچ گونه قدرت فرار نداشته باشد، سپس او را کیفر می دهند.

* * *

۴ - مفهوم وسیع ایمان و برکات

گرچه آیه شریفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پیشین است ولی مسلماً مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دائمی است، و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنش ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد.

گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می بارد.

گاهی آتش جنگ های جهانی یا منطقه ای سرمایه های آنها را در کام خود فرو می گیرد. و گاهی ناامنی های جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می دهد، و به تعبیر قرآن، این وابسته به «کسب و اکتساب» و اعمالی است که خود انسان انجام می دهد، فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همان طور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد!

* * *

۵ - چرا ملل فاقد ایمان زندگی مرفه دارند؟

از آنچه در بالا گفتیم پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است، روشن می گردد و آن این که:

اگر ایمان و تقوا، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است؛ چرا ملت های بی ایمانی را مشاهده می کنیم که غرق ناز و نعمتند، در حالی که جمعی از افراد با ایمان به سختی روزگار می گذرانند؟!

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می گردد:

الف - این که تصور می شود ملت های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می گیرد. معمولاً مردم این طور فکر می کنند که: هر ملتی صنایعش پیشرفته تر و ثروتش بیشتر باشد خوش بخت تر است در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جانکاهی که روح و جسم آنها را در هم می کوبد، از نزدیک ببینیم قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره ترین مردم روی زمین هستند، بگذریم از این که همان پیشرفت نسبی، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حسن مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد.

در همین ایام که این قسمت از تفسیر را می نویسیم، این خبر در جرائد منتشر شد که در «نیویورک» یعنی یکی از ثروتمندترین و پیشرفته ترین نقاط دنیای مادی، بر اثر خاموشی ناگهانی برق، صحنه عجیبی به وجود آمد، بسیاری از مردم به مغازه ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آنجا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند. مسلماً تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند.

و نیز مسلم است آنها غارتگران حرفه ای نبوده اند که نفرات خود را برای

چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند؛ زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود. بنابراین، چنین نتیجه می گیریم که: با یک خاموشی برق، ده ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند، و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به «غارتگر» شدند، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است، که دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می باشد.

خبر دیگری که در «جرائد» بود این خبر را تکمیل کرد و آن این که: یکی از شخصیت های معروف که در همین ایام در «نیویورک» در یکی از هتل های مشهور چندین ده طبقه ای «نیویورک» سکونت داشت می گوید:

قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل اجازه نمی دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اطاق خود برسد، مبادا گرفتار غارتگران گردد.

لذا مسافران را در اکیپ های ده نفری یا بیشتر، با مأمورین مسلح به اطاق های خود می فرستادند!

شخص مزبور اضافه می کند: تا گرسنگی شدید به او فشار نمی آورده، جرئت نداشته است از اطاق خویش خارج گردد!

اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی، هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی آورد، و این نشان می دهد که: آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت را در محیط خودشان ندارند، از این گذشته، ناظران عینی می گویند: آدم کشی در آن محیط ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است، به همین آسانی.

و می دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند، اما در چنین شرائطی زندگی کند، از بیچاره ترین مردم جهان خواهد بود.

تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آنها است، نابسامانی های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.

ب - اما این که: گفته می شود چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند، عقب مانده اند؟

اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پایبند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده اند.

ولی می دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری، چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شئون زندگی نیست، و این امری است که با ادعا تأمین نمی گردد.

با نهایت تأسف، امروز، اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع، چهره مسلمانان راستین نیست.

اسلام دعوت به پاکی، درستکاری، امانت و تلاش و کوشش می کند، اما کو آن امانت و تلاش؟! تلاش؟!

اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می کند، کو آن علم و آگاهی سرشار؟! اسلام دعوت به اتحاد و فشرده گی صفوف و فداکاری می کند، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است؟ و با این حال عقب مانده اند؟!

بنابراین، باید اعتراف کرد: اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر.

۶ - پاسخ به یک سؤال

جمله آخر آیه ۹۹ می گوید: «هیچ کس جز زیانکاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی بیند»، آیا این جمله شامل پیامبران و پیشوایان بزرگ و «صالحان» نیز می شود؟ بعضی چنین پنداشته اند که: آنها از این حکم خارجند و آیه فوق مخصوص مجرمان است، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می گیرد؛ چرا که حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده اند مبادا کمترین لغزشی از آنها سر بزند؛ زیرا می دانیم معصوم بودن، مفهومی این نیست که: انجام کار خلاف برای آنها محال است.

بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان، و با استفاده از اختیار خود و مدد های الهی، در برابر خطاها و لغزش ها مصونیت دارند، آنها حتی از ترک اولی می ترسیدند، و از این که: مسئولیت های سنگین خود را به انجام نرسانند بیمناک بودند.

لذا در سوره «انعام» آیه ۱۵ درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: «بگو من می ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم».

روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده، نیز آنچه را گفتیم تأیید می کند.

«صفوان جمال» می گوید: پشت سر امام صادق (علیه السلام) نماز می خواندم، دیدم عرض می کرد: اَللّٰهُمَّ لَا تُؤْمِنُنِيْ مَكْرَكَ - ثُمَّ جَهَرَ - فَقَالَ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ: «پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز - سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود - فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۱).

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۴۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۵۰۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۳۹۱، و جلد ۸۱، صفحه ۳۷۰ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۲۳، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

در «نهج البلاغه» نیز می خوانیم: لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ: «حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش؛ زیرا خداوند می فرماید: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۱)

در حقیقت ایمن نبودن از مکر الهی به معنی ترس از مسئولیت ها و خوف از کوتاهی در انجام وظائف است، که همواره باید این «ترس» با «امید» به رحمت او به طور مساوی در دل های افراد با ایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هر گونه حرکت و فعالیت مثبت می باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان «خوف» و «رجا» از آنها یاد شده است، و تصریح شده که: افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند. (۲)

ولی مجرمان زیانکار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده اند که خود را در نهایت امنیت می بینند.

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۳۷۷.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۳۹۰ - «فقه الرضا»، صفحه ۳۸۲، کنگره امام رضا، مشهد، ۱۴۰۶ هـ.ق.

۱۰۱ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ
الْكَافِرِينَ

۱۰۲ وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ

ترجمه:

۱۰۱ - اینها شهرها و آبادی هائی است که قسمتی از اخبار آن را برای تو شرح می دهیم؛ پیامبران دلایل روشن برای آنان آوردند؛ (ولی آنها چنان لجوج بودند که) به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نمی آوردند. این گونه خداوند بر دل های کافران مهر می نهد (و بر اثر لجاجت، حسن تشخیصشان را سلب می کند)!

۱۰۲ - و بیشتر آنها را بر سر پیمان خود نیافتیم؛ (بلکه) و اکثر آنها را فاسق و گنهگار یافتیم!

تفسیر:

عبرت از سرگذشت آبادی ها

در این دو آیه باز هم تکیه، روی عبرت هائی است که از بیان سرگذشت های اقوام پیشین گرفته می شود، ولی روی سخن در اینجا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) است اگر چه در واقع هدف همه هستند، نخست می فرماید: «اینها آبادی ها، شهرها و اقوامی هستند که اخبار و سرگذشت آنها را برای تو بیان می کنیم» (تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ

عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا). (۱)

پس از آن می فرماید: چنان نبود که آنها بدون اتمام حجت، هلاک و نابود شوند، بلکه «به طور مسلم پیامبران با دلائل روشن، به سراغ آنها آمدند و نهایت تلاش و کوشش را در هدایت آنها کردند» (وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ).

اما آنها در برابر تبلیغات مستمر، و دعوت پی گیر انبیاء، مقاومت به خرج دادند، روی حرف خود ایستادند، «و حاضر نبودند آنچه را قبلاً تکذیب کردند بپذیرند و به آن ایمان بیاورند» (فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ).

از این جمله استفاده می شود که: پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند، اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق، حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی شدند.

در جمله بعد، علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می کند: «این چنین خداوند بر دل های کافران نقش بی ایمانی و انحراف را ترسیم می کند و بر قلوبشان مهر می نهد» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ).

یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دل های آنها نقش می بندد، که همچون نقش سکه، ثابت می ماند (و اتفاقاً معنی طبع در اصل لغت، نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه نقش کنند) و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده؛ زیرا مسبب تمام اسباب، و سرچشمه تأثیر هر مؤثر بالاخره او است، او است که به تکرار عمل، این خاصیت را بخشیده که به صورت «ملکه» در می آید.

۱ - «نَقْصٌ» از ماده «قص» می باشد که در ذیل آیه ۷ همین سوره شرح آن گذشت.

ولی واضح است: چنین گمراهی جنبه اجباری ندارد، بلکه ایجادکننده اسباب، خود افراد انسان هستند، اگر چه تأثیر سبب، به فرمان پروردگار می باشد (دقت کنید).

در آیه بعد، به دو قسمت از نقطه های ضعف اخلاقی این جمعیت ها که سبب گمراهی و نابودی آنها گردیده، اشاره شده است.

نخست می فرماید: آنها افرادی پیمان شکن بودند، «ما برای اکثریت آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم» (وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ).

این عهد و پیمان، ممکن است اشاره به «عهد و پیمان فطری» باشد که خداوند به حکم آفرینش و فطرت از همه بندگان خود گرفته است؛ زیرا هنگامی که به آنها عقل و هوش و استعداد داد، مفهومش این بود که از آنها پیمان گرفته، چشم و گوش باز کنند، حقایق را ببینند و بشنوند، و در برابر آن تسلیم گردند.

و این همان است که در آیات آخر همین سوره، ذیل آیه ۱۷۲ به آن اشاره شده و تحت عنوان «عالم ذر» معروف است که به خواست خدا شرح آن در ذیل همان آیات خواهد آمد.

و نیز ممکن است اشاره به عهد و پیمان هائی باشد که پیامبران الهی از مردم می گرفتند، بسیاری از مردم آن را می پذیرفتند و سپس می شکستند.

و یا اشاره به همه پیمان ها اعم از «فطری» و «تشریعی» بوده باشد.

در هر صورت، روح پیمان شکنی یکی از عوامل مخالفت با پیامبران و اصرار در پوئیدن راه کفر و نفاق و گرفتار شدن به عواقب شوم آنها است.

سپس به عامل دیگری اشاره کرده، می فرماید: «ما اکثر آنها را فاسد و خارج از اطاعت فرمان یافتیم» (وَ إِنِ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ).

یعنی روح تمرّد، قانون شکنی و خروج از نظامات آفرینش و قوانین الهی یکی دیگر از عوامل ایستادگی و پافشاری آنها در کفر و بی ایمانی بود.

باید توجه داشت ضمیر «أَكْثَرَهُمْ» به همه اقوام و جمعیت های پیشین باز می گردد، و این که می گوید: اکثر آنها پیمان شکن و فاسد بودند برای رعایت حال اقلیت هائی است که به انبیای گذشته ایمان آوردند و وفادار ماندند، هر چند گاهی مؤمنان به قدری محدود و معدود بودند که از یک خانواده تجاوز نمی کردند.

ولی روح حق طلبی که بر سراسر آیات قرآن حکومت دارد، ایجاب می کند که حتی حق این یک خانواده و یا افراد معدود رعایت گردد و همه این اقوام را منحرف، گمراه، پیمان شکن و فاسق معرفی نکند، و این موضوع جالبی است که مکرّر در آیات قرآن با آن برخورد می کنیم.

- ۱۰۳ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
- ۱۰۴ وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
- ۱۰۵ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
- ۱۰۶ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
- ۱۰۷ فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ
- ۱۰۸ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ

ترجمه:

- ۱۰۳ - سپس به دنبال آنها (پیامبران پیشین) موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم؛ اما آنها (با عدم پذیرش)، به آن (آیات) ظلم کردند. ببین عاقبت مفسدان چگونه بود!
- ۱۰۴ - و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.
- ۱۰۵ - سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده ام؛ پس بنی اسرائیل را با من بفرست!»
- ۱۰۶ - (فرعون) گفت: «اگر نشانه ای آورده ای، نشان بده اگر از راستگویانی!»
- ۱۰۷ - (موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان اردهای آشکاری شد!
- ۱۰۸ - و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد؛ سفید (و درخشان) برای بینندگان بود!

تفسیر:

خاطره درگیری های موسی و فرعون

به دنبال سرگذشت جمعی از انبیای بزرگ که در آیات قبل به طور فشرده بیان شد، در این آیات، و آیات فراوان دیگری که بعد از آن می آید، داستان موسی بن عمران(علیه السلام) و سرگذشت درگیری های او با فرعون و فرعونیان، و سرانجام کار آنها بیان شده است. و این که: می بینیم این سرگذشت مشروح تر از سرگذشت انبیای دیگر در این سوره بیان شده، ممکن است به خاطر این باشد که:

اولاً - یهود و پیروان موسی بن عمران در محیط نزول قرآن زیاد بوده اند و توجه آنها به سوی اسلام به مراتب لازم تر بود. (۱)

ثانیاً - قیام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) شباهت بیشتری به قیام موسی بن عمران(علیه السلام) داشت.

در هر حال، علاوه بر این سوره، در سوره های دیگری مانند: بقره، طه، شعرا، نمل، قصص و سوره های دیگر به قسمت های مختلف این سرگذشت عبرت انگیز اشاره شده است.

و اگر آیات هر سوره را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم و سپس کنار هم بچینیم، خواهیم دید که بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند، جنبه تکرار ندارد، بلکه در هر سوره، به تناسب بحثی که در آن سوره مطرح بوده، به عنوان شاهد به قسمتی از این سرگذشت پرماجرا اشاره شده است.

ضمناً چون کشور «مصر» وسیع تر و مردم مصر دارای تمدن پیشرفته تری از

۱ - درست است که این سوره در «مکه» نازل شده است و «مکه» کانون یهود نبود، ولی بدون شک حضور یهود در «مدینه» و سایر نقاط حجاز اثر وسیعی در محیط «مکه» نیز می گذارد.

قوم نوح و هود و شعیب و مانند آنها بودند، و مقاومت دستگاه فراعنه به همین نسبت بیشتر بود، قیام موسی بن عمران(علیه السلام) از اهمیت بیشتری برخوردار گردیده و نکات عبرت انگیز فراوان تری در بر دارد.

لذا به تناسب های مختلف روی فرازهای گوناگون زندگی موسی و بنی اسرائیل تکیه شده است:

به طور کلی زندگی این پیامبر بزرگ یعنی موسی بن عمران(علیه السلام) را در پنج دوره می توان خلاصه کرد:

- ۱ - دوران تولد و حوادثی که بر او گذشت تا هنگام پرورش او در دامن فرعون.
 - ۲ - دوران فرار او از مصر و زندگی او در سرزمین «مدین» در محضر شعیب(علیه السلام) پیامبر.
 - ۳ - دوران بعثت او و سپس درگیری های فراوانی که با فرعون و دستگاه او داشت.
 - ۴ - دوران نجات او و بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و حوادثی که بر آنها در راه و به هنگام ورود در «بیت المقدس» گذشت.
 - ۵ - دوران درگیری های موسی با بنی اسرائیل!
- باید توجه داشت در قرآن مجید در هر سوره از سوره هائی که اشاره شد، به یک یا چند قسمت از این دوران های پنجگانه اشاره شده است.
- از جمله در آیات مورد بحث، و آیات دیگر از همین سوره، که خواهد آمد، تنها اشاره به دوران های بعد از بعثت موسی بن عمران و رسالت او شده است.
- به همین دلیل، ما بحث های مربوط به دوران های قبل را به تفسیر آیات مربوط به همان قسمت در سوره های دیگر مخصوصاً سوره «قصص» واگذار

می کنیم.

با این مقدمه به سراغ تفسیر آیات می رویم:

در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «بعد از اقوام گذشته (یعنی قوم نوح، هود، صالح و مانند آنها) موسی را با آیات خود به سوی فرعون و فرعونیان مبعوث کردیم» (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ).

باید توجه داشت «فرعون»، اسم عام است و به تمام سلاطین مصر در آن زمان گفته می شد، همان طور که به سلاطین روم، «قیصر» و به سلاطین ایران «کسری» می گفتند.

کلمه «مَلَأَ» - همان طور که سابقاً هم اشاره کردیم - به افراد سرشناس و اشراف پر زرق و برق - که چشم ها را پر می کنند و در صحنه های مهم جامعه حضور دارند - گفته می شود.

و این که می بینیم موسی (علیه السلام) در درجه اول به سوی فرعون و ملأ او مبعوث می گردد - علاوه بر این که یکی از برنامه های موسی (علیه السلام) نجات بنی اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و استخلاص آنها از سرزمین مصر بود، و این بدون گفتگو با فرعون امکان پذیر نبود - ؛ به خاطر آن است که: طبق مثل معروف «همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد»، مفاسد اجتماعی و انحراف های محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد بلکه باید سردمداران جامعه و آنها که نبض سیاست، اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند در درجه اول اصلاح گردند، تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم گردد، و این درسی است که قرآن به همه مسلمانان برای اصلاح جوامع اسلامی می دهد.

پس از آن می فرماید: «آنها نسبت به آیات الهی ظلم و ستم کردند» (فَظَلَمُوا بِهَا).

می دانیم حقیقت ظلم به معنی وسیع کلمه، آن است که چیزی را در غیر محل آن به کار برند، و شک نیست که آیات الهی ایجاب می کند همگان در برابر آن تسلیم شوند و با پذیرا شدن آنها، خود و جامعه خویش را اصلاح نمایند.

ولی فرعون و اطرافیانش با انکار این آیات به این آیات ظلم و ستم کردند. در پایان اضافه می کند: «بنگر سرانجام کار مفسدان چگونه بود؟! (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ).

این جمله در حقیقت یک اشاره اجمالی به نابودی فرعون و قوم سرکش او است که شرح آن بعداً خواهد آمد.

آیه گذشته در حقیقت اشاره بسیار کوتاهی به مجموع برنامه رسالت موسی (علیه السلام) و درگیری های او با فرعون و عاقبت کار آنها بود، اما در آیات بعد همین موضوع به طور مشروح تر مورد بررسی قرار گرفته، نخست می فرماید:

«موسی گفت: ای فرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم» (وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

و این نخستین برخورد موسی (علیه السلام) با فرعون و چهره ای از درگیری «حق» و «باطل» است.

جالب این که: گویا فرعون، اولین بار بود که با خطاب ای فرعون! روبرو می شد، خطابی که در عین رعایت ادب، از هر گونه تملق، چاپلوسی و اظهار عبودیت تهی بود؛ چرا که دیگران معمولاً او را به عنوان سرور! مالکا! پروردگار! و امثال آن، خطاب می کردند.

و این تعبیر موسی (علیه السلام) برای فرعون به منزله زنگ خطری محسوب می شد!

به علاوه این جمله که موسی می گوید: «من فرستاده پروردگار جهانیان

هستم»، در حقیقت یک نوع اعلان جنگ به تمام تشکیلات فرعون است؛ زیرا این تعبیر اثبات می کند که: فرعون و مدعیان دیگری همانند او همه دروغ می گویند، و تنها پروردگار جهانیان خدا است.

در آیه بعد می خوانیم که موسی (علیه السلام) به دنبال دعوی رسالت پروردگار، می گوید: «اکنون که من فرستاده او هستم، سزاوار است که درباره خداوند جز حق نگویم؛ زیرا فرستاده خداوندی که از همه عیوب، پاک و منزّه است، ممکن نیست دروغگو باشد» (حَقِيقٌ عَلَىٰ اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلَى اللَّهِ اِلَّا الْحَقَّ).

آنگاه برای تثبیت دعوی نبوت خویش، اضافه می کند: «چنان نیست که این ادعا را بدون دلیل گفته باشم، من از پروردگار شما، دلیل روشن و آشکاری با خود دارم» (قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ).

اکنون که چنین است: «بنی اسرائیل را با من بفرست» (فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ). و این در حقیقت قسمتی از رسالت موسی بن عمران (علیه السلام) بود که بنی اسرائیل را از چنگال استعمار فرعونیان رهائی بخشد و زنجیر اسارت و بردگی را از دست و پای آنها بردارد؛ زیرا بنی اسرائیل در آن زمان، به صورت بردگانی ذلیل در دست «قبطیان» (مردم مصر) گرفتار بودند، و از وجود آنها برای انجام کارهای پست و سخت و سنگین استفاده می شد. از آیات آینده و همچنین آیات دیگر قرآن، به خوبی استفاده می شود که موسی (علیه السلام) مأمور دعوت فرعون و دیگر مردمان سرزمین مصر به سوی آئین خویش نیز بود، یعنی رسالت او منحصر به بنی اسرائیل نبود.

فرعون با شنیدن این جمله که: من دلیل روشنی با خود دارم، بلافاصله «گفت: اگر راست می گوئی و نشانه ای از طرف خداوند با خودداری آن را بیاور» (قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

و با این تعبیر، ضمن ابراز تردید در صدق موسی (علیه السلام) ظاهراً قیافه حق جوئی و حق طلبی به خود گرفت، آن چنان که یک جستجوگر به دنبال حق می گردد.

و موسی (علیه السلام) بلافاصله دو معجزه بزرگ خود را که یکی مظهر «بیم» و دیگری مظهر «امید» بود، و مقام «انذار» و «بشارت» او را تکمیل می کرد، نشان داد:

نخست: «عصای خود را انداخت و به صورت اژدهای آشکاری درآمد» (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ) (۱).

تعبیر به «مُبِين» اشاره به این است که راستی تبدیل به اژدها شد و چشم بندی، تردستی و سحر و مانند آنها نبود، بر خلاف کاری که ساحران بعداً انجام دادند؛ زیرا در مورد آن می گوید: آنها چشم بندی کردند و عملی انجام دادند که تصور می شد مارهایی است که به حرکت در آمده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که: در آیه ۱۰ سوره «نمل» و ۳۱ سوره «قصص» می خوانیم عصا همانند «جان» به حرکت در آمد و «جان» در لغت به معنی «مارهای باریک و سریع السیر» است.

این تعبیر با تعبیر «ثُعْبَان» که به معنی اژدها و مار عظیم است، ظاهراً سازگار نمی باشد.

۱ - «راغب» در «مفردات» احتمال داده است: کلمه «ثُعْبَان» از ماده «ثَعِب» به معنی جریان آب گرفته شده باشد؛ زیرا حرکت این حیوان بی شباهت به نهرهایی که به طور مارپیچ حرکت می کنند نیست.

ولی با توجه به این که: آن دو آیه مربوط به آغاز بعثت موسی، و آیه مورد بحث، مربوط به مقابله او با فرعون است، مشکل حل می شود، گویا در آغاز کار، خدا موسی را تدریجاً با این معجزه عظیم آشنا می سازد، در صحنه اول کوچک تر و در صحنه بعد عظیم تر ظاهر می گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، به دومین اعجاز موسی که جنبه امید و بشارت دارد اشاره کرده، می فرماید: «موسی دست خود را از گریبان خارج کرد، ناگهان سفید و درخشنده در برابر بینندگان جلوه نمود» (وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ).

«نَزَعَ» در اصل، به معنی برگرفتن چیزی از مکانی است که در آن قرار گرفته.

مثلاً از گرفتن عبا از دوش، و لباس از تن در لغت عرب، به «نزع» تعبیر می شود.

و همچنین جدا شدن روح از تن را نیز «نزع» می گویند و به همین مناسبت گاهی به معنی «خارج کردن» نیز آمده است، که در آیه مورد بحث به همین معنی است.

گرچه در آیه، سخنی از محل خارج ساختن دست، به میان نیامده است، ولی از آیه ۳۲ سوره «قصص»: «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ» استفاده می شود: موسی دست را در گریبان می کرد، سپس خارج می ساخت، سفیدی و درخشندگی خاصی داشت، آنگاه به حالت نخستین بازمی گشت.

در پاره ای از روایات و تفاسیر، می خوانیم: دست موسی علاوه بر سفیدی در این حالت به شدت می درخشید. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۲۳ و جلد ۷، صفحه ۳۲۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۲

طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۲۲۵، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۲۱۳، انتشارات جامعه مدرسین قم - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۱۶۲، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

ولی آیات قرآن از این موضوع ساکت است، اگر چه منافات با آن ندارد. و همان طور که گفتیم این موضوع و معجزه سابق درباره عصا، مسلماً جنبه طبیعی و عادی نداشت، بلکه در ردیف خارق عادات پیامبران بود که بدون دخالت یک نیروی ماوراء طبیعی امکان پذیر نیست.

و نیز همان طور که اشاره شد، موسی (علیه السلام) با نشان دادن این معجزه، می خواهد این حقیقت را روشن سازد که تنها برنامه من جنبه ارباب و تهدید ندارد، بلکه ارباب و تهدید برای مخالفان است و تشویق و اصلاح و سازندگی و نورانیت برای مؤمنان.

نکته:

آیا تبدیل عصا به مار عظیم ممکن است؟

بدون شک، تبدیل «عصا» به مار عظیم یک معجزه است، و با تفسیرهای مادی معمولی نمی توان آن را توجیه کرد، بلکه از نظر یک فرد الهی و خداپرست که همه قوانین جهان ماده را محکوم اراده پروردگار می داند، جای تعجب نیست که قطعه چوبی تبدیل به حیوانی شود و این در پرتو یک قدرت مافوق طبیعی است.

ولی نباید فراموش کرد که: در جهان طبیعت تمام حیوانات از خاک به وجود آمده اند، چوب ها و گیاهان نیز از خاکند، منتها برای تبدیل خاک به یک مار عظیم طبق معمول، شاید میلیون ها سال زمان لازم باشد.

ولی در پرتو اعجاز، این زمان به قدری کوتاه شد که در یک لحظه همه آن

تکامل ها و تحول ها به سرعت و پی در پی انجام یافت و قطعه چوبی که طبق موازین طبیعی می توانست پس از گذشتن میلیون ها سال به چنین شکلی در آید در چند لحظه چنین شکلی به خود گرفت.

و آنها که سعی دارند برای همه معجزات انبیاء توجیه های طبیعی و مادی کنند و جنبه اعجاز آنها را نفی نموده، همه را به شکل یک سلسله مسائل عادی جلوه دهند هر چند بر خلاف صریح کتب آسمانی باشد، باید موقف خود را به درستی روشن کنند که:

آیا آنها به خدا و قدرت او ایمان دارند و او را حاکم بر قوانین طبیعت می دانند یا نه؟ اگر نمی دانند سخن از انبیاء و معجزات آنها برای آنان بیهوده است.

و اگر می دانند، دلیلی بر این گونه توجیهات تکلف آمیز و مخالفت با صریح آیات قرآن نیست (گر چه در خصوص آیه مورد بحث ندیده ایم هیچ یک از مفسرین با اختلاف سلیقه هائی که دارند، دست به توجیه مادی بزنند ولی آنچه گفتیم یک اصل کلی بود).

- ۱۰۹ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ
 ۱۱۰ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
 ۱۱۱ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ
 ۱۱۲ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

ترجمه:

- ۱۰۹ - اطرافیان فرعون گفتند: «بی شک، این ساحری ماهر و داناست!»
 ۱۱۰ - می خواهد شما را از سرزمیتان بیرون کند؛ (نظر شما چیست؟) و در برابر او چه دستوری دارید؟
 ۱۱۱ - (سپس به فرعون) گفتند: «(کار) او و برادرش را به تأخیر انداز، و جمع آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست.»
 ۱۱۲ - تا هر ساحر دانا (و کار آزموده ای) را به خدمت تو بیاورند!»

تفسیر:

مبارزه شروع می شود

در این آیات، سخن از نخستین واکنش های فرعون و دستگاه او در برابر دعوت موسی (علیه السلام) و معجزاتش به میان آمده است.
 آیه نخست از قول اطرافیان فرعون چنین نقل می کند: آنها با مشاهده اعمال خارق العاده موسی فوراً وصله سحر به او بستند، می فرماید: «جمعی از اشراف قوم فرعون گفتند: این ساحر دانا، کهنه کار و آزموده ای است!» (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ

فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ).

ولی از آیات سوره «شعراء» استفاده می شود: این سخن را فرعون درباره موسی گفت، قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. «فرعون به اطرافیان خود گفت این مرد ساحر دانائی است». (۱) اما این دو آیه هیچ گونه منافاتی با هم ندارند؛ زیرا بعید نیست که این سخن را نخست، فرعون گفته باشد، چون همه چشم ها به دهان او دوخته شده بود سپس اطرافیان متعلق و چاپلوسش که هیچ هدفی جز ارضای رئیس خود نداشتند، و چشمشان همواره به دهان، قیافه و اشاره او دوخته می شد، سخن او را تکرار کرده یک زبان گفتند: «صحیح است، این مرد ساحر آزموده ای است».

این برنامه اختصاص به فرعون و اطرافیان او ندارد، بلکه درباره همه ستمگران جهان و کارگردانان آنها صادق است.

و در آیه بعد می افزاید آنها اظهار داشتند: «هدف این مرد آن است که شما را از سرزمین و وطنتان بیرون براند» (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ).

یعنی او نظری جز استعمار، استثمار و حکومت بر مردم، توسعه طلبی و غصب سرزمین دیگران را ندارد و این کارهای خارق العاده و ادعای نبوت همه برای وصول به این هدف است.

سپس در یک نظرخواهی پرسیدند: «با توجه به این اوضاع و احوال، عقیده شما درباره او چیست؟» (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ).

منظور این است: آنها درباره موسی (علیه السلام) به مشورت نشستند و به تبادل نظر و شور پرداختند؛ زیرا ماده «امر» همیشه به معنی فرمان نیست، بلکه به معنی

مشورت نیز می آید.

باید توجه داشت این جمله در سوره «شعراء» آیه ۳۵ نیز از زبان فرعون نقل شده که: او به اطرافیان خود خطاب می کند و می گوید: درباره موسی چه می اندیشید؟ و چه نظر می دهید؟ و همان طور که قبلاً گفتیم این دو منافاتی با هم ندارند.

این احتمال نیز از طرف بعضی از مفسران داده شده است که: جمله «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» در آیه مورد بحث، خطابى باشد که اطرافیان فرعون به فرعون کرده اند و صیغه جمع برای رعایت تعظیم است.

ولی احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

سرانجام پس از بحث و تبادل نظر، رأی همگی بر این قرار گرفت که به فرعون «گفتند: درباره او و برادرش (هارون) عجله مکن و هر گونه تصمیمی در این باره را به بعد موکول نما، ولی مأمور جمع آوری به همه شهرها بفرست» (قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ).

«تا همه ساحران ورزیده، آزموده و دانا را به سوی تو فرا خوانند و به محضر تو بیاورند» (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ).

اما سؤال این است: آیا این پیشنهاد از طرف کارگردانان دستگاه فرعون، به خاطر آن بود که واقعاً احتمال می دادند دعوی موسی (علیه السلام)، دعوی صادقانه باشد، و می خواستند او را بیازمایند.

و یا این که: به عکس، او را در دعوی خود، کاذب می دانستند، و برای هر گونه تلاش و جنبش - همانند تلاش ها و جنبش های خودشان - انگیزه سیاسی

قائل بودند که برای یک سلسله مقاصد شخصی انجام گرفته است؟
و از آنجا که عجله در کشتن موسی و هارون با توجه به دو معجزه عجیبش باعث گرایش عده زیادی به او می شد و چهره «نبوت» او با چهره «مظلومیت و شهادت» آمیخته شده، جاذبه بیشتری به خود می گرفت، لذا نخست، به این فکر افتادند که عمل او را با اعمال خارق العاده ساحران ختنی کنند، آبرویش را بریزند سپس او را به قتل برسانند تا داستان موسی و هارون برای همیشه از نظرها فراموش گردد!

احتمال دوم با قرائن موجود در آیات به نظر نزدیک تر می رسد.

- ۱۱۳ وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ
 ۱۱۴ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
 ۱۱۵ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ
 ۱۱۶ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا
 بِسِحْرِ عَظِيمٍ
 ۱۱۷ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ
 ۱۱۸ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 ۱۱۹ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ
 ۱۲۰ وَ أَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ
 ۱۲۱ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
 ۱۲۲ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ

ترجمه:

- ۱۱۳ - ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: «آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟!»
 ۱۱۴ - گفت: «آری، و شما از مقربان خواهید بود!»
 ۱۱۵ - (روز مبارزه فرا رسید، ساحران) گفتند: «ای موسی یا تو (وسایل سحر را) بیفکن، یا ما می افکنیم!»
 ۱۱۶ - گفت: «شما بیفکنید!» و هنگامی که (وسایل سحر خود را) افکندند، مردم را

چشم بندی کردند و ترسانیدند؛ و سحر عظیمی پدید آوردند.

۱۱۷ - (ما) به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن!» ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) وسائل دروغین آنها را به سرعت بر می گرفت.

۱۱۸ - (در این هنگام)، حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت.

۱۱۹ - در آنجا (همگی) مغلوب شدند؛ و خوار و کوچک گشتند.

۱۲۰ - و ساحران (بی اختیار) به سجده افتادند.

۱۲۱ - گفتند: «ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

۱۲۲ - پروردگار موسی و هارون!»

تفسیر:

چگونه سرانجام حق پیروز شد؟

در این آیات از درگیری موسی (علیه السلام) با ساحران و سرانجام کار او در این مبارزه گفتگو به میان آمده است، در نخستین آیه می فرماید: «ساحران به دعوت فرعون به سراغ او شتافتند و نخستین چیزی که در میان گذاشتند این بود: اگر ما غالب شویم آیا اجر و پاداش فراوانی خواهیم داشت؟» (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ). کلمه «أَجْر» گر چه به معنی هر گونه پاداش است اما با توجه به این که: به صورت «نکره» است - و نکره در این گونه موارد برای تعظیم و بزرگداشت یک موضوع می آید - به معنی اجر و پاداش مهم و فوق العاده ای است.

به خصوص این که: در اصل اجر و پاداش جای تردید و گفتگو نبود، آنچه آنها می خواستند از فرعون قبل از آن قول بگیرند، مسأله اجر و پاداش مهم و برجسته بود.

و فرعون با توجه به شرایطی که داشت نیز، بلافاصله وعده مساعد به آنها داده «گفت: آری نه تنها اجر و پاداش مادی خواهید داشت، که از مقربان درگاه من نیز خواهید شد!» (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

و به این ترتیب، هم وعده «مال» به آنها داد و هم وعده «مقام بزرگ». از تعبیر آیه این چنین استفاده می شود که: تقرب به فرعون در آن محیط چیزی بالاتر از مال و ثروت بود، و یک موقعیت به اصطلاح معنوی محسوب می شد که می توانست سرچشمه اموال فراوان دیگری گردد.

ساحران مقدمات مبارزه را فراهم ساختند و آنچه لازمه کار بود تهیه کردند و در موعد معینی که برای مقابله موسی (علیه السلام) با ساحران تعیین شده بود - چنان که در دو سوره «طه» و «شعراء» آمده است - از همه مردم - به عنوان یک دعوت عمومی برای مشاهده این ماجرا - دعوت به عمل آمد.

اینها نشان می دهد که فرعون به پیروزی نهائی خود ایمان داشت.

چرا که ساحران - چنان که اشاره کردیم - همه مقدمات کار خود را فراهم ساخته بودند. یک مشت ریسمان و عصا که درون آنها - گویا - مواد شیمیائی مخصوصی قرار داده شده بود که در برابر تابش آفتاب به صورت گازهای سبکی در می آمد و آن طناب ها و عصاهای توخالی را به حرکت در می آورد، مهیا و آماده کار بود.

روز موعود فرا رسید، صحنه عجیبی بود، موسی (علیه السلام) تک و تنها (فقط برادرش با او بود) در برابر انبوه جمعیت ساحران و مردم زیادی که غالباً طرفدار و پشتیبان آنها بودند، قرار گرفت.

ساحران با غرور مخصوصی رو به سوی موسی (علیه السلام) کرده گفتند: «یا تو شروع به کار کن و عصا را بیفکن و یا ما آغاز می کنیم و وسائل خود را می افکنیم» (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ).

و موسی با خونسردی مخصوصی در پاسخ «گفت: شما قبلاً شروع کنید، شما وسائل خود را بیفکنید!» (قَالَ أَلْقُوا).

«هنگامی که ساحران طناب ها و ریسمان ها را به وسط میدان افکندند، مردم را چشم بندی کرده و با اعمال و گفتارهای اغراق آمیز خود، هول و وحشتی در دل مردم افکندند و سحر عظیمی در برابر آنها انجام دادند» (فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ).

کلمه «سِحْر» - همان گونه که در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۰۲ گفته ایم - در اصل به معنی خدعه، نیرنگ، شعبده و تردستی است، گاهی نیز به معنی هر چیزی که عامل و انگیزه آن نامرئی و مرموز باشد، آمده است.

بنابراین، افرادی که با استفاده از سرعت حرکات دست و مهارت در جا به جا کردن اشیاء، مطالب را به صورت خارق العاده، جلوه گر می سازند.

و همچنین کسانی که با استفاده از خواص شیمیائی و فیزیکی مرموز، مواد و اشیاء مختلف، آثار خارق العاده ای به مردم نشان می دهند، همه در عنوان «ساحر» داخل هستند.

علاوه بر اینها ساحران معمولاً از یک سلسله تلقین های مؤثر نسبت به شنوندگان و جمله های اغراق آمیز و گاهی هول انگیز و وحشتناک برای تکمیل کار خود استفاده می کنند که اثر روانی فوق العاده ای در بینندگان و شنوندگان می گذارد.

از آیات مختلفی که در این سوره و سوره های دیگر قرآن درباره ماجرای ساحران عصر فرعون آمده، چنین استفاده می شود که: آنها از همه این عوامل و وسائل استفاده کرده اند. جمله سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ: «چشم مردم را سحر کردند». و جمله اسْتَرْهَبُوهُمْ: «مردم را به وحشت انداختند». و یا تعبیرات دیگری که در سوره های «طه» و «شعراء» آمده است همه گواه بر این حقیقت است. (۱)

در آیه بعد، توضیح این معنی آمده که موسی (علیه السلام) چگونه به معارضه پرداخت: هنگامی که همه مردم به جنب و جوش افتاده بودند، غریو شادی از هر سو بلند بود و فرعون و اطرافیانش تبسم رضایت بخشی بر لب داشتند و برق شادی از چشمانشان می درخشید، وحی الهی به سراغ موسی (علیه السلام) آمد و او را فرمان به انداختن عصا داد، ناگهان صحنه به کلی دگرگون شد، رنگ ها از چهره ها پرید و تزلزل بر ارکان فرعون و یارانش افتاد، قرآن می فرماید:

«ما به موسی وحی کردیم که عصایت را بیفکن ناگهان (به صورت ارذهائی درآمد و) با دقت و سرعت، مارهای دروغین و وسائل قلابی ساحران را جمع کرد» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ).

«تَلْقَفُ» از ماده «لقف» (بر وزن وقف) به معنی برگرفتن چیزی با قدرت و سرعت است، خواه به وسیله دهان و دندان باشد، یا به وسیله دست، ولی در پاره ای از موارد به معنی بلعیدن نیز آمده است، و در آیه مورد بحث، نیز ظاهراً به

۱ - برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت «سحر»، به جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۰۲ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

همین معنی است.

«يَا فِكُون» از ماده «افک» (بر وزن کتف) در اصل، به معنی منصرف ساختن از چیزی است و از آنجا که دروغ انسان را از حق باز می دارد به آن «افک» گفته می شود. بعضی از مفسران در اینجا احتمال دیگری در معنی آیه داده اند و آن این که: عصای موسی، پس از آن که به صورت مار عظیمی درآمد، وسائل سحر ساحران را نبلعید، بلکه آنها را از کار انداخت و به صورت نخست بازگردانید، و چنین تصور کرده اند که: این کار، راه هر گونه اشتباه را بر مردم می بست در حالی که بلعیدن آن وسائل نمی تواند، مردم را قانع سازد که موسی ساحری قوی تر از آنها نبوده است.

ولی این احتمال، نه با جمله «تَلَفَّفَ» سازگار است و نه با تناسب مطالب آیه؛ زیرا «تَلَفَّفَ» همان طور که گفتیم به معنی برگرفتن چیزی با دقت و سرعت است نه دگرگون ساختن آن. به علاوه اگر بنا بود اعجاز موسی (علیه السلام) از طریق ابطال سحر ساحران آشکار شود، لزومی نداشت که عصا به شکل مار عظیمی درآید، آن چنان که قرآن در آغاز این سرگذشت بیان کرده است.

از همه اینها گذشته، اگر بنا بر ایجاد تردید و وسوسه باشد، بازگشتن وسائل ساحران به شکل اول نیز، قابل تردید و وسوسه است؛ زیرا ممکن است احتمال داده شود که موسی (علیه السلام) آن چنان در سحر استاد است که توانسته سحر دیگران را ابطال کند و به حال اول برگرداند.

بلکه چیزی که سبب شد، مردم بدانند عمل موسی (علیه السلام) یک امر خارق عادت الهی است که به اتکای نیروی بی انتهای پروردگار انجام گرفته، این است که:

مصر در آن زمان، ساحران فراوان و بسیار آزموده داشت، و اساتید این فن و ساحران پر سابقه چهره های شناخته شده ای در آن محیط بودند.

در حالی که موسی به هیچ یک از این صفات متصف نبود، مردی به ظاهر گمنام از میان بنی اسرائیل برخاست و دست به چنان کاری زد که همه در مقابل آن عاجز و ناتوان ماندند، از اینجا معلوم شد که یک نیروی غیبی در کار بوده و موسی (علیه السلام) یک فرد عادی و معمولی نیست.

در آیه بعد می فرماید: «در این هنگام حق آشکار شد، و اعمال آنها که بی اساس و نادرست بود، باطل گردید» (فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

زیرا کار موسی یک واقعیت بود و اعمال آنها یک مشت تقلب، تزویر، چشم بندی و اغفال، و شک نیست که هیچ باطلی در برابر حق برای همیشه یارای مقاومت ندارد. و این نخستین ضربتی بود که بر پایه قدرت فرعون جبار فرود آمد.

پس از آن می فرماید: «به این ترتیب آثار شکست در آنها نمایان شد و همگی خوار و کوچک و ناتوان شدند» (فَعْلَبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ).

گر چه در تواریخ در این باره مطالب فراوانی نوشته اند، ولی حتی بدون نقل تواریخ نیز می توان حدس زد که در این هنگام چه ولوله ای در میان مردم بر پا گردید.

جمعی به قدری ترسیدند که پا به فرار گذاشتند.

عده ای فریاد می کشیدند.

بعضی بیهوش شدند.

و فرعون و اطرافیانش که با وحشت و اضطراب به این صحنه می نگریستند، قطرات عرق شرم بر چهره هاشان نمایان شده بود، به آینده مبهم و تاریک خود می اندیشیدند و نمی توانستند درباره چنین صحنه ای که هیچ انتظار آن را نداشتند فکری کنند و برای آن راه حلی بیابند.

ضربه مهم تر آنگاه واقع شد که صحنه مبارزه ساحران با موسی (علیه السلام) به کلی تغییر شکل داد، ناگهان «همه ساحران به زمین افتادند و برای عظمت خداوند سجده کردند» (وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ).

«و فریاد زدند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم» (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

«همان پروردگار موسی و هارون» (رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ).

با بیان این جمله با صراحت، این حقیقت را آشکار ساختند که: غیر از این خدای ساختگی، پروردگاری است واقعی که ما به او ایمان آورده ایم، حتی به کلمه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» نیز قناعت نکردند؛ زیرا فرعون ادعا می کرد که پروردگار جهانیان منم! لذا پس از آن اضافه کردند «رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ» تا راه را به روی هر گونه سوء استفاده ای ببندند.

و این چیزی بود که به هیچوجه برای فرعون و دستگاه او قابل پیش بینی نبود، یعنی عده ای که چشم امید برای کوبیدن موسی (علیه السلام) به آنها دوخته شده بود در صف اول مؤمنان قرار گرفتند و پیش روی عموم مردم برای خدا به خاک

افتادند، و اعلام تسلیم مطلق و بی قید و شرط در برابر دعوت موسی(علیه السلام) کردند. البته این موضوع که انسان هائی این چنین منقلب گردند نباید جای تعجب باشد؛ زیرا نور ایمان و توحید در همه دل ها وجود دارد، ممکن است پرده ها و حجاب های اجتماعی، زمانی کوتاه یا طولانی، آن را بپوشاند، اما گهگاه که طوفان ها می‌وزد، و حجاب ها کنار می رود، فروغ خود را چنان آشکار می سازد که چشم ها را خیره می کند. به خصوص این که: ساحران، اساتید کهنه کاری بودند که از همه کس به فوت و فن سحر واردتر بودند، آنها به خوبی می توانستند میان «معجزه» و «سحر» فرق بگذارند. چیزی که برای دیگران تشخیص شاید احتیاج به دقت و مطالعه داشت برای آنها از آفتاب روشن تر بود.

آنها با توجه به فنون سحر که سال ها آموخته بودند، دریافتند که کار موسی(علیه السلام) هیچ گونه شباهتی با سحر ندارد، از نیروی انسانی سرچشمه نگرفته بلکه زائیده یک قدرت ما فوق طبیعی و مافوق بشری است.

با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که با آن صراحت و سرعت و بدون واهمه از آینده کار، ایمان خود را اظهار دارند.

جمله «الْقَى السَّحَرَةُ» که با فعل مجهول ذکر شده، شاهد گویائی برای استقبال فوق العاده و تسلیم مطلق ساحران در برابر موسی(علیه السلام) است، یعنی آن چنان جاذبه معجزه موسی(علیه السلام) در قلب و فکر آنها اثر گذاشت که گوئی همه را بی اختیار به زمین افکند و به اقرار و اعتراف واداشت.

نکته ها:

۱ - صحنه عجیب سحرِ ساحران

قرآن با جمله «وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» به طور سربسته اشاره به این واقعیت کرده است که: صحنه ای را که ساحران به وجود آورده بودند بسیار مهم، حساب شده و هول انگیز بود و گرنه کلمه «عظیم» در اینجا به کار نمی رفت. از تواریخ، روایات و سخنان مفسران که در ذیل این آیات و آیات مشابه آمده است، نیز به خوبی وسعت ابعاد این صحنه آشکار می شود. بنا به گفته بعضی از مفسران، ساحران به ده ها هزار نفر بالغ می شدند، و تعداد وسائلی که از آن استفاده کردند نیز ده ها هزار وسیله بود. (۱) و با توجه به این که: در آن عصر، ساحران آزموده و مجرب در مصر فراوان بودند این موضوع جای تعجب نیست.

به خصوص این که: قرآن در سوره «طه» آیه ۶۷ می فرماید: فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى: یعنی صحنه به اندازه ای عظیم و وحشت انگیز بود که حتی موسی در دل کمی ترسید، هر چند طبق صریح «نهج البلاغه» (۲) ترس او به خاطر این بوده که ممکن است مردم آن چنان تحت تأثیر این صحنه عظیم قرار گیرند که بازگرداندن آنها مشکل باشد. به هر صورت همه آنها حکایت از عظمت این صحنه می کند.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۲۹، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»،

جلد ۲، صفحه ۲۴۷، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ - امام امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «لَمْ يُوجَسْ مُوسَى (علیه السلام) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُحَالِ وَ دَوْلِ الظُّلَالِ» («نهج البلاغه»، خطبه ۴).

۲- استفاده از سلاح مشابه

از این بحث به خوبی استفاده می شود که: فرعون با توجه به حکومت پهناورش در کشور مصر، دارای سیاست های حساب شده شیطانی بود، برای مبارزه با موسی و هارون تنها از وسیله تهدید و ارباب استفاده نکرد، بلکه کوشش کرد - به گمان خود - از سلاح مشابهی در برابر موسی استفاده کند، و مسلماً اگر در کار خود پیروز می شد هیچ گونه نام و نشانی از موسی و مکتبش باقی نمی ماند و در آن صورت کشتن موسی (علیه السلام) بسیار ساده و بی دردسر و موافق افکار عمومی بود.

بی خبر از این که موسی (علیه السلام) متکی به یک نیروی انسانی نیست که قابل مقابله و معارضه بوده باشد، از نیروی لا یزال الهی و قدرت بی انتهای او مدد می گیرد که هر مقاومتی را در هم می کوبد و نابود می کند، و در هر حال استفاده از سلاح مشابه بهترین راه پیروزی در برابر دشمنان سرسخت محسوب می گردد و نیروهای مادی را در هم می شکند.

- ۱۲۳ قَالَ فِرْعَوْنُ اَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ اَذِنَ لَكُمْ اِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْوهُ فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوْا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ
- ۱۲۴ لَا قُطْعَنَ اُیْدِیْكُمْ وَ اَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافِ ثُمَّ لَا صَلْبَنُكُمْ اُجْمَعِیْنَ
- ۱۲۵ قَالُوا اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ
- ۱۲۶ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا اِلَّا اَنْ اٰمَنَّا بِآیَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جِئْتُنَا رَبَّنَا اُفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِیْنَ

ترجمه:

- ۱۲۳ - فرعون گفت: «آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟! حتماً این نیرنگ و توطئه ای است که در این شهر (و دیار) چیده اید، تا اهلش را از آن بیرون کنید؛ ولی به زودی خواهید دانست!
- ۱۲۴ - سوگند می خورم که دست ها و پاهاى شما را به طور مخالف (یکی از راست و دیگری از چپ) قطع می کنم؛ سپس همگی را به دار می آویزم!
- ۱۲۵ - (ساحران) گفتند: «(مهم نیست.) ما به سوى پروردگارمان باز می گردیم.
- ۱۲۶ - انتقام تو از ما، تنها به خاطر این است که ما به آیات پروردگار خویش - هنگامی که به سراغ ما آمد - ایمان آورده ایم. بار الها! صبر و استقامت بر ما فرو ریز! (و آخرین درجه شکیبائی را به ما مرحمت فرما) و ما را مسلمان بمیران!»

تفسیر:

تهدیدهای بیهوده

هنگامی که ضربه تازه ای - با پیروزی موسی (علیه السلام) بر ساحران و ایمان آوردن آنها به موسی (علیه السلام) - بر ارکان قدرت فرعون فرود آمد، فرعون بسیار متوحش و دست پاچه شد؛ زیرا می دید اگر عکس العمل شدیدی در برابر این صحنه نشان ندهد، همه یا بیشتر مردم به موسی (علیه السلام) ایمان خواهند آورد، و دیگر مسلط شدن بر اوضاع غیر ممکن خواهد بود، لذا بلافاصله دست به دو ابتکار زد:

نخست، اتهامی که شاید عوام پسند هم بود، به ساحران بست، سپس با شدیدترین تهدید، آنها را مورد حمله قرار داد.

ولی بر خلاف انتظار فرعون، ساحران آن چنان مقاومتی در برابر این دو صحنه از خود نشان دادند که فرعون و دستگاه او را در شگفتی فرو بردند، و نقشه های آنها خنثی گشت و به این ترتیب ضربه سومی بر پایه های قدرت لرزان او فرود آمد، که در آیات مورد بحث این صحنه به طور جالبی ترسیم شده است:

در آغاز می فرماید: «فرعون به ساحران گفت: آیا پیش از این که به شما اجازه دهم به او (موسی) ایمان آوردید؟! (قَالَ فِرْعَوْنُ أَمْنتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ)».

گویا با تعبیر «به» (به او) بر این نظر دارد که موسی (علیه السلام) را فوق العاده تحقیر کند، و با جمله «قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ» شاید می خواهد اظهار دارد که: من هم، حقیقت جو و حقیقت طلبم، اگر در کار موسی (علیه السلام) واقعیتهای وجود داشت، خودم به مردم اجازه می دادم ایمان بیاورند.

ولی این عجله شما نشان داد که نه تنها حقیقتی در کار نیست بلکه یک نوع توطئه و تباخی بر ضد مردم مصر در جریان است!

به هر حال، جمله بالا نشان می دهد که: فرعون جبار که جنون قدرت طلبی همه وجود او را فرا گرفته بود، می خواست ادعا کند نه تنها مردم مصر، حق ندارند، بدون اجازه او عملی انجام دهند، یا سخنی بگویند، که بدون فرمان و اذن او حق اندیشیدن و فکر کردن و ایمان آوردن را نیز ندارند.

و این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آن چنان برده و اسیر گردد که حتی حق فکر کردن، اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند.

این همان برنامه ای است که در «استعمار نو» نیز دنبال می شود، یعنی استعمارگران تنها به استعمار اقتصادی و سیاسی، و اجتماعی قناعت نمی کنند، که می کوشند ریشه های کار خود را با استعمار فکری تقویت نمایند.

در کشورهای کمونیستی با مرزهای بسته و دیوارهای به اصطلاح آهنین و سانسور شدیدی که بر همه چیز، مخصوصاً بر دستگاه های فرهنگی حکومت می کند مظاهر «استعمار فکری» به وضوح دیده می شود.

اما در کشورهای سرمایه داری غرب که بعضی گمان می کنند، حداقل، استعماری از نظر فکر و اندیشه وجود ندارد و هر کس می تواند آزادانه تفکر کند و بیندیشد و انتخاب نماید، این موضوع به شکل دیگری انجام می شود؛ زیرا:

سرمایه داران بزرگ، با تسلط کامل بر مطبوعات مهم، رادیوها، تلویزیون ها و به طور کلی وسائل ارتباط جمعی، مقاصد و افکار خویش را در لباس آزادی فکر بر مردم تحمیل می کنند، و با شستشوی مداوم مغزی مردم، آنها را به سوئی که می خواهند می کشانند، و این بلای بزرگی است برای دنیای معاصر.

فرعون سپس اضافه کرد: «این نقشه ای است که شما در این شهر کشیده اید تا به وسیله آن اهل آن را بیرون کنید» (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْؤُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا).

با توجه به آیه ۷۱ سوره «طه» که می فرماید: إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ: «موسی استاد بزرگ شما است که به شما سحر آموخته است» روشن می شود که منظور فرعون، این است که: شما یک تبنانی و توطئه حساب شده از مدت ها پیش برای تسلط بر اوضاع مصر و گرفتن زمام قدرت به دست داشته اید، نه این که تنها در این چند روز، که شاید موسی با ساحران ملاقات مقدماتی داشته است، ترتیب چنین برنامه ای را داده اید.

و از اینجا روشن می شود که: منظور از «مدینه»، مجموع کشور مصر است و به اصطلاح «الف و لام» به معنی الف و لام جنس می باشد و منظور از «لَتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا» تسلط موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل بر اوضاع مصر و بیرون کردن اطرافیان فرعون از همه مقامات حساس و یا تبعید عده ای از آنها به نقاط دوردست است، آیه ۱۱۰ همین سوره که تفسیر آن گذشت، نیز شاهد بر این مدعا است.

در هر صورت، این تهمت به قدری بی اساس و رسوا بود که جز عوام الناس و افراد کاملاً بی اطلاع نمی توانستند آن را بپذیرند؛ زیرا موسی (علیه السلام) در محیط مصر، حضور نداشت و هیچ کس او را با ساحران ندیده بود.

او اگر استاد معروف آنها بود، می بایست همه جا مشهور گردد و بسیاری از مردم او را بشناسند، و اینها مطالبی نبود که بتوان به این آسانی مکتوم داشت؛ زیرا تبنانی با یک یا چند نفر به طور مخفیانه امکان دارد، اما با هزاران نفر از ساحران مصر، که در شهرهای پراکنده و مختلف زندگی داشتند آن هم یک چنین تبنانی مهمی، عملاً امکان پذیر نبود.

سپس فرعون به طور سربسته اما شدید و محکم، آنها را تهدید کرده گفت: «اما به زودی خواهید فهمید!» (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

در آیه بعد، تهدید سربسته ای را که در جمله قبل به آن اشاره شد به طور وضوح بیان می کند و می گوید: «سوگند یاد می کنم که دست ها و پاهای شما را به طور مخالف (دست راست و پای چپ و دست چپ و پای راست را) قطع می کنم سپس همگی شما را به دار خواهم آویخت» (لَا قُطْعَنَ أُيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَا صَلْبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ).

در حقیقت، منظور این بوده است: آنها را با زجر و شکنجه به قتل برساند و صحنه بسیار هولناک و عبرت انگیزی برای همگان به وجود آورد؛ چرا که بریدن دست و پا و سپس به دار آویختن، سبب می شد که در انتظار مردم خون از بدنشان فواره بزند و آنها نیز بر فراز دار دست و پا زنند تا زمانی که مرگشان فرا رسد.

(توجه داشته باشید که دار زدن در آن زمان به صورت امروز نبود که طناب را به گردن افراد بیاویزند بلکه به زیر شانه های آنها قرار می دادند تا به زودی نمیرند).

و شاید بریدن دست و پاها به طور مخالف برای این بوده است که این کار سبب می شد دیرتر بمیرند و زجر و شکنجه بیشتر ببینند.

قابل توجه این که: برنامه ای را که فرعون در اینجا برای مبارزه با ساحرانی که به موسی (علیه السلام) ایمان آورده بودند، در پیش گرفت، یک برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق است که:

از یکسو از حربه تهمت استفاده می کنند، تا موقعیت حق طلبان را در افکار عمومی تضعیف کنند.

و از سوی دیگر، تکیه بر زور و قدرت و تهدید به قتل و نابودی می نمایند تا اراده آنها را در هم بشکنند.

ولی همان طور که در دنباله داستان موسی (علیه السلام) می خوانیم، هیچ یک از این دو

حربه در طرفداران راستین حق کارگر نگردید و نباید کارگر شود.

لذا در سومین آیه مورد بحث توجه می دهد که: ساحران در برابر هیچ یک از دو حربه فرعون از میدان در نرفتند، یک دل و یک جان در پاسخ او چنین «گفتند: ما به سوی پروردگار خود بازمی گردیم» (قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ).

یعنی اگر آخرین تهدید تو عملی بشود، سرانجامش این است که ما در راه خدا و در طریق استقامت و پایداری در دفاع از آئین او، شربت شهادت خواهیم نوشید، و این نه تنها به ما زیبایی نمی رساند و از ما چیزی نمی کاهد، که سعادت و افتخار بزرگی برای ما محسوب می شود.

سپس برای این که پاسخی به تهمت فرعون داده باشند و حقیقت امر را بر انبوه مردمی که تماشاچی این صحنه بودند، روشن سازند و بی گناهی خویش را ثابت کنند، گفتند: «تنها ایرادی که تو به ما داری این است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده ایم» (وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا).

یعنی ما نه اخلاص داریم.

نه توطئه و تبانی خاصی بر ضد تو کرده ایم.

نه محرک ما بر ایمان به موسی (علیه السلام) این بوده است که زمام قدرت را به دست بگیریم. و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم و تو خوب می دانی که ما این کاره نیستیم. بلکه ما هنگامی که حق را دیدیم و نشانه های آن را به خوبی شناختیم به

ندای پروردگار خود، پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس! در حقیقت آنها با جمله نخست، به فرعون نشان دادند که: هرگز از تهدید او نمی هراسند، و با شهادت به استقبال همه حوادث حتی مرگ و شهادت می شتابند.

و با جمله دوم به اتهاماتی که فرعون بر آنها وارد کرده بود، با صراحت پاسخ گفتند. جمله «تَنْقِمُ» از ماده «نقمت» (بر وزن نعمت) در اصل، به معنی انکار کردن چیزی است به «زبان»، یا «به وسیله عمل و مجازات نمودن».

بنابراین آیه بالا هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو بر ما این است که ایمان آورده ایم.

و یا به این معنی باشد مجازاتی را که می خواهی انجام دهی به خاطر ایمان ما است. پس از آن، روی از فرعون برتافته، متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند؛ زیرا می دانستند بدون حمایت و یاری او، توانائی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند، لذا عرض کردند:

«پروردگارا پیمانه صبر را بر ما فرو ریز و ما را تا پایان عمر با اخلاص و با ایمان بدار» (رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ).

و جالب این که: آنها با جمله «أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» چنین اظهار داشتند که چون خطر به آخرین درجه رسیده است، تو نیز آخرین درجه صبر و استقامت را به ما مرحمت کن (؛ زیرا «أَفْرِغْ» از ماده «افراغ» به معنی ریختن ماده سیالی از ظرف است به طوری که ظرف از آن خالی شود).

* * *

نکته:

استقامت در سایه آگاهی

ممکن است در نخستین برخورد با ماجرای ساحران زمان موسی (علیه السلام) که در پایان، مؤمنان راستینی از کار در آمدند، انسان در شگفتی فرو رود که مگر ممکن است در مدتی به این کوتاهی چنین انقلاب و تحولی در فکر و روح انسانی پیدا شود که از صف مخالف کاملاً بریده و در صف موافق گام بگذارد.

و آن چنان سر سختانه از عقیده تازه خود دفاع کند که به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زند، و شربت شهادت را شجاعانه و با چهره ای خندان تا آخرین جرعه بنوشد؟! ولی اگر به این نکته توجه کنیم که: آنها با سوابق زیادی که در علم سحر داشتند، به خوبی به عظمت معجزه موسی (علیه السلام) و حقانیت او پی بردند و از روی آگاهی کامل در این میدان گام گذاشتند.

این آگاهی سرچشمه عشق سوزانی شد که تمام وجود آنها را در بر گرفت. عشقی که هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و ما فوق همه خواسته های انسان است. آنها به خوبی می دانستند در چه راهی گام گذاشته اند؟

برای چه می جنگند؟

با چه کسی مبارزه می کنند؟

و چه آینده درخشانی را به دنبال این مبارزه در پیش دارند؟

آری، اگر ایمان با آگاهی کامل توأم گردد از چنین عشقی سر برمی آورد که این گونه فداکاری ها در راه آن شگفت انگیز نیست.

به همین جهت می بینیم آنها با صراحت و شجاعت (چنان که در آیه ۷۲ سوره «طه» آمده است) گفتند:

«سوگند به همان کس که ما را آفریده ما هرگز تو را بر دلائل روشنی که از طرف پروردگار به ما رسیده است، مقدم نخواهیم داشت، تو هر چه می خواهی بکن! اما بدان که دائره قدرتت محدود به همین زندگی دنیا است!»

و سرانجام - چنان که در روایات و تواریخ آمده است - آن قدر در این راه ایستادگی به خرج دادند که فرعون، تهدید خود را عملی ساخت، و بدن های مثله شده آنان را در کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند نخل آویزان نمود، و نام پرافتخار آنها در دفتر آزاد مردان جهان ثبت شد، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی»: *كَانُوا أَوَّلَ النَّهَارِ كُفَّاراً سَحَرَةً وَ آخِرَ النَّهَارِ شُهَدَاءَ بَرَرَةً*: «صبحگاهان کافر بودند و ساحر، شامگاهان شهیدان نیکوکار راه خدا»! (۱)

ولی باید توجه داشت که چنین انقلاب، تحوّل و استقامتی جز در پناه امدادهای الهی ممکن نیست، و مسلماً آنها که در مسیر حق گام می گذارند، چنین امدادهائی به سراغ آنها خواهد شتافت.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۸۰ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۳۳، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «فیض القدير»، جلد ۲، صفحه ۴۱۹، پاورقی، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

- ۱۲۷ وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنْقَتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ
- ۱۲۸ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
- ۱۲۹ قَالُوا أَوَذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يُسَخِّلَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۲۷ - و اشراف قوم فرعون (به او) گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می کنی که در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را رها سازد؟» گفت: «به زودی پسرانشان را می کشیم، و دخترانشان را زنده نگه می داریم (تا به ما خدمت کنند)؛ و ما بر آنها کاملاً مسلطیم!»
- ۱۲۸ - موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جوئید، و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگان که بخواهد، واگذار می کند؛ و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!»
- ۱۲۹ - گفتند: «پیش از آن که به سوی ما بیائی آزار دیدیم، (هم اکنون) پس از آمدنت نیز آزار می بینیم! (کی این آزارها سر خواهد آمد؟)» گفت: «امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند، و شما را در زمین جانشین (آنها) سازد، و بنگرد چگونه عمل می کنید؟»

تفسیر:

برخورد فرعون با قوم موسی (علیه السلام)

در این آیات، صحنه دیگری از گفتگوی فرعون و اطرافیانش پیرامون وضع موسی (علیه السلام) آمده است، و از قرائنی که در خود آیه است، چنین برمی آید که محتوای این آیات مربوط به مدتی پس از جریان مبارزه موسی با ساحران است.

در نخستین آیه می فرماید: «جمعیت اشراف و اطرافیان فرعون به عنوان اعتراض به او گفتند: آیا موسی و بنی اسرائیل را به حال خود رها می کنی که در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را رها سازند؟! (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمُهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ).

از این تعبیر، به خوبی استفاده می شود که: فرعون بعد از شکست در برابر موسی (علیه السلام) مدتی او و بنی اسرائیل را آزاد گذارد (البته آزاد نسبی)، آنها نیز بی کار نشستند و به تبلیغ آئین موسی (علیه السلام) پرداختند تا آنجا که قوم فرعون از نفوذ و پیشرفت آنها بیمناک شدند، و نزد فرعون آمده او را به شدت عمل در برابر موسی و بنی اسرائیل تشویق کردند.

آیا این دوران آزادی نسبی، به خاطر ترس و وحشتی بود که در دل فرعون از معجزه کوبنده موسی (علیه السلام) به وجود آمد؟

و یا اختلافی بود که میان مردم مصر و حتی قبطیان درباره موسی (علیه السلام) و آئین او پیدا شده بود، و جمعی به او تمایل پیدا کرده بودند، و فرعون مشاهده می کرد، نمی تواند در چنین شرائطی دست به کار شود و شدت عمل به خرج دهد؟

هر دو احتمال به ذهن نزدیک است و ممکن است هر دو توأماً چنین اثری در فکر فرعون گذارده باشد.

به هر حال، فرعون با اخطار اطرافیان، تشویق به شدت عمل در برابر

بنی اسرائیل شد و در پاسخ هواخواهانش چنین گفت: «به زودی پسران آنها را به قتل می‌رسانیم و نابود می‌کنیم و زنانشان را (برای خدمت) زنده می‌گذاریم، و ما بر آنها تسلط کامل داریم» (قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ).

در این که منظور از «أَلِهَتِك» (خدایان تو) چیست؟ در میان مفسران گفتگو است.

آنچه با ظاهر آیه موافق‌تر است این است که: فرعون هم، برای خود، بت‌ها و معبودها و خدایانی داشت، اگر چه با توجه به آیه ۲۴ سوره «نازعات»: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» و آیه ۳۸ سوره «قصص»: «مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي» معلوم می‌شود که مردم مصر بزرگ‌ترین خدایشان فرعون بوده.

و یا حداقل او خود را بزرگ‌ترین معبود مردم مصر می‌دانست و معبودی برای آنها در ردیف خودش قائل بود.

اما با این حال او برای خویش معبودهایی انتخاب کرده بود که آنها را پرستش می‌کرد.

نکته دیگر این که: فرعون در اینجا دست به یک مبارزه ریشه‌دار و عمیق می‌زند و تصمیم بر کاری می‌گیرد که در آینده به کلی قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند و آن این که: مردان جنگی و مبارز را با کشتن فرزندان بنی اسرائیل ریشه‌کن سازد، و تنها زنان و دختران را برای کنیزی و خدمتکاری باقی بگذارد، و این آئین هر استعمار نو و کهنه‌ای است، که افراد مثبت و فعال را از میان برمی‌دارند، و یا روح مردانگی و شهامت را با وسائل گوناگون در آنها می‌کشند و افراد غیر فعال را زنده نگه می‌دارند.

البته این احتمال نیز هست که: فرعون می‌خواسته است این سخن به گوش

بنی اسرائیل برسد و از دو جهت روحیه آنها در هم شکسته شود:
 یکی از نظر کشته شدن پسران و مردان آینده.
 و دیگری از نظر این که نوامیسان به چنگال دشمن خواهد افتاد.
 در هر حال با جمله «إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» می خواهد وحشت و اضطراب را از دل پیروان خود بردارد و به آنها اطلاع دهد که کاملاً بر اوضاع مسلط است!
 اما این که چرا فرعون تصمیم به قتل موسی (علیه السلام) نگرفت و تنها نقشه نابود کردن فرزندان بنی اسرائیل را کشید؟!
 در پاسخ باید توجه داشت:

از آیات سوره «مؤمن» به خوبی استفاده می شود که: فرعون در آغاز، تصمیم بر قتل موسی داشت ولی اندرزهای توأم با تهدید مؤمن آل فرعون، و این که اقدام به قتل موسی ممکن است، خطرناک واقع شود، یعنی او به راستی از طرف خدا باشد و آنچه را از مجازات های الهی می گوید، انجام پذیرد، به قدر کافی در فکر و روح فرعون اثر گذاشت.
 به علاوه بعد از جریان پیروزی موسی بر ساحران، این خبر در همه جا منعکس گردید، و در مورد طرفداری و مخالفت با موسی (علیه السلام) در میان مردم مصر اختلاف افتاد.
 شاید فرعون از این بیم داشت که: اگر بخواهد تصمیم حادی بر ضد موسی (علیه السلام) بگیرد با واکنش شدیدی که از طرف مردمی که تحت تأثیر او واقع شده اند، روبرو گردد، به این جهات از تصمیم بر قتل موسی (علیه السلام) منصرف گردید.

آیه بعد در حقیقت، نقشه و برنامه ای است که موسی (علیه السلام) به بنی اسرائیل برای مقابله با تهدیدهای فرعون، پیشنهاد می کند، و شرائط پیروزی بر دشمن را در آن

تشریح می نماید، و به آنها گوشزد می کند که: اگر سه برنامه را عملی کنند، قطعاً بر دشمن پیروز خواهند شد:

نخست این که: تکیه گاهشان تنها خدا باشد و از او یاری بطلبند، می فرماید: «موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید» (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ).

دیگر این که به آنها می گوید: «استقامت و پایداری پیشه کنید» (وَ اصْبِرُوا)، و از تهدیدها و حملات دشمن نهراسید و از میدان بیرون نروید.

و برای تأکید مطلب و ذکر دلیل، به آنها گوشزد می کند که: «سراسر زمین از آن خدا است و مالک و فرمانروای مطلق او است، و به هر کس از بندگان او بخواهد آن را منتقل می سازد» (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

و آخرین شرط این است که تقوا را پیشه کنید؛ زیرا «عاقبت پیروزمندان از آن پرهیزکاران است» (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

این سه شرط که: یکی از آنها در زمینه عقیده (استعانت جستن از خدا) و دیگری در زمینه اخلاق (صبر و استقامت) و سومی در زمینه عمل (تقوا و پرهیزکاری) است، تنها شرط پیروزی قوم بنی اسرائیل بر دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهند بر دشمنانشان پیروز شوند، بدون داشتن این برنامه سه ماده ای امکان ندارد.

افراد بی ایمان و مردم سست و ترسو، ملت های آلوده و تبهکار، اگر هم پیروز گردند، موقتی و ناپایدار خواهد بود.

قابل توجه این که این سه شرط، هر کدام فرع بر دیگری است، پرهیزکاری بدون استقامت در برابر شهوات و زرق و برق جهان ماده ممکن نیست، همان طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا، بقاء و دوام ندارد.

در آخرین آیه مورد بحث، شکوه و گله های بنی اسرائیل را از مشکلاتی که بعد از قیام موسی (علیه السلام) با آن دست به گریبان بودند، منعکس می سازد و می فرماید: «آنها به موسی گفتند: پیش از آن که تو بیائی ما را آزار می دادند، اکنون هم که آمده ای باز آزارها همچنان ادامه دارد» (قَالُوا أَوَذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا)، پس کی گشایشی در کار پیدا می شود؟

گویا بنی اسرائیل مثل بسیاری از ما مردم، انتظار داشتند که با قیام موسی (علیه السلام) یک شبه همه کارها روبراه شود، فرعون از بین برود، فرعونیان نابود شوند و کشور پهناور مصر با تمام ذخائرش در اختیار بنی اسرائیل قرار گیرد، همه اینها از طریق اعجاز، صورت گیرد و گردی هم به صورت بنی اسرائیل ننشیند.

ولی موسی (علیه السلام) به آنها فهماند با این که سرانجام پیروز خواهند شد، اما راه درازی در پیش دارند، و این پیروزی طبق سنت الهی در سایه استقامت، کوشش و تلاش به دست خواهد آمد، همان طور که آیه مورد بحث می فرماید: «موسی گفت: امید است پروردگار شما دشمنان را نابود کند و شما را جانشینان آنها در زمین قرار دهد» (قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

ذکر کلمه «عسی» (شاید و امید است) همانند کلمه «لَعَلَّ» که در بسیاری از آیات قرآن آمده است، در حقیقت اشاره به این است که: این پیروزی و موفقیت، شرائطی دارد که بدون آن شرائط، به آن نخواهید رسید. (۱)

و در پایان آیه می فرماید: خداوند این نعمت ها را به شما خواهد داد و آزادی از دست رفته را به شما برمی گرداند، «تا ببیند چگونه عمل خواهید کرد؟» (فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ).

۱ - شرح بیشتر در این باره را در ذیل آیه ۸۴ سوره «نساء»، جلد چهارم مطالعه فرمائید.

یعنی پس از پیروزی، دوران آزمایش شما شروع خواهد شد، آزمایش ملتی فاقد همه چیز که در پرتو هدایت الهی همه چیز را پیدا کرده است.

این تعبیر ضمناً به این مطلب اشعار دارد که در آینده از بوته این آزمایش خوب بیرون نخواهید آمد، و شما هم به هنگام قدرت یافتن همچون دیگران دست به ظلم و فساد خواهید زد.

در روایتی که در کتاب «کافی» از امام باقر (علیه السلام) نقل شده چنین می خوانیم: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ (علیه السلام) إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ:

«در کتاب علی (علیه السلام) چنین یافتیم که پس از تلاوت آیه أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا... فرمود: من و اهل بیتم همان کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما منتقل ساخته و مائیم پرهیزگاران».(۱)

اشاره به این که: حکمی که در این آیه ذکر شده است، یک حکم و یک قانون عمومی است و هم اکنون نیز زمین در واقع از آن پرهیزگاران است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵۶، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۴۰۷، و جلد ۵، صفحه ۲۷۹، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۴۱۴، چاپ آل البيت - «مستدرک»، جلد ۱۷، صفحه ۱۱۲، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۹۷، صفحه ۵۸.

۱۳۰ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَذَكَّرُونَ

۱۳۱ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا
بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ إِلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۱۳۰ - و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید
متذکر گردند!

۱۳۱ - اما هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می رسید، می گفتند: «به خاطر خودِ ماست». ولی
موقعی که بدی (و بلا) به آنها می رسید، می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست!» آگاه
باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند!

تفسیر:

مجازات های بیدارکننده

همان طور که در تفسیر آیه ۹۴ از همین سوره گذشت، یک قانون کلی الهی در مورد تمام
پیامبران این بوده: به هنگامی که با مخالفت ها روبرو می شدند، خداوند برای تنبه و بیداری
اقوام سرکش، آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتی ها می ساخته تا در خود احساس نیاز کنند.
و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می گیرد،

آشکار گردد.

به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند، در نتیجه متوجه مبدأ قادر و توانائی که تمام نعمت ها از ناحیه او است بشوند.

در نخستین آیه مورد بحث، اشاره به همین مطلب در مورد پیروان فرعون کرده می فرماید: «ما آل فرعون را به قحطی و خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار ساختیم، شاید متذکر گردند و بیدار شوند» (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ).

«سینین» جمع «سنه» به معنی سال است، ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «أخذ» (گرفتن) به کار می رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می آید، بنابراین أَخَذَهُ السَّنَةُ: «سال او را گرفت» یعنی گرفتار خشکسالی شد، و شاید علت آن این باشد که سال های قحطی در برابر سال های عادی و معمولی کم است.

بر این اساس، اگر منظور از سال، سال های عادی باشد، چیز تازه ای نیست، و از آن معلوم می شود که منظور سال های فوق العاده یعنی قحطی است.

کلمه «آل» در اصل، «اهل» بوده، سپس به اصطلاح «قلب شده» و به این صورت درآمده است، و «اهل» به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از این که بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان.

با این که: خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است، اشاره به این که آنچه مهم است این است که: آنها بیدار شوند؛ زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است.

آنها هستند که می توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند، و به همین

جهت، تنها سخن از آنان به میان آمده، اگر چه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر بلای بزرگی محسوب می شد؛ زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می داد. ولی مسلماً آل فرعون که صاحبان اصلی زمین ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان می دیدند.

ضمناً از آیه فوق معلوم می شود: خشکسالی، چند سال ادامه یافت؛ زیرا کلمه «سینین» جمع است، به خصوص این که نَقْصٌ مِنَ الثَّمَرَاتِ: «کمبود میوه ها» نیز به آن اضافه شده؛ چرا که خشکسالی های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می برد.

این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفت میوه های آنها را فرا گرفته باشد. جمله «لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» گویا اشاره به این نکته است که: توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد، اما به خاطر تربیت های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می کند، ولی به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجدداً یادآور می شود و ماده «تذکر» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی می باشد.

قابل توجه این که در ذیل آیه ۹۴ جمله لَعَلَّهُمْ يَضْرَعُونَ: «شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند» آمده، که در واقع یکی مقدمه دیگری می باشد؛ زیرا نخست، انسان «متذکر» می شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا

تقاضا از پروردگار برمی آید.

در آیه بعد توجه می دهد: «آل فرعون» به جای این که از این درس های الهی پند بگیرند، و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوء استفاده کرده، جریان حوادث را به میل خود تفسیر می کردند، یعنی:

«هنگامی که اوضاع بر وفق مراد آنها بود، و در آرامش و راحتی بودند می گفتند، این وضع به خاطر نیکی و پاکی و لیاقت ما است!» (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ)، در حقیقت شایسته چنین موقعیتی بوده ایم.

اما هنگامی که گرفتار ناراحتی و مشکلی می شدند، فوراً آن را به موسی (علیه السلام) و کسانی که با او بودند، مرتبط می ساختند و می گفتند: این از شرّ قدم اینها است!» (وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ). (۱)

«يَطَّيَّرُوا» از ماده «تَطَيَّرَ» به معنی «فال بد زدن» است، و ریشه اصلی آن کلمه «طیر» به معنی «پرنده» می باشد، و از آنجا که عرب، فال بد را غالباً به وسیله پرندگان می زد: «گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرنده ای را از دست چپ نشانه تیره روزی می پنداشت» کلمه «تَطَيَّرَ» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است.

ولی قرآن در پاسخ آنها می فرماید: «بدانید که سرچشمه شومی ها و ناراحتی هائی که دامان آنها را می گرفت، از ناحیه پروردگار بوده و خدا می خواسته است که آنها را گرفتار نتیجه شوم اعمالشان بکند، ولی اکثر آنها نمی دانند» (أَلَا إِنَّمَا طَائَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

۱ - ضمناً ذکر «حسنه» با الف و لام و «إذا» و ذکر «سیئه» با «إن» و به صورت نکره، اشاره به این است که نعمت ها به طور فراوان به سراغ آنها می آمدند ولی ناراحتی ها گهگاه.

قابل توجه این که: این طرز تفکر، مخصوص به فرعونیان نبود، هم اکنون در میان اقوام خودخواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می شود که برای قلب حقائق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیبشان شود آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می دانند، هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد. و به عکس هر بدبختی دامنشان را می گیرد فوراً به بیگانگان و دست های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می دهند هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند. قرآن مجید می فرماید: دشمنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز در برابر او چنین منطقی داشتند. (۱)

و در جای دیگر می فرماید: انسان های منحرف این چنین هستند. (۲)
و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است.

نکته:

فال نیک و بد

شاید همیشه در میان انسان ها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، اموری را به «فال نیک» می گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می دانستند، و اموری را به «فال بد» می گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می پنداشتند. در حالی که هیچ گونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با این گونه امور وجود نداشت، و مخصوصاً در قسمت فال بد، غالباً جنبه خرافی و نامعقول

۱ - نساء، آیه ۷۸.

۲ - فصلت، آیه ۵۰.

داشته و دارد.

این دو گر چه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می توانند داشته باشند، «فال نیک» غالباً مایه امیدواری و حرکت است ولی «فال بد» موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی. شاید به خاطر همین موضوع است که: در روایات اسلامی از «فال نیک» نهی نشده، اما «فال بد» به شدت محکوم گردیده است.

در حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده: تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوا: «کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید» (۱) جنبه اثباتی این موضوع منعکس است. و در حالات خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان اسلام (علیهم السلام) نیز دیده می شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می گرفتند، مثلاً در جریان برخورد مسلمانان با کفار «مکه» در سرزمین «حذیبیه» می خوانیم هنگامی که «سهیل بن عمرو» به عنوان نماینده کفار «مکه» به سراغ پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و حضرت (صلی الله علیه وآله) از نام او آگاه گردید، فرمود: قَدْ سَهِّلَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ: «یعنی از نام سهیل من تفأل می زنم که کار بر شما سهل و آسان می گردد» (۲).

دانشمند معروف «دمیری» که از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته های خود اشاره به همین مطلب کرده می گوید: این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فال نیک را دوست می داشت، به خاطر آن بود که انسان هر گاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام برمی دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار

۱ - «میزان الحکمه»، جلد ۳، صفحه ۲۳۵۳، دار الحدیث، طبع اول - «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۷۷، انتشارات جامعه مدرسین قم.

۲ - «مناقب»، جلد ۱، صفحه ۲۰۳، انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۳۳ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۹۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۲۶۷ و جلد ۱۹، صفحه ۷۷، انتشارات جامعه مدرسین قم.

قطع کند، در راه شرّ خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوء ظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (۱)

اما از فال بد که عرب آن را «تَطْيِر» و «طیره» می نامد، در روایات اسلامی - همان طور که گفتیم - شدیداً مذمت شده، چنان که در قرآن مجید نیز کراراً به آن اشاره گردیده و محکوم شده است. (۲)

از جمله در حدیثی می خوانیم: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: الطَّيْرَةُ شِرْكٌ. «فال بد زدن (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خدا است». (۳)

و نیز می خوانیم: اگر فال بد اثری داشته باشد، همان اثر روانی است، امام صادق (علیه السلام) فرمود: الطَّيْرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَّتْهَا تَهَوَّتْ وَإِنْ شَدَّدَتْهَا تَشَدَّدَتْ وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئاً لَمْ تَكُنْ شَيْئاً:

«فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می پذیری، اگر آن را سبک بگیری کم اثر خواهد بود، و اگر آن را محکم بگیری پر اثر، و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت». (۴)

در اخبار اسلامی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که: راه مبارزه با فال بد، بی اعتنائی است.

از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: ثَلَاثٌ لَا يَسْلُمُ مِنْهَا أَحَدٌ الطَّيْرَةُ وَ

- ۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۰۲، انتشارات کتابخانه نسائی - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۶، صفحه ۶۱۹، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۲ - مانند سوره یس، آیه ۱۹ - نمل، آیه ۴۷ و آیه مورد بحث.
- ۳ - «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۷۸، ذیل آیه مورد بحث، انتشارات جامعه مدرسین قم - «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۲۶۶، مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ.ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۵۱۲، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۴ - «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۷۸، ذیل آیه مورد بحث، انتشارات جامعه مدرسین قم - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۹۷، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۳۶۱، و جلد ۲۲، صفحه ۴۰۴، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحات ۳۱۰ و ۳۲۲.

الْحَسَدُ وَالظَّنُّ.

قِيلَ فَمَا نَصْنَعُ؟ قَالَ: إِذَا تَطَيَّرْتَ فَأَمْضِ وَإِذَا حَسَدْتَ فَلَاتَّبِعْ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ:

«سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند (و وسوسه های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می شود) فال بد و حسد و سوء ظن.

عرض کردند: پس چه کنیم؟

فرمود: هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد، عملاً کاری بر طبق آن انجام مده و هنگامی که سوء ظن پیدا کردی آن را نادیده بگیر». (۱)

عجیب این است که: موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشن فکر، و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان غربی ها رد شدن از زیر نردبان، افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو به شدت به فال بد گرفته می شود! البته وجود فال نیک همان طور که گفتیم مسأله مهمی نیست بلکه غالباً اثر مثبت دارد، ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل ها است، همان طور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۰ - «المیزان»، جلد ۱۹، صفحه ۷۸، انتشارات جامعه مدرسین قم - «میزان الحکمه»، جلد ۳، صفحه ۲۳۵۴، دار الحديث، طبع اول - «فرائد الاصول»، جلد ۲، صفحه ۳۷، مجمع الفكر الاسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ. ق.

۱۳۲ وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ
 ۱۳۳ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ
 مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ

ترجمه:

۱۳۲ - و گفتند: «هر نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سحرمان کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم!»
 ۱۳۳ - سپس (بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل کردیم؛) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را - که نشانه هائی از هم جدا بودند - بر آنها فرستادیم؛ ولی (باز بیدار نشدند، و) تکبر ورزیدند، و جمعیت گنهکاری بودند!

تفسیر:

بلاهای پی در پی و رنگارنگ

در این آیات، به مرحله دیگری از درس های بیدارکننده ای که خدا به قوم فرعون داد، اشاره شده است.
 هنگامی که مرحله اول یعنی خشکسالی و زیان های مالی در آنها، اثر بیدارکننده نگذاشت، نوبت مرحله دوم که مجازات های سخت تر و شدیدتر بود فرا رسید، و خداوند آنها را به بلاهای پی در پی و کوبنده که به طور متناوب نازل می شد، گرفتار ساخت، اما متأسفانه باز هم بیدار نشدند!
 در نخستین آیه مورد بحث به عنوان مقدمه ای برای نزول این بلاها می فرماید: آنها همچنان در انکار دعوت موسی (علیه السلام)، مقاومت به خرج داده «گفتند:

هر گاه آیتی برای ما بیاوری که بخواهی ما را با آن سحر کنی، ما به تو ایمان نخواهیم آورد» (وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ).

تعبیر به آیه، شاید به عنوان تمسخر بوده؛ زیرا موسی (علیه السلام)، معجزات خود را به عنوان آیات و نشانه های خدا معرفی می نمود، ولی آنها به عنوان سحر، آن را تفسیر می کردند.

لحن آیات و قرائن چنین نشان می دهد که: دستگاه تبلیغاتی فرعون که مسلماً با تناسب آن زمان، مجهزترین دستگاه تبلیغاتی بود، و نظام حاکم مصر، کاملاً از آن بهره برداری می کرد، در همه جا بسیج شده بود، که تهمت سحر را به عنوان یک شعار عمومی بر ضد موسی (علیه السلام)، پخش کند؛ زیرا هیچ وصله ای مناسب تر از آن برای معجزات موسی (علیه السلام) نیافته بودند، تا بدین وسیله جلو نفوذ او را در قلوب مردم بگیرند.

ولی از آنجا که خداوند بدون اتمام حجت کافی، هیچ جمعیتی را کیفر نمی دهد، در آیه بعد می فرماید که ما چندین بلا بر آنها نازل کردیم شاید بیدار شوند.

نخست «طوفان را بر آنها فرستادیم» (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ).

«طوفان» از ماده «طوف» (بر وزن خوف) به معنی موجود گردنده و طواف کننده است، سپس به هر حادثه ای که انسان را احاطه کند، طوفان گفته شده، ولی در لغت عرب، بیشتر به سیلاب ها و امواج گردنده و کوبنده ای گفته می شود که خانه ها را ویران می کند و درختان را از ریشه برمی کند (اگر چه در زبان فارسی امروز، طوفان، بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می گردد).

پس از آن، می فرماید: «ملخ را بر زراعت ها و درختان آنها، مسلط ساخته» (وَالْجَرَادُ). در روایات وارد شده است، آن چنان ملخ به جان درختان و زراعت ها افتاد که همه را از شاخ و برگ خالی کرد، حتی بدن آنها را نیز آزار می داد آن چنان که داد و فریاد آنها بلند شده بود. (۱)

هر بار که بلائی فرا می رسید، دست به دامن موسی (علیه السلام) می زدند، تا از خدا بخواهد رفع بلا کند، بعد از طوفان و ملخ خوارگی نیز همین تقاضا را کردند، و موسی (علیه السلام) پذیرفت و بلا برطرف شد، ولی باز دست از لجاجت خویش برنداشتند. بار سوم «قمل را بر آنها مسلط ساخت» (وَالْقُمَّلُ).

در این که منظور از «قُمَّل» چیست؟ میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است که یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات آنها افتاد، و همه را فاسد کرد.

هنگامی که امواج این بلا فرو نشست و باز ایمان نیاوردند، بار دیگر، «نسل قورباغه را آن چنان افزایش دادیم که به صورت یک بلا زندگی آنها را فرا گرفت» (وَالضَّفَادِعُ). (۲)

همه جا قورباغه های بزرگ و کوچک، حتی در خانه ها، اطاق ها و سفره ها و ظروف غذا مزاحم آنان بودند، آن چنان که دنیا بر آنان تنگ شد ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۴۱، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۸۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵۸، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۲۲۹، انتشارات جامعه مدرسین قم.

۲ - «ضفادع» جمع «ضفدع» است، «ضفدع» به معنی قورباغه است، این کلمه به صورت جمع در آیه فوق آمده ولی عذاب های دیگر به صورت مفرد ذکر شده است و شاید این دلیل بر آن باشد که انواع مختلفی از قورباغه را خداوند بر اینها مسلط ساخت.

در این هنگام، «خون را بر آنها مسلط نمودیم» (وَالدَّمَّ). بعضی گفته اند بیماری «رعاف» (خون دماغ شدن) به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند.

ولی بیشتر روات و مفسران گفته اند: رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد، آن چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود! (۱)

و در پایان می فرماید: «این آیات و معجزات آشکار و نشانه های حقانیت موسی را به آنها نشان دادیم، اما آنها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سر باز زدند و جمعیت مجرم و گنهکاری بودند» (آیات مُفَصَّلَات فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ).

در بعضی از روایات می خوانیم: هر کدام از این بلاها، در یکسال واقع می شد یعنی یکسال طوفان و سیلاب، سال دیگر ملخ خوارگی، و سال بعد آفات نباتی و همچنین. (۲)

ولی در بعضی دیگر از روایات می خوانیم: میان هر یک از اینها با دیگری یک ماه بیشتر فاصله نبود. (۳)

در هر حال شک نیست که در فواصل مختلف و جدا از یکدیگر (چنان که قرآن می فرماید مفصلات) صورت گرفت، تا مهلت کافی برای تفکر و تنبه و بیداری داشته باشند.

قابل توجه این که: در روایات می خوانیم: این بلاها تنها دامن فرعونیان را می گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند. (۴)

۱، ۲، ۳ و ۴ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۴۰ به بعد، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۸۱ به بعد - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵۸ به بعد، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۲۲۹ به بعد، انتشارات جامعه مدرسین قم.

شک نیست که این یک نوع اعجاز بوده، اما قسمتی از آن را می توان با توجه به نکته زیر توجیه علمی نمود؛ زیرا:

می دانیم: در کشوری با مشخصات مصر، بهترین نقطه زیبا و مورد توجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطی ها قرار داشت، قصرهای زیبا، خانه های مجلل و باغ های خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می ساختند و طبعاً به بنی اسرائیل که بردگان آنها بودند، از زمین های دور افتاده و بیابان ها و نقاط کم آب، سهمی می رسید.

طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست، از همه نزدیک تر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده، و همچنین قورباغه ها از شط برمی خاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان می شد، و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکت تر می شود.

آنچه در آیات فوق گفته شد، در «تورات» کنونی، نیز آمده است، ولی تفاوت های قابل ملاحظه ای با محتویات قرآن دارد (به سفر خروج، فصل هفتم تا دهم تورات مراجعه کنید).

۱۳۴ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعِ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
۱۳۵ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوءِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ
۱۳۶ فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا
عَنْهَا غَافِلِينَ

ترجمه:

۱۳۴ - هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: «ای موسی از خدایت برای ما بخواه به عهدهی که با تو کرده، وفا کند. اگر این بلا را از ما مرتفع سازی، قطعاً به تو ایمان می آوریم، و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد!»
۱۳۵ - اما هنگامی که بلا را، پس از مدت معینی که به آن می رسیدند، از آنها برمی داشتیم، پیمان خویش را می شکستند!
۱۳۶ - سرانجام از آنها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.

تفسیر:

پیمان شکنی های مکرر

در این آیات واکنشی را که فرعونیان در برابر بلاهای آموزنده و بیدارکننده پروردگار نشان دادند، بیان شده است، و از مجموع آنها چنین استفاده می شود: آنان هنگامی که در چنگال بلا گرفتار می شدند - همانند همه تبهکاران - موقتاً از

خواب غفلت بیدار می گشتند، به دست و پا می افتادند و از موسی (علیه السلام) می خواستند که دست به دعا بردارد و نجات آنها را از خدا بخواهد.

اما همین که طوفان بلا و امواج حوادث فرو می نشست، همه چیز را فراموش کرده به حال اول باز می گشتند.

در آیه نخست، می خوانیم: «هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: ای موسی، برای ما از خدایت بخواه تا به عهدی که با تو کرده است وفا کند، و دعایت را در حق ما مستجاب نماید» (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ).

و اضافه کردند: «اگر تو این بلا را از ما برطرف سازی، سوگند یاد می کنیم که قطعاً هم خودمان به تو ایمان خواهیم آورد و هم بنی اسرائیل را آزاد ساخته و با تو می فرستیم» (لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

«رِجْز» در معانی زیادی به کار رفته است: «بلاهای سخت، طاعون، بت و بت پرستی، وسوسه شیطان، و برف یا تگرگ سخت».

ولی همه اینها مصداق های مختلفی است از مفهومی که ریشه اصلی آن را تشکیل می دهد؛ زیرا ریشه اصلی آن به طوری که «راغب» در کتاب «مفردات» گفته، همان اضطراب است.

و به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» مفهوم اصلیش انحراف از حق می باشد. (۱)

بنابراین، اگر به مجازات و کیفر و بلا «رِجْز» گفته می شود، برای این است که بر اثر انحراف از حق و ارتکاب گناه، دامن انسان را می گیرد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۴۲، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.

همچنین بت پرستی یک نوع انحراف از حق و اضطراب در عقیده است، و نیز به همین جهت عرب ها به یک نوع بیماری که به شتر دست می دهد و سبب لرزش پای او می گردد، تا آنجا که مجبور است گام ها را کوتاه بردارد، گاهی راه برود و گاهی توقف کند «رَجَز» (بر وزن مرض) می گویند.

و این که ملاحظه می کنیم به اشعار جنگی، «رَجَز» اطلاق می شود آن نیز به خاطر آن است که دارای مقطع های کوتاه و نزدیک به هم می باشد.

به هر حال منظور از «رَجَز» در آیات فوق، ظاهراً همان مجازات های بیدارکننده پنجگانه ای است که در آیات قبل به آن اشاره شد، اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که اشاره به بلاهای دیگری باشد که خداوند بر آنها نازل کرد، که در آیات گذشته به آن اشاره نشده است، از جمله بلای طاعون و یا برف و تگرگ شدید و مرگبار که در «تورات» نیز به قسمت اخیر اشاره شده است.

در مورد جمله «بِمَا عَهْدَ عِنْدَكَ» و این که منظور از آن عهد الهی که نزد موسی بوده چیست؟ مفسران گفتگو کرده اند، آنچه نزدیک تر به نظر می رسد این است که:

منظور از آن، وعده ای است که خدا به موسی داده بود که اگر دعا کند، دعایش به اجابت می رسد.

ولی این احتمال را نیز داده اند که: منظور از «عهد» همان عهد «نبوت» است و «باء» «باء قسم» می باشد یعنی «تو را به حق مقام نبوتی که داری سوگند می دهیم» که برای برطرف شدن این حوادث دردناک دعا کن.

در آیه بعد، اشاره به پیمان شکنی آنها کرده، می فرماید: «هنگامی که بلا را پس از مدت تعیین شده ای از آنها برمی داشتیم، پیمان خود را می شکستند» (فَلَمَّا

كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوءِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ). (۱)

نه خودشان ایمان می آوردند و نه بنی اسرائیل را از زنجیر اسارت رها می ساختند. جمله «إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوءِ» اشاره به این است که: موسی، برای آنها مدتی تعیین می کرد، و می گفت: در فلان وقت، این بلا برطرف خواهد شد، برای این که: کاملاً روشن شود این دگرگونی تصادفی نبوده، بلکه به برکت درخواست او از خدا بوده است. جمله «إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ» با توجه به این که «يَنْكُثُونَ» فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد نشان می دهد: آنها مکرر با موسی (علیه السلام) پیمان می بستند سپس آن را می شکستند، به طوری که پیمان شکنی جزء برنامه آنها شده بود.

آخرین آیه، سرانجام این همه خیره سری و سرکشی و پیمان شکنی را در دو جمله کوتاه بیان می کند، نخست به صورت سربسته می فرماید: «ما از آنها انتقام گرفتیم» (فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ). سپس این انتقام را شرح می دهد و می فرماید: «آنها را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آنها آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند» (فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ). (۲)

۱ - «نکث» (بر وزن مکث) در اصل به معنی باز کردن ریسمان تابیده است، و سپس به معنی شکستن پیمان به کار رفته است.

۲ - به طوری که از متون لغت و کتب احادیث استفاده می شود «یم» به معنی دریا است و بر رودخانه های عظیم همانند «نیل» نیز اطلاق می شود.

اما در این که «یم» یک لغت عربی است یا سریانی یا هیروگلیفی، در میان دانشمندان گفتگو است، نویسنده «المنار» از یکی از دانشمندان معروف مصری که وجوه اشتراک لغات هیروگلیفی و عربی را جمع آوری کرده و کتاب «معجم الکبیر» را در این زمینه تألیف نموده، نقل می کند که: او پس از تحقیق لغت «یم» را در زبان قدیم مصر، به معنی دریا پیدا کرده است. ۲

بنابراین، چون این جریان مربوط به مصر بوده قرآن از لغات آنها در بیان این حادثه استفاده کرده است.

نه این که براستی غافل بودند؛ زیرا بارها با وسائل مختلف، موسی (علیه السلام) به آنها گوشزد کرده بود، بلکه عملاً همچون غافلان بی خبر کمترین توجهی به آیات خدا نداشتند. شک نیست که منظور از انتقام الهی این نیست که خداوند همانند اشخاص کینه توز به مقابله برخیزد، و در برابر اعمال دیگران واکنش نشان دهد، بلکه منظور از انتقام الهی آن است که جمعیت فاسد و غیر قابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند، نابود سازند، و «انتقام» در لغت عرب چنان که سابقاً هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است، نه آن چنان که در فارسی امروز از آن فهمیده می شود.

۱۳۷ وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ
مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي
إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا
كَانُوا يَعْرِشُونَ

ترجمه:

۱۳۷ - و مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر
ظلم و ستم)، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و
استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت؛ و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخ های مجلل) می
ساختند، و آنچه از باغ های داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم!

تفسیر:

سرانجام دردناک قوم فرعون

پس از نابودی قوم فرعون و در هم شکستن قدرت آنها، بنی اسرائیل که سالیان دراز در زنجیر
اسارت و بردگی به سر می بردند، وارث سرزمین های پهناور آنها شدند، آیه فوق به همین
معنی اشاره کرده، می فرماید: «مشرق ها و مغرب های پر برکت زمین را به ارث در اختیار
جمعیت مستضعف و استعمار شده قرار دادیم» (وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ
الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا).

همان طور که سابقاً هم اشاره کرده ایم «ارث» در لغت به معنی مالی است که

بدون تجارت و معامله از کسی به کسی می رسد، اعم از این که از مردگان باشد یا از زندگان. «يَسْتَضْعِفُونَ» از ماده «استضعاف» معادل کلمه «استعمار» است که در عصر و زمان ما به کار می رود و مفهوم آن این است که: قومی ستم پیشه، جمعیتی را تضعیف کنند تا بتوانند از آنها در مسیر مقاصدشان بهره کشی نمایند.

منتها با کلمه «استعمار» این تفاوت را دارد، که «استعمار» ظاهرش به معنی آباد ساختن است و باطنش به معنی ویرانگری، ولی «استضعاف» ظاهر و باطنش هر دو یکی است! تعبیر به «كَانُوا يَسْتَضْعِفُونَ» اشاره به این است که: فرعونیان به طور مداوم آنها را در ضعف و ناتوانی نگه می داشتند، ضعف و ناتوانی فکری، و اخلاقی و اقتصادی از هر نظر و در تمام جهات.

و تعبیر به مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا: «مشرق ها و مغرب های زمین» اشاره به سرزمین های وسیع و پهناوری است که در اختیار فرعونیان بود؛ زیرا سرزمین های کوچک، مشرق ها و مغرب های مختلف و به تعبیر دیگر افقهای متعدد ندارد، اما یک سرزمین پهناور، حتماً اختلاف افق و مشرق ها و مغرب ها - به خاطر خاصیت کُرویت زمین - خواهد داشت، به همین دلیل است که ما این تعبیر را کنایه از وسعت سرزمین فراعنه گرفتیم.

و جمله «بَارَكْنَا فِيهَا» اشاره به آبادی فوق العاده این منطقه، یعنی مصر و شام است، که هم در آن زمان، و هم در این زمان، از مناطق پر برکت دنیا محسوب می شود، و به طوری که بعضی از مفسران نوشته اند در آن روز کشور فراعنه به قدری وسعت داشت که سرزمین شامات را هم در بر می گرفت.

بنابراین، منظور، حکومت بر تمام کره زمین نبوده است؛ زیرا این موضوع

مسلماً بر خلاف تاریخ است، بلکه منظور، حکومت بنی اسرائیل بر سراسر سرزمین فراعنه می باشد.

آنگاه می فرماید: «وَعْدَهُ نِيكَ بِرُودِكَارِ تُو دَرِ زَمِينِهِ پیروزی بنی اسرائیل - به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند - تحقق یافت» (وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا).

و این همان وعده ای است که در آیات قبل (آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ همین سوره) به آن اشاره شده است.

گر چه در این آیه، تنها از بنی اسرائیل و سرانجام استقامت آنها در برابر فرعونیان سخن به میان آمده ولی به طوری که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، این موضوع اختصاص به قوم و ملتی ندارد، بلکه هر جمعیت مستضعفی به پا خیزند، برای آزادی خود از چنگال اسارت و استعمار کوشش کنند و در این راه استقامت و پایداری نشان دهند، سرانجام پیروز خواهند شد، و سرزمین هائی که به وسیله ظالمان و ستمگران اشغال شده است آزاد می گردد.

و در پایان آیه اضافه می کند: «ما قصرهای زیبای فرعون و فرعونیان و کاخ های مجلل و بناهای پر زرق و برق و جالب آنها و همچنان باغات پرشکوهشان را نابود ساختیم» (وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ).

«صنع» آن چنان که «راغب» در کتاب «مفردات» گفته (غالباً) به معنی کارهای جالب می آید، و در آیه فوق به معنی معماری های زیبا و چشمگیر عصر فرعونیان آمده است.

«يَعْرِشُونَ» در اصل، به معنی درختان و باغ هائی است که به وسیله نصب داربست ها برپا می شوند و منظره زیبا و پرشکوهی دارند.

«دَمْرُنَا» از ماده «تدمیر» به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است.
 در اینجا این سؤال پیش می آید که: نابودی این کاخ ها و آن باغ ها:
 اولاً - با چه وسیله بوده؟
 و ثانیاً - چه ضرورتی داشته است؟

در پاسخ می گوئیم: بعید نیست زلزله ها و سیلاب های جدیدی این وضع را ایجاد کرده باشد و ضرورت آن از اینجا روشن می شود که تمام فرعونیان در دریا غرق نشدند بلکه خود فرعون و جمعی از خاصان و لشکریان او که در تعقیب موسی (علیه السلام) بودند از میان رفتند، و مسلماً اگر قدرت مالی و اقتصادی باقی ماندگان که تعداد نفوس آنها در سراسر مصر بسیار زیاد بود بر جا می ماند باز توانائی این را داشتند که بنی اسرائیل را در هم بکوبند و یا لااقل مزاحمت های بزرگی برای آنها فراهم سازند، اما تهی شدن دست آنها از این وسائل سبب شد که برای همیشه به طغیانگری آنها خاتمه داده شود.

۱۳۸ وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى
أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ
تَجْهَلُونَ

۱۳۹ إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
۱۴۰ قَالَ أَعِيزَ اللَّهُ أُنْعِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ
۱۴۱ وَإِذْ أَتَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ
أَبْنَاءَكُمْ وَاسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

ترجمه:

۱۳۸ - و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم؛ (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که
اطراف بت هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. به موسی گفتند: «تو هم برای ما
معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و
نادان هستید!

۱۳۹ - اینها (را که می بینید)، سرانجام کارشان نابودی است؛ و آنچه انجام می دهند، باطل (و
بیپوده) است».

۱۴۰ - (سپس) گفت: «آیا غیر از خداوند، معبودی برای شما بطلبیم؟! خدائی که شما را بر
جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد!»

۱۴۱ - (به خاطر بیاورید) زمانی را که از (چنگال) فرعونیان نجاتتان بخشیدیم! آنها که پیوسته
شما را به بدترین صورت شکنجه می دادند، پسرانتان را می کشتند، و زنانتان را (برای
خدمتکاری) زنده می گذاشتند؛ و در این، آزمایش بزرگی از سوی خدا برای شما بود.

تفسیر:

پیشنهاد بت سازی به موسی

در این آیات، به قسمت حساس دیگری از سرگذشت بنی اسرائیل که به دنبال پیروزی آنها بر فرعونیان واقع شد، اشاره شده است، و آن مسأله توجه آنها به بت پرستی است که نخستین جوانه آن در این آیات، مورد بحث قرار گرفته، و نتیجه نهائی آن به طور مفصل در سوره «طه» از آیه ۸۶ تا ۹۷ و به طور مختصر در آیه ۱۴۸ به بعد از همین سوره آمده است.

در واقع، با پایان گرفتن جریان فرعون، گرفتاری بزرگ داخلی موسی (علیه السلام)، یعنی درگیری او با جهال بنی اسرائیل و افراد سرکش و لجوج آغاز گردید، و به طوری که خواهیم گفت، این گرفتاری برای موسی (علیه السلام) به درجات، سخت تر، سنگین تر و طاقت فرساتر از درگیری با فرعون و فرعونیان بود! و همین است خاصیت درگیری های داخلی.

در آیه نخست می فرماید: «ما بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم» (وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ).

اما «در مسیر خود به قومی برخورد کردند که با خضوع و تواضع، اطراف بت های خود را گرفته بودند» (فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ).

«عاکف» از ماده «عکوف» به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن می باشد. افراد جاهل و بی خبر آن چنان تحت تأثیر این صحنه قرار گرفتند که بلافاصله نزد موسی آمده گفتند: برای ما هم معبودی قرار بده همان طور که آنها معبودانی دارند! (قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ).

موسی (علیه السلام) از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه، بسیار ناراحت شد، به آنها رو

کرده گفت: «شما جمعیت جاهل و بی خبری هستید!» (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

در آیه بعد می خوانیم: موسی (علیه السلام) برای تکمیل سخن خود به بنی اسرائیل گفت: «این جمعیت بت پرست را که می بینید، کارشان به هلاکت می انجامد و عملشان باطل و بی اساس است» (إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرُّوْنَ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

یعنی، هم عملشان بیهوده و رنج هایشان بی نتیجه است و هم سرانجام یک قوم بت پرست و مشرک، به هلاکت و نابودی می کشد (زیرا «مُتَّبَرُّوْنَ» از ماده «تَبَرَّ» به معنی هلاکت است).

و باز برای تأکید اضافه کرد: «آیا معبودی غیر از خدا برای شما انتخاب کنم؟ همان خدائی که شما را بر جهانیان (مردم عصر خود) برتری داد» (قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

یعنی اگر انگیزه پرستش خدا، حس شکرگزاری باشد، همه نعمت های شما از ناحیه خدا است و اگر انگیزه پرستش و عبودیت، منشأ اثر بودن باشد، باز آن هم مربوط به خدا است.

بنابراین، به هر حسابی باشد جز خداوند قادر مَنَّان شایسته پرستش نیست.

سرانجام خداوند یکی از نعمت های بزرگ خود را به بنی اسرائیل، یاد آور می شود، تا با توجه به این نعمت بزرگ، حس شکرگزاری در آنها تحریک گردد، و بدانند شایسته پرستش، خضوع و عبادت، تنها ذات پاک او است، و هیچ دلیلی ندارد که در مقابل بت هائی که کمترین سود و زبانی ندارند، سر تعظیم فرود

آورند.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که شما را از چنگال آل فرعون نجات دادیم آنها مرتباً شما را شکنجه می دادند و مجازات می کردند» (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

«يَسُومُون» از ماده «سوم» و اصل آن چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید دنبال چیزی رفتن است و به طوری که از «قاموس» استفاده می شود یک نوع معنی استمرار و ادامه نیز در آن افتاده، بنابراین معنی «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» این است که آنها به طور مستمر به دنبال مجازات های دردناک و شکنجه دادن شما بودند.

سپس - همان طور که روش قرآن در بیان تفصیلی مطالب پس از بیان اجمالی آنها است - این عذاب و شکنجه مستمر را چنین شرح می دهد که: آنها «پسران شما را به قتل می رسانیدند، و زنان و دخترانتان را (برای خدمتگزاری و بردگی) زنده نگه می داشتند» (يَقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ).

«و در این، آزمایش بزرگی از ناحیه خداوند برای شما بود» (وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ). ظاهر آیات قبل و بعد، نشان می دهد این جمله را موسی (علیه السلام) از طرف خداوند برای بنی اسرائیل که پس از عبور از دریای نیل به هوس بت پرستی افتادند، بیان کرده است. اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند: مخاطب این آیه یهودیان عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بوده باشند؛ زیرا تفسیر اول احتیاج به تقدیر دارد، و این که آیه در اصل، قالَ مُوسَى قَالَ رَبِّكُمْ...: «موسی گفت پروردگار شما چنین گفته است...» بوده است و این بر خلاف ظاهر است.

ولی با توجه به این که اگر روی سخن در این آیه به یهودیان معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد ارتباط آیات قبل و بعد به کلی بریده می شود، این آیه به صورت جمله معترضه ای درمی آید، تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.
(ضمناً باید توجه داشت نظیر این آیه با تفاوت بسیار کمی در سوره «بقره» آیه ۴۹ گذشت، برای توضیح بیشتر به جلد اول، مراجعه فرمائید).

نکته ها:

۱ - جهل سرچشمه بت پرستی

از این آیه به خوبی استفاده می شود، که: سرچشمه بت پرستی، جهل و نادانی بشر است:
از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسائی ذات پاک او و این که، هیچ گونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی شود.
از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی از جمله بت، نسبت دهد.
از سوی سوم جهل انسان به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی بیند و باور نمی کند، این «نادانی ها» دست به دست هم داده و در طول تاریخ، سرچشمه بت پرستی شده اند.
و گر نه چگونه یک انسان آگاه و فهمیده، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث، آگاه از جهان طبیعت و ماوراء طبیعت، ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند، قسمتی از آن را در ساختمان منزل، و یا پله های خانه مصرف کند، و قسمت دیگری را معبودی بسازد، و در برابر آن سجده نماید و

مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟!

جالب این که: در گفتار موسی (علیه السلام) در آیه فوق، می خوانیم که به آنها می گوید: «شما جمعیتی هستید که در جهالت به طور مستمر غوطه‌ورید» (چون «تَجْهَلُونَ» فعل مضارع است و غالباً دلالت بر استمرار می کند) به خصوص این که متعلق جهل، در آن بیان نشده و این خود دلیل بر عمومیت و توسعه آن می باشد.

از همه جالب تر این که: بنی اسرائیل، با جمله اِجْعَلْ لَنَا اِلَهاً: «معبودی برای ما قرار بده» نشان دادند که ممکن است چیزی که هرگز منشأ اثری نبوده، نه زیانی داشته و نه سودی دارد، با انتخاب و قرارداد و گذاردن نام بت و معبود بر آن، ناگهان سرچشمه آثاری گردد، پرستش آن انسان را به خدا نزدیک کند، و بی احترامی به آن، دور، عبادتش سرچشمه خیر و برکت، و تحقیرش منشأ ضرر و زیان گردد، و این نهایت جهل و بی خبری است.

درست است که منظور بنی اسرائیل این نبوده برای ما معبودی بساز که خالق جهان باشد، بلکه منظورشان این بوده معبودی بساز که با پرستش آن به خدا نزدیک شویم و مایه خیر و برکت گردد.

ولی آیا با یک نام گذاری و یا مجسمه سازی، ممکن است یک موجود بی روح و بی خاصیت، ناگهان سرچشمه این خواص و آثار گردد؟ آیا چیزی جز خرافه و جهل و خیالات واهی و پندارهای بی اساس می تواند چنین کاری را توجیه کند؟! (۱)

۱ - درباره تاریخچه بت پرستی در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۵۸ سوره «بقره» بحث های دیگری مطالعه می فرمائید.

۲ - تأثیر محیط

شک نیست که بنی اسرائیل قبل از مشاهده این گروه بت پرستان، زمینه فکری مساعدی برای بت پرستی بر اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست داشتند. ولی مشاهده این صحنه تازه، گویا جرقه ای شد که زمینه های قبلی، خود را نشان دهند، اما در هر حال این جریان نشان می دهد که انسان تا چه اندازه، تحت تأثیر محیط قرار دارد. محیط است که می تواند او را به خداپرستی سوق دهد. محیط است که می تواند او را به بت پرستی بکشانند. و محیط است که منشأ انواع مفاسد و بدبختی ها و یا سرچشمه صلاح و پاکی می گردد (اگر چه انتخاب خود او نیز عامل نهائی است) و به همین جهت اصلاح محیط در اسلام فوق العاده مورد توجه قرار دارد.

* * *

۳ - ناسپاسی بنی اسرائیل

موضوع دیگری که از آیه به خوبی استفاده می شود این است که در میان بنی اسرائیل به راستی افراد ناسپاس فراوانی بودند، با آن که آن همه معجزات موسی را مشاهده کردند و آن همه مواهب الهی شامل حالشان شده بود، چیزی از نابودی دشمن سرسختشان فرعون، در میان امواج گذشته بود، و آنها به لطف پروردگار از دریا گذشتند. اما ناگهان همه این مسائل را به دست فراموشی سپرده، از موسی (علیه السلام) تقاضای بت سازی کردند!

در «نهج البلاغه» می خوانیم: یکی از یهودیان در حضور علی (علیه السلام) به

مسلمانان ایراد کرده گفت: «شما هنوز پیامبرتان را به خاک نسپرده بودید که اختلاف کردید؟» علی (علیه السلام) این پاسخ دندان شکن را در جواب یهودی فرمود: إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ:

«ما درباره دستورات و سخنانی که از پیامبرمان رسیده اختلاف کرده ایم، نه درباره خود پیامبر و نبوتش (تا چه رسد به الوهیت پروردگار).

ولی شما پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان پیشنهاد کردید، برای ما معبودی قرار بده آن چنان که این بت پرستان معبودانی دارند، و او در جواب به شما گفت: شما جمعیتی هستید که در جهل غوطه‌ورید!» (۱)

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۳۱۷ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۹، صفحه ۲۲۵، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۴۲ وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ
 اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ
 اُصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

ترجمه:

۱۴۲ - و ما به موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم؛
 به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون
 گفت: «جانشین من در میان قومم باش. و (آنها را) اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی
 منما!»

تفسیر:

وعده گاه بزرگ

در این آیه، به یکی دیگر از صحنه های زندگی بنی اسرائیل و درگیری موسی با آنها اشاره شده
 است و آن جریان رفتن موسی به میعادگاه پروردگار و گرفتن احکام «تورات» از طریق وحی و
 تکلم با خدا و آوردن جمعی از بزرگان بنی اسرائیل به میعادگاه برای مشاهده این جریان و
 اثبات این که: هرگز خداوند را با چشم نمی توان دید می باشد، که به دنبال آن داستان گوساله
 پرستی بنی اسرائیل و انحراف از مسیر توحید و آن غوغای عجیب سامری ذکر شده است.
 نخست می فرماید: «ما به موسی (علیه السلام) سی شب (یک ماه تمام) مواعده کردیم، سپس با
 ده روز دیگر آن را کامل ساختیم، و وعده خدا با او در چهل شب پایان یافت» (وَ وَاَعَدْنَا
 مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ

لَيْلَةً).

«مِقات» از ماده «وقت» به معنی وقتی است که برای انجام کاری تعیین شده است، و معمولاً بر زمان اطلاق می گردد.

اما گاهی به مکانی که باید کاری در آن انجام پذیرد، گفته می شود، مانند «مِقات حج» یعنی مکانی که هیچ کس بدون احرام نمی تواند از آنجا بگذرد.

سپس سفارش موسی به برادرش را - در مدت غیبت خود - چنین نقل می کند: «موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و در راه اصلاح آنها بکوش و هیچ گاه از طریق مفسدان پیروی مکن» (وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

نکته ها:

۱ - چرا وعده چهل روز یک جا بیان نشده؟

نخستین سؤالی که در مورد آیه فوق پیش می آید این است که چرا وعده چهل روز یک جا بیان نشده، بلکه نخست می فرماید سی روز، سپس ده روز به عنوان متمم بر آن می افزاید در حالی که در آیه ۵۱ سوره «بقره» این چهل روز به صورت واحد، ذکر شده است؟ (وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً).

مفسران درباره این تفکیک، تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند، ولی آنچه بیشتر به نظر می رسد و با روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز سازگار است این است: گر چه در متن واقع، بنا بر چهل روز بوده، اما خداوند برای آزمودن بنی اسرائیل، نخست موسی (علیه السلام) را برای یک مواعده سی روزه دعوت نمود، سپس آن را تمدید کرد، تا منافقان بنی اسرائیل صفوف خود را مشخص سازند. (۱)

۱ - برای توضیح بیشتر به «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۱۹۵ به بعد، باب ۷: نُزُولُ التَّوْرَةِ وَ ۲ سَوَالِ الرُّؤْيَةِ ... و صفحات ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۲۸ و ۲۳۲ و تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۳۹ و جلد ۲، صفحه ۶۱، مؤسسه دار الکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق، مراجعه فرمائید.

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده: هنگامی که موسی (علیه السلام) به وعده گاه الهی رفت با قوم خویش قرار گذاشته بود غیبت او سی روز بیشتر طول نکشد. اما هنگامی که خداوند ده روز بر آن افزود، بنی اسرائیل گفتند: موسی (علیه السلام) تخلف کرده است، و به دنبال آن دست به کارهایی که می دانیم زدند (و گوساله پرستی کردند). (۱) در این که این چهل روز، موافق چه ایامی از ماه های اسلامی بوده، از بعضی روایات استفاده می شود از آغاز «ذیقعه» شروع، و به دهم «ذیحجه» (عید قربان) ختم گردیده است. (۲) اگر می بینیم تعبیر به چهل شب (أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) در قرآن شده است نه چهل روز، ظاهراً به خاطر این است که مناجات موسی (علیه السلام) و گفتگویش با پروردگار بیشتر در شب انجام می شده است.

۲ - هارون پیامبر بود، پس چرا جانشین موسی شد؟
سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که مگر هارون پیامبر نبود که موسی (علیه السلام) او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟
پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که:

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۳۳ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۸۰ و جلد ۲، صفحه ۶۱، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۶۸، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۳۲ و جلد ۱۳، صفحه ۲۲۸ و جلد ۵۲، صفحه ۱۱۸ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۲۶، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.
۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۲۱۳ و ۲۳۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحات ۴۷

و ۲۳۹، مؤسسه دار الکتب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱، صفحه ۳۹۵، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر، هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی(علیه السلام) بود.

اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد.

و از اینجا روشن می شود که: مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است (شرح بیشتر درباره این موضوع را در سرگذشت ابراهیم، ذیل آیه ۱۲۴ سوره «بقره»، جلد اول بیان کردیم).

۳- چرا موسی توصیه کرد هارون راه مفسدان را نرود؟

باز سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که: چگونه موسی(علیه السلام) به برادر خود گفت: در اصلاح قوم بکوشد و از پیروی راه مفسدان خودداری کند با این که هارون، پیامبر بود و معصوم و هرگز پیرو طریق مفسدان نبود.

در پاسخ می گوئیم: این در حقیقت یک نوع تأکید برای توجه دادن برادر به اهمیت موقعیت خود در میان بنی اسرائیل می باشد.

و شاید این موضوع را نیز می خواست برای بنی اسرائیل روشن سازد، که در برابر اندرزها و نصایح و رهبری های خردمندانه هارون، تسلیم باشند، و امر و نهی و اندرز او را بر خود سنگین نشمرند، و دلیل بر کوچکی خود ندانند، همان طور که هارون با آن مقام برجسته اش در برابر نصیحت و اندرز موسی(علیه السلام) کاملاً تسلیم بود.

۴ - یک میقات یا چند میقات

چهارمین سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که: آیا موسی (علیه السلام) تنها یک اربعین به میقات رفت و در همین اربعین بود که احکام «تورات» و شریعت آسمانی خود را از طریق وحی دریافت داشت؟

و نیز در همین اربعین بود که جمعی از بزرگان بنی اسرائیل را به عنوان نماینده همه قوم با خود برد، تا شاهد نزول احکام «تورات» باشند و نیز به آنها بفهماند که خداوند به هیچ وجه با چشم مشاهده نمی شود؟

و یا این که اربعین های متعددی بوده؟ در یکی تنها برای گرفتن احکام، و در دیگری همراه بزرگان بنی اسرائیل و احتمالاً اربعین دیگری برای مقاصد غیر از اینها با خداوند میعاد داشته است (چنان که از سفر خروج تورات کنونی از باب ۱۹ تا ۲۴ نیز چنین استفاده می شود).

باز در اینجا در میان مفسران گفتگو است، ولی آنچه با توجه به آیه مورد بحث و آیات قبل و بعد آن، بیشتر به ذهن می رسد، این است که: همه مربوط به یک واقعه است؛ زیرا گذشته از این که تعبیر آیه بعد: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا: «هنگامی که موسی به میقات آمد» کاملاً متناسب با وحدت این دو جریان است، آیه ۱۴۵ همین سوره به خوبی نشان می دهد که جریان الواح تورات و دریافت احکام این شریعت نیز در همین سفر بوده است.

تنها چیزی که ممکن است دلیل بر تعدد میعادهای موسی (علیه السلام) با بنی اسرائیل گرفته شود، آیه ۱۵۵ همین سوره است (وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا...) که به خواست خدا به زودی ضمن بیان تفسیر آن، عدم منافاتش را روشن خواهیم ساخت.

۵ - حدیث منزلت

بسیاری از مفسران اهل تسنن و شیعه در ذیل آیه مورد بحث اشاره به حدیث معروف منزلت کرده اند، با این تفاوت که مفسران شیعه آن را به عنوان یکی از اسناد زنده خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) گرفته، ولی بعضی از مفسران اهل تسنن ضمن عدم قبول آن، تاخت و تاز بی رحمانه و تعصب آمیزی به شیعه دارند.

برای روشن شدن این بحث، نخست لازم است اسناد و متن این حدیث را به طور فشرده بیاوریم، سپس درباره دلالت آن، و بعد در مورد حملاتی که آن دسته از مفسران به ما دارند، بحث و بررسی کنیم:

الف - اسناد حدیث منزلت

عده زیادی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره جریان جنگ «تبوک» چنین نقل کرده اند: *أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا. فَقَالَ: أَلَا تُخَلِّفُنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ.*

قال: أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٍّ بَعْدِي: «پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سوی تبوک حرکت کرد و علی (علیه السلام) را به جای خود قرار داد.

علی (علیه السلام) عرض کرد: آیا مرا در میان کودکان و زنان می گذاری (و اجازه نمی دهی با تو به میدان جهاد بیایم)؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود».

عبارت بالا در معتبرترین کتب حدیث اهل تسنن یعنی «صحیح بخاری» از

«سعد بن ابی وقاص» نقل شده است. (۱)

در «صحیح مسلم» که آن هم از کتب درجه اول آنان محسوب می شود در باب «فضائل الصحابه» همین حدیث از «سعد» نقل شده که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي: «تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست». (۲)

در این حدیث که «صحیح مسلم» نقل کرده مطلب به صورت کلی اعلام شده و اشاره به جنگ تبوک دیده نمی شود.

و نیز در همان کتاب کمی پس از ذکر حدیث به گونه کلی، گفتار پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در جنگ «تبوک» را، همانند «صحیح بخاری» جداگانه آورده است. (۳)

در «سنن ابن ماجه» نیز عین این مطلب آمده است. (۴)

در «سنن ترمذی» مطلبی بر این اضافه دارد که: «معاویه» روزی به «سعد» گفت: چرا به ابوتراب (یعنی علی (علیه السلام)) ناسزا نمی گوئی؟!

گفت: من سه مطلب را به خاطر دارم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره علی (علیه السلام) فرمود، هنگامی که به یاد این سه مطلب می افتم، نمی توانم به او ناسزا بگویم. سپس یکی از این سه مطلب را جریان جنگ «تبوک» و جمله ای را که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حق علی (علیه السلام) فرمود، ذکر می کند. (۵)

۱ - «صحیح بخاری»، جلد ۵، صفحه ۱۲۹، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ.ق.

۲ - «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۱۸۷، طبع دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۹۷۲ م (جلد ۷، صفحه ۱۲۰، دار الفکر بیروت).

۳ - «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۱۸۷، طبع دار احیاء التراث العربی، طبع دوم، ۱۹۷۲ م.

۴ - «سنن ابن ماجه»، جلد ۱، صفحه ۴۵، دار الفکر بیروت (صفحه ۴۲، دار احیاء الکتب العربیة).

۵ - «سنن ترمذی»، جلد ۵، صفحه ۶۳۸، المكتبة الاسلامیة لصاحبها الحاج ریاض الشیخ (جلد ۵، صفحات ۳۰۱ و ۳۰۲، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق).

در کتاب «مسند احمد» در حدود ده مورد اشاره به این حدیث شده است که:
گاهی در آن از جنگ «تبوک» سخن به میان آمده.
و گاهی بدون ذکر جنگ «تبوک» این جمله به طور کلی بیان گردیده است.^(۱)
در یکی از این موارد نقل می کند که: «ابن عباس» نشسته بود جمعی نزد او آمده به او گفتند:
یا به همراه ما بیا و یا این عده ای که در مجلس نشسته اند از مجلس بروند (ما با تو سخنی داریم).

«ابن عباس» گفت: من با شما می آیم، تا آنجا که می گوید: «ابن عباس» داستان جنگ تبوک و گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نقل کرد و در آخر آن اضافه نمود: که آن حضرت فرمود:
إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أُذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي: «شایسته نیست که من بروم مگر این که تو جانشین من باشی».^(۲)

در کتاب «خصائص نسائی» نیز عین این حدیث آمده است.^(۳)
همچنین در کتاب «مستدرک حاکم»^(۴) و «تاریخ الخلفاء» سیوطی^(۵) و «صواعق المحرقة» ابن حجر^(۶) و «سیره ابن هشام»^(۷) و «سیره حلبی»^(۸) و کتب

- ۱ - «مسند احمد حنبل»، جلد ۱، صفحات ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵ و ۳۳۱، و جلد ۳، صفحات ۳۲ و ۳۳۸، و جلد ۶، صفحات ۳۶۹ و ۴۳۸، دار صادر بیروت، ۶ جلدی.
- ۲ - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۳۳۰، دار صادر بیروت - «بحار الانوار»، جلد ۳۸، صفحه ۲۴۱، و جلد ۴۰، صفحات ۴۹ و ۵۰ (با تفاوت) - «العمدة»، صفحات ۸۵ و ۲۳۷، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ هـ ق - «كشف الغمة»، جلد ۱، صفحات ۸۰ و ۱۷۶ و ۲۹۷، دار الاضواء بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۵ هـ ق - «كشف اليقين»، صفحه ۲۶، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ هـ ق.
- ۳ - «خصائص نسائی»، صفحات ۴ و ۱۴، چاپ قدیم (صفحات ۴۸، ۵۰، ۶۴ و از صفحه ۷۶ الی ۸۵ و صفحات ۱۱۶ و ۱۲۶، مکتبه نینوی الحديثه، تحقیق: محمد هادی امینی).
- ۴ - «مستدرک حاکم»، جلد ۳، صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹، چاپ قدیم (جلد ۲، صفحات ۳۳۷ و ۵۷۷، و جلد ۳، صفحات ۱۰۹، ۱۲۳ و ۱۳۳، و جلد ۴، صفحه ۵۳۶، دار المعرفة بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق).
- ۵ - «تاریخ الخلفاء» سیوطی، جلد ۱، صفحه ۶۵.
- ۶ - «صواعق المحرقة» ابن حجر، صفحه ۱۷۷.
- ۷ - «سیره ابن هشام»، جلد ۳، صفحه ۱۶۳، طبع مصر.
- ۸ - «سیره حلبی»، جلد ۳، صفحه ۱۵۱، طبع مصر (صفحه ۷۶، باب غزوه تبوک، چاپی دیگر).

بسیار دیگر.

می دانیم این کتب از کتاب های معروف و درجه اول اهل تسنن است. قابل توجه این که: حدیث فوق را تنها «سعد بن ابی وقاص» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل نکرده است، بلکه عده ای از صحابه که تعداد آنها بیش از بیست نفر است آن را نقل کرده اند: از جمله «جابر بن عبدالله»، «ابو سعید خدری»، «اسماء بنت عمیس»، «ابن عباس»، «ام سلمه»، «عبدالله بن مسعود»، «انس بن مالک»، «زید بن ارقم» و «ابو ایوب» و جالب تر این که: «معاویه» و «عمر بن خطاب» نیز این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند. «محب الدین طبری» در «ذخائر العقبی» نقل می کند: مردی نزد «معاویه» آمد و سؤالی از او کرد.

معاویه در پاسخ گفت: این مسأله را از علی (علیه السلام) بپرس او بهتر می داند. مرد گفت: ای امیر مؤمنان! (منظورش «معاویه» بود) جواب تو در این باره از جواب علی (علیه السلام) نزد من خوش تر است. معاویه گفت: سخن بدی گفتی، سپس گفت: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حق علی (علیه السلام) این جمله را فرمود: «أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». سپس افزود: هنگامی که عُمر مطلبی برایش مشکل می شد از علی (علیه السلام) می پرسید. (۱) «ابوبکر بغدادی» در «تاریخ بغداد» از «عمر بن خطاب» چنین نقل می کند: مردی را دید که به علی (علیه السلام) ناسزا می گوید. عمر گفت: من گمان می کنم مرد منافقی باشی! برای این که: از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

۱ - «ذخائر العقبی»، صفحه ۷۹، طبع مکتبه القدسی، ۱۳۶۵ هـ ق، از نسخه دار الکتب المصریة و نسخه الخزائن التیموریة - «صواعق المحرقة»، صفحه ۱۷۷، طبع مکتبه القاهرة.

شنیدم می فرمود: «إِنَّمَا عَلَيَّ مِنْ بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (۱)

ب - حدیث منزلت در هفت مورد

نکته دیگر این که: بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) این سخن را تنها در جنگ «تبوک» نفرموده، بلکه در چندین مورد دیگر نیز این جمله از او شنیده شده است، از جمله:

۱ - در «یوم المؤاخاه اول» یعنی در نخستین مرتبه که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مکه» میان یارانش پیمان برادری بست، علی (علیه السلام) را در این پیمان برای خودش انتخاب نمود و فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (۲)

۲ - در «یوم المؤاخاه ثانیه» یعنی روز دیگری که در «مدینه» میان مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار ساخت باز در اینجا علی (علیه السلام) را به عنوان برادری خود انتخاب نمود و این جمله را به او فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي». (۳)

۱ - «تاریخ بغداد»، جلد ۷، صفحه ۴۶۳، محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیه بیروت، طبع اول ۱۴۱۷ هـ ق - «الکامل» عبدالله بن عدی، جلد ۱، صفحه ۳۰۶، دار الفکر بیروت، طبع سوم، ۱۴۰۹ هـ ق - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۴۲، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ ق.

۲ و ۳ - برای آگاهی از احادیث «یوم المؤاخاه» اول و دوم، به منابع ذیل مراجعه فرمائید: «کنز العمال»، جلد ۵، صفحه ۴۰ و جلد ۶، صفحه ۳۹۰، چاپ قدیم (جلد ۹، صفحات ۱۶۷ و ۱۷۰ و جلد ۱۳، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷، مؤسسه الرساله بیروت، تحقیق: شیخ بکری حیانی و شیخ صفوه السقا) - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۹، صفحه ۱۱۱، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع ۱۴۰۸ هـ ق - «المعجم الکبیر طبرانی»، جلد ۵، صفحه ۲۲۱، مکتبه ابن تیمیّه، قاهره، طبع دوم، چاپخانه دار احیاء التراث العربی - «در المنثور»،

جلد ۴، صفحات ۳۷۱ و ۳۷۲، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «الثقافه ابن حبان»، جلد ۱، صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲، مؤسسه الکتب السقافیه، چاپخانه دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد دکن هند، طبع اول، ۱۳۹۳ هـ ق - «الکامل» عبدالله بن عدی، جلد ۳، صفحه ۲۰۷، دار الفکر بیروت، طبع سوم، ۱۴۰۹ هـ ق - «المراجعات» سید شرف الدین، صفحه ۲۰۹، مراجعه ۳۲، جمعیه الاسلامیه، طبع دوم، ۱۴۰۲ هـ ق، تحقیق: حسین راضی.

۳ - «ام سلیم» که از زنان با شخصیت و از دعوت کنندگان به سوی اسلام بود و پدر و برادرش در میدان جهاد در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شربت شهادت نوشیدند، و به خاطر این که: شوهرش، دعوت اسلام را نپذیرفت از او جدا شد.

گهگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای دیدنش به خانه او می آمد (و او را تسلی می داد) روزی به او فرمود: ای «ام سلیم» إِنَّ عَلِيًّا لَحُمُّهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى: «علی گوشتش از گوشت من و خورش از خون من و او نسبت به من همانند هارون است نسبت به موسی» (۱).

۴ - «ابن عباس» می گوید: روزی «عمر بن خطاب» گفت: نام علی را به بدی نبرید؛ زیرا من از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سه جمله درباره او شنیدم که اگر یکی از آنها را من داشتم از آنچه آفتاب بر آن می تابد نزد من محبوب تر بود.

من و ابوبکر و ابوعبیده و جمعی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزد او بودیم و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر علی (علیه السلام) تکیه کرده بود، دست بر شانه او زد، سپس فرمود: أَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا وَأَوَّلُهُمْ إِسْلَامًا ثُمَّ قَالَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى: «ای علی! تو نخستین مردی هستی که به خدا ایمان آوردی و نخستین کسی هستی که اسلام را پذیرفتی، تو نسبت به من همانند هارون به موسی هستی» (۲).

۱ - «کنز العمال»، جلد ۶، صفحه ۱۶۴، چاپ قدیم (جلد ۱۱، صفحه ۶۰۷، مؤسسه الرساله بیروت) - «المراجعات»، صفحه ۲۰۸، مراجعه ۳۲.

لازم به تذکر است که در برخی از روایات به جای «ام سلیم»، «ام سلمه» ذکر شده است، که احتمال دارد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این مطلب را به هر دو نفر فرموده باشد: «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۳۴۷، و جلد ۳۷، صفحه ۲۵۴ و... - «علل الشرایع»، جلد ۱، صفحه ۶۵، انتشارات مکتبه الداوری، قم - «کشف الغمه»، جلد ۱، صفحات ۲۹۵ و ۳۴۷، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ هـ ق - «کشف الیقین»، صفحه ۲۸۰، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۴۱۱ هـ ق.

۲ - «کنز العمال»، جلد ۶، صفحه ۳۹۵، چاپ قدیم (جلد ۱۳، صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳، مؤسسه الرساله ۲ بیروت) - «بحار الانوار»، جلد ۳۷، صفحه ۲۶۸، جلد ۳۸، صفحه ۲۴۶، و جلد ۴۰، صفحه ۷۸ - «کشف الغمه»، جلد ۱، صفحه ۸۷، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ هـ ق - «کشف الیقین»، صفحه ۳۹، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۴۱۱ هـ ق - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۲، صفحه ۱۶۷، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری، در تمامی این کتب با تفاوت آمده است.

۵ - «نسائی» در کتاب «خصائص» نقل می کند: علی (علیه السلام) و جعفر و زید درباره سرپرستی فرزند «حمزه» با هم گفتگو داشتند و هر کدام می خواست، این خدمت به او سپرده شود، در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ...» (۱)

۶ - در آن روز که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد، درهای خانه هائی که به مسجد (منظور مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) است) گشوده می شد، بسته شود و تنها در خانه علی (علیه السلام) را باز گذارد.

جابر بن عبدالله نقل می کند به علی (علیه السلام) فرمود: إِنَّهُ يَجِلُّ لَكَ مِنَ الْمَسْجِدِ مَا يَجِلُّ لِي وَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي:

«آنچه از مسجد برای من مجاز است برای تو نیز مجاز است؛ زیرا تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی» (۲)

موارد ششگانه بالا که غیر از جریان غزوه «تبوک» است، همه را از کتب معروف اهل تسنن آوردیم و گر نه در روایاتی که از طرق شیعه وارد شده، موارد دیگری نیز از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که این جمله را فرموده است.

۱ - «خصائص نسائی»، صفحه ۱۹، چاپ قدیم (صفحات ۸۸ و ۸۹، مکتبه نینوی الحدیثه، تحقیق: محمد هادی امینی).

۲ - «ینایع الموده»، آخر باب ۱۷، صفحه ۸۸، دار الکتب العراقیه، طبع دوم (جلد ۱، صفحه ۱۶۰، حدیث ۳۲، دار الاسوه، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی) - «بحار الانوار»، جلد ۳۷،

صفحه ۲۶۰، با اندکی تفاوت - «کتاب سلیم بن قیس»، صفحه ۸۷۹، انتشارات الهادی، قم، ۱۴۱۵ هـ ق - «کشف الغمه»، جلد ۱، صفحه ۱۵۲، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ هـ ق - «کشف الیقین»، صفحه ۲۸۲، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۴۱۱ هـ ق - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۴۲، صفحه ۱۳۹، دار الفکر، طبع ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری.

از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود که: «حدیث منزلت»، موضوعی نبوده است که اختصاص به داستان «تبوک» داشته باشد بلکه یک فرمان عمومی درباره علی (علیه السلام) برای همیشه بوده است.

و از اینجا روشن می شود این که: بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند «آمدی» تصور کرده اند که: این حدیث متضمن حکم خاصی در مورد جانشینی علی (علیه السلام) در غزوه «تبوک» بوده است و ربطی به سایر موارد ندارد، به کلی بی اساس است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مناسبت های مختلف و در جریان های گوناگون این جمله را تکرار فرموده و این نشان می دهد که: یک حکم عمومی است.

ج - محتوای حدیث منزلت

اگر با بی نظری حدیث فوق را بررسی کنیم و از پیش داوری های تعصب آمیز و بهانه جوئی ها، خود را برکنار داریم، از این حدیث استفاده می کنیم که علی (علیه السلام) تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی (علیه السلام) و در میان بنی اسرائیل داشت - به جز نبوت - داشته است؛ زیرا لفظ حدیث، عام است و استثناء جمله «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» نیز این عمومیت را تأکید می کند، و هیچ گونه قید و شرطی در حدیث وجود ندارد، که آن را تخصیص بزند.

بنابراین امور زیر را از حدیث می توان استفاده کرد:

۱ - علی (علیه السلام) بالاترین و افضل امت، بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، همان گونه که هارون چنین مقامی را داشت.

۲ - علی (علیه السلام) وزیر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، معاون خاص و پشتیبان او و شریک در برنامه رهبری او بود؛ زیرا قرآن همه این مناصب را برای هارون ثابت کرده است آنجا که از زبان موسی می گوید:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ * هَارُوْنَ اَخِيْ * اَشْدُدْ بِهٖ اُزْرِيْ * وَاشْرِكْهُ فِىْ اَمْرِىْ:
«وزیری از خاندانم برای من قرار ده * هارون برادرم را * نیروی مرا به او افزایش ده * و او را در برنامه من شریک ساز».(۱)

۳ - علی(علیه السلام) علاوه بر برادری عمومی اسلامی، مقام خاص اخوت و برادری اختصاصی و معنوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را دارا بود.

۴ - علی(علیه السلام) جانشین و خلیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و با وجود او هیچ کس دیگر چنین شایستگی را نداشت.

د - پرسش ها پیرامون حدیث منزلت
جمعی از متعصبان ایرادهائی به حدیث فوق دارند که قسمتی از آن به قدری سُست است که به راستی شایسته طرح نیست تنها با شنیدن بعضی از این گونه ایرادات باید اظهار تأسف کرد که:

چرا پیش داوری های حساب نشده به عده ای اجازه نمی دهد حقایق روشن را بپذیرند، ولی قسمتی از آنها که قابل طرح و گفتگو است، ذیلاً از نظر می گذرانیم:

ایراد اول - محدودیت حکم حدیث

این حدیث تنها یک حکم محدود و خصوصی را بیان می کند؛ زیرا در غزوه «تبوک» وارد شده، آن هم به هنگامی که علی(علیه السلام) از ماندن در «مدینه» در میان زنان و کودکان ناراحت بود و پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای دلداری او این جمله را بیان کرد.
بنابراین منظور این بوده که: تنها تو بر این گروه زنان و کودکان حکومت و

رهبری داری!!

پاسخ این ایراد از بحث های گذشته به خوبی روشن شد که بر خلاف تصور این ایرادکنندگان حدیث مزبور، در یک واقعه و تنها در واقعه «تبوک» صادر نشده، بلکه در موارد متعددی، به عنوان یک قانون کلی ذکر شده است که ما هفت مورد آن را با ذکر اسنادش از کتب دانشمندان اهل تسنن در بحث های گذشته آوردیم.

از این گذشته، ماندن علی(علیه السلام) در «مدینه» یک کار ساده به منظور نگهداری زنان و کودکان نبود، بلکه اگر هدف این بود، از بسیاری از افراد دیگر این کار ساخته بود و پیامبر(صلی الله علیه وآله) بزرگ ترین قهرمان شجاع سپاهش را برای هدف کوچکی، آن هم در زمانی که به مبارزه یک امپراطوری بزرگ (امپراطوری روم شرقی) می رفت، نمی گذاشت. پیدا است هدف این بوده که: در غیبت طولانی او دشمنان فراوانی که در اطراف «مدینه» بودند و منافقانی که در خود «مدینه» وجود داشتند از فرصت برای در هم کوبیدن «مدینه»، قانون اسلام، استفاده نکنند، تنها کسی که می توانست این مرکز حساس را حفظ و نگهداری کند، علی(علیه السلام) بود.

ایراد دوم - هارون در زمان موسی از دنیا رفت

می دانیم - و در تواریخ مشهور آمده است - که «هارون» در زمان خود موسی(علیه السلام) از دنیا رفت، بنابراین تشبیه به هارون، اثبات نمی کند که علی(علیه السلام) بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) جانشین او باشد.

شاید این مهم ترین ایرادی است که به این حدیث شده است، ولی جمله «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» پاسخ این ایراد را به خوبی می دهد؛ زیرا اگر گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله) که می گوید: تو به منزله هارون نسبت به من هستی، مخصوص به زمان

حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، جمله «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» هیچ لزومی نداشت؛ زیرا وقتی سخن مخصوص زمان حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد، درباره بعد از او سخن گفتن، کاملاً نامناسب است (و به اصطلاح این استثناء جنبه منقطع پیدا می کند که بر خلاف ظاهر کلام می باشد).

بنابراین، وجود این استثناء به خوبی نشان می دهد که: گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله) ناظر به زمان بعد از مرگ او نیز بوده است، منتها برای این که اشتباه نشود و کسانی علی(علیه السلام) را به نبوت بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) برگزینند، می فرماید:

تو همه این مقام ها را داری، ولی بعد از من پیامبر نخواهی بود، بر این اساس، مفهوم کلام پیامبر(صلی الله علیه وآله) این می شود که تو تمام مقامات هارون را داری، نه تنها در حیات من، بعد از وفات من هم این مقامات ادامه خواهد یافت (جز مقام نبوت).

و به این ترتیب، روشن می شود: تشبیه علی(علیه السلام) به هارون از نظر مقامات است، نه از نظر مدت ادامه این مقامات، هارون(علیه السلام) نیز اگر زنده می ماند مسلماً هم مقام جانشینی موسی را داشت و هم مقام نبوت را.

و با توجه به این که: هارون طبق صریح قرآن، هم مقام وزارت و معاونت موسی(علیه السلام) را داشت، هم شریک در رهبری (تحت نظر موسی)، و هم پیامبر بود، تمام این مقامات به جز نبوت برای علی(علیه السلام) ثابت می گردد، حتی بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) به گواهی جمله «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

ایراد سوم - آیا دو رهبر در یک زمان ممکن است؟

ایراد دیگری که در این زمینه شده است این است که: لازمه استدلال به این حدیث، آن است که علی(علیه السلام) حتی در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) منصب ولایت و رهبری امت را داشته است، در حالی که دو امام و دو رهبر در عصر واحد ممکن نیست؟

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز معلوم می شود و آن این که: بدون شک هارون نیز در عصر موسی (علیه السلام) مقام رهبری بنی اسرائیل را داشت، ولی نه یک رهبر مستقل، بلکه رهبری که زیر نظر موسی (علیه السلام) انجام وظیفه می کرد، علی (علیه السلام) نیز در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) معاون او در مسأله رهبری امت اسلام بود، بنابراین بعد از وفات او رهبر مستقل محسوب خواهد گشت.

در هر حال حدیث منزلت که از نظر اسناد از محکم ترین روایات اسلامی است که در کتب تمام گروه های مسلمین بدون استثناء آمده است از نظر دلالت نیز برای اهل انصاف در زمینه افضلیت علی (علیه السلام) نسبت به تمام امت، و همچنین جانشینی بلا فصل او نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) روشن است.

ولی عجیب این است که بعضی نه تنها دلالت حدیث را بر خلافت نپذیرفتند، که گفته اند: کمترین فضیلتی را نیز برای علی (علیه السلام) ثابت نمی نماید و این به راستی حیرت آور است؟!*

۱۴۳ - وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ
لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي
فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ
سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۱۴۳ - و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو (از این که با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!»

تفسیر:

تقاضای مشاهده پروردگار

در این آیات، و آیات بعد، صحنه عبرت انگیز دیگری از صحنه های زندگی بنی اسرائیل نشان داده شده است، و آن این که:

جمعی از بنی اسرائیل با اصرار و تأکید، از موسی (علیه السلام) خواستند: خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند، هرگز ایمان نخواهند آورد.

موسی (علیه السلام) از میان آنها هفتاد نفر را انتخاب کرد و همراه خود به میعادگاه

پروردگار برد، در آنجا تقاضای آنها را به درگاه الهی عرضه داشت، پاسخی شنید که همه چیز را برای بنی اسرائیل در این زمینه روشن کرد.

قسمتی از این ماجرا در سوره «بقره» آیات ۵۵ و ۵۶.

قسمتی از آن در سوره «نساء» آیه ۱۵۳.

قسمت دیگری در آیات مورد بحث.

و قسمتی هم در آیه ۱۵۵ همین سوره بیان شده است.

در آیات مورد بحث، نخست می فرماید: «هنگامی که موسی (علیه السلام) به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خود را به من نشان ده، تا به تو بنگرم» (وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ).

ولی به زودی این پاسخ را از پیشگاه پروردگار شنید که: «هرگز مرا نخواهی دید» (قَالَ لَنْ تَرَانِي).

«ولی به کوه بنگر، اگر به جای خود ایستاد مرا خواهی دید!» (وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي).

«هنگامی که خداوند بر کوه جلوه کرد آن را محو و نابود و همسان با زمین نمود!» (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا). (۱)

موسی (علیه السلام) از مشاهده این صحنه هول انگیز چنان وحشت زده شده که «مدهوش به روی زمین افتاد» (وَحَرَّ مُوسَى صَعِقًا).

«و هنگامی که به هوش آمد، عرضه داشت: پروردگارا منزهی تو، من به

۱ - «دک» در اصل، به معنی زمین صاف و مستوی است، بنابراین، منظور از جمله «جَعَلَهُ دَكًّا» این است که کوه را آنچنان متلاشی و نرم کرد، که همانند زمین صاف و مستوی شد.

حتی در پاره ای از روایات وارد شده که: کوه به چندین قسمت تقسیم و هر کدام به گوشه ای پرتاب شد! و یا به کلی در زمین فرو رفت.

سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من نخستین مؤمنانم» (فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ).

نکته ها:

۱ - چرا موسی تقاضای رؤیت کرد؟

نخستین سؤالی که پیش می آید این است: موسی (علیه السلام) که پیامبر بزرگ و اولوا العزم پروردگار بود، و به خوبی می دانست، خداوند، نه جسم است، نه مکان دارد و نه قابل مشاهده و رؤیت است، چگونه چنین درخواستی که حتی در شأن افراد عادی نیست از پروردگار کرد؟ گر چه مفسران پاسخ های مختلفی گفته اند، ولی روشن ترین جواب این است که: موسی (علیه السلام) این تقاضا را از زبان قوم کرد؛ زیرا جمعی از جاهلان بنی اسرائیل اصرار داشتند: باید خدا را ببینند تا ایمان آورند (آیه ۱۵۳ سوره «نساء» گواه بر این مطلب است). و او از طرف خدا مأموریت پیدا کرد که این تقاضا را مطرح کند تا همگان پاسخ کافی بشنوند. در حدیثی که در کتاب «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است نیز به این موضوع تصریح شده است. (۱) از قرائن روشنی که این تفسیر را تأیید می کند این است که: در همین سوره آیه ۱۵۵ می خوانیم: موسی (علیه السلام) پس از این ماجرا عرض کرد: أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ

۱ - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۱، صفحه ۲۰۰، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۶۴، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۴۷، و جلد ۱۱، صفحه ۸۱، و جلد ۱۳، صفحه ۲۱۷ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۲۳۲.

السُّفَهَاءُ مِنَّا: «آیا ما را به خاطر عملی که سفیهان ما انجام دادند، به هلاکت می رسانی؟» از این جمله روشن می شود: نه تنها موسی (علیه السلام) چنین تقاضائی را نداشت بلکه شاید هفتاد نفری هم که با او به میعادگاه رفته بودند چنین منطقی نداشتند. آنها تنها افراد دانشمند و نمایندگان بنی اسرائیل بودند، تا مشاهدات خود را برای توده جاهل و بیخبر که پیشنهاد مشاهده پروردگار داشتند بیان کنند.

* * *

۲ - آیا مشاهده خدا امکان پذیر است!

در آیه فوق می خوانیم: خداوند به موسی (علیه السلام) می فرماید: «به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی دید» آیا مفهوم این سخن این است که به راستی خداوند قابل مشاهده است؟

پاسخ این است که: این تعبیر در حقیقت کنایه از محال بودن چنین موضوعی است، همانند جمله: حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ: «کافران در بهشت نمی روند مگر آن که شتر از سوراخ سوزن بگذرد» (۱).

و از آنجا که معلوم بوده کوه در برابر جلوه خداوند محال است پایدار بماند، چنین تعبیری ذکر شده است.

* * *

۳ - منظور از جلوه خدا چیست؟

مفسران در اینجا گفتگوی بسیار کرده اند، ولی آنچه از مجموع آیات به نظر می رسد این است که: خداوند، پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت (و آشکار شدن آثار او به منزله آشکار شدن خود او است).

آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده؟

یا نمونه ای از نیروی عظیم اتم.

یا امواج مرموز و تکان دهنده.

و یا صاعقه ای عظیم و وحشتناک که که بر کوه زد و برقی خیره کننده و صدائی مهیب و

وحشتناک و نیروئی عظیم از آن برخاست، آن چنان که کوه به کلی از هم پاشید. (۱)

گویا خداوند با این کار می خواست دو چیز را به موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل نشان

دهد:

نخست این که: آنها قادر نیستند، پدیده کوچکی از پدیده های عظیم جهان خلقت را مشاهده

کنند، با این حال، چگونه تقاضای مشاهده پروردگار و خالق را می کنند.

دیگر این که: همان طور که این آیت عظیم الهی با این که مخلوقی بیش نبود خودش قابل

مشاهده نبود، بلکه آثارش یعنی لرزه عظیم، و صدای مهیب او شنیده می شد، اما اصل آن یعنی

آن امواج مرموز یا نیروی عظیم، نه با چشم دیده می شد و نه با حواس دیگر قابل درک بود.

با این حال آیا هیچ کس در وجود چنین آیتی می توانست تردید کند و بگوید چون خودش را

نمی بینم و تنها آثارش را می بینم نمی توانم به آن ایمان بیاورم؟

۱ - «صاعقه» عبارت از مبادله الکتریسیته میان قطعات ابر و کره زمین است.

ابرهائی که دارای الکتریسیته مثبت هستند هنگامی که به زمین که دارای الکتریسیته منفی است

نزدیک می شوند، جرقه ای در میان آنها یعنی مجاور سطح کره زمین آشکار می گردد که غالباً

خطرناک، کشنده و ویرانگر است.

ولی رعد و برق بر اثر مبادله الکتریسیته میان دو قطعه ابر است که یک قطعه آن الکتریسیته

مثبت و دیگری الکتریسیته منفی دارند، و چون هر دو در آسمانند معمولاً جز برای هواپیماها

خطری ندارند.

جائی که درباره یک مخلوق چنین قضاوت کنیم درباره خداوند بزرگ چگونه می توانیم بگوئیم چون قابل مشاهده نیست به او ایمان نمی آوریم؟ با این که آثارش همه جا را پر کرده است.

احتمال دیگری در زمینه تفسیر این آیه داده شده است و آن این که: موسی(علیه السلام) به راستی برای خودش تقاضای مشاهده کرد.

ولی منظور او مشاهده با چشم نبود که لازمه آن جسمیت بوده باشد، و با مقام موسی(علیه السلام) سازگار نباشد، بلکه منظور یک نوع ادراک و مشاهده باطنی بوده است، یک شهود کامل روحی و فکری.

زیرا بسیار می شود کلمه «رؤیت» در این معنی به کار می رود، مثلاً می گوئیم:

«من در خودمان این قدرت را می بینم که این کار را انجام دهیم».

در حالی که قدرت، چیز قابل مشاهده ای نیست، بلکه منظور این است: ما به وضوح این حالت را در خودمان می یابیم.

موسی(علیه السلام) می خواست به چنین مقامی از شهود و معرفت برسد، در حالی که رسیدن به چنین مقامی در دنیا ممکن نیست، اگر چه در آخرت که عالم شهود و عالم بروز است، امکان دارد.

ولی خداوند در پاسخ موسی(علیه السلام) گفت: چنین رؤیتی هرگز برای تو ممکن نیست و برای اثبات مطلب، جلوه ای بر کوه کرد و کوه از هم متلاشی شد، و بالاخره موسی(علیه السلام) از این درخواست توبه نمود.(۱)

ولی این تفسیر، از جهاتی بر خلاف ظاهر آیه مورد بحث است، و لازمه آن ارتکاب مجاز از چند جهت می باشد.(۲)

۱ - تلخیص از تفسیر «المیزان»، جلد ۸، صفحات ۲۳۷ به بعد، ذیل آیه، انتشارات جامعه مدرسین قم.
 ۲ - مخالف مفهوم «رؤیت» و همچنین اطلاق جمله «لَنْ تَرَانِي» و جمله «أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» می باشد. ۲

از این گذشته درخواست شهود باطنی، درخواست بدی نبوده که موسی از آن توبه کند، ابراهیم(علیه السلام) هم تقاضای چنین موضوعی در زمینه «معاد» از خداوند کرد، و به درخواست او پاسخ مثبت داده شد و اگر در مورد شهود باطنی پروردگار پاسخ منفی باشد دلیل بر مؤاخذه کردن نخواهد بود.

به علاوه با بعضی از روایات که در تفسیر آیه نیز وارد شده، سازگار نیست، و حق همان تفسیر اول است.

۴ - موسی (علیه السلام) از چه چیز توبه کرد؟

آخرین سؤالی که در این باره، مطرح می شود این است که: موسی (علیه السلام) چرا پس از به هوش آمدن، عرضه داشت «تُبْتُ إِلَيْكَ» در حالی که کار خلافی انجام نداده بود؟ چه این که: اگر این درخواست را از طرف بنی اسرائیل کرده، عملی بر طبق مأموریت بوده است و انجام وظیفه نموده.

و اگر برای خودش به منظور شهود باطنی سوال کرده، این هم کار خلافی محسوب نمی شود! ولی از دو جهت می توان این سؤال را پاسخ گفت:

نخست این که: موسی (علیه السلام) به عنوان «نماینده» از بنی اسرائیل چنین درخواستی را کرد و باز در همین مقام و به همین صورت نمایندگی، تقاضای توبه و اظهار ایمان نمود. دیگر این که: موسی (علیه السلام) اگر چه مأموریت داشت تقاضای بنی اسرائیل را مطرح کند. ولی به هنگامی که جریان تجلی پروردگار پیش آمد و حقیقت امر آشکار شد، مدت این مأموریت پایان یافته بود، در این موقع باید به حالت نخست، یعنی قبل از مأموریت بازگردد، و ایمان خویش را ابراز دارد تا اشتباهی برای

کسی باقی نماند، لذا آن را به صورت توبه و با جمله «تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» بیان فرمود.

۵ - خداوند به هیچ وجه قابل رؤیت نیست

این آیه، از آیاتی است که به خوبی گواهی می دهد: به هیچ وجه خدا را نمی توان دید؛ زیرا کلمه «لَنْ» طبق مشهور در میان ادباء برای نفی ابد است. بنابراین جمله «لَنْ تَرَانِي» مفهومی چنین می شود: نه در این جهان و نه در جهان دیگر مرا نخواهی دید.

و اگر (فرضاً) کسی در این موضوع تردید کند که «لَنْ» برای نفی ابد است، باز اطلاق آیه و این که نفی رؤیت بدون هیچ قید و شرطی ذکر شده، دلیل بر این است که: در هیچ زمان و در هیچ شرائطی خداوند، قابل رؤیت نیست.

دلایل عقلی نیز، ما را به همین حقیقت رهنمون می گردد؛ زیرا رؤیت مخصوص اجسام است. بنابراین، اگر در روایات اسلامی یا آیات قرآن تعبیر «لِقَاءِ پروردگار» آمده است، منظور، همان مشاهده با چشم دل و دیده خرد است؛ زیرا قرینه عقلی و نقلی بهترین شاهد برای این موضوع می باشد. (۱)

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۵، ذیل آیه ۱۰۳ سوره «انعام» مراجعه فرمائید که در این زمینه بحث های دیگری آمده است.

۱۴۴ قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ
مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ

۱۴۵ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ
فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

ترجمه:

۱۴۴ - (خداوند) فرمود: «ای موسی! من تو را با رسالت های خویش، و با سخن گفتنم (با تو)،
بر مردم برتری دادم و برگزیدم؛ پس آنچه را به تو داده ام بگیر! و از شکرگزاران باش!»
۱۴۵ - و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم؛ و بیانی از هر چیز کردیم پس آن را
با جدیت بگیر! و به قوم خود بگو: «به نیکوترین آنها عمل کنند! (و آنها که به مخالفت
برخیزند، کیفرشان دوزخ است؛) و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!»

تفسیر:

الواح تورات

سرانجام در آن میعادگاه بزرگ، خداوند، شرایع و قوانین آئین خود را بر موسی (علیه السلام)
نازل کرد.

نخست به او فرمود: «ای موسی! من تو را بر مردم برگزیدم، و رسالات خود را به تو دادم، و تو
را به موهبت سخن گفتن با خودم نائل کردم» (قالَ يا مُوسَى

إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلامِي). اکنون که چنین است «آنچه را به تو دستور داده ام بگیر و در برابر این همه موهبت، از شکرگزاران باش» (فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ). آیا از این آیه استفاده می شود که: تکلم با خدا از امتیازات مخصوص موسی (علیه السلام) در میان پیامبران بود؟ یعنی تو را از میان پیامبران برای این کار برگزیدم؟ حق این است که آیه فوق، در صدد اثبات چنین مطلبی نیست، بلکه به قرینه ذکر رسالات، که همه پیامبران دارا بودند، هدف آیه، بیان دو امتیاز بزرگ موسی (علیه السلام) بر توده مردم است: یکی دریافت رسالات خدا. و دیگری گفتگوی با پروردگار که هر دو مقام رهبری او را در میان امت خویش تثبیت می کرد.

آنگاه اضافه می کند: «در الواحی که بر موسی (علیه السلام) نازل کردیم، از هر موضوعی پند و اندرز کافی و شرح و بیان مسائل مورد نیاز در امور دین و دنیا و فرد و اجتماع، برای او نوشتیم» (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ). سپس به او دستور دادیم که «با نهایت جدیت و قوت اراده، این فرمان ها را بگیر» (فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ).

«و به قوم خود نیز فرمان ده که بهترین آنها را انتخاب کنند» (وَ أَمْرُ قَوْمِكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا). و نیز به آنها اخطار کن که مخالفت با این فرمان ها و فرار از زیر بار

مسئولیت ها و وظائف، نتیجه دردناکی دارد، و پایانش دوزخ است و «به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد» (سَأَرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ).

نکته ها:

۱ - معنی «لوح»

ظاهر آیه این است که خداوند، الواحی بر موسی (علیه السلام) نازل کرد که شرایع و قوانین «تورات» در آن نوشته شده بود، نه این که: الواحی در دست موسی (علیه السلام) بود و به فرمان خدا این دستورات در آن منعکس گردید.

اما این که: این الواح چگونه بوده ؟ و از چه جنس و ماده ای؟ در قرآن، بحثی از آن به میان نیامده، تنها کلمه «الواح» به طور سربسته آمده است، و این کلمه جمع «لوح» است، که در اصل از ماده «لَاحَ يَلُوحُ» به معنی ظاهر شدن و درخشیدن، گرفته شده و چون با نوشتن بر روی یک صفحه، مطالب آشکار می گردد و می درخشد، به صفحه ای که بر آن چیزی می نویسند، لوح می گویند. (۱)

ولی در روایات و گفتار مفسران احتمالات گوناگونی پیرامون کیفیت و جنس این لوح آمده است، که چون هیچ کدام جنبه قطعی نداشت از ذکر آنها خودداری شد.

۲ - خدا چگونه با موسی (علیه السلام) سخن گفت؟

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که: خداوند با موسی (علیه السلام) سخن گفت، سخن گفتن خدا با موسی (علیه السلام) از این طریق بوده است که امواج صوتی را در فضا یا اجسام می آفرید.

۱ - تفسیر «تبیان»، جلد ۴، صفحه ۵۳۹، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.

گاهی این امواج صوتی از لابلای «شجره وادی ایمن»^۱ و گاهی در کوه «طور» به گوش موسی (علیه السلام) می رسید. و این که: بعضی از افرادی که جمود بر الفاظ دارند پنداشته اند این گونه آیات دلیل بر تجسم خدا است، بسیار بی اساس است. البته شک نیست که این کلام چنان بوده است که: موسی (علیه السلام) با شنیدن آن، شک نداشت که از طرف خداوند و برای سخن گفتن با او است. این علم برای موسی (علیه السلام) یا از طریق وحی و الهام حاصل شده بود و یا از قرائن دیگر.

* * *

۳ - محتوای الواح!

از تعبیر «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» چنین استفاده می شود که: همه مواعظ و اندرزها و مسائل لازم در الواح موسی (علیه السلام) نبود؛ زیرا می گوید: «از هر چیزی، اندرزی برای او نوشتیم». و این به خاطر آن است که آئین موسی (علیه السلام) آخرین آئین و شخص موسی (علیه السلام) خاتم انبیاء نبود، و مسلماً در آن زمان به مقدار استعداد مردم، احکام الهی نازل گشت. ولی هنگامی که مردم جهان به آخرین مرحله از تعلیمات انبیاء رسیدند، آخرین دستور که شامل همه نیازمندی های مادی و معنوی مردم بود نازل گردید. و از اینجا روشن می شود این که: در بعضی از روایات در زمینه ترجیح مقام علی (علیه السلام) بر مقام موسی (علیه السلام) آمده است که علی (علیه السلام) آگاه به همه قرآن بود و در قرآن بیان همه چیز آمده است: «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^(۱) در حالی که در

«تورات» بخشی از این مسائل آمده، طبق همین مطلب است. (۱)

۴ - منظور از «أَحْسَنُهَا»

این که: در آیه بالا می خوانیم: «بهترین این دستورات را بگیرند»، نه به این معنی است که در میان آنها، «بد» و «خوب» بوده است و آنها وظیفه داشته اند خوب ها را بگیرند و بدها را رها کنند، و یا «خوب» و «خوب تر» داشته، و موظف بوده اند تنها «خوب ترها» را انتخاب نمایند. بلکه گاهی کلمه «افعل تفضیل» به معنی «صفت مشبّهه» می آید و آیه مورد بحث ظاهراً از این قبیل است، یعنی «احسن» به معنی «حسن» است، اشاره به این که: جمیع این دستورات حسن است و نیک.

این احتمال نیز در آیه فوق وجود دارد که «احسن» به همان معنی بهتر و افعل تفضیل بوده باشد، اشاره به این که: در میان این دستورات، اموری مجاز شمرده شده است (همانند قصاص) و اموری از آن بهتر معرفی شده (همانند عفو و گذشت).

یعنی به پیروان بگو: تا می توانند آنچه بهتر است انتخاب کنند، فی المثل عفو را بر قصاص (جز در موارد خاص) ترجیح دهند. (۲)

۱ - برای توجه به این روایات به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۶۸، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۴۳۲ - «بصائر الدرجات»، صفحه ۲۴۷، مؤسسه اعلمی تهران، ۱۴۰۴ هـ ق - «الفصول المهمّة فی اصول الائمه»، جلد ۱، صفحه ۴۰۵، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام)، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق، مراجعه شود.

۲ - این احتمال نیز وجود دارد که: ضمیر «أَحْسَنُهَا» به «قُوَّة» یا «أَخَذَ به قُوَّة» باز گردد، اشاره به این معنی که آنها را به بهترین نوع از جدیت و قوت و قدرت بگیرند.

۵ - منظور از «دارُ الْفَاسِقِینَ»

در مورد جمله سَأَرِیکُمْ دَارَ الْفَاسِقِینَ: «به زودی خانه فاسقان را به شما نشان می دهم» ظاهر این است که: منظور از آن، دوزخ می باشد، که قرارگاه کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انجام وظائف خویش خارج شده اند.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که: منظور این است: اگر با این دستورات مخالفت کنید، به همان سرنوشتی گرفتار خواهید شد که قوم فرعون، فاسقان و گنهکاران دیگر، به آن گرفتار شده اند، و سرزمین شما تبدیل به دار فاسقان خواهد شد. (۱)

* * *

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۹، صفحه ۱۹۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۶ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۵۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۹، صفحات ۷۹ و ۸۰، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.

۱۴۶ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

۱۴۷ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۴۶ - به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند!

۱۴۷ - و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می‌گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می‌کردند پاداش داده می‌شوند؟!

تفسیر:

سرنوشت متکبران

بحثی که در این دو آیه آمده، در حقیقت یک نوع نتیجه‌گیری از آیات گذشته در زمینه سرنوشت فرعون، فرعونیان و سرکشان بنی اسرائیل است، خداوند در

این آیات، این حقیقت را بیان می کند که:

اگر فرعونیان و یا سرکشان بنی اسرائیل با مشاهده آن همه معجزات و شنیدن آن همه آیات الهی، به راه نیامدند به خاطر آن است که: ما افراد متکبر و خودخواه را که در برابر حق جبهه گیری می کنند - به جرم اعمالشان - از قبول حق، باز می داریم.

به تعبیر دیگر اصرار و ادامه به سرکشی و تکذیب آیات الهی، آن چنان در فکر و روح انسان اثر می گذارد که به صورت موجودی انعطاف ناپذیر و غیر قابل نفوذ در برابر حق درمی آید.

لذا نخست می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به غیر حق تکبر ورزیدند از آیات خود، منصرف می سازیم» (سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

و از اینجا روشن می شود: آیه فوق، هیچ گونه منافاتی با دلائل عقلی ندارد که برای توجیه آن - همانند بسیاری از مفسران - مرتکب خلاف ظاهر شویم.

این یک سنت الهی است که نسبت به آنها که لجاجت و سرکشی را به آخرین حد می رسانند، توفیق هر گونه هدایت و راهیابی را سلب می کند.

و به تعبیر دیگر: این خاصیت اعمال زشت خود آنها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا - که مسبب الاسباب نهائی است - به او نسبت داده شده است.

این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر، تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم.

ضمناً باید توجه داشت ذکر «بِغَيْرِ الْحَقِّ» بعد از «تکبر» به عنوان تأکید است؛ زیرا همیشه تکبر، خودبرتربینی و تحقیر بندگان خدا، بدون حق است این تعبیر

همانند آیه ۶۱ از سوره «بقره» می باشد آنجا که می فرماید: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ: «آنها که پیامبران را به ناحق می کشند».

به خصوص این که: با کلمه «فِي الْأَرْضِ» همراه است، که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می آید، و مسلماً چنین عملی، همیشه به غیر حق است.

آنگاه به سه قسمت از صفات این گونه افراد «متکبر و سرکش» و چگونگی «سلب توفیق حق پذیری» از آنها اشاره کرده می فرماید:

«آنها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند، ایمان نمی آورند!» (وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا).

«و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد» (وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا).

و به عکس، «اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، همان را راه خود انتخاب می کنند» (وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا).

بعد از ذکر این صفات سه گانه که همگی حکایت از انعطاف ناپذیریشان در برابر حق می باشد، اشاره به دلیل آن کرده، می فرماید: «اینها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ).

شک نیست که تنها با یک یا چند مرتبه، تکذیب آیات الهی، انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد، و راه توبه و بازگشت، هنوز به روی او باز است.

ولی بدون شک ادامه و اصرار در این راه، او را به جایی می رساند که حسن تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف («رشد» و «غی») از او سلب می گردد.

آیه بعد، کیفر چنین اشخاصی را بیان کرده، می فرماید: «آنها که آیات ما را تکذیب کنند و لقای رستاخیز را منکر شوند اعمالشان به کلی حبط و نابود می گردد» (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبَطَتْ أُعْمَالُهُمْ).

«حبط» به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است، یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند، نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت (توضیح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۲۱۷ سوره «بقره» بیان کرده ایم). (۱)

و در پایان آیه، چنین اضافه می کند: این سرنوشت برای آنها، جنبه انتقامی ندارد، این نتیجه اعمال خود آنها است، بلکه عین اعمال آنها است که در برابرشان مجسم شده، «آیا آنها جز اعمالی را که انجام می دادند، جزا داده می شوند؟» (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). این آیه، یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال، و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت می باشد.

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۲، ذیل آیه مذکور مراجعه فرمائید.

۱۴۸ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلِيَّتِهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ
 أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ
 ۱۴۹ وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا
 رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

ترجمه:

۱۴۸ - قوم موسی بعد از (رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله ای ساختند؛
 جسد بی جانی که صدای گوساله داشت! آیا آنها نمی دیدند که با آنان سخن نمی گوید، و به
 راه (راست) هدایتشان نمی کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند، و ظالم بودند!
 ۱۴۹ - و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، و دیدند گمراه شده اند، گفتند: «اگر
 پروردگارمان به ما رحم نکند، و ما را نیامرزد، به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود»!

تفسیر:

آغاز گوساله پرستی یهود

در این آیات، یکی از حوادث اسفناک، و در عین حال تعجب آوری که بعد از رفتن
 موسی (علیه السلام) به میقات، در میان بنی اسرائیل رخ داد، بازگو شده است و آن جریان
 گوساله پرستی آنها است که به دست شخصی به نام «سامری» و با استفاده از زیورآلات بنی
 اسرائیل، انجام گرفت.

اهمیت این داستان به اندازه ای است که قرآن در چهار سوره به آن اشاره

کرده است، در سوره «بقره»، آیات ۵۱، ۵۴، ۹۲ و ۹۳، در سوره «نساء» آیه ۱۵۳، در سوره «اعراف» آیات مورد بحث، و در سوره «طه» آیه ۸۸ به بعد.

البته این حادثه، همانند سایر پدیده های اجتماعی، بدون زمینه و بدون مقدمه نبوده است؛ زیرا: از یکسو، بنی اسرائیل سالیان دراز در مصر شاهد گاوپرستی یا گوساله پرستی مصریان بودند. و از سوی دیگر، به هنگامی که از رود نیل عبور کردند، صحنه بت پرستی (گاوپرستی) قومی که در آن سوی نیل زندگی می کردند، توجه آنها را جلب کرد، و چنان که در آیات قبل گذشت، از موسی (علیه السلام) تقاضای بتی همانند آنها کردند، که موسی (علیه السلام) شدیداً آنان را ملامت و سرزنش کرد.

تمدید میقات موسی (علیه السلام) از سی شب به چهل شب، نیز سبب شد که شایعه مرگ موسی (علیه السلام)، آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده به وسیله بعضی از منافقان، در میان بنی اسرائیل نشر شود.

جهل و نادانی بسیاری از این جمعیت، و مهارت و زبردستی «سامری» در پیاده کردن نقشه خود نیز، به این موضوعات کمک کرد و مجموعاً سبب شد در مدت کوتاهی اکثریت بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورند و غوغائی اطراف گوساله به راه اندازند.

در آیه فوق، نخست چنین می فرماید: «قوم موسی (علیه السلام) بعد از رفتن او به میقات، از زینت آلات خود گوساله ای که تنها جسد بی جانی بود با صدای مخصوص گاو، برای خود انتخاب کردند» (وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ).

با این که این کار از «سامری» سر زد (چنان که آیات سوره «طه» گواهی

می دهد) ولی، این عمل به قوم موسی (علیه السلام) نسبت داده شده است، به خاطر این که: عده زیادی از آنها «سامری» را در این کار یاری کردند، و در واقع شریک جرم او بودند، و عده بیشتری به عمل او راضی شدند.

گر چه ظاهر آیه در بدو نظر این است که: همه قوم موسی (علیه السلام) در این کار شرکت داشتند، ولی با توجه به آیه ۱۵۹ همین سوره که می گوید: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ: «از قوم موسی، جمعیتی بودند که به سوی حق هدایت می کردند، و به آن توجه داشتند» استفاده می شود که منظور از آیه مورد بحث همه آنها نیست، بلکه اکثریت عظیمی از آنها، این راه را تعقیب کردند، این هم به گواهی آیات آینده که ناتوانی هارون (علیه السلام) را از مقابله با آنها منعکس ساخته است.

پس از آن، قرآن به عنوان سرزنش آنها می فرماید: «آیا اینها نمی دیدند که آن گوساله با آنان سخن نمی گوید و راهنمائیشان نمی کند؟! (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يَكْلَمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا). یعنی یک معبود واقعی حداقل باید نیک و بد را بفهمد و توانائی بر راهنمائی و هدایت پیروان خود داشته باشد، با عبادت کنندگان خویش، سخن بگوید، آنها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آنها بیاموزد.

اصولاً چگونه عقل انسان اجازه می دهد: معبود بی جانی را که ساخته و پرداخته خود او است، بپرستد، حتی اگر فرضاً آن زیورآلات تبدیل به گوساله واقعی هم شده باشد به هیچ وجه شایسته پرستش نیست، گوساله ای که هیچ نمی فهمد و در نفهمی ضرب المثل است. آنها در حقیقت به خودشان ظلم و ستم کردند، لذا در پایان آیه می فرماید: «گوساله را معبود خود انتخاب کردند و ظالم و ستمگر بودند» (اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا

ظالمین).

ولی با مراجعت موسی (علیه السلام) و روشن شدن مسائل، بنی اسرائیل به اشتباه خود پی بردند، از کار خود نادم و پشیمان گشتند و از خدا تقاضای عفو و بخشش کردند، قرآن می فرماید: «و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، و دیدند گمراه شده اند گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود!» (وَلَمَّا سَوَّطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

جمله وَلَمَّا سَوَّطَ فِي أَيْدِيهِمْ: «به معنی هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، یا هنگامی که نتیجه شوم اعمالشان به دستشان افتاد، و یا هنگامی که چاره از دست آنها ساقط شد» در ادبیات عرب کنایه از ندامت و پشیمانی است؛ زیرا هنگامی که واقعیات به دست انسان بیفتد و از حقیقت امر آگاه گردد، و یا به نتایج نامطلوب برسد، و یا راه چاره بر او بسته شود، طبعاً پشیمان خواهد شد، بنابراین پشیمانی از لوازم مفهوم این جمله است.

به هر حال، بنی اسرائیل از کرده خویش پشیمان گشتند ولی مطلب به همین جا خاتمه نیافت، چنان که در آیات بعد خواهیم خواند.

نکته:

چگونه گوساله طلایی صدا کرد؟

کلمه «خُوار» به معنی صدای مخصوصی است که از گاو یا گوساله برمی خیزد، جمعی از مفسران معتقدند: سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله های مخصوصی در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن

خارج می شد و از دهان گوساله، صدائی شبیه صدای گاو بیرون می آمد!

بعضی دیگر می گویند: گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدائی به گوش می رسید.

اما این که: جمعی از مفسران گفته اند: گوساله سامری به خاطر مقداری خاک که از زیر پای جبرئیل برداشت و در آن ریخته بود، به صورت گوساله زنده ای درآمد و صدای طبیعی سرداد، شاهدی در آیات قرآن ندارد، چنان که به خواست خدا در تفسیر آیات سوره «طه» خواهد آمد.

و کلمه «جَسَدًا» گواه بر این است که: حیوان زنده ای نبود؛ زیرا در تمام مواردی که این کلمه در قرآن به کار رفته است به معنی جسم بی جان آمده است. (۱)

از همه اینها گذشته، بعید به نظر می رسد: خداوند چنین قدرتی به مرد منافقی همچون سامری بدهد که بتواند کاری همانند معجزه موسی (علیه السلام) انجام دهد و جسم بی جانی را جاندار سازد، کاری که برای توده مردم مسلماً گمراه کننده و دلائل بطلان آن در نظرشان روشن نبود، ولی اگر گوساله به شکل یک مجسمه طلائی بوده باشد، دلائل بطلان آن روشن، و تنها می تواند وسیله ای برای آزمایش افراد بوده باشد، نه چیز دیگر.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است: از آنجا که سامری می دانست قوم موسی (علیه السلام) سال ها در محرومیت به سر می برده اند.

به علاوه روح مادیگری - چنان که در بسیاری از نسل های امروز آنها نیز می بینیم - بر آنها حاکم است و برای زر و زیور احترام خاصی قائلند، لذا گوساله خود را از طلا ساخت، تا توجه شیفتگان و بردگان را به سوی آن جلب کند.

۱ - به آیات ۸ «انبیاء» و ۳۴ «ص» مراجعه شود.

اما این که: این ملت فقیر و محروم در آن روز آن همه زر و زیورها را از کجا آورده بودند؟ در روایات چنین آمده: زنان بنی اسرائیل برای بزرگداشت یکی از اعیاد خود، مقدار قابل ملاحظه ای از زیورآلات فرعونیان را به عاریت گرفته بودند و این جریان مقارن غرق و نابودی آنها واقع شد، و زیورآلات مزبور در دست بنی اسرائیل باقی ماند. (۱)

* * *

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۶۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جوامع الجامع»، جلد ۱، صفحه ۷۰۴، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

۱۵۰ وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي
 مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ
 يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي
 فَلَا تُشْمِتُ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
 ۱۵۱ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ
 الرَّاحِمِينَ

ترجمه:

۱۵۰ - و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آئین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان، عجله نمودید؟! سپس الواح را افکند، و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید؛ او گفت: «فرزند مادرم! این گروه مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ نزدیک بود مرا بکشند؛ پس کاری نکن که دشمنان مرا شمات کنند! و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!»
 ۱۵۱ - (موسی) گفت: «پروردگارا! من و برادرم را بیامرز، و ما را در رحمت خود داخل فرما، و تو مهربان ترین مهربانانی!»

تفسیر:

عکس العمل شدید در برابر گوساله پرستان
 در این دو آیه، ماجرای درگیری موسی (علیه السلام) با گوساله پرستان به هنگام

بازگشت از میعادگاه، که در آیه گذشته تنها اشاره ای به آن شده بود تشریح گردیده، و عکس العمل شدید موسی (علیه السلام) که برای بیدار ساختن این جمعیت انجام داد، بازگو شده است.

نخست می فرماید: «هنگامی که موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و صحنه زننده و نفرت انگیز گوساله پرستی را مشاهده نمود، به آنها گفت بد جانشینانی برای من بودید و آئین مرا ضایع کردید» (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بُئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي). (۱)

این آیه به خوبی نشان می دهد که: موسی (علیه السلام) به هنگام بازگشت از میعادگاه پروردگار و قبل از آن که با بنی اسرائیل روبرو بشود، خشمناک و اندوهگین بود، و این به خاطر آن است که: «خداوند در میعادگاه، جریان را به موسی (علیه السلام) گفته بود که من قوم تو را بعد از تو آزمودم، و سامری آنها را گمراه ساخت» (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ). (۲)

سپس موسی (علیه السلام) به آنها گفت: «آیا در فرمان پروردگار خود، عجله نمودید» (أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ).

گر چه مفسران در تفسیر این جمله، سخن بسیار گفته اند و احتمالات گوناگون داده اند.

ولی ظاهر آیات نشان می دهد: منظور این است که شما در برابر فرمان خدا

۱ - «أسیف» آن چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، به معنی «اندوه» توأم با «خشم» است. این کلمه گاهی به هر یک از این دو به تنهایی نیز اطلاق می شود و ریشه اصلی آن این است که: انسان شدیداً از چیزی ناراحت شود، طبیعی است اگر این ناراحتی نسبت به افراد زیردست باشد به صورت خشم و نشان دادن عکس العمل خشم آلود ظاهر می شود.

و اگر نسبت به افراد بالادست و کسانی که تاب مقاومت در برابر آنها نیست بوده باشد به شکل اندوه آشکار می گردد از «ابن عباس» نیز نقل شده که: حزن و غضب (اندوه و خشم) یک ریشه دارد اگر چه لفظ آنها مختلف است.

۲ - طه، آیه ۸۵.

به نسبت تمديد مدت سی شب، به چهل شب، عجله به خرج دادید و در قضاوت شتاب نمودید، نیامدن مرا دلیل بر مرگ و یا خلف وعده گرفتید.

در حالی که لازم بود حداقل کمی تأمل کنید تا چند روزی بگذرد و حقیقت امر روشن گردد. در این هنگام، موسی(علیه السلام) در برابر لحظاتی بحرانی و طوفانی از زندگی بنی اسرائیل قرار گرفته بود، سر تا پایش از شدت خشم برافروخته و اندوه عمیقی بر روح او سنگینی می کرد، و شدیداً نگران آینده بنی اسرائیل بود؛ زیرا تخریب و فساد کار آسانی است، و گاه از دست یک نفر خرابی های بزرگی ساخته است، ولی اصلاح و ترمیم کار بسیار مشکلی است. مخصوصاً در میان یک ملت نادان، لجوج و متعصب، اگر نغمه مخالفی سر داده شود، برچیدن آثار شوم آن به این آسانی ممکن نیست.

موسی(علیه السلام) در اینجا باید خشم شدید خود را آشکار سازد و دست به بالاترین عکس العمل ها بزند آن چنان که افکار تخدیرشده بنی اسرائیل را به هم بریزد و انقلابی در آن جامعه منحرف شده از حق، ایجاد کند، در غیر این صورت بازگشت آنها به آسانی ممکن نیست. قرآن عکس العمل شدید موسی(علیه السلام) را در برابر این صحنه و در این لحظات بحرانی و طوفانی چنین بازگو می کند:

«موسی بی درنگ الواح تورات را از دست خود افکند، و به سراغ برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و به سوی خود کشید!» (وَأَلْقَى الْأَلْوَحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ). چنان که از آیات دیگر قرآن مخصوصاً سوره «طه» استفاده می شود علاوه بر اینها شدیداً هارون(علیه السلام) را مورد سرزنش و ملامت قرار داد و بر او بانگ زد که:

آیا در حفظ عقائد جامعه بنی اسرائیل کوتاهی کردی و با فرمان من مخالفت نمودی؟(۱) این واکنش از یکسو، روشنگر حال درونی موسی(علیه السلام) و التهاب و بی قراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آنها بود. و از سوی دیگر، وسیله مؤثری برای تکان دادن مغزهای خفته بنی اسرائیل و توجه دادن آنها به زشتی فوق العاده اعمالشان. بنابراین، اگر فرضاً انداختن «الواح تورات» در اینجا زندگی داشته باشد و حمله به سوی برادر کار صحیحی به نظر نرسد. اما با توجه به این حقیقت که بدون ابزار این واکنش شدید، و عکس العمل پر هیجان، هیچ گاه بنی اسرائیل به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی بردند و ممکن بود آثار بت پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند، این کار نه تنها نکوهیده نبود، که واجب و لازم محسوب می گردید. و از اینجا روشن می شود که: ما هیچ نیازی به توجیهاتی که بعضی از مفسران برای سازش دادن واکنش موسی(علیه السلام) با مقام عصمت انبیاء ذکر کرده اند نمی بینیم. زیرا می توان گفت: موسی(علیه السلام) در اینجا به قدری ناراحت شد که در هیچ لحظه از تاریخ بنی اسرائیل چنین ناراحتی و خشم شدیدی برای او رخ نداده بود، چرا که خود را در برابر بدترین صحنه ها یعنی انحراف از خداپرستی به سوی گوساله پرستی می دید و تمام آثار تلاش و فعالیت های خود را در خطر مشاهده می کرد. بنابراین انداختن الواح و مؤاخذه شدید برادر در چنین لحظه ای کاملاً

طبیعی بود.

این واکنش شدید و اظهار خشم، اثر تربیتی فوق العاده ای در بنی اسرائیل گذارد، و صحنه را به کلی منقلب ساخت، در حالی که اگر موسی (علیه السلام) می خواست با کلمات نرم و ملایم آنها را اندرز دهد شاید کمتر سخنان او را می پذیرفتند.

قرآن در اینجا عکس العمل هارون برای برانگیختن عواطف موسی (علیه السلام) و بیان بی گناهی خود را چنین منعکس می کند، «گفت: فرزند مادرم! این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند آن چنان که نزدیک بود مرا به قتل برسانند، بنابراین من بی گناه، بیگناه! کاری نکن که دشمنان به شماتت من برخیزند و مرا در ردیف این جمعیت ظالم و ستمگر قرار مده» (قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

تعبیر به «إِبْنُ أُمِّ» در این آیه و یا «يَا ابْنَ أُمِّ» در آیه ۹۴ سوره «طه» (فرزند مادرم) با این که: موسی و هارون از یک پدر و مادر بودند، به خاطر تحریک عواطف موسی (علیه السلام) در این حال بوده است.

سرانجام این جریان اثر خود را گذارد و بنی اسرائیل به زودی متوجه زشتی اعمال خویش شدند و تقاضای توبه کردند.

آتش خشم موسی کمی فرو نشست و به درگاه پروردگار متوجه شد و عرض کرد: «پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت بی پایان داخل کن، تو مهربان ترین مهربانانی» (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

تقاضای بخشش و آمرزش برای خود و برادرش نه به خاطر آن است که

گناهی از آنها سرزده، بلکه:

یک نوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر از اعمال زشت بت پرستان.

و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند جایی که موسی و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضائی از پیشگاه خدا کنند، دیگران باید حساب خود را برسند و سرمشق بگیرند و رو به درگاه پروردگار آورده، از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش کنند، و چنان که دو آیه قبل نشان می دهد، بنی اسرائیل نیز چنین کردند.

نکته:

مقایسه ای میان تواریخ قرآن و تورات کنونی

همان طور که از آیات فوق و آیات سوره «طه» استفاده می شود، گوساله را بنی اسرائیل ساخته، نه هارون، و طبق آیات سوره «طه»، شخصی از میان بنی اسرائیل به نام «سامری» اقدام به چنین کاری کرد.

اما هارون برادر و معاون و یاور موسی از پای ننشست و حداکثر تلاش و کوشش را به کار برد، آن چنان که نزدیک بود او را به قتل برسانند.

ولی عجیب این است که «تورات» کنونی گوساله سازی و دعوت به بت پرستی را به هارون، برادر و جانشین و وزیر موسی (علیه السلام) نسبت می دهد! در فصل ۳۲ از سفر «خروج تورات» چنین می خوانیم:

«و هنگام دیدن قوم که موسی از فرود آمدن از کوه درنگ می نماید، آن قوم نزد هارون جمع آمده وی را گفتند که: برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند.

زیرا که این موسی مردی که ما را از ملک مصر بیرون آورد نمی دانیم که وی را چه واقع شد. و هارون به ایشان گفت: گوشواره های زرینی که در گوش های زنان و پسران و دختران شما، بیرون کرده نزد من بیاورید - پس تمامی قوم گوشواره های زرینی که در گوشهای ایشان بودند بیرون کرده به هارون آوردند.

و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را به آلت حکاکی تصویر نموده، از آن گوساله ای ریخته شده ساخت و گفتند که ای اسرائیل اینانند خدایان تو که تو را از زمین مصر بیرون آوردند...». و به دنبال آن مراسمی را که هارون برای قربانی کردن در برابر این بت تعیین کرده بود بیان می کند!

سپس ضمن شرح مفصلی اشاره به بازگشت موسی (علیه السلام) و خشمناک شدن او و انداختن الواح «تورات» کرده می گوید:

«و موسی به هارون گفت که این قوم به تو چه کردند که به این گناه عظیم ایشانرا مرتکب گردانیدی؟!»

و هارون گفت که غضب آقایم افروخته نشود که این قوم را می دانی که مایل به بدی هستند...!»

آنچه در بالا گفته شد قسمتی از داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل در «تورات» کنونی با عین عبارت بود، در حالی که خود «تورات» اشاره به مقام برجسته هارون در فصول دیگر کرده از جمله تصریح می کند بعضی از معجزات موسی (علیه السلام) به دست هارون آشکار گشت (فصل هشتم از سفر خروج «تورات»).

و هارون را به عنوان پیغمبر از طرف موسی (علیه السلام) معرفی می کند (فصل هشتم از سفر خروج).

و در هر صورت برای هارون که رسماً جانشین موسی (علیه السلام) بود و عارف به معارف شریعت او، مقام والائی قائل است، اما خرافه را ببینید که او را بت ساز و عامل بت پرستی معرفی نموده و حتی در برابر اعتراض موسی (علیه السلام) به هارون عذر بدتر از گناه از او نقل کرده است که چون این قوم مایل به بدی بودند من هم به بدی تشویقشان کردم! در حالی که قرآن دامن این دو رهبر را از هر گونه آلودگی به شرک و بت پرستی پاک می داند.

تنها در اینجا نیست که تاریخ قرآن مظهر پاکی انبیاء و پیامبران، و تاریخ «تورات» کنونی مملو از انواع اهانت ها و خرافات نسبت به ساحت قدس آنها است و به عقیده ما یکی از طرق شناسائی اصالت قرآن و تحریف تورات و انجیل کنونی همین بررسی و مقایسه میان تواریخی است که در این کتب پیرامون زندگی انبیاء آمده است.

* * *

۱۵۲ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ
 ۱۵۳ وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۱۵۴ وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِربِّهِمْ يَرْهَبُونَ

ترجمه:

۱۵۲ - کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، به زودی خشم پروردگارشان، و ذلت در زندگی دنیا به آنها می رسد؛ و این چنین، کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم!
 ۱۵۳ - و آنها که گناه کردند، و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آورند، (امید عفو او را دارند؛ زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است.
 ۱۵۴ - هنگامی که خشم موسی فرو نشست؛ الواح («تورات») را برگرفت؛ و در نوشته های آن، هدایت و رحمت برای کسانی بود که از پروردگار خویش می ترسند (و از مخالفت فرمانش بیم دارند).

تفسیر:

الواح یا نسخه های هدایت

همان طور که گفتیم واکنش شدید موسی (علیه السلام) سرانجام کار خود را کرد، و

گوساله پرستان بنی اسرائیل که اکثریت قوم را تشکیل می دادند از کار خود پشیمان شدند، این پشیمانی در چند آیه قبل نیز، (آیه ۱۴۹) منعکس است.

ولی برای این که تصور نشود: تنها این ندامت و پشیمانی برای توبه آنها از چنین گناه عظیمی کافی بوده است، قرآن چنین اضافه می کند:

«کسانی که گوساله را معبود خود انتخاب کردند به زودی خشم پروردگار و ذلت در زندگی این جهان به آنها خواهد رسید» (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

و نیز برای این که تصور نشود این قانون اختصاصی به آنها دارد، اضافه می کند: «همه کسانی که افترا (بر خدا) می بندند را این چنین کیفر می دهیم» (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ).

تعبیر به «إِتَّخَذُوا» اشاره به این است که: «بت» هیچ گونه واقعیتهای ندارد، تنها انتخاب و قرارداد مردم بت پرست است که به آن شخصیت و ارزش موهومی می دهد و لذا کلمه «عِجْل» را پشت سر این جمله می آورد، یعنی آن گوساله پس از انتخاب برای پرستش باز همان گوساله بود!

اما در این که این «غضب» و «ذلت» چه بوده است؟

قرآن در آیه فوق صریحاً چیزی ذکر نکرده، و تنها با اشاره سربسته ای گذشته است، ولی ممکن است اشاره به بدبختی ها، گرفتاری ها و مشکلاتی بوده باشد که بعد از این ماجرا و قبل از حکومت در بیت المقدس، دامان اسرائیلیان را گرفت.

یا اشاره به مأموریت عجیب کشتار یکدیگر باشد که به عنوان کیفر و مجازات در برابر چنین گناه سنگینی به آنها داده شد که شرح آن در جلد اول همین تفسیر، ذیل آیه ۵۴ سوره «بقره» گذشت.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش بیاید که ما شنیده ایم با ندامت و پشیمانی، حقیقت توبه تحقق می یابد، چگونه بنی اسرائیل که از کار خود پشیمان شدند مشمول عفو خدا واقع نشدند؟!

پاسخ این سؤال این است: ما هیچ دلیلی نداریم که پشیمانی به تنهایی در همه جا کافی بوده باشد، درست است که ندامت یکی از ارکان توبه است، ولی یکی از ارکان، نه همه ارکان. گناه بت پرستی و سجده در برابر گوساله آن هم در آن مقیاس وسیع و گسترده. آن هم در آن مدت کوتاه.

آن هم برای ملتی که آن همه معجزات دیده بودند، گناهی نبود که به این آسانی بخشوده شود و مثلاً با گفتن یک «استغفر الله» همه چیز پایان یابد. بلکه باید این ملت غضب پروردگار را ببیند و طعم ذلت را در این زندگی بچشد و شلاق کیفر کسانی که به خدا افترا می بندند را بر پیکر خود احساس کند تا بار دیگر به این آسانی و سادگی به فکر چنین گناه عظیمی نیفتد.

در آیه بعد این موضوع را تکمیل کرده و به صورت یک قانون کلی چنین می فرماید: «اما آنها که اعمال بدی انجام دهند، سپس توبه کنند (و شرائط توبه همگی انجام گیرد) و ایمان خود به خدا را تجدید نمایند و از هر گونه شرک و نافرمانی بازگردند، پروردگار تو بعد از آن، آنها را می بخشد، او بخشنده و مهربان است» (وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: «هنگامی که آتش خشم موسی فرو نشست (و آن نتیجه ای را که انتظار داشت گرفت) موسی (علیه السلام) دست کرد و الواح «تورات» را از زمین برداشت، الواحی که نوشته های آن سراسر هدایت و رحمت بود، اما هدایت و رحمت برای کسانی که احساس مسئولیت می کردند و از خدا می ترسیدند و در برابر فرمانش تسلیم بودند» (وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَحَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ).

نکته ها:

۱ - آیا دو آیه اول جمله معترضه است یا...

در این که آیا دو آیه اول بحث، جمله معترضه است که در وسط داستان بنی اسرائیل به عنوان تذکری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان نازل شده است.

و یا پیام خداوند به موسی (علیه السلام) بعد از ماجرای گوساله پرستی است؟

بعضی از مفسران احتمال اول و بعضی احتمال دوم را پذیرفته اند، آنها که احتمال اول را پذیرفته اند، به جمله إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ: «پروردگار تو بعد از توبه، آمرزنده مهربان است» استدلال کرده اند؛ زیرا جمله، به صورت خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است. (۱)

و آنها که احتمال دوم را پذیرفته اند، به جمله سَيِّئَاتُهُمْ غَضَبٌ: «به زودی خشم خدا دامنشان را خواهد گرفت» که به صورت فعل مضارع آمده تمسک جسته اند. (۲)

ولی ظاهر آیات نشان می دهد: اینها قسمتی از خطاب خداوند به موسی (علیه السلام) به دنبال ماجرای گوساله پرستی است، و فعل مضارع «سَيِّئَاتُهُمْ» گواه خوبی برای

این موضوع است، و هیچ مانعی ندارد که «إِنَّ رَبَّكَ» خطاب به موسی (علیه السلام) باشد. (۱)

۲ - چرا «ایمان» پس از «توبه» آمده؟

در این که چرا ایمان در آیه فوق پس از توبه آمده است، با این که تا ایمان نباشد، توبه تحقق نمی پذیرد؟!

پاسخ این سؤال نیز از اینجا روشن می شود که پایه های ایمان به هنگام گناه، متزلزل می گردد و یک نوع سستی پیدا می کند، تا آنجا که در روایات اسلامی می خوانیم: «شراب خوار به هنگامی که شراب می خورد ایمان ندارد، و زناکار نیز به هنگام زنا ایمان ندارد!» (۲)

یعنی ایمان فروغ خود را از دست می دهد و کم نور و تاریک و کم اثر می شود. اما هنگامی که توبه انجام گرفت بار دیگر فروغ اصلی را پیدا خواهد کرد آن چنان که گوئی ایمان بار دیگر تجدید شده است.

ضمناً از این که در آیات فوق، تنها روی ذلت در حیات دنیا تکیه شده، چنین استفاده می شود که: پس از ندامت و پشیمانی از جریان بت پرستی و چشیدن مجازات های این جهان، توبه بنی اسرائیل از این گناه پذیرفته شد آن چنان که کیفر آنها را در آخرت از بین برد، اگر چه بار گناهان دیگرشان که از آن توبه نکردند همچنان بر دوش آنها سنگینی می کند.

۱ - تقدیر آیه در حقیقت چنین است: «قال الله لموسی ان الذین...».

۲ - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۲۲، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحه ۳۱۰، چاپ آل البيت - «الفصول المهمه»، جلد ۱، صفحه ۴۳۸، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام)، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۳۲، ۲۷۸، ۲۸۱ و ۲۸۵، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحات ۲۲۸، ۳۵۷ و ۳۶۵، و جلد ۶۵، صفحات ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۴ و ۲۹۴.

۱۵۵ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ إِنَّتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ

۱۵۶ وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَن أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۵۵ - موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: «پروردگارا! اگر می خواهستی می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند، (مجازات و) هلاک می کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگری نیست؛ که هر کس را بخواهی، به وسیله آن گمراه می سازی؛ و هر کس را بخواهی، هدایت می کنی! تو ولی مایی، پس ما را بیامرز، و بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگان!»

۱۵۶ - و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما؛ چه این که ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! (خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) گفت: «مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم؛ و رحمتم همه چیز را فرا گرفته؛ و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند، و زکات را بپردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت!»

تفسیر:

نمایندگان بنی اسرائیل در میعادگاه خدا در آیات فوق بار دیگر قرآن به جریان رفتن موسی (علیه السلام) به میعادگاه (طور) با جمعی از بنی اسرائیل، بازگشت نموده و قسمت دیگری از همان حادثه را بازگو می کند: در این که موسی (علیه السلام) یک میقات و میعاد با پروردگار داشته، یا بیشتر؟ در میان مفسران گفتگو است و هر کدام برای اثبات مقصود خود شواهدی از آیات قرآن ذکر کرده اند.

ولی همان طور که در ذیل آیه ۱۴۲ همین سوره یادآور شدیم از مجموع قرائن موجود در آیات قرآن، و روایات، بیشتر چنین به نظر می رسد که: موسی (علیه السلام) تنها یک میقات داشته، آن هم به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل بوده است.

در همین میقات بود که خداوند الواح تورات را نازل کرد و با موسی (علیه السلام) سخن گفت. و نیز در همین میقات بود که بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) پیشنهاد کردند از خدا بخواهد خود را نشان دهد.

و نیز در همین جا بود که صاعقه یا زلزله ای در گرفت و موسی (علیه السلام) بی هوش شد و بنی اسرائیل بر زمین افتادند.

در حدیثی که «علی بن ابراهیم» در تفسیر خود نقل کرده نیز به این موضوع تصریح شده است. (۱)

گرچه ممکن است طرز قرار گرفتن آیات این سوره در نظر بعضی تولید

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۴۱، مؤسسه دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

اشکال کند که: چگونه خداوند نخست، اشاره به میعاد موسی (علیه السلام) کرده، سپس داستان گوساله پرستی را ذکر می کند و بار دیگر به موضوع میعاد بازمی گردد.

آیا این طرز سخن با فصاحت و بلاغتی که در قرآن وجود دارد، سازگار است؟! ولی با توجه به این که: قرآن یک کتاب تاریخی نیست که تسلسل حوادث را حفظ کند، بلکه یک کتاب هدایت و انسان سازی و تربیت است و در چنین کتابی گاه اهمیت موضوع ایجاب می کند ادامه بحث یک حادثه را موقتاً رها کند و به بحث لازم دیگری بپردازد و سپس به ذکر حادثه اول ادامه دهد.

بنابراین، هیچ لزومی ندارد که ما آیه مورد بحث را اشاره به دنباله بحث گوساله پرستی بدانیم و بگوئیم: موسی (علیه السلام) بار دیگر بنی اسرائیل را بعد از این ماجرا برای عذرخواهی و توبه به کوه طور برد - آن چنان که بعضی از مفسران گفته اند -

زیرا این احتمال، گذشته از جهات دیگر، از این نظر که به هلاکت این گروه - که برای عذرخواهی رفته اند - انجامیده، بعید به نظر می رسد.

آیا ممکن است خداوند عده ای را که به نمایندگی قوم خود برای عذرخواهی به پیشگاه او رفته اند در همان جا هلاک کند؟!

به هر حال، در آیات فوق، نخست می فرماید: «موسی (علیه السلام) هفتاد نفر از قوم خود را برای میعاد ما انتخاب کرد» (وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا).

ولی بنی اسرائیل چون کلام خدا را شنیدند، از موسی (علیه السلام) تقاضا کردند از او بخواهد خود را نشان دهد: «در آن هنگام زلزله عظیمی در گرفت، و جمعیت هلاک شدند و موسی (علیه السلام) مدهوش بر زمین افتاد، چون به هوش آمد، عرض کرد: پروردگارا! اگر می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این هلاک کنی» (فَلَمَّا

أُخَذَتْهُمْ الرِّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي).

یعنی من چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آنها چنین گذشته است. سپس گفت: پروردگارا این درخواست نابه جا تنها کار جمعی از سفهای ما بود «آیا ما را به خاطر کار آنها هلاک می کنی؟» (أُتْهِلَكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا). بعضی از مفسران وجود کلمه «رَجْفَةُ» (لرزه) را در این آیه و وجود کلمه «صاعقه» در آیه ۵۵ سوره «بقره» که مربوط به تقاضای رؤیت پروردگار است دلیل بر تفاوت این دو میقات گرفته اند.

ولی چنان که سابقاً هم گفته ایم، صاعقه در بسیاری از اوقات با لرزه شدید همراه است؛ زیرا بر اثر برخورد الکتریسیته های مثبت و منفی که اولی در ابر و دومی در زمین است، جرقه عظیمی به وجود می آید که کوه ها و زمین ها را به لرزه در می آورد و گاهی از هم تلاشی می کند، در داستان صالح (علیه السلام) نیز در مورد بلائی که بر این جمعیت گنهکار نازل شد، گاهی تعبیر به «صاعقه» شده (۱) و گاهی به «رَجْفَةُ» (۲).

و نیز بعضی از مفسران تعبیر بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا: «به کاری که سفهای ما کرده اند» را دلیل بر این گرفته اند که: مجازات در اینجا به خاطر عملی بوده که از بنی اسرائیل سرزده (همانند گوساله پرستی)، نه به خاطر سخنی که در مورد تقاضای رؤیت خدا داشتند. پاسخ این سخن نیز روشن است؛ زیرا سخن نیز یکی از افعال انسان است، و اطلاق «فعل» بر «سخن»، چیز تازه و غیر معمولی نیست، مثلاً هنگامی که می گوئیم: خداوند در قیامت به همه کارهای ما پاداش و کیفر می دهد، مسلماً این

۱ - فصلت، آیه ۱۷.

۲ - اعراف، آیه ۷۸.

تعبیر، سخنان ما را نیز در بر خواهد گرفت.

پس از آن، موسی (علیه السلام) به دنبال این تضرع و تقاضا از پیشگاه خدا، عرضه می دارد: «پروردگارا می دانیم این آزمایش تو بود که هر که را بخواهی (و مستحق ببینی) با آن گمراه می کنی و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می نمائی» (إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ).

در اینجا نیز مفسران در زمینه معنی «فِتْنَه» سخن بسیار دارند، ولی با توجه به این که «فِتْنَه» در قرآن مجید مکرر به معنی آزمایش و امتحان آمده است - چنان که در آیه ۲۸ سوره «انفال» می خوانیم: اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ: «سرمایه ها و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند»، و همچنین در آیه ۲ سوره «عنکبوت» و در آیه ۱۲۶ سوره «توبه» - مفهوم آیه مورد بحث چندان پیچیده نیست.

زیرا بدون شک بنی اسرائیل در این صحنه با آزمایش شدیدی روبرو شدند، و خداوند به آنها نشان داد که این تقاضا (تقاضای رؤیت او) یک تقاضای بی مورد و نابه جا و محال است. و در پایان آیه موسی (علیه السلام) عرض می کند: «بارالها تنها تو ولی و سرپرست مائی، ما را ببخش و مشمول رحمت خود قرار ده، تو بهترین آمرزندگان» (اَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ).

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود: سرانجام، هلاک شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتفاق موسی (علیه السلام) به سوی بنی اسرائیل بازگشتند، و آنچه را دیده بودند برای آنها بازگو نمودند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بی خبر پرداختند.

و در آیه بعد به دنبال تقاضای موسی (علیه السلام) از پروردگار و تکمیل مسأله توبه که در آیات قبل به آن اشاره شد، چنین آمده است، موسی عرض می کند: «خداوندا در این جهان و در سرای دیگر نیکی برای ما مقرر بدار» (وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ). «حَسَنَةً» به معنی هر گونه نیکی، زیبایی و خوبی است، بنابراین همه نعمت ها و همچنین توفیق عمل صالح، آموزش و بهشت و هر گونه سعادت را شامل می شود، و دلیلی ندارد - همانند بعضی از مفسران - آن را مخصوص به یک قسمت از این مواهب بدانیم. سپس دلیل این تقاضا را چنین بیان می کند: «ما به سوی تو بازگشت کرده ایم و از سخنانی که سفیهان ما گفته اند که شایسته مقام با عظمت تو نبود، پوزش طلبیده ایم» (إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ). «هُدْنَا» از ماده «هُود» (بر وزن صوت) به معنی بازگشت توأم با نرمی و آرامش است و به طوری که بعضی از لغویین گفته اند، هم بازگشت از خیر به شر را شامل می شود و هم از شر به خیر را. (۱)

ولی در بسیاری از موارد به معنی توبه و بازگشت به اطاعت فرمان خدا آمده است. «راغب» در کتاب «مفردات» از بعضی نقل می کند: «نامگذاری قوم یهود به این نام، به خاطر همین سخنی است که با خدا داشتند و در واقع این نام یک نوع مدح و ستایش از آنها بوده و زنده کننده خاطره بازگشت آنها به سوی خدا، سپس معنی اصلی فراموش شده، و به عنوان نامی روی این قوم و ملت باقی مانده است».

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۹، صفحه ۲۲۱، او این سخن را از «ابن الاعرابی» نقل می کند.

اما با توجه به این که: بعضی دیگر از لغویین معنی آن را هر گونه بازگشت از شرّ به خیر، و یا از خیر به شرّ، ذکر کرده اند، می توان گفت: این کلمه چندان متضمن مدح نیست، بلکه ممکن است حکایت از نوسان روحی و ناپایداری اخلاقی این جمعیت کند.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: علت نامگذاری این قوم به «یهود» ارتباطی با این سخن ندارد، بلکه در اصل از ماده «یهودا» که نام یکی از فرزندان یعقوب (علیه السلام) است گرفته شده، و سپس ذال تبدیل به دال گردیده و «یهودا» شده و منسوب به آن یهودی می باشد. (۱)
سرانجام خداوند، دعای موسی (علیه السلام) را به اجابت می رساند و توبه او را می پذیرد، ولی نه بدون قید و شرط، بلکه با شرائطی که در ذیل آیه آمده است، می فرماید:
«خداوند فرمود: عذاب و کیفرم را به هر کس بخواهم (و مستحق ببینم) می رسانم» (قالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ).

بارها گفته ایم که: «مشیت» در این گونه موارد بلکه در همه موارد به معنی خواست مطلق و بدون قید و شرط نیست، بلکه خواست توأم با حکمت و شایستگی ها و لیاقت ها است و به این ترتیب، پاسخ هر گونه اشکالی در این زمینه روشن می شود.
سپس اضافه می کند: «اما رحمت من همه چیز را در بر گرفته است» (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ).

این رحمت واسعه پروردگار، ممکن است اشاره به نعمت ها و برکات دنیوی باشد که همگان را در برگرفته و برّ و فاجر و نیک و بد از آن بهره می برند.

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۵، صفحه ۳۰۰، ذیل آیه مورد بحث.

و نیز می تواند اشاره به همه رحمت های مادی و معنوی باشد؛ زیرا نعمت های معنوی اختصاص به قوم و جمعیتی ندارد، هر چند شرائطی دارد که بدون آن، شامل کسی نمی شود. و به تعبیر دیگر، درهای رحمت الهی به روی همگان گشوده است و این خود مردمند که باید تصمیم بگیرند، و از این در وارد شوند.

و اگر کسانی شرائط ورود در آن را فراهم نسازند دلیل بر تقصیر خود آنها است، نه محدود بودن رحمت خدا (تفسیر دوم با مفهوم آیه و جمله ای که بعد می آید سازگارتر و مناسب تر است).

ولی برای این که کسانی خیال نکنند، پذیرش توبه و یا وسعت رحمت پروردگار و عمومیت آن، بی قید و شرط و بدون حساب و کتاب است، در پایان آیه اضافه می کند: «من به زودی رحمتم را برای کسانی که (سه کار را انجام می دهند) می نویسم، آنها که تقوا پیشه می کنند، و آنها که زکات می پردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می آورند» (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ).

«تقوا» اشاره به پرهیز از هر گونه گناه و آلودگی است.

و «زکات» به معنی وسیع کلمه و طبق حدیث معروف: لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ: «برای همه نعمت ها و مواهب الهی، زکاتی هست» (۱) تمام اعمال نیک را شامل می شود.

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۶۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحات ۸ و ۳۹۸، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۵، و جلد ۷۵، صفحات ۲۰۸ و ۲۴۷، و جلد ۹۳، صفحات ۱۳۶، ۲۵۵ و ۲۵۷، و جلد ۱۰۸، صفحه ۲۱ - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۱۸۱، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «فیض القدير شرح الجامع الصغير»، جلد ۵، صفحه ۳۶۳، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «کنز العمال»، جلد ۸، صفحه ۴۴۴، و جلد ۱۵، صفحه ۳۹۰، مؤسسه الرساله، بیروت، و بسیاری از کتب روایی شیعه و اهل تسنن.

و جمله «وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» ایمان به مقدسات را فرا می گیرد.
و به این ترتیب، آیه مشتمل بر یک برنامه کامل و جامع است.
و اگر «زکات» را به معنی خصوص زکات مال تفسیر کنیم، ذکر آن از میان سایر وظائف الهی به خاطر اهمیتی است که در عدالت اجتماعی دارد.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است که: حضرت مشغول نماز بود، شنید مرد عربی می گوید: اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِيْ وَ مُحَمَّدًا و لَا تَرْحَمْ مَعَنَا اَحَدًا: «خداوندا تنها من و محمد (صلی الله علیه وآله) را مشمول رحمت قرار بده و هیچ کس دیگر را در این رحمت وارد مکن!»

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) سلام نماز را داد رو به او کرده فرمود: لَقَدْ تَحَبَّرْتُ وَاَسِعًا! یعنی «موضوع نامحدود و وسیعی را محدود ساختی و جنبه اختصاصی به آن دادی!»
اشاره به این که: رحمت بی پایان خدا به هیچ صورت نمی تواند محدود به من و تو باشد. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۷۰، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۷۷، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۲، صفحه ۲۳۹، دار صادر بیروت - «سنن ترمذی»، جلد ۱، صفحه ۹۹، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۲، صفحه ۴۲۸، دار الفکر بیروت.

۱۵۷ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه:

۱۵۷ - همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «اُمّی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، ناپاکی ها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند».

تفسیر:

از چنین پیامبری پیروی کنید

این آیه در حقیقت، مکمل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت واسعه پروردگار هستند، یعنی پس از ذکر صفات سه گانه تقوا و اداء زکات و ایمان به آیات پروردگار، در این آیه صفات دیگری به عنوان توضیح برای آنها ذکر می کند و آن پیروی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است؛

زیرا ایمان به خدا از ایمان به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیروی از مکتبش جدائی ناپذیر است، همچنین تقوا و زکات نیز بدون پیروی از رهبری او تکمیل نمی شود. لذا می فرماید: «کسانی مشمول این رحمت می شوند که از فرستاده پروردگار که امی است پیروی می کنند، همان پیامبری که صفاتش در تورات و انجیل ثبت شده، که آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کند، غذاهای طیب و پاکیزه را بر آنان حلال می شمارد، و آنچه خبیث و تنفرآمیز است را تحریم می کند، بارهای سنگین را از دوش آنان برمی دارد و غل و زنجیرهایی که بر دست و پا و گردنشان سنگینی می کرد را می افکند» (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ).

بر این اساس، برای این رسول، علاوه بر مقام رسالت، شش صفت بیان می کند:

۱ - او پیامبر خدا است (النَّبِيُّ).

«نَبِيٌّ» به کسی گفته می شود که: پیام خدا را بیان می کند و به او، وحی نازل می شود - هر چند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد -

اما «رسول» کسی است که علاوه بر مقام نبوت، مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی آئین خدا و ایستادگی در این مسیر می باشد.

در حقیقت «رسالت» مقامی است بالاتر از نبوت، بنابراین در معنی رسالت، نبوت هم افتاده است، ولی چون آیه در مقام تشریح، توضیح و تفصیل پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، آن دو را مستقلاً ذکر کرده.

در واقع آنچه به طور سربسته در مفهوم رسول افتاده، به صورت مستقل و

روشن به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است.

۲ - پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته، از سرزمین مکه ام القری، کانون اصلی توحید طلوع کرده است (الأمّی).

درباره مفهوم «أمّی» که از ماده «أم» به معنی مادر، یا «امت» به معنی جمعیت گرفته شده است در میان مفسران گفتگو است.

جمعی آن را به معنی درس نخوانده می دانند، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است.

بعضی آن را به معنی کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته، نه از میان اشراف، و مترفین و جباران.

و بعضی به مناسبت این که مکه را «ام القری» می گویند این کلمه را مرادف «مکی» دانسته اند. روایات اسلامی که در منابع مختلف حدیث وارد شده نیز، بعضی آن را به معنی درس نخوانده و بعضی آن را به معنی مکی تفسیر کرده اند. (۱)

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه «أمّی» اشاره به هر سه مفهوم بوده باشد و بارها گفته ایم: استعمال یک لفظ در چند معنی، هیچ گونه مانعی ندارد، و در ادبیات عرب شواهد فراوانی برای این موضوع وجود دارد (درباره امّی بودن پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از تکمیل تفسیر این آیه مشروحاً بحث خواهیم کرد).

۳ - پیامبری که صفات و علامات و نشانه ها و دلائل حقانیت او را در کتب آسمانی پیشین تورات و انجیل مشاهده می کنند (الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ

۱ - برای اطلاع از این روایات به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحات ۷۸ و ۷۹، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق، و تفسیر «روح المعانی»، جلد ۹، صفحه ۷۰، ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ).

در زمینه وجود بشارات مختلف، در کتب عهدین (تورات و انجیل) حتی تورات و انجیل تحریف یافته کنونی نیز پس از تکمیل تفسیر این آیه بحث جداگانه خواهیم داشت.

۴ - پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملاً سازگار است، به نیکی ها و آنچه خرد آن را می شناسد و نزدش معروف است، دعوت می کند، و از بدی ها و زشتی ها و آنچه خرد ناشناس می شمرد، نهی می نماید (يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ).

۵ - محتوای دعوت او با فطرت سلیم هم آهنگ است، طیبات و آنچه را طبع سلیم می پسندد، برای آنها حلال می شمرد، و آنچه خبیث و تنفرآمیز می باشد را بر آنها تحریم می کند (وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ).

۶ - او بسان مدعیان دروغین نبوت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده های مردم و استعمار و استثمار آنها است، نیست، نه تنها بندی بر آنها نمی گذارد، که بارها را از دوش آنان برمی دارد، «و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان سنگینی می کرد را، می افکند» (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ). (۱)

و چون این صفات ششگانه به ضمیمه مقام رسالت که مجموعاً هفت صفت می شود، روی هم رفته نشانه روشن و دلیل آشکاری بر صدق دعوت او است اضافه می کند: «کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشمرند و او را در

۱ - «إِصْرٌ» در اصل، به معنی نگهداری و محبوس کردن است، و به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می دارد «إِصْرٌ» گفته می شود.
اگر عهد و پیمان و یا مجازات و کیفر را «إِصْرٌ» می گویند به خاطر محدودیت هائی است که برای انسان ایجاد می کند.

ابلاغ رسالتش یاری کنند، و از نور آشکاری که با او نازل شده (یعنی قرآن مجید) پیروی کنند، بدون شک چنین افرادی رستگارانند» (فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

«عَزَّوْهُ» از ماده «تعزیر» به معنی حمایت و یاری کردن آمیخته با احترام و بزرگداشت است. بعضی گفته اند: اصل آن به معنی، «منع و جلوگیری» است، اگر جلوگیری از دشمن باشد، مفهوم آن یاری کردن است، و اگر جلوگیری از گناه باشد، مفهوم آن مجازات و تنبیه است، و لذا به مجازات های خفیف «تعزیر» می گویند.

قابل توجه این که: در آیه فوق به جای «أُنْزِلَ إِلَيْهِ»، «أُنْزِلَ مَعَهُ» (با او نازل گردید) آمده است، در حالی که می دانیم: شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزولی از آسمان نداشت. ولی چون نبوت و رسالت او همراه قرآن از طرف خدا نازل شد، تعبیر به «مَعَهُ» شده است.

نکته ها:

- ۱ - پنج دلیل برای نبوت در یک آیه
- در هیچ یک از آیات قرآن دلائل حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همانند آیه فوق، یک جا بیان نشده است.
- اگر درست در صفات هفتگانه ای که خداوند در این آیه برای پیامبرش ذکر کرده دقت کنیم، پنج دلیل روشن برای اثبات نبوت او خواهیم یافت.
- نخست این که: او «اُمّی» و درس نخوانده بود، اما با این حال کتابی آورد که نه تنها سرنوشت مردم «حجاز» را دگرگون ساخت، که نقطه بازگشت مهمی در

تاریخ بشریت بود، حتی آنها که او را به نبوت نپذیرفته اند در عظمت کتاب و تعلیماتش تردید ندارند.

آیا از یک انسان درس نخوانده، و مکتب ندیده، و پرورش یافته یک محیط جهل و بربریت، روی حساب های عادی، ممکن است چنین کاری انجام پذیرد؟
دوم این که: دلائل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی پیشین وجود دارد آن چنان که انسان را به حقانیت او مطمئن می سازد، بشاراتی در آنها آمده است که تنها بر او تطبیق می گردد.

سوم این که: محتویات دعوت او با عقل و خرد سازگار است؛ زیرا دعوت به معروف و نهی از منکرات و زشتی ها می کند، و این موضوع با مطالعه تعلیماتش به خوبی روشن است.

چهارم: محتویات دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است.

پنجم: اگر او از طرف خدا نبود، حتماً به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می زد، و در این صورت نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید بلکه باید آنها را همچنان در جهل و بی خبری نگه دارد تا بهتر بتواند آنها را استثمار کند.

در حالی که می بینیم او زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود:

زنجیر جهل و نادانی از طریق دعوت پی گیر و مستمر به علم و دانش.

زنجیر بت پرستی و خرافات از راه دعوت به توحید.

زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی از طریق دعوت به اخوت دینی و برادری اسلامی، و مساوات در برابر قانون.

و زنجیرهای دیگر، هر یک از اینها به تنهایی دلیلی است بر حقانیت دعوت او و مجموع آنها دلیلی روشن تر.

۲ - چگونه پیامبر امّی بود؟

درباره مفهوم «امّی» همان طور که در بالا گفته شد، سه احتمال معروف وجود دارد:

نخست: به معنی درس نخوانده باشد.

دوم: به معنی کسی که در سرزمین «مکه» تولد یافته و از «مکه» برخاسته.

سوم: به معنی کسی که از میان امت و توده مردم قیام کرده.

ولی معروف تر از همه تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می باشد، و همان گونه که گفتیم ممکن است هر سه معنی با هم مراد باشد.

در این که: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به مکتب نرفت و خط نوشت، در میان مورخان بحثی نیست و قرآن نیز صریحاً در آیه ۴۸ سوره «عنکبوت» درباره وضع پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت می فرماید: وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ:

«پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می خواهند سخنان تو را ابطال کنند گردد».

اصولاً در محیط حجاز به اندازه ای باسواد کم بود که افراد باسواد کاملاً معروف و شناخته شده بودند.

در «مکه» که مرکز حجاز محسوب می شد تعداد کسانی از مردان که می توانستند بخوانند و بنویسند از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد و از زنان تنها یک زن بود که سواد خواندن و نوشتن داشت. (۱)

۱ - «فتوح البلدان» بلاذری، صفحه ۴۵۹، طبع مصر (جلد ۳، صفحه ۵۸۰، مکتبه النهضة المصریه، ۲

۱۳۷۹ هـ ق) - «مکاتیب الرسول»، جلد ۱، صفحه ۱۰۲، دار الحديث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق - «بحوث فی تاریخ القرآن»، صفحه ۱۳۰، انتشارات جامعه مدرّسین قم، طبع اول، ۱۴۲۰ هـ ق - «موسوعة التاريخ الاسلامی»، جلد ۱، صفحه ۷۶، مجمع الفكر الاسلامی، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

مسلماناً در چنین محیطی اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزد معلمی خواندن و نوشتن را آموخته بود کاملاً معروف و مشهور می شد.

و به فرض این که: نبوتش را نپذیریم او چگونه می توانست با صراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کند؟ آیا مردم به او اعتراض نمی کردند که درس خواندن تو مسلم است، این قرینه روشنی بر امّی بودن او است.

در هر حال، وجود این صفت در پیامبر(صلی الله علیه وآله) تأکیدی در زمینه نبوت او بود تا هر گونه احتمالی جز ارتباط به خداوند و جهان ماوراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد. این در مورد دوران قبل از نبوت و اما پس از بعثت نیز، در هیچ یک از تواریخ نقل نشده است که او خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته باشد، بنابراین، به همان حال امّی بودن تا پایان عمر باقی ماند.

ولی اشتباه بزرگی که باید در اینجا از آن اجتناب کرد این است که: درس نخواندن غیر از بی سواد بودن است و کسانی که کلمه «امّی» را به معنی «بی سواد» تفسیر می کنند، گویا توجه به این تفاوت ندارند.

هیچ مانعی ندارد: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به تعلیم الهی، «خواندن» - یا - «خواندن و نوشتن» را بداند، بی آن که نزد انسانی فرا گرفته باشد؛ زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی و مکمل مقام نبوت است.

شاهد این سخن روایاتی است که از امامان اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) می توانست بخواند و یا هم توانائی خواندن داشت و هم توانائی

نوشتن. (۱)

اما برای این که: جائی برای کوچک ترین تردید برای دعوت او نماند از این توانائی استفاده نمی کرد.

و این که بعضی گفته اند: توانائی بر خواندن و نوشتن، کمالی محسوب نمی شود، بلکه این دو علم کلیدی برای رسیدن به کمالات علمی هستند نه علم واقعی و کمال حقیقی، پاسخش در خودش نهفته است؛ زیرا آگاهی از وسیله کمالات، خود نیز کمالی است روشن.

ممکن است گفته شود: در دو روایت که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، صریحاً تفسیر «أُمّی» به درس نخوانده، نفی گردیده است، و تنها به معنی کسی که به «امّ القری» (مکه) منسوب است، تفسیر شده. (۲)

در پاسخ می گوئیم: یکی از این دو روایت به اصطلاح «مرفوعه» است و سند آن فاقد ارزش، و روایت دوم از «جعفر بن محمد صوفی» نقل شده که از نظر علم رجال شخص مجهولی است. و اما این که: بعضی تصور کرده اند آیه دوم سوره «جمعه»: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» و آیات دیگری به این مضمون، دلیل بر آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن را از روی نوشته بر مردم می خواند کاملاً اشتباه است؛ زیرا تلاوت هم به خواندن از روی نوشته گفته می شود و هم به خواندن از حفظ، کسانی که قرآن یا اشعار یا ادعیه را از حفظ می خوانند، تعبیر به تلاوت در مورد آنها بسیار فراوان است. از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم:

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۳۳۲، ذیل آیات اول سوره «جمعه» - «بحار الانوار»، جلد ۱۶،

صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۳۳۲ و تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۷۸، ذیل آیه مورد بحث.

- الف - پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور قطع، نزد کسی خواندن و نوشتن را فرا نگرفته بود، و به این ترتیب یکی از صفات او این است که نزد استادی درس نخوانده است.
- ب - هیچ گونه دلیل معتبری در دست نداریم که پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت یا بعد از آن «عملاً» چیزی را خوانده یا نوشته باشد.
- ج - این موضوع منافاتی با آن ندارد که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به تعلیم پروردگار قادر بر خواندن یا نوشتن بوده باشد.

* * *

۳ - بشارت ظهور پیامبر(صلی الله علیه وآله) در کتب عهدین

گر چه شواهد قطعی تاریخی و همچنین محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری «تورات» و «اناجیل» نشان می دهد که: اینها کتاب های آسمانی نازل شده بر موسی و عیسی(علیهما السلام) نیستند و دست تحریف به سوی آنها دراز شده است بلکه بعضی از میان رفته اند و آنچه امروز به نام کتب مقدسه در میان آنها است مخلوطی است از زائیده های افکار بشری و قسمتی از تعلیماتی که بر موسی(علیه السلام) و عیسی(علیه السلام) نازل گردیده و در دست شاگردان بوده.(۱)

بنابراین، اگر جمله هائی که صراحت کامل درباره بشارت ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) داشته باشد در آنها دیده نشود جای تعجب نخواهد بود.

ولی با این حال، در همین کتب تحریف یافته عباراتی دیده می شود که اشاره قابل ملاحظه ای به ظهور این پیامبر بزرگ دارد که جمعی از دانشمندان ما آنها را در کتاب ها یا مقاله هائی که در این موضوع نگاشته اند جمع آوری نموده، و چون ذکر آن همه بشارات و بحث و گفتگو پیرامون دلالت آنها به طول می انجامد ما

۱ - برای آگاهی بیشتر بر مدارک این سخن به کتاب «رهبر سعادت یا دین محمد» و کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» مراجعه فرمائید.

تنها به چند قسمت به عنوان نمونه اشاره می کنیم:

الف - در «تورات» سفر تکوین، فصل ۱۷، شماره های ۱۷ تا ۲۰ چنین می خوانیم:

«و ابراهیم به خدا گفت که: ای کاش! اسماعیل در حضور تو زندگی نماید... و در حق اسماعیل (دعای) تو را شنیدم اینک به او برکت دادم و او را بارور گردانیده به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود».

ب - در سفر «پیدایش»، باب ۴۹، شماره ۱۰ می خوانیم:

«عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمائی از پیش پایش، نهضت خواهد نمود تا وقتی که شیلوه بیاید که به او امت ها جمع خواهد شد».

قابل توجه این که یکی از معانی «شیلوه» - طبق تصریح «مستر هاکس» در کتاب «قاموس مقدس» - فرستادن می باشد و با کلمه «رسول» یا «رسول الله» موافق است.

ج - در «انجیل یوحنا»، باب ۱۴، شماره های ۱۵ و ۱۶ چنین می خوانیم:

«اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند».

د - و در همان «انجیل یوحنا»، باب ۱۵، شماره ۲۶ می خوانیم:

«و چون آن تسلی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد».

ه - و نیز در همان «انجیل یوحنا»، باب ۱۶، شماره ۷ به بعد می خوانیم:

«لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من

نروم آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد... اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود؛ زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت، بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد» (۱).

نکته شایان توجه این که: در «اناجیل» فارسی در جمله های بالا که از «انجیل یوحنا» است کلمه تسلی دهنده آمده، ولی در «انجیل عربی» چاپ لندن (مطبعة ویلیام وطس - سال ۱۸۵۷) به جای آن «فارقلیطا» ذکر شده است.

۱ - تمام عباراتی که در بالا از کتب «عهد قدیم و جدید» ذکر شد، از ترجمه فارسی است که در سال ۱۸۷۸ در «لندن» زیر نظر جمعی از مترجمین معروف مسیحی از اصل زبان عبری به زبان فارسی برگردانده شده است.

۱۵۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ
رَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ

ترجمه:

۱۵۸ - بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم؛ همان خدائی که حکومت
آسمان ها و زمین، از آن اوست؛ معبودی جز او نیست؛ زنده می کند و می میراند؛ پس ایمان
بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد؛ و
از او پیروی کنید تا هدایت یابید!»

تفسیر:

دعوت جهانی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در حدیثی از امام مجتبی(علیه السلام) چنین می خوانیم: «عده ای از یهود نزد پیامبر(صلی الله
علیه وآله)آمده، گفتند: ای محمد توئی که گمان می بری فرستاده خدائی و همانند موسی(علیه
السلام) بر تو وحی فرستاده می شود؟»!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) کمی سکوت کرد، سپس فرمود:

«آری، منم، سید فرزندان آدم و به این افتخار نمی کنم، من خاتم پیامبران، پیشوای پرهیزگاران
و فرستاده پروردگار جهانیانم».

آنها سؤال کردند: «به سوی چه کسی؟ به سوی عرب یا عجم یا ما؟»

خداوند آیه فوق را نازل کرد، و رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به تمام جهانیان با صراحت در ضمن آن شرح داد». (۱)

ولی با این حال، پیوند و ارتباط آیه با آیه قبل در زمینه صفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دعوت به پیروی از آئین او جای انکار نیست.

نخست، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم» (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا).

این آیه، همانند آیات بسیاری دیگر از قرآن مجید، دلیل روشنی بر جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است.

در آیه ۲۸ سوره «سبأ» نیز می خوانیم: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ: «تو را جز به سوی همه مردم نفرستادیم».

و در آیه ۱۹ سوره «انعام» می خوانیم: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَٰذَا الْقُرْآنُ لَا نَذِيرُكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: «این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که قرآن به آنها می رسد، انذار کنم».

و در آغاز سوره «فرقان» می خوانیم: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: «زوال ناپذیر و پربرکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش فرستاد که جهانیان را از مسئولیت هایشان بیم دهد».

اینها نمونه آیاتی است که گواه جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است و در این باره باز هم به خواست پروردگار ذیل آیه ۷ سوره «شوری» بحث خواهیم کرد، و در ذیل آیه ۹۲ سوره «انعام» نیز بحث نسبتاً مشروحی در این زمینه

۱ - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۲۴۳، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «بحار الانوار»،

جلد ۹، صفحه ۲۹۴ - «امالی شیخ صدوق»، صفحه ۲۵۴، مؤسسه البعثه، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - «اختصاص شیخ مفید»، صفحه ۳۳، انتشارات جامعه مدرسین قم.

داشتیم. (۱)

سپس خدائی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سوی او دعوت می کند با سه صفت معرفی می کند:

«خداوندی که حکومت آسمان ها و زمین ها از آن او است» (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

«خداوندی که معبودی شایسته پرستش جز او وجود ندارد» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«خداوندی که زنده می کند و می میراند و نظام حیات و مرگ به فرمان او است» (يُحْيِي وَ يُمِيتُ).

و به این ترتیب، الوهیت غیر خالق آسمان و زمین، و هر گونه بت، و همچنین تثلیث مسیحیت را نفی می کند، و نیز قدرت پروردگار را بر رسالت جهانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و توانائی او را بر امر معاد تأکید می نماید.

و در پایان، از همه مردم جهان دعوت کرده، می فرماید: «بنابراین به خدا و فرستاده او پیامبر درس نخوانده و قیام کننده از میان توده های جمعیت، ایمان بیاورید» (فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ).

«پیامبری که تنها دیگران را دعوت به این حقایق نمی کند، بلکه در درجه اول خودش به آنچه می گوید، یعنی به خدا و سخنان او ایمان دارد» (الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ).

نه تنها آیاتی را که بر خودش نازل شده می پذیرد، بلکه تمام کتب راستین انبیاء پیشین را نیز می پذیرد.

ایمان او به آئینش که از خلال اعمال و رفتارش آشکار است، خود دلیل روشنی بر حقانیت او است؛ زیرا عمل یک گوینده، نشان می دهد تا چه اندازه به

گفته خود مؤمن است، و ایمان او به گفتارش یکی از نشانه های صدق و راستگویی او است. تمام تاریخ زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به این حقیقت گواهی می دهد، که: او بیش از همه به تعلیمات خویش و آیات قرآن پای بند بود و ایمان داشت. آری، «از چنین پیامبری باید پیروی کنید، تا نور هدایت در قلب شما بتابد و در مسیر سعادت قرار گیرید» (وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). اشاره به این که: ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه در صورتی مفید خواهد بود که با پیروی عملی تکمیل گردد.

جالب توجه این که: آیه فوق در «مکه» نازل شده است که در آن روز پیروان اسلام، در اقلیت شدیدی قرار داشتند، آن چنان که شاید کمتر کسی احتمال می داد پیامبر(صلی الله علیه وآله) حتی بر «مکه» مسلط شود، چه رسد به «جزیره العرب» و یا قسمت مهم دنیا. بنابراین، کسانی که فکر می کنند، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نخست مدعی رسالت بر «مکه» بود و هنگامی که آئینش بالا گرفت به فکر تسلط بر «حجاز» افتاد و سپس در فکر کشورهای دیگر فرو رفت و نامه به سلاطین دنیا نوشت و اعلام جهانی بودن آئینش را کرد، پاسخ همه آنها را آیه فوق که در «مکه» نازل شده می دهد، و می فرماید: او از آغاز کار، دعوت جهانی خود را آشکار ساخت.

۱۵۹ وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَى أَمَّهُ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَْعْدِلُونَ
 ۱۶۰ وَ قَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ترجمه:

۱۵۹ - و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می کنند؛ و به حق و عدالت حکم می نمایند.

۱۶۰ - ما آنها را به دوازده گروه - که هر یک شاخه ای (از دودمان اسرائیل) بود - تقسیم کردیم. و هنگامی که قوم موسی (در بیابان) از او تقاضای آب کردند، به او وحی فرستادیم که: «عصای خود را بر سنگ بزن!» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست؛ آن چنان که هر گروه، چشمه و آبشخور خود را می شناخت. و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم؛ و بر آنها «من» و «سلوی» فرستادیم؛ (و به آنان گفتیم:) از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم، بخورید! (و شکر خدا را به جا آورید! آنها نافرمانی و ستم کردند؛ ولی) به ما ستم نکردند، لکن به خودشان ستم می نمودند.

تفسیر:

گوشه ای از نعمت های خدا به بنی اسرائیل در آیات فوق، باز سخن پیرامون بنی اسرائیل، سرنوشت و رویدادهای تاریخ آنها است. در آیه نخست، اشاره به واقعیتی می کند که شبیه آن را در قرآن دیده ایم. واقعیتی که حکایت از روح حق طلبی قرآن دارد، و آن احترام به موقعیت اقلیت های صالح است یعنی: چنان نبود که بنی اسرائیل یکپارچه فاسد و مفسد باشند و این نژاد عموماً مردمی گمراه و سرکش معرفی شوند.

بلکه در برابر اکثریت مفسده جو، اقلیتی وجود داشتند صالح و ناهم‌هنگ با کارهای اکثریت. قرآن برای این اقلیت صالح، اهمیت خاصی قائل شده است، می فرماید: «از قوم موسی (علیه السلام) گروهی هستند که دعوت به سوی حق می کنند، و حاکم به حق و عدالتند» (وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ).

این آیه ممکن است اشاره به گروه کوچکی باشد که تسلیم «سامری» و دعوت او نشدند و همه جا حامی و طرفدار مکتب موسی (علیه السلام) بودند و یا گروه های صالح دیگری که بعد از موسی (علیه السلام) بر روی کار آمدند.

ولی این معنی با ظاهر آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا «يَهْدُونَ» و «يَعْدِلُونَ» فعل مضارع است و حداقل حکایت از زمان حال یعنی عصر نزول قرآن می کند، و وجود چنین گروهی را در آن زمان اثبات می نماید، مگر این که: کلمه «كَانَ» در تقدیر بگیریم، تا آیه اشاره به زمان گذشته بوده باشد و می دانیم تقدیر گرفتن، بدون وجود قرینه خلاف ظاهر است.

و نیز می تواند ناظر به اقلیتی از یهود باشد که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) می زیستند،

همانها که تدریجاً و پس از مطالعه کافی روی دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) سرانجام اسلام را پذیرفتند و در جمع مسلمانان راستین و حامیان مخلص درآمدند، این تفسیر با ظاهر آیه و فعل مضارع که در آن به کار رفته هماهنگ تر است.

و این که: در پاره ای از روایات شیعه و اهل سنت وارد شده که این آیه اشاره به گروه کوچکی از بنی اسرائیل است که در ماواری «چین» زندگی دارند، زندگی عادلانه و توأم با تقوا و خداشناسی و خداپرستی، علاوه بر این که، با آنچه از وضع جهان آگاهیم سازگار نیست، و تواریخ موجود این موضوع را تأیید نمی کند.

احادیث مزبور از حیث سند معتبر نمی باشد، و نمی توان به عنوان یک حدیث صحیح طبق قواعد علم رجال روی آنها تکیه کرد.

در آیه بعد اشاره به چند قسمت از نعمت های خدا بر بنی اسرائیل می کند.

نخست می فرماید: «ما آنها را به دوازده گروه تقسیم کردیم» (وَقَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَمًا)، تا نظم عادلانه و دور از برخوردهای خشونت آمیز در میانشان حکومت کند.

روشن است هنگامی که یک ملت دارای تقسیم بندی های صحیح و منظم بوده باشد، و هر بخش و یا هر گروه تحت رهبری رهبر لایقی قرار گیرد، اداره آنها آسانتر و رعایت عدالت در میانشان سهل تر خواهد بود، و به همین دلیل، تمام کشورهای جهان می کوشند از این اصل، پیروی کنند.

کلمه «أَسْبَاط» جمع «سبط» (بر وزن ثبت و همچنین بر وزن سِفْت) در اصل، به معنی توسعه و گسترش چیزی به آسانی و راحتی است، سپس به فرزندان - مخصوصاً نوه ها - و شاخه های یک فامیل، «سبط و اسباط» گفته شده

است.

در اینجا منظور از «أسباط» همان تیره های بنی اسرائیل است که هر کدام از یکی از فرزندان یعقوب (علیه السلام) منشعب شده بودند.

نعمت دیگر این که: هنگامی که بنی اسرائیل در بیابان سوزان، به سوی بیت المقدس در حرکت بودند و گرفتار عطش سوزان و تشنگی خطرناکی شدند، و از موسی (علیه السلام) تقاضای آب کردند، «به او وحی فرستادیم که عصایت را بر سنگ بزن و او چنین کرد، ناگهان دوازده چشمه از سنگ جوشید» (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا).

و آن چنان این چشمه ها در میان آنها تقسیم شد «که هر کدام به خوبی چشمه خود را می شناختند» (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ).

از این جمله استفاده می شود: این دوازده چشمه که از آن صخره عظیم جوشید نشانه ها و تفاوت هائی داشته است، آن چنان که هر کدام از اسباط بنی اسرائیل چشمه خود را می شناختند و این خود سبب می شد که اختلافی در میان آنها بروز نکند و نظم و انضباط حکم فرما گردد و آسان تر سیراب شوند.

نعمت دیگر این که: «در آن بیابان سوزان که پناهگاهی وجود نداشت، ابر را بر سر آنها سایه افکن ساختیم» (وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ).

بالاخره، چهارمین نعمت این بود که: «من و سلوی را به عنوان دو غذای لذیذ و نیروبخش بر آنها فرستادیم» (وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى).

درباره «من» و «سلوی» این دو غذای مطبوع و مفید که خداوند به بنی اسرائیل در آن بیابان ارزانی داشت، مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند که ما در جلد اول همین تفسیر، ذیل آیه ۵۷ سوره «بقره» بیان کردیم و گفتیم:

بعید نیست «من» یک نوع عسل طبیعی بوده که در دل کوه های مجاور

وجود داشته و یا شیرهای مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده ظاهر می شده است، و «سلوی» یک نوع پرند حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است. (۱)

و می افزاید به آنها گفتیم: «از غذاهای پاکیزه ای که در اختیار شما گذارده ایم بخورید» (و فرمان خدا را به کار بندید) (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ). اما آنها خوردند، کفران و ناسپاسی کردند، آنها «به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم روا داشتند» (وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ). باید توجه داشت: مضمون این آیه با تفاوت مختصری، در سوره «بقره» آیات ۵۷ و ۶۰ آمده است، منتهی در آنجا به جای «إِنْبَجَسَتْ»، «إِنْفَجَرَتْ» آمده است.

و به عقیده جمعی از مفسران تفاوت این دو عبارت در این است که: «إِنْفَجَرَتْ» به معنی «بیرون ریختن آب با فشار و کثرت» است، ولی «إِنْبَجَسَتْ» به معنی «بیرون ریختن آب به طور مختصر و کم» است، و این تفاوت شاید اشاره به آن است که چشمه های آب ناگهانی از آن صخره عظیم بیرون نریخت تا مایه وحشت گردد، و توانائی کنترل آن را نداشته باشند، بلکه نخست به آرامی بیرون ریخت و سپس گسترش پیدا کرد و به حد وفور رسید. بعضی دیگر از مفسران معتقدند: این هر دو کلمه به یک مفهوم است.

۱ - توضیح بیشتر درباره «من و سلوی» را در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۵۷ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

۱۶۱ وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

۱۶۲ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ

ترجمه:

۱۶۱ - و هنگامی را که به آنها گفته شد: «در این شهر (بیت المقدس) ساکن شوید، و از هر جا (و به هر کیفیت) بخواهید، از آن بخورید (و بهره گیرید)! و بگوئید: خداوند! گناهان ما را بریز! و از در (بیت المقدس) با تواضع وارد شوید! که اگر چنین کنید، گناهان شما را می بخشیم؛ و نیکوکاران را پاداش بیشتر خواهیم داد».

۱۶۲ - اما ستمگران آنها، این سخن (و آن فرمان ها) را، به غیر آنچه به آنها گفته شده بود، تغییر دادند؛ از این رو به خاطر ستمی که روا می داشتند، بلائی از آسمان بر آنها فرستادیم (و مجازاتشان کردیم).

تفسیر:

مواهب پروردگار بر بنی اسرائیل

در تعقیب آیات گذشته در این دو آیه اشاره به قسمت دیگری از مواهب پروردگار به بنی اسرائیل و طغیانگری آنان در برابر این مواهب شده است.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که به آنها گفته شد: در این

سرزمین (بیت المقدس) ساکن گردید و از نعمت های فراوان آن، در هر نقطه و هر گونه که می خواهید استفاده کنید» (وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ). و به آنها گفتیم: «از خداوند تقاضای ریزش گناه و بخشش خطاهایتان کنید، و از در بیت المقدس با خضوع و تعظیم وارد شوید» (وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا). «که اگر این برنامه ها را انجام دهید، خطاهائی را که مرتکب شده اید می بخشیم، و به نیکوکاران پاداش بیشتر و بهتر خواهیم داد» (نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ).

ولی با این که: درهای رحمت به روی آنها گشوده بود، و اگر از فرصت استفاده می کردند می توانستند، گذشته و آینده خود را اصلاح کنند، اما ستمکاران بنی اسرائیل نه تنها استفاده نکردند، که «فرمان پروردگار را بر خلاف آنچه به آنها گفته شده بود عمل کردند» (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ). «سرانجام به خاطر این نافرمانی، طغیان و ظلم و ستم بر خویشان و بر دیگران عذابی از آسمان بر آنها نازل کردیم» (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ). باید توجه داشت: مضمون این دو آیه نیز با تفاوت مختصری در سوره «بقره» آیات ۵۸ و ۵۹ آمده است و ما تفسیر آن را به طور مشروح تر در جلد اول آوردیم. تنها تفاوت مهمی که میان آیات مورد بحث، و آیات سوره «بقره» است این است که در اینجا در پایان می فرماید: «بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ» و در آنجا «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».

و شاید تفاوت این دو به خاطر آن باشد که: گناهان دارای دو جنبه است:

یکی جنبه مربوط به پروردگار.

و دیگری جنبه مربوط به خود انسان، قرآن در آیه سوره «بقره» با تعبیر به «فسق» که مفهومی خروج از اطاعت و فرمان خدا است، اشاره به جنبه اول کرده و در آیه مورد بحث با تعبیر به «ظلم» اشاره به جنبه دوم نموده است.

نکته:

«حطّه» چیست و چه معنی دارد؟

قابل توجه این که: بنی اسرائیل، مأمور بودند به هنگام ورود به بیت المقدس دل و جان و روح خود را با یک توبه خالصانه و واقعی که در کلمه «حطّه» خلاصه می شد، از آلودگی به گناهان گذشته بشویند، و از آن همه جرائمی که قبل از ورود به بیت المقدس مخصوصاً آزارهایی که به پیامبر بزرگشان موسی بن عمران (علیه السلام) نمودند از خدا تقاضای بخشش کنند.

کلمه «حطّه» که در واقع شعار آنها به هنگام ورود به بیت المقدس بود، صورت اختصاری از جمله: مَسْئَلَتُنَا حِطَّةً: «تقاضای ما ریزش گناهان ما و یا ریزش باران عفو و رحمت بر ما است» می باشد.

زیرا «حِطَّة» در اصل، به معنی نزول چیزی از طرف بالا است.

اما این شعار، مانند همه شعارها به این مفهوم نبود که تنها الفاظی را بر زبان جاری کنند، بلکه می بایست زبانیشان ترجمان روح و تمام ذرات وجودشان باشد.

ولی همان طور که در آیه بعد آمده است بسیاری از آنها حتی این شعار تربیتی را مسخ کردند، و به شکل زننده ای در آوردند و آن را وسیله مسخره و تفریح ساختند.

- ۱۶۳ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
- ۱۶۴ وَ إِذْ قَالَتْ أُمُّهُ مِنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةُ إِلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
- ۱۶۵ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
- ۱۶۶ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

ترجمه:

۱۶۳ - و از آنها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود پرس! زمانی که آنها در روزهای شنبه، تجاوز (و نافرمانی خدا) می کردند؛ همان هنگام که ماهیانشان، روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت و عبادت بود، بر سطح آب)، آشکار می شدند؛ اما در غیر روز شنبه، به سراغ آنها نمی آمدند؛ این چنین آنها را به چیزی آزمایش کردیم که نافرمانی می کردند!

۱۶۴ - و (یاد آور) هنگامی را که گروهی از آنها گفتند: «چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهی که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد، یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت؟! گفتند: «برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماسست؛ به علاوه شاید آنها (بپذیرند، و) تقوا پیشه کنند»!

۱۶۵ - اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، (لحظه

عذاب فرا رسید؛ و) نهی کنندگان از بدی را رهائی بخشیدیم؛ و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم.

۱۶۶ - (آری)، هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آنها گفتیم: «به شکل میمون هائی طرد شده در آئید»!

تفسیر:

یک سرگذشت عبرت انگیز

در این آیات، صحنه دیگری از تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل، که مربوط به جمعی از آنها است که در ساحل دریائی زندگى مى کردند، آمده است، متنها روی سخن در آن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، و به او مى فرماید:

از یهود معاصر خویش درباره این جمعیت سوال کند، یعنی این خاطره را به وسیله سؤال در ذهن آنان مجسم ساز، تا از آن پند گیرند، و از سرکشی و کفری که در انتظار سرکشان است بپرهیزند.

این سرگذشت - چنان که در روایات اسلامی به آن اشاره شده - مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی از دریاها (ظاهراً دریای «احمر» بوده که در کنار سرزمین «فلسطین» قرار دارد) در بندری به نام «ایله» (که امروز به نام بندر «ایلات» معروف می باشد) زندگى مى کردند، و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان دستوری به آنها داده شد و آن این که:

صید ماهی را در آن روز تعطیل کنند اما آنها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات دردناکی شدند که شرح آن را در این آیات می خوانیم.

در نخستین آیه می فرماید: «از قوم یهود معاصر خویش ماجرای شهری را که در کنار دریا قرار داشت سؤال کن» (وَسْئَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً

الْبَحْرِ).

و به یاد آنها بیاور زمانی را که «در روز شنبه از قانون پروردگار تجاوز می کردند» (إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ).

زیرا روز شنبه روز تعطیل آنها بود و وظیفه داشتند، دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازند، اما آنها این دستور را زیر پا گذاردند.

پس از آن، قرآن آنچه را در جمله قبل سربسته بیان کرده بود، چنین شرح می دهد: «به خاطر بیاور آن هنگام را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می شدند و در غیر روز شنبه ماهی کمتر به سراغ آنها می آمد» (إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ). «سَبْت» در لغت، به معنی تعطیل عمل برای استراحت است و این که: در قرآن در سوره «نبأ» می خوانیم: وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا: «خواب شما را مایه راحت شما قرار دادیم» نیز اشاره به همین موضوع است.

روز شنبه را از این جهت «يوم السَّبْت» نامیده اند که برنامه های کسب و کار معمولی در آن تعطیل می شد، سپس این نام بر این روز باقی ماند.

بدیهی است، جمعیتی که در کنار دریا زندگی می کنند، قسمت مهمی از تغذیه و درآمدشان از طریق صید ماهی است، و گویا به خاطر تعطیلی مستمری که قبلاً در روز شنبه در میان آنها معمول بود، ماهیان در آن روز احساس امنیت می کردند و دسته، دسته به روی آب ظاهر می شدند.

اما در روزهای دیگر که صیادان در تعقیب آنها بودند، در اعماق آب فرو می رفتند!

این موضوع، خواه جنبه طبیعی داشته، و یا یک جنبه فوق العاده و الهی،

وسیله ای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت، لذا قرآن می فرماید: «ما این چنین آنها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می کردند آزمایش می کردیم» (كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

در حقیقت جمله «بما كانوا یفسقون» اشاره به آن است که: آزمایش آنها به چیزی بود که آنها را به سوی خود جلب و به نافرمانی دعوت می کرد و همه آزمایش ها همین گونه است؛ زیرا آزمایش باید میزان مقاومت افراد را در برابر کشش گناهان مشخص کند، و اگر گناه، کششی به سوی خود نداشت، آزمایش مفهومی نمی داشت.

هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملاً آمیخته بود قرار گرفتند، به سه گروه تقسیم شدند:

گروه اول که اکثریت را تشکیل می دادند، به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند.

گروه دوم که قاعدتاً اقلیت کوچکی بودند، در برابر گروه اول به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند.

گروه سوم، ساکتان و بی طرفان بودند، که نه همگامی با گناهکاران داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می دادند.

در آیه دوم مورد بحث، گفتگوی این گروه را با نهی کنندگان شرح می دهد و می فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی که جمعی از آنها به جمع دیگری گفتند: چرا قومی را اندرز می دهید که خداوند سرانجام آنها را هلاک می کند و یا به عذاب دردناکی کیفر خواهد داد» (وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ

مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً). (۱)

و «آنها در پاسخ گفتند: ما به خاطر این نهی از منکر می کنیم که وظیفه خود را در پیشگاه پروردگارتان انجام داده و در برابر او مسئولیتی نداشته باشیم، به علاوه شاید سخنان ما در دل آنها مؤثر افتد و دست از طغیان و سرکشی بردارند» (قَالُوا مَعْذِرَةٌ إلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ). از جمله بالا چنین استفاده می شود: اندرزدهندگان برای دو هدف این کار را انجام می دادند: یکی به خاطر این که در پیشگاه خدا معذور باشند و دیگر این که: شاید در دل گنهکاران مؤثر افتد.

مفهوم این سخن چنین است که حتی اگر احتمال تأثیر هم ندهند باید از پند و اندرز خودداری ننمایند، در حالی که معروف این است: شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال تأثیر است.

ولی باید توجه داشت گاهی بیان حقایق و وظائف الهی بدون احتمال تأثیر نیز واجب می شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد، کم کم به دست فراموشی سپرده می شود، بدعت ها جان می گیرند و سکوت دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می شود، در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود هر چند اثری در گنهکاران نگذارد.

این نکته نیز شایان توجه است که نهی کنندگان می گفتند: می خواهیم در

۱ - تعبیر به «أُمَّةٌ مِنْهُمْ» نشان می دهد گروه دوم از گروه گنهکاران کمتر بودند؛ زیرا از آنها تعبیر به «قَوْمًا» شده است (بدون کلمه «مِنْهُمْ») در بعضی از روایات چنین می خوانیم: جمعیت شهر هشتاد و چند هزار نفر بود و از آنها ۷۰ هزار نفر دست به گناه آلودند!؛ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۴۲، ذیل آیه مورد بحث، (صفحه ۵۹۹، ذیل آیه مورد بحث، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحات ۵۶ و ۵۷.

پیشگاه پروردگارتان معذور باشیم، گویا اشاره به این است که: شما هم در پیشگاه خدا مسئولیت دارید و این وظیفه تنها وظیفه ما نیست، وظیفه شما نیز می باشد.

آیه بعد می فرماید: سرانجام، دنیاپرستی بر آنان غلبه کرد «و هنگامی که فرمان خدا را به دست فراموشی سپردند، آنها که از گناه نهی می کردند را رهائی بخشیدیم، ولی ستمکاران را به کیفر سختی به خاطر فسق و گناهشان مبتلا ساختیم» (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ). (۱)

شک نیست این فراموشی، فراموشی حقیقی که موجب عذر است نبود، بلکه آن چنان بی اعتنائی به فرمان خدا کردند که گوئی به کلی آن را فراموش نموده اند.

سپس مجازات آنها را چنین شرح می دهد: هنگامی که «در برابر آنچه از آن نهی شده بودند، سرکشی کردند به آنها گفتیم: به شکل میمون های طرد شده در آئید» (فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ). (۲)

روشن است امر کُونُوا: «بوده باشید» در اینجا یک فرمان تکوینی است، همانند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (۳)

۱ - «بَئِيسٍ» از ماده «بَاسٌ» (بر وزن یأس) به معنی شدید است.

۲ - «عَتَوْا» از ماده «عَتَوَ» (بر وزن غلَوَ) به معنی خودداری از اطاعت فرمان است و این که: بعضی از مفسران آن را به معنی خودداری تفسیر کرده اند بر خلاف چیزی است که ارباب لغت گفته اند.

۳ - یس، آیه ۸۲

نکته ها:

۱ - چگونه دست به گناه زدند؟

در این که این جمعیت، قانون شکنی را از کجا شروع کردند؟ در میان مفسران گفتگو است: از بعضی از روایات چنین استفاده می شود: نخست دست به حيله به اصطلاح شرعی زدند، یعنی در کنار دریا حوضچه هائی ترتیب دادند و راه آن را به دریا گشودند، روزهای شنبه راه حوضچه ها را باز می کردند، و ماهیان فراوان همراه آب وارد آنها می شدند. اما به هنگام غروب که می خواستند به دریا بازگردند، راهشان را محکم می بستند، و در روز یکشنبه شروع به صید آنها می کرده می گفتند: خداوند به ما دستور داده است: صید ماهی نکنید، ما هم صید نکرده ایم بلکه تنها آنها را در حوضچه ها محاصره نموده ایم! (۱)

بعضی از مفسران گفته اند: آنها روز شنبه قلاب ها را به دریا می افکندند، و روز بعد آن را از دریا بیرون می کشیدند و به این وسیله صید ماهیان را می نمودند.

و از بعضی از روایات دیگر برمی آید که: آنها بدون هیچ حيله ای با بی اعتنائی کامل روزهای شنبه، مشغول صید ماهی شدند.

ولی ممکن است، همه این روایات صحیح باشد به این ترتیب که: در آغاز از طریق حيله به اصطلاح شرعی - به وسیله کندن حوضچه ها و یا انداختن قلاب ها - کار خود را شروع کردند، این کار، گناه را در نظر آنها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت، کم کم روزهای شنبه علناً و بی پروا به

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۴۲ - این سخن از «ابن عباس» نیز در تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۸۴، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق، نقل شده است.

صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند.

۲- چه کسانی رهائی یافتند؟

ظاهر آیات فوق این است که: از آن سه گروه (گنهکاران، ساکتان و اندرزدهندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است: آنها هنگامی که دیدند اندرزهایشان مؤثر واقع نمی شود ناراحت شدند و گفتند: ما از شهر بیرون می رویم، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقاً در همان شب کیفر الهی دامن دو گروه دیگر را گرفت. و اما این که: بعضی از مفسران احتمال داده اند تنها گروه گنهکار گرفتار عذاب شدند و ساکتان نیز رهائی یافتند با ظاهر آیات فوق به هیچ وجه سازگار نیست.

۳- آیا هر دو گروه یک نوع کیفر داشتند؟

از آیات فوق، چنین برمی آید که: کیفر مسخ شدن، منحصر به گنهکاران بود؛ زیرا می فرماید: فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ...: «هنگامی که در برابر آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند...». ولی از طرفی از آیات فوق نیز استفاده می شود که تنها اندرزدهندگان از مجازات رهائی یافتند؛ زیرا می فرماید: أَتُجِئْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ: «آنها که نهی از منکر می کردند را رهائی بخشیدیم».

از مجموع این دو، چنین استفاده می شود: هر دو گروه مجازات شدند، ولی مجازات مسخ، تنها مربوط به گنهکاران بود، و مجازات دیگران احتمالاً هلاکت و نابودی، هر چند گنهکاران نیز چند روزی پس از مسخ شدن - طبق روایات -

هلاک شدند. (۱)

۴ - آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی؟

«مسخ» یا به تعبیر دیگر، «تغییر شکل انسانی به صورت حیوان» مسلماً موضوعی بر خلاف جریان عادی طبیعت است.

البته «موتاسیون» و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر، در موارد جزئی دیده شده است، و پایه های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده.

ولی مواردی که در آن «موتاسیون» و جهش دیده شده، صفات جزئی حیوانات است، نه صفات کلی، یعنی هرگز دیده نشده: نوع حیوانی بر اثر «موتاسیون» تبدیل به نوع دیگر شود، بلکه خصوصیتی از حیوان ممکن است دگرگون گردد، و تازه جهش در نسل هائی که به وجود می آیند دیده می شود، نه این که: حیوانی که متولد شده است با جهش تغییر شکل دهد.

بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر امری است خارق العاده. اما بارها گفته ایم، مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد، گاهی به صورت معجزات پیامبران.

و زمانی به صورت اعمال خارق العاده ای که از پاره ای از انسان ها سر می زند - هر چند پیامبر نباشند - (که البته با معجزات، متفاوت است).

بنابراین، پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات، مسخ و

۱ - و اگر از پاره ای از روایات چیزی بر خلاف این موضوع استفاده می شود، علاوه بر این که در مقابل ظاهر آیات نمی توان به آن اعتماد کرد، از نظر سند نیز آنها را تضعیف کرده اند و احتمال دارد که راوی در نقل روایت گرفتار اشتباهی شده باشد.

دگرگون شدن صورت انسانی به انسان دیگر، مانعی ندارد.

و همان طور که در بحث اعجاز انبیاء گفته ایم، وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است، و نه بر خلاف عقل و خرد، بلکه تنها یک جریان «عادی» طبیعی در این گونه موارد شکسته می شود که نظیرش را در انسان های استثنائی کراراً دیده ایم. (۱)

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که: مفهوم ظاهر کلمه «مسخ» را که در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است، بپذیریم و بیشتر مفسران هم همین تفسیر را پذیرفته اند.

ولی بعضی از مفسران که در اقلیت هستند معتقدند: مسخ به معنی «مسخ روحانی» و دگرگونی صفات اخلاقی است، به این معنی که صفاتی همانند میمون یا خوک در انسان های سرکش و طغیانگر پیدا شد، رو آوردن به تقلید کورکورانه و توجه شدید به شکم پرستی و شهوت رانی که از صفات بارز این دو حیوان بود در آنها آشکار گشت.

این احتمال از یکی از قدمای مفسرین به نام «مجاهد» نقل شده است.

و این که بعضی ایراد کرده اند: مسخ بر خلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب گرد در خلقت است، درست نیست؛ زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکاملند، نه آنها که از مسیر انحراف یافته و از محیط

۱ - بعضی از نویسندگان معاصر، با ذکر مدارک زنده ای نمونه های فراوانی از انسان ها یا حیوان های استثنائی را جمع آوری کرده اند که کاملاً جالب است از جمله، کسانی که با انگشتان خود می توانستند خطوط را بخوانند.

یا بانوئی که به فاصله دو ماه وضع حمل مجدد کرد، و در هر نوبت دو فرزند به دنیا آورد!

و یا کودکی که قلبش در بیرون قفسه سینه قرار داشت.

و یا بانوئی که تا لحظه وضع حمل از بارداری خود هیچ گونه اطلاعی نداشت! و مانند اینها، برای اطلاع از مدارک آنچه در بالا گفته شد، به کتاب «آیا صبح نزدیک نیست؟» صفحات ۸۴ تا ۸۶ مراجعه فرمائید.

شرائط این قانون به کنار رفته اند.

فی المثل یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتباً رشد و نمو می کند، اما اگر نقائصی در وجود او پیدا شود، ممکن است نه تنها رشد و نموش متوقف گردد، که رو به عقب برگردد، و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجاً از دست بدهد.

ولی در هر حال، باید توجه داشت: مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند، یعنی چون عده ای از جمعیت های گنهکار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوت رانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه از آنها، آلوده به گناه شدند، لذا به هنگام مسخ، هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده ظاهر می شده است.

البته در آیات مورد بحث، تنها سخن از «قرده» (میمون ها) به میان آمده است و از «خنازیر» (خوک ها) سخنی نیست، ولی در آیه ۶۰ سوره «مائده» گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ به هر دو صورت فوق (بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند، که به گفته بعضی از مفسران مانند «ابن عباس»، آن آیه نیز درباره همین اصحاب سبت است که پیرمردان سرجنبانان شکم پرست و شهوت پرستان به خوک، و جوانان مقلد، چشم و گوش بسته - که اکثریت را تشکیل می دادند - به میمون تغییر چهره دادند.

ولی در هر حال، باید توجه داشت طبق روایات، مسخ شدگان تنها چند روزی زنده می ماندند و سپس از دنیا می رفتند، و نسلی از آنها به وجود نمی آمد.

۵ - خلاف کاری زیر پوشش کلاه شرعی

گر چه در آیات فوق، اشاره ای به حيله گری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است، ولی همان طور که اشاره کردیم، بسیاری از مفسران در شرح این

آیات اشاره به داستان کندن «حوضچه ها» و یا نصب «قلاّب ها» در دریا در روز شنبه کرده اند، و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیده می شود.

بنابراین، مجازات و کیفر الهی که با شدت درباره این گروه جاری شد، نشان می دهد: چهره واقعی گناه هرگز با دگرگون ساختن ظاهر آن و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن، دگرگون نمی گردد، حرام، حرام است، خواه صریحاً انجام گیرد، یا زیر لفافه های دروغین و عذرهای واهی.

آنها که تصور می کنند: گناه را می توان با تغییر چهره صوری تبدیل به یک عمل مجاز کرد، در حقیقت خود را فریب می دهند، و بدبختانه این کار در میان بعضی از بیخبرانی که خود را به دین منتسب می کنند، فراوان دیده می شود، و همان است که چهره مذهب را در نظر افراد دورافتاده سخت بدنما کرده است.

عیب بزرگی که این عمل دارد - علاوه بر زشت نشان دادن چهره مذهب - این است که: گناه را در نظرها کوچک می کند و از اهمیت آن می کاهد و افراد را چنان جسور در برابر گناه می سازد، که پس از انجام این گونه کارها کم کم آماده برای انجام گناهان به طور صریح و آشکار می شوند.

در «نهج البلاغه» می خوانیم که علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند:

روزی فرا می رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می شوند، بر خدا منت می گذارند که دیندارند، و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات او خود را در امان می بینند، و به دنبال آن می افزاید: *يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَالسُّحْتِ بِالْهَدْيَةِ وَالرَّبَا بِالْبَيْعِ:*

«حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی حلال می شمردند، شراب

را تحت عنوان نبیذ(۱) و رشوه را به عنوان هدیه (و حق و حساب) و ربا را به نام بیع، برای خود حلال می پندارند».(۲)

باید توجه داشت: انگیزه این گونه حيله ها، يا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است، و يا فریب دادن وجدان و کسب آرامش کاذب درونی.

۶ - اشکال مختلف آزمون های الهی

درست است که ماهی گرفتن از دریا برای ساحل نشینان کار خلافي نیست ولی گاهی ممکن است خداوند برای امتحان و آزمایش، جمعیتی را موقتاً از این موضوع نهی کند، تا مقدار فداکاری آنها روشن شود، و این یکی از اشکال امتحان خداوند است.

به علاوه روز شنبه در آئین یهود، روز مقدسی بود و دستور داشتند برای احترام آن روز و رسیدن به عبادت و برنامه های مذهبی دست از کسب و کار بکشند، اما ساحل نشینان «ایله» همه این مسائل را نادیده گرفتند و آن چنان مجازات شدند که زندگینامه آنها درس عبرتی برای آیندگان شد.

۱ - «نبیذ» عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود می ریختند و چند روزی می گذاشتند، و سپس می نوشدند گر چه رسماً شراب نبود، ولی بر اثر گرمی هوا مواد قندی آن تبدیل به الکل خفیفی می شد.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۶ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۳، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۲۴۱، جلد ۶۹، صفحه ۱۳۸، و جلد ۱۰۰، صفحه ۵۶ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۹، صفحه ۲۰۵، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۶۷ وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۱۶۸ وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ ذُوْنَ ذَلِكِ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

ترجمه:

۱۶۷ - و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد: تا دامنه قیامت، کسی را بر آنها مسلط خواهد ساخت که همواره آنها را در عذاب سختی قرار دهد؛ زیرا پروردگارت مجازاتش سریع، و (در عین حال، نسبت به توبه کاران) آمرزنده و مهربان است.
 ۱۶۸ - و آنها را در زمین به صورت گروه هائی، پراکنده ساختیم؛ گروهی از آنها صالح، و گروهی ناصالحند. و آنها را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید بازگردند!

تفسیر:

پراکندگی یهود

این آیات در حقیقت اشاره به قسمتی از کیفرهای دنیوی آن جمع از یهود است که در برابر فرمان های الهی قد علم کرده، و حق و عدالت و درستی را زیر پا گذاردند.
 نخست می فرماید: «به خاطر بیاور زمانی که پروردگار تو اعلام داشت که بر این جمعیت گنهکار، عده ای را مسلط می کند، که به طور مداوم تا دامنه قیامت

آنها را در ناراحتی و عذاب قرار دهند» (وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُوءُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

«تَأَذَّنَ» و «أَذَّنَ» هر دو به معنی اعلام کردن است، و به معنی سوگند یاد کردن نیز آمده است، در این صورت معنی آیه چنین می شود: خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند.

از این آیه استفاده می شود که: این گروه سرکش، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید، هر چند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند، باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر این که: به راستی، روش خود را تغییر دهند، و دست از ظلم و فساد بکشند.

و در پایان آیه اضافه می کند: «پروردگار تو هم مجازاتش برای مستحقان، سریع است، و هم نسبت به خطاکاران توبه کار، آمرزنده و مهربان» (إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ). این جمله نشان می دهد: خداوند راه بازگشت را به روی آنان باز گذارده، تا کسی گمان نبرد که سرنوشت اجباری توأم با بدبختی و کیفر و مجازات برای آنها تعیین شده است.

در آیه بعد، به پراکندگی یهود در جهان اشاره کرده می فرماید: «ما آنها را در زمین متفرق ساختیم و به گروه های مختلفی تقسیم شدند که بعضی از آنها صالح بودند، به همین دلیل هنگامی که فرمان حق و دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را شنیدند، ایمان آوردند، و جمعی دیگر چنین نبودند» و حق را پشت سر انداختند و برای تأمین زندگی مادی خود از هیچ کاری فروگذار نکردند (وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ ذُنُوكَ).

باز در این آیه، این حقیقت تجلی می کند که: اسلام هیچ گونه خصومتی با نژاد یهود ندارد و به عنوان پیروان یک مکتب و یا وابستگان به یک نژاد، آنها را محکوم نمی نماید، بلکه مقیاس و معیار سنجش را اعمال آنها قرار می دهد.

سپس اضافه می کند: «ما آنها را با وسائل گوناگون، نیکی ها و بدی ها آزمودیم شاید بازگردند» (وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

گاهی آنها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم، تا حسن شکرگزاری در آنها برانگیخته شود و به سوی حق باز آیند.

و گاهی به عکس، آنها را در شدائد، سختی ها و مصائب فرو بردیم، تا از مرکب غرور، خودپرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی خویش پی برند، شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند، و هدف در هر دو حال، تربیت، هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است.

بنابراین «حسنات» هر گونه نعمت و رفاه و آسایشی را شامل می شود همان طور که «سیئات» هر گونه ناراحتی و شدت را فرا می گیرد، و محدود ساختن مفهوم این دو، در دایره معینی هیچ گونه دلیل ندارد.

۱۶۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا وَإِنْ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

۱۷۰ وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

ترجمه:

۱۶۹ - پس از آنها، فرزندانِ جای آنها را گرفتند که وارث کتاب («تورات») شدند؛ (اما) متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می دهند) و می گویند: «(اگر ما گنهکاریم توبه می کنیم) و به زودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می گیرند، آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند، و آنان بارها آن را خوانده اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟!

۱۷۰ - و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند، و نماز را بر پا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت؛ زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد!

تفسیر:

پاداش مصلحان ضایع نخواهد شد

در آیات گذشته، سخن از نیاکان آنها بود، ولی در آیه فوق، بحث از فرزندان

و اخلاف آنها به میان آمده است.

نخست یادآور می شود که «بعد از آنان فرزندان جانشینان شدند که کتاب آسمانی یعنی تورات را از پیشینیان خود به ارث بردند، اما با این حال، فریفته متاع بی ارزش این جهان ماده شدند، حق و هدایت را با منافع مادی خویش معاوضه می کردند» (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأُذْنَى).

«خَلَفَ» (بر وزن حرف) - چنان که بعضی از مفسران گفته اند - غالباً به معنی فرزندان ناصالح است در حالی که «خَلَفَ» (بر وزن شرف) به معنی فرزند صالح می آید. (۱)

پس از آن، اضافه می کند: هنگامی که آنها در کشمکش وجدان از یک سو، و منافع مادی از سوی دیگر قرار می گیرند، دست به دامن امیدهای کاذب زده، «می گویند (ما این منفعت نقد را مشروع یا نامشروع به چنگ می آوریم خداوند، رحیم و مهربان است) به زودی مورد بخشش و غفران قرار خواهیم گرفت» (وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا).

این جمله نشان می دهد: آنها بعد از انجام چنین کاری یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود می گرفتند، ولی به طوری که قرآن می فرماید: این ندامت و پشیمانی آنها به هیچ وجه ریشه دار نبوده است، به همین دلیل می فرماید: «اگر سود مادی دیگری همانند آن به دستشان می آمد، آن را می گرفتند» (وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ).

«عَرَضٌ» (بر وزن غرض) به معنی موجود عارضی، کم دوام و ناپایدار است،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۸۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵

هـ ق، و تفسیر «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

و به متاع جهان ماده از این رو «عَرَض» گفته اند که: معمولاً ناپایدار است، روزی به سراغ انسان می آید، آن چنان که حسابش از دست می رود، و روزی آن چنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذره ای از آن، آه می کشد، به علاوه اصولاً همه نعمت های این جهان ناپایدار و فناپذیر است.

در هر حال: این جمله به رشوه خواری های جمعی از یهود، و تحریف آیات آسمانی به خاطر آن، و فراموش کردن احکام پروردگار به خاطر تضاد با منافع آنها اشاره می کند. لذا به دنبال آن می فرماید: «آیا پیمان کتاب خدا از آنها گرفته نشده که بر خدا دروغ نبندند و احکام او را تحریف نکنند و جز حق چیزی نگویند؟! (أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ).

سپس می فرماید: اگر آنها از آیات الهی آگاهی نداشتند و دست به این اعمال خلاف می زدند، ممکن بود برای خودشان عذری بسازند، ولی اشکال کار این است که: «آنها کراراً محتویات تورات را دیده و فهمیده بودند» (وَدَرَسُوا مَا فِيهِ). در عین حال آن را ضایع ساختند و فرمانش را پشت سر انداختند.

«دَرَسُوا» از ماده «دَرَس» در لغت، به معنی تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام مطالعه و فرا گرفتن چیزی از استاد و معلم، مطالب تکرار می گردد به آن، درس گفته شده است، و نیز اگر می بینیم «کهنگی و فرسودگی» را «درس و اندراس» می گویند به خاطر آن است که: باد و باران و حوادث دیگر پی در پی بر بناهای کهنه، گذشته و آنها را فرسوده ساخته است. (۱) سرانجام، می فرماید: اینها اشتباه می کنند، و این اعمال و متاع ها سودی برای آنها نخواهد داشت، بلکه «سرای دیگر برای پرهیزکاران بهتر است» (وَالذَّارُ

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

الْأَجْرُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ).

«آیا شما حقایقی به این روشنی را درک نمی کنید؟ (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

در برابر گروه فوق، اشاره به گروه دیگر می کند که: آنها نه تنها از هر گونه تحریف و کتمان آیات الهی بر کنار بودند، که به آن تمسک بسته و مو به مو آنها را اجرا کردند، قرآن این جمعیت را «مصلحان جهان» نام نهاده، اجر و پاداش مهمی برای آنها قائل شده و درباره آنها چنین می فرماید: «کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند، پاداش بزرگی خواهند داشت؛ زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت» (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ).

در این که: منظور از این کتاب، «تورات» است یا «قرآن مجید»، مفسران دو گونه تفسیر دارند ولی با توجه به آیات گذشته، ظاهر این است که: اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که حساب خودشان را از افراد گمراه جدا ساختند.

البته شک نیست که تمسک جستن به «تورات، یا انجیل» - با توجه به بشاراتی که در آنها راجع به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است - از ایمان به این پیامبر جدا نخواهد بود.

تعبیر به «يُؤْمِنُونَ» که به معنی تمسک جستن است، نکته جالبی را در بر دارد؛ زیرا تمسک به معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن می باشد، و این صورت حسّی آن است، و صورت معنوی آن این است که: انسان با کمال جدیت پایبند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد، تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد، و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد،

بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد.

نکته:

اصلاح واقعی!

آیات فوق، به خوبی نشان می دهد: اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان های الهی امکان پذیر نمی باشد، و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ماوراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست.

بلکه آئینی است در متن زندگی انسان ها، و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر، اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالاخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح، جمع است. و این که: می بینیم از میان فرمان های خدا مخصوصاً روی «نماز» تکیه شده است به خاطر آن است که: نماز واقعی پیوند انسان را با خدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال خویش، و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تأثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است، و ارتباط این موضوع، با اصلاح جامعه انسانی روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

از آنچه گفته شد روشن می شود که: این برنامه، ویژه قوم یهود نبوده است، بلکه اصلی است در زندگی امت ها و ملت ها.

بنابراین آنان که با کتمان حقایق و تحریف آنها متاعی ناپایدار و منافع زودگذر برای خود فراهم می سازند و به هنگامی که نتایج شوم کار خود را

می بینند، حالت یک توبه دروغین به خود می گیرند، توبه ای که در برابر لبخند یک منفعت مادی دیگر همچون برف در آفتاب تابستان آب می شود، در حقیقت مخالفان اصلاح در جوامع انسانی هستند و منافع جمع را فدای منافع شخص خود می کنند، خواه این کار از یک یهودی سر بزند یا یک مسیحی و یا یک مسلمان!

۱۷۱ وَ إِذِ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه:

۱۷۱ - و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می آید؛ (گفتیم:) آنچه را به شما داده ایم، با قوت بگیرید! و آنچه را در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید)، تا پرهیزگار شوید!

تفسیر:

آخرین سخن درباره قوم یهود

«نَتَقْنَا» از ماده «نَتَقَ» (بر وزن قُلْع) در اصل، به معنی کندن چیزی از جایش و به سوی دیگری پرتاب کردن است، به زنانی که زیاد فرزند می آورند نیز «ناتق» می گویند؛ زیرا به آسانی فرزند را از محیط رحم جدا کرده و به خارج می گذارند.

این آیه آخرین آیه ای است که در این سوره پیرامون زندگی بنی اسرائیل سخن می گوید و در آن سرگذشت دیگری را به جمعیت یهود یادآور می شود، سرگذشتی که هم درس عبرت است و هم دلیل بر سپردن یک پیمان، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را بالای سر آنها قرار دادیم، آن چنان که گوئی سایبانی بر سر آنها بود» (وَ إِذِ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ).

«آن چنان که آنها گمان بردند بر سرشان سقوط خواهد کرد» (وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ).

وحشت و اضطراب سراسر وجودشان را گرفت، و به تضرع افتادند.

در همان حال به آنها گفتیم: «آنچه را از احکام به شما داده ایم با جدیت و قوت بگیرید» (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ).

«و آنچه در آن آمده است به خاطر داشته باشید تا پرهیزگار شوید» (وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

از کیفر خدا بترسید و به پیمان هائی که در آن از شما گرفته ایم عمل کنید. این آیه، با تفاوت مختصری در سوره «بقره» آیه ۶۳ گذشت، و همان طور که در آنجا گفتیم طبق گفته مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» از قول «ابن زید»، این جریان هنگامی بود که موسی (علیه السلام) از کوه طور باز می گشت و احکام «تورات» را با خود می آورد. هنگامی که وظایف واجب و دستورات حلال و حرام را به قوم خود اطلاع داد، آنها تصور کردند عمل به این همه وظائف کار مشکلی است و به همین جهت بنای مخالفت و نافرمانی را گذاردند.

در این هنگام، قطعه عظیمی از کوه بالای سر آنها قرار گرفت آنها چنان در وحشت فرو رفتند که دست به دامن موسی (علیه السلام) زدند، موسی (علیه السلام) در همان حال گفت: اگر پیمان وفاداری به این احکام ببندید، این خطر برطرف خواهد شد، آنها تسلیم شدند، در پیشگاه خدا سجده کردند و بلا از سر آنها گذشت.

نکته ها:

در اینجا دو سؤال پیش می آید که در سوره «بقره» به آنها و پاسخ آنها اشاره کرده ایم و فشرده آن را در اینجا می آوریم.

۱ - آیا پیمان اجباری مفید است

سؤال این است: آیا پیمان گرفتن در این حال جنبه اجباری ندارد؟

پاسخ: شک نیست که در آن حال یک نوع اضطرار بر آنها حکومت می کرده، ولی مسلماً بعداً که خطر برطرف شد، می توانستند ادامه راه را با اختیار خود بپیمایند و به این پیمان وفادار نمانند، کما این که برخی از آنها به این پیمان وفادار نماندند.

به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد، ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند؟

اگر کسی را به اجبار وادار به ترک اعتیاد و یا رفتن از راه امن و امان و خودداری از راه خطرناک کنند، عیب دارد؟

۲ - چگونه کوه بالای سر آنها قرار گرفت؟

سؤال این است: این کوه چگونه بالای رفت؟

در پاسخ باید گفت:

بعضی از مفسران معتقدند: به فرمان خدا کوه طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت.

بعضی دیگر می گویند: بر اثر یک زلزله شدید کوه چنان تکان خورد که افراد پای کوه، سایه قسمت بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند.

این احتمال نیز وجود دارد که: قطعه عظیمی از کوه کنده شد، و در یک لحظه زودگذر بر فراز سر آنها قرار گرفت، سپس از آنجا گذشت و به کناری افتاد.

در هر حال، شک نیست: این یک موضوع خارق العاده بوده، نه یک جریان طبیعی.

موضوع دیگری که باید در آیه، مورد توجه قرار گیرد این است که:

نمی گوید کوه بر سر آنها سایبان شد، بلکه می فرماید همانند سایبانی گردید (كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ). این تعبیر یا به خاطر آن است که سایبان را معمولاً برای اظهار محبت بالای سر افراد قرار می دهند، در حالی که در آیه مورد بحث، این کار به عنوان یک بلا و تهدید بود. و یا به خاطر این است که: سایبان امری است پایدار، در حالی که قرار گرفتن کوه بالای سر آنها جنبه موقتی و ناپایدار داشت.

* * *

۳ - هدف نهائی، تمسک به آیات

گفتیم با این آیه آیات مربوط به سرگذشت بنی اسرائیل و حوادث گوناگون و خاطرات شیرین و تلخ در مورد آنها (در این سوره) پایان می پذیرد، و این سرگذشت آخرین سرگذشت انبیاء است که در این سوره آمده است.

ذکر این آیه، در پایان سرگذشت آنها در این سوره - با این که آخرین جریان مربوط به این جمعیت نیست - ممکن است به خاطر این باشد که هدف نهائی از تمام این ماجراها همان تمسک به آیات پروردگار و عمل به پیمان های او، و برای رسیدن به تقوا و پرهیزکاری است که در این آیه و آیه پیش از آن بیان شده است.

یعنی تمام رسالت موسی (علیه السلام) و سایر انبیاء، مبارزات و درگیری های مستمر و سخت آنان، و ناراحتی ها و شدائد طاقت فرسایی که تن به آن دادند، همه برای آن بوده است که: فرمان خدا و اصول حق، عدالت و پاکی و تقوا در میان همه به طور کامل اجرا گردد.

* * *

بار پرورداگارا! ما را در انجام دستورات خویش موفق بدار!
ما را چنان مطیع فرمان خویش قرار ده که در انجام هیچ دستوری کوتاهی نکنیم!
ما را تسلیم کامل پیام ها و فرمان های خود قرار ده!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد ششم تفسیر نمونه (۱)

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۲۱
- * ۲ - موضوعی ۵۳۷
- * ۳ - احادیث ۵۷۹
- * ۴ - اعلام ۵۸۱
- * ۵ - کتب ۵۸۵
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۵۸۹
- * ۷ - قبایل و... ۵۹۰
- * ۸ - اشعار ۵۹۱
- * ۹ - لغات ۵۹۲

(فهرست مطالب)

صفحه	موضوع
	جزء ۸ قرآن مجید ۱۱ ۱...
	یک درس بزرگ توحید ۱۳ ۲...
	نکته ها:
	۱ - پیوند آیه با آیات قبل ۱۶ ۵...
	۲ - معنی جمله «إِذَا أَثْمَرَ» ۱۷ ۵...
	۳ - منظور از «حق» ۱۷ ۵...
	۴ - منظور از کلمه «یوم» ۱۸ ۶...
	نفی احکام خرافی مشرکان ۲۰ ۸...
	بخشی از حیوانات حرام ۲۵ ۱۲...
	محرمات بر یهود ۳۰ ۱۷...
	فرار از مسئولیت به بهانه «جبر» ۳۶ ۲۲...
	فرمان های ده گانه! ۴۴ ۲۹...
	نکته ها:
	۱ - شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف ۴۷ ۳۱...

موضوع	صفحه
ق	ج
۲ - تأکیدهای پی در پی ۴۷ ۳۲...	
۳ - فرمان های جاویدان ۴۸ ۳۲...	
۴ - اهمیت نیکی به پدر و مادر ۴۸ ۳۳...	
۵ - قتل فرزندان به خاطر گرسنگی ۴۹ ۳۳...	
۶ - منظور از «فواحش» چیست؟ ۵۰ ۳۴...	
۷ - نزدیک این گناهان نشوید ۵۰ ۳۴...	
۸ - گناهان آشکار و پنهان ۵۰ ۳۵...	
۹ - ده فرمان یهود ۵۱ ۳۵...	
۱۰ - چگونه این چند آیه چهره «مدینه» را تغییر داد؟! ۵۱ ۳۵...	
پاسخ قاطع به بهانه جویان ۵۶ ۴۰...	
انتظارات بیجا و محال! ۶۲ ۴۵...	
ایمان بدون عمل سودی ندارد ۶۴ ۴۷...	
بیگانگی از نفاق افکنان ۶۶ ۴۸...	
نکته ها:	
۱ - هدف آیه نخست چه اشخاصی هستند؟ ۶۸ ۴۹...	
۲ - زشتی تفرقه و نفاق ۶۹ ۵۰...	

- ۳ - حملات ناروای نویسندۀ «المنار» به شیعه ... ۵۱ ۷۰
- ۴ - اعمال انسان همراه او است ... ۵۵ ۷۴
- ۵ - تعبیرات مختلف آیات نسبت به پاداش ... ۵۶ ۷۵
- ۶ - کفارۀ شصت روز با «فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» سازگار است؟ ... ۵۷ ۷۶
- ۷ - نهایت لطف ... ۵۷ ۷۷
- این است راه مستقیم من ... ۵۸ ۷۸
- چگونه پیامبر(صلی الله علیه وآله) اولین مسلمان بود ... ۶۲ ۸۱
- بار مسئولیت هیچ کس به دوش دیگری نیست ... ۶۳ ۸۴
- نکته ها:
- ۱ - آیا کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد؟ ... ۶۴ ۸۵
- ۲ - آیا اعمال نیک دیگران برای ما مفید است؟ ... ۶۶ ۸۷
- اهمیت مقام و آزمایش انسان ... ۶۸ ۹۰
- نکته ها:
- ۱ - تفاوت میان انسان ها و اصل عدالت ... ۶۹ ۹۱
- ۲ - خلافت انسان در روی زمین ... ۷۱ ۹۳
- «پایان سوره انعام» ... ۷۲ ۹۴

«سوره اعراف» ۹۵ ۷۳...

محتوای سوره اعراف ۹۷ ۷۴...

فضیلت تلاوت سوره اعراف ۹۹ ۷۵...

کتاب انذار و تذکر ۱۰۱ ۷۷...

اقوامی که نابود شدند ۱۰۶ ۸۲...

نکته ها:

۱ - منظور از «قَرِیَّه» ۱۰۷ ۸۳...

۲ - دلیل مجازات هنگام استراحت ۱۰۸ ۸۳...

۳ - زمان اعتراف مجرمان ۱۰۸ ۸۴...

۴ - چرا «أَهْلَكْنَاهَا» قبل از «فَجَاءَهَا بِأُسْنَا» آمده؟ ۱۰۹ ۸۴...

۵ - اخطار همگانی و هرزمانی ۱۰۹ ۸۴...

بازپرسی عمومی ۱۱۱ ۸۶...

نکته ها:

۱ - سؤال برای چیست؟ ۱۱۵ ... ۸۸

۲ - آیات سؤال در قرآن ۱۱۶ ۸۹...

۳ - ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست؟ ۱۱۷ ۹۰...

مقام با عظمت انسان در جهان هستی ۱۲۱ ۹۵...

ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس ۱۲۴ ۹۸...

نکته ها:

۱ - نخستین قیاس، قیاس شیطان بود ۱۳۲ ۱۰۱...

۲ - چرا نخستین قیاس گر شیطان بود؟ ۱۳۵ ۱۰۳...

۳ - قیاس «منصوص العله» ۱۳۶ ۱۰۴...

۴ - چگونه شیطان با خدا سخن گفت؟ ۱۳۷ ۱۰۵...

۵ - شیطان نخستین پایه گذار مکتب جبر! ۱۳۸ ۱۰۸...

۶ - فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان ۱۳۹ ۱۱۱...

۷ - فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم ۱۴۱ ۱۱۳...

وسوسه های شیطانی در لباس های دلپذیر ۱۴۴ ۱۱۵...

نکته ها:

۱ - وسوسه سلب اختیار نمی کند ۱۴۹ ۱۱۹...

۲ - شجره ممنوعه چه درختی بوده است؟ ۱۵۰ ۱۲۰...

۳ - آیا آدم گناه کرد؟ ۱۵۳ ۱۲۲...

بازگشت آدم به سوی خدا ۱۵۷ ۱۲۶...

نکته:

ماجرای آدم و دورنمای این جهان ۱۵۹ ۱۲۸...

اخطار به همه فرزندان آدم ۱۶۲ ۱۳۱...

نکته ها:

۱ - فرود آمدن لباس! ۱۷۰ ۱۳۳...

۲ - لباس در گذشته و حال ۱۷۲ ۱۳۴...

۳ - منظور از «فحشاء» چیست؟ ۱۷۵ ۱۴۱...

فرمان به عدالت و قسط ۱۷۶ ۱۴۳...

نکته ها:

۱ - منظور از «أَقِمْوْا وُجُوْهَكُمْ...» ۱۷۹ ۱۴۴...

۲ - کوتاه ترین استدلال برای معاد ۱۷۹ ۱۴۴...

لباس مسجد ۱۸۱ ۱۴۷...

نکته ها:

۱ - زینت و تجمل از نظر اسلام ۱۸۴ ۱۵۰...

۲ - یک دستور مهم بهداشتی ۱۸۷ ۱۵۲...

محرمات الهی ۱۹۰ ۱۵۴...

- هر جمعیتی سرانجامی دارد ۱۹۴ ۱۵۷...
 دستور دیگری به همه فرزندان آدم (علیه السلام) ۱۹۸ ۱۶۰...
 پاسخ به یک سفسطه دیگر ۱۹۹ ۱۶۱...
 ستمکارترین افراد ۲۰۱ ۱۶۳...
 درگیری پیشوایان و پیروان گمراه در دوزخ! ۲۰۵ ۱۶۶...
 مجازات ویژه ۲۰۹ ۱۶۹...
 آرامش کامل و سعادت جاویدان ۲۱۳ ۱۷۳...
 تعبیر به «ارث» چرا؟ ۲۱۷ ۱۷۷...
 گفتگوی بهشتیان و دوزخیان ۲۱۹ ۱۷۹...
 نکته:
 این ندادهنده کیست؟ ۲۲۱ ۱۸۰...
 اعراف، گذرگاه مهمی به سوی بهشت ۲۲۶ ۱۸۴...
 نکته:
 اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ ۲۲۹ ۱۸۷...
 نعمت های بهشتی بر دوزخیان حرام است ۲۳۶ ۱۹۲...
 قرآن کتاب هدایت و رحمت ۲۴۰ ۱۹۶...

آفرینش آسمان ها و زمین در شش دوران ... ۱۹۹ ۲۴۴

نکته ها:

۱ - آیا جهان در شش روز آفریده شده؟ ... ۲۰۰ ۲۴۷

۲ - چرا جهان را در یک لحظه نیافرید؟ ... ۲۰۳ ۲۵۰

۳ - «عرش» چیست؟ ... ۲۰۴ ۲۵۱

۴ - «خلق» و «امر» چیست؟ ... ۲۰۶ ۲۵۳

شرایط اجابت دعا ... ۲۰۹ ۲۵۵

مربی و قابلیت هر دو لازم است ... ۲۱۳ ۲۵۹

رسالت نوح، نخستین پیامبر اولوالعزم ... ۲۱۸ ۲۶۴

گوشه ای از سرگذشت قوم هود ... ۲۲۵ ۲۷۳

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود ... ۲۳۴ ۲۸۲

نکته ها:

۱ - قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟ ... ۲۴۰ ۲۸۸

۲ - گفتگوی صالح پس از نابودی ... ۲۴۱ ۲۸۹

سرنوشت دردناک قوم لوط ... ۲۴۳ ۲۹۲

رسالت شعیب در مدین ... ۲۴۹ ۲۹۸

- آغاز جزء ۹ قرآن مجید ... ۳۰۳ ۲۵۳
- تهدید شعیب (علیه السلام) ... ۳۰۵ ۲۵۳
- صبحگاهان از آنها نفسی بر نمی خاست ... ۳۱۰ ۲۵۷
- اگر هشدارها مؤثر نیفتد ... ۳۱۳ ۲۶۱
- عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا ... ۳۱۸ ۲۶۵
- نکته ها:
- ۱ - منظور از برکات آسمان و زمین ... ۳۲۱ ۲۶۵
 - ۲ - مفهوم «برکات» ... ۳۲۲ ۲۶۶
 - ۳ - تعبیر به «أخذ» ... ۳۲۳ ۲۶۷
 - ۴ - مفهوم وسیع ایمان و برکات ... ۳۲۳ ۲۶۷
 - ۵ - چرا ملل فاقد ایمان زندگی مرفه دارند؟ ... ۳۲۳ ۲۶۷
 - ۶ - پاسخ به یک سؤال ... ۳۲۷ ۲۷۲
- عبرت از سرگذشت آبادی ها ... ۳۲۹ ۲۷۴
- خاطره درگیری های موسی و فرعون ... ۳۳۴ ۲۷۸
- نکته:
- آیا تبدیل عصا به مار عظیم ممکن است؟ ... ۳۴۱ ۲۸۴

مبارزه شروع می شود ... ۲۸۶ ۳۴۳

چگونه سرانجام حق پیروز شد؟ ... ۲۹۰ ۳۴۸

نکته ها:

۱ - صحنه عجیب سحرِ ساحران ... ۲۹۳ ۳۵۶

۲ - استفاده از سلاح مشابه ... ۲۹۴ ۳۵۷

تهدیدهای بیهوده ... ۲۹۹ ۳۵۹

نکته:

استقامت در سایه آگاهی ... ۳۰۵ ۳۶۵

برخورد فرعون با قوم موسی (علیه السلام) ... ۳۰۸ ۳۶۸

مجازات های بیدارکننده ... ۳۱۳ ۳۷۴

نکته:

فال نیک و بد ... ۳۱۷ ۳۷۸

بلاهای پی در پی و رنگارنگ ... ۳۲۰ ۳۸۲

پیمان شکنی های مکرر ... ۳۲۴ ۳۸۷

سرانجام دردناک قوم فرعون ... ۳۲۸ ۳۹۲

پیشنهاد بت سازی به موسی ... ۳۳۳ ۳۹۷

نکته ها:

۱ - چهل سرچشمه بت پرستی ۴۰۰ ۳۳۴...

۲ - تأثیر محیط ۴۰۲ ۳۳۵...

۳ - ناسپاسی بنی اسرائیل ۴۰۲ ۳۳۶...

وعدۀ گاه بزرگ ۴۰۴ ۳۳۹...

نکته ها:

۱ - چرا وعدۀ چهل روز یک جا بیان نشده؟ ۴۰۵ ۳۴۰...

۲ - هارون پیامبر بود، پس چرا جانشین موسی شد؟ ۴۰۶ ۳۴۱...

۳ - چرا موسی توصیه کرد هارون راه مفسدان را نرود؟ ۴۰۷ ۳۴۱...

۴ - یک میقات یا چند میقات ۴۰۸ ۳۴۲...

۵ - حدیث منزلت: ۴۰۹ ۳۴۳...

الف - اسناد حدیث منزلت ۴۰۹ ۳۴۳...

ب - حدیث منزلت در هفت مورد ۴۱۳ ۳۴۶...

ج - محتوای حدیث منزلت ۴۱۶ ۳۴۹...

د - پرسش ها پیرامون حدیث منزلت ۴۱۷ ۳۵۰ ...

تقاضای مشاهده پروردگار ۴۲۱ ۳۵۴...

نکته ها:

- ۱ - چرا موسی تقاضای رؤیت کرد؟ ۴۲۳ ۳۵۶...
 - ۲ - آیا مشاهده خدا امکان پذیر است! ۴۲۴ ۳۵۷...
 - ۳ - منظور از جلوه خدا چیست؟ ۴۲۴ ۳۵۷...
 - ۴ - موسی (علیه السلام) از چه چیز توبه کرد؟ ۴۲۷ ۳۵۹...
 - ۵ - خداوند به هیچ وجه قابل رؤیت نیست ۴۲۸ ۳۶۰...
- الواح تورات ۴۲۹ ۳۶۱...

نکته ها:

- ۱ - معنی «لوح» ۴۳۱ ۳۶۳...
 - ۲ - خدا چگونه با موسی (علیه السلام) سخن گفت؟ ۴۳۱ ۳۶۳...
 - ۳ - محتوای الواح! ۴۳۲ ۳۶۴...
 - ۴ - منظور از «أَحْسَنَهَا» ۴۳۳ ۳۶۴...
 - ۵ - منظور از «دَارَ الْفَاسِقِينَ» ۴۳۴ ۳۶۵...
- سرنوشت متکبران ۴۳۵ ۳۶۶...
- آغاز گوساله پرستی یهود ۴۳۹ ۳۷۰...
- چگونه گوساله طلائی صدا کرد؟ ۴۴۲ ۳۷۱...

عکس العمل شدید در برابر گوساله پرستان ۴۴۵ ۳۷۵...

نکته:

مقایسه ای میان تواریخ قرآن و تورات کنونی ۴۵۰ ۳۷۹...

الواح یا نسخه های هدایت ۴۵۳ ۳۸۲...

نکته ها:

۱ - آیا دو آیه اول جمله معترضه است یا... ۴۵۶ ۳۸۴...

۲ - چرا «ایمان» پس از «توبه» آمده؟ ۴۵۷ ۳۸۵...

نمایندگان بنی اسرائیل در میعادگاه خدا ۴۵۹ ۳۸۸...

از چنین پیامبری پیروی کنید ۴۶۷ ۳۹۵...

نکته ها:

۱ - پنج دلیل برای نبوت در یک آیه ۴۷۱ ۳۹۹...

۲ - چگونه پیامبر امّی بود؟ ۴۷۳ ۴۰۰...

۳ - بشارت ظهور پیامبر(صلی الله علیه وآله) در کتب عهدین ۴۷۶ ۴۰۳...

دعوت جهانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۷۹ ۴۰۵...

گوشه ای از نعمت های خدا به بنی اسرائیل ۴۸۴ ۴۰۹...

مواهب پروردگار بر بنی اسرائیل ۴۸۸ ۴۱۴...

نکته:

«حطه» چیست و چه معنی دارد؟ ۴۹۰ ۴۱۵...

یک سرگذشت عبرت انگیز ۴۹۲ ۴۱۸...

نکته ها:

۱ - چگونه دست به گناه زدند؟ ۴۹۷ ۴۲۲...

۲ - چه کسانی رهائی یافتند؟ ۴۹۸ ۴۲۳...

۳ - آیا هر دو گروه یک نوع کیفر داشتند؟ ۴۹۸ ۴۲۴...

۴ - آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی؟ ۴۹۹ ۴۲۴...

۵ - خلاف کاری زیر پوشش کلاه شرعی ۵۰۱ ۴۲۷...

۶ - اشکال مختلف آزمون های الهی ۵۰۳ ۴۲۸...

پراکندگی یهود ۵۰۴ ۴۲۹...

پاداش مصلحان ضایع نخواهد شد ۵۰۷ ۴۳۲...

نکته:

اصلاح واقعی! ۵۱۱ ۴۳۵...

آخرین سخن درباره قوم یهود ۵۱۳ ۴۳۷...

نکته ها:

- ۱ - آیا پیمان اجباری مفید است ۵۱۴ ۴۳۸...
- ۲ - چگونه کوه بالای سر آنها قرار گرفت؟ ۵۱۵ ۴۳۹...
- ۳ - هدف نهائی، تمسک به آیات ۵۱۶ ۴۴۰...
- پایان جلد ششم ۵۱۷ ۴۴۰...

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(موانع شناخت)

* غفلت

تکذیب آیات الهی و غفلت علت محرومیت از پذیرش حق ۴۳۷...

* حب دنیا

نسل های بعد و فریفته شدن به ثروت دنیا ۵۰۸...

* کبر و غرور

مغروران زندگی ۲۳۷...

* نفاق

زشتی نفاق افکنی و علل آن ۶۹...

* اعمال مانع:

* دروغ و افتراء

افتراگویان مجازاتی چون گاوپرستان دارند ۴۵۴...

* تجاوز

تعدی و تجاوز در هیچ کاری محبوب خدا نیست ۲۵۷...

* گناه

مجرمان از کیفر خدا در امان نیستند ۳۴...

گناهان آشکار و پنهان ۵۰...

گناه نسبی و گناه مطلق ۱۵۳...

نابودی تمدن ها در اثر گناه و فساد ۱۹۵...

گناه حس تشخیص را می گیرد ۳۲۱...

رابطه گناه و مهر بر دل ها ۳۳۰...

(زمینه های شناخت)

✽ تقوا

لباس تقوا، بهترین لباس ۱۶۳...

عاقبت از آن پرهیزکاران است ۳۷۱...

ایمان و تقوا و برکات آسمانی و زمینی ۳۱۸...

رحمت خدا برای سه گروه: پرهیزگاران، زکات دهندگان و مؤمنان

به آیات خدا ۴۶۵...

دلیل تعلق رحمت خدا به این سه گروه ۴۶۶...

تقوا در سایه عمل به تورات ۵۱۴...

✽ ایمان

آرامش در سایه ایمان و عمل صالح ۲۱۳...

بهشت پاداش ایمان و عمل صالح ۲۱۴...

رابطه ایمان و برکت در زندگی ۳۱۸...

ایمان و تقوا و برکات آسمانی و زمینی ۳۱۸...

مفهوم وسیع نسبت به ایمان و برکات ۳۲۳...

چرا ملل فاقد ایمان زندگی مرفه دارند؟ ۳۲۳...

خالق

(ادله وجود)

آفرینش باغ ها و زراعت ها، دلیلی بر وجود خالق ۱۳...

طعم های مختلف میوه ها دلیل وجود خالق ۱۵...

آفرینش انار و زیتون به هنگام رسیدن ۱۵...

لباس نشانه وجود خداوند ۱۶۴...

* برهان نظم

* خورشید، ماه و ستارگان و زمین

خورشید، ماه و ستارگان تسلیم فرمان اند ۲۴۶...

* سایه ها

نعمت سایه به وسیله ابر در سراسر بیابان ۴۸۶...

* گیاهان

سرزمین پاک گیاهش به اذن خداوند پاک می روید ۲۶۱...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

خدا از همه چیز آگاه است ۳۰۷...

* توحید:

خداوند صاحب رحمت واسعه است ۳۳...

کلمات دال بر رحمت و مغفرت دو آیه ۳۴...

پذیرش پرودگاری جز خدا، هرگز ۸۳...

ریشه بدبختی ها و سرمایه سعادت ها ۲۰۲...

* توحید عبادت

سرخط رسالت هود پرستش خدای یگانه ۲۷۴...

معبودی بهتر از خدا، چقدر بی خبری ۳۹۸...

* توحید صفات

کلمات دال بر رحمت و مغفرت ۳۴...

* توحید افعال:

* توحید مالکیت

عبادت، حیات و مرگ همه از آن خدا است ۸۱...

اصل، مالکیت خدا، نه فرد و نه جامعه ۹۳...

انتخاب ولی، جز خدا ممنوع ۱۰۵...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

حکومت بر عرش ۲۵۱...

سه وصف از اوصاف خداوند: حاکمیت، وحدت و احیاء و اماتة ۴۸۱...

* دیگر صفات

خداوند ظالمان را هدایت نمی کند ۲۳...

حجت بالغه از آن خدا است ۳۸...

نهایت لطف خدا ۷۷...

هیچ چیز بر خدا مخفی نیست ۱۱۳...

خداوند به فحشاء دستور نمی دهد ۱۶۹...

خداوند پر برکت است ۲۴۶...

خدا قابل رؤیت نیست ۴۲۸...

رحمت خدا همه جا را فرا گرفته ۴۶۴...

سه وصف از اوصاف خداوند: حاکمیت، وحدت و احیاء و اماتة ۴۸۱...

* صفات فعل:

* رحیم

خدا سریع العقاب و غفور و رحیم است ۵۰۵...

* غفار

خدا سریع العقاب و غفور و رحیم است ۵۰۵...

* عادل

خداوند به عدل و قسط فرمان می دهد ۱۷۶...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

* مقام خلیفه الهی

انسان نماینده خدا بر روی زمین ۹۰...

مفهوم خلافت انسان در زمین ۹۳...

خلقت آدم و عصیان ابلیس ۱۲۴...

* تکامل

آفرینش آدم و فرضیه تکامل ۱۴۱...

* عمل صالح

انسان همراه اعمالش ۷۴...

هدیه کار نیک خود یا ثواب آن به دیگران ۸۷...

نقطه های روشن در زندگی کسانی که به آنها هدیه می شود ۸۷...

آرامش در سایه ایمان و عمل صالح ۲۱۳...

بهشت پاداش ایمان و عمل صالح ۲۱۴...

(حقیقت انسان)

مقام انسان ها از منظر قرآن ۱۲۱...

(صفات و ویژگی های انسان)

ادعای جبر ۳۶...

ادعای جبر و سابقه تاریخی آن ۳۷...

درخواست، دلیل بر ادعای جبر ۳۸...

درخواست اقامه شهود بر ادعا ۴۱...

تفاوت انسان ها و آزمایش آنها ۹۱...

- تفاوت های مصنوعی در جامعه بشر ۹۱...
 تفاوت های واقعی بین افراد بشر و اصل عدالت ۹۲...
 جامعه انسانی و تساوی کامل ۹۲...
 انسان بر سر دو راهی ولایت خدا و ولایت دیگران ۱۰۵...
 مأموران حفاظت انسان از وسوسه های شیطان ۱۴۱...
 فرمان خروج از موقعیت و اعلام دشمنی بین آنها ۱۵۸...
 انسان در کشاکش نیروهای موافق و مخالف ۱۶۰...
 زینت های جسمانی و زینت های معنوی ۱۸۲...
 ابعاد اصلی وجود انسان، و حسن زیبایی ۱۸۵...
 انتخاب زندگی اخروی هر کس به دست خود ۲۱۸...
 اکثریت فاسق ۳۳۱...
 (کردار انسان)
 پاداش هائی که سبب تکامل عامل است ۸۸...
 پاداش های قابل واگذاری به دیگری ۸۸...
 تفاوت های مصنوعی در جامعه بشر ۹۱...
 تفاوت های واقعی بین افراد بشر و اصل عدالت ۹۲...
 جامعه انسانی و تساوی کامل ۹۲...
 (مسئولیت های انسان)
 * در برابر خالق
 * ایمان
 * آثار ایمان
 بی ایمانی و مهر بر دل ها ۳۳۰...
 * ایمان حقیقی و دروغین
 ایمان بدون عمل، ایمان نیست ۶۴...

خدا را مخلصانه بخوانید ۱۷۷...

✽ کفر و شرک

اگر خدا می خواست ما مشرک نمی شدیم ۳۶...

شرک به خدا ممنوع ۴۴...

از توحید تا نفی اختلاف ۴۷...

ظالم ترین کس تکذیب و اعراض از آیات خدا ۶۰...

فرمان عدم پذیرش شرک ۸۱...

اصول کفر ۱۲۹...

نسبت نادرست به خدا ۱۷۰...

حرمت شرک به خدا ۱۹۲...

حرمت نسبت حکم به خدا بدون دلیل ۱۹۲...

ستمکارترین مردم ۲۰۱...

ریشه بدبختی ها و سرمایه سعادت ها ۲۰۲...

تکذیب کنندگان به هنگام مرگ ۲۰۲...

✽ کافر و مشرک

نفی احکام خرافی مشرکان ۲۰...

بهانه دیگر مشرکان: اگر کتابی بر ما نازل شده بود! ۵۹...

کافران منتظران تأویل و سرانجام وعده های الهی ۲۴۱...

✽ بت پرستی

بت ها در عالم آخرت بی تأثیرند ۲۴۲...

تهدید به عذاب در صورت ادامه بت پرستی ۲۶۶...

بت پرستان در هلاکتند ۳۳۶...

جهل، سرچشمه بت پرستی ۴۰۰...

* عمل

* عبادات:

* زکات

پرداخت حق مستمندان به هنگام درو ۱۶...

رحمت خدا برای سه گروه: پرهیزگاران، زکات دهندگان و مؤمنان ۴۶۵...

دلیل تعلق رحمت خدا به سه گروه ۴۶۶...

* دیگر عبادات

شرایط اجابت دعا ۲۵۵...

تأثیر دعای آشکار و پنهان ۲۵۶...

زمین را بعد از اصلاح فاسد نسازید ۲۵۷...

دعا همراه خوف و طمع ۲۵۸...

پنج شرط از شرایط قبولی دعا ۲۵۸...

* غیر عبادات

* ارتباطاتی که مشمول اوامر و نواهی خداوند می گردد

فرمان های جاوید ۴۸...

* در برابر انسان ها

* ارتباط با خویشان:

* رابطه با فرزندان

فرزند کشی ممنوع ۴۴...

قتل فرزند به خاطر ترس از گرسنگی ۴۹...

* رابطه با ارحام

احسان به والدین ۴۴...

اهمیت نیکی به پدر و مادر ۴۸...

* ارتباط با جامعه

اصلاح جامعه یک اصل عام ۵۱۱...

* روابط اخلاقی

* اخلاق ممدوح

* توکل

توکل بر خدا در مشکلات و تهدیدها ۳۰۸...

* حلم و صبر

استقامت ۳۷۱...

استقامت در سایه آگاهی ۳۶۵...

* نیکی و احسان

رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است ۲۵۸...

* شکر

هدف از اعطای امکانات، شکرگذاری است ۱۲۱...

هدف از احیاء حس شکرگذاری، اطاعت است ۱۲۲...

تشریح آیات، برای سپاسگزاری است ۲۶۲...

رستگاری در پرتو یاد نعمت های خدا و شکر آن ۲۷۷...

* استغفار و توبه

رعایت ادب در توبه و بازگشت ۱۵۸...

غفران و رحمت خدا پس از توبه و ایمان ۴۵۵...

چرا ایمان پس از توبه آمده؟ ۴۵۷...

* عفو و گذشت

اصل تبدیل سیئه به حسنه به هنگام لزوم ۳۱۵...

* تذکر و توجه

مشاهده عملیات باد و روئیدن گیاه مایه تذکر ۲۶۱...

* وفای به عهد

۴۶... وفای به عهد الهی

* دیگر اخلاق های ممدوح

۴۶... عدالت در گفتار

۴۸... اهمیت نیکی به پدر و مادر

۲۱۶... زندگی آرام، نتیجه سینه بی کینه

۲۱۷... شکر نعمت در بهشت

* اخلاق مذموم

۳۷۸... فال نیک و بد

۳۷۹... فلسفه فال نیک در اسلام

* تکبر

۴۳۶... تکبر و ارتباط آن با محرومیت از قبول حق

۴۳۷... سه صفت از صفات متکبران

۴۳۷... عدم ایمان - عدم انتخاب راه درست - پذیرش راه انحرافی

* سوء ظن

۳۸... تبعیت از ظن، تبعیت از حق نیست

* هوا پرستی

۴۲... تبعیت از هوا و هوس های این گروه ها مجاز نیست

* ظلم

۲۳... ستمکارترین افراد، افترا گویان بر خدا

۳۲... حرمت بعضی از حلال ها به خاطر بغی و ستم

۳۲... ظلمی که باعث حرمت غذاها شده

۶۰... ظالم ترین کس تکذیب و اعراض از آیات خدا

۱۰۷... اعتراف به ظلم، ولی چه سود؟

تجاوز به حق دیگران حرام است ۱۹۱...

ظلم به آیات الهی ۳۳۶...

* اسراف و تبذیر

خوردن و آشامیدن آزاد، اسراف، ممنوع ۱۸۳...

* فسق و فجور و گناه

مجرمان از کیفر خدا در امان نیستند ۳۴...

گناهان آشکار و پنهان ۵۰...

گناه نسبی و گناه مطلق ۱۵۳...

نابودی تمدن ها در اثر گناه و فساد ۱۹۵...

گناه حس تشخیص را می گیرد ۳۲۱...

رابطه گناه و مهر بر دل ها ۳۳۰...

* جدال و مرء

مجادله درباره نام گذاری معبود بر بت ها ممنوع ۲۷۸...

* مکر

از مکر الهی ایمن نباشید ۳۱۹...

* پیمان شکنی

اکثریت پیمان شکن و فاسق اند ۳۳۱...

* دیگر اخلاق های مذموم

تبعیت از گام های شیطان ۹...

نزدیکی به اموال ایتام خطرناک است ۴۵...

قتل فرزند به خاطر ترس از گرسنگی ۴۹...

پیامبر و لباس های تجملی ۱۷۴...

تجمل و زینت از دیدگاه اسلام ۱۸۵...

افراط و تفریط ممنوع ۱۵۲...

سرچشمه بیماری ها و معالجه آن ۱۸۸...

فحشاء، آشکار یا پنهان حرام است ۱۹۰...

مجازات فتوای به غیر علم ۱۹۲...

* در برابر خود

لباس در گذشته و حال ۱۷۲...

* بهداشت و سلامتی

پیشرفت تکنیک در تهیه لباس ۱۷۳...

لباس و تجمل پرستی در عصر ما ۱۷۳...

پیامبر و لباس های تجملی ۱۷۴...

لباس زیبای خود را برای رفتن به مسجد بپوشید ۱۸۱...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

دستور استفاده از نعمت های خدا ۲۱...

امکانات لازم برای پیشرفت انسان ۱۲۱...

هدف از اعطای امکانات، شکرگزاری است ۱۲۱...

نعمت لباس برای انسان ۱۶۲...

لباس وسیله پنهان ساختن زشتی ها ۱۶۲...

لباس وسیله زینت و زیبایی ۱۶۲...

استفاده از زینت و غذاهای پاکیزه مجاز ۱۸۳...

* زمین

زمین تا مدتی قرارگاه زندگی ۱۵۹...

حیات، مرگ و خروج برای حساب در همین زمین ۱۵۹...

* موجودات زنده

* برّی (خشک زی):

* حرمت و حلیت

حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت ۲۱...

شرح زوج هائی از حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت ۲۲...

طرق دستیابی به حلیت و حرمت گوشت حیوانات ۲۲...

* جنّ

* اقسام جنّ

* شیطان

تویخ ابلیس ۱۲۵...

ادعای خلقت برتر از خلقت آدم ۹۹...

شیطان نخستین قیاس گر ۱۳۲...

چرا شیطان نخستین قیاس گر بود؟ ۱۳۵...

فرمان اخراج شیطان از... ۱۲۷...

شیطان و درخواست مهلت ۱۳۰...

سوگند ابلیس برای گمراه ساختن نسل آدم ۱۳۰...

پایه گذار مکتب جبر ۱۳۸...

راه های ورود شیطان برای اغوای انسان ۱۳۱...

اخراج تحقیرآمیز ابلیس از مقام قرب... ۱۳۲...

الف - موقعیت شیطان در دنیا

شیطان شما را می بیند اما شما آن را نمی بینید ۱۶۵...

شیطان چه کسانی را می تواند فریب دهد؟ ۱۶۶...

مواقعی که باید مراقب شیطان بود ۱۶۷...

ب - فعالیت های شیطان

- ۱۲۴... خلقت آدم و عصیان ابلیس
- ۱۳۰... شیطان و درخواست مهلت
- ۱۳۰... سوگند ابلیس برای گمراه ساختن نسل آدم
- ۱۳۸... پایه گذار مکتب جبر
- ۱۳۱... راه های ورود شیطان برای اغوای انسان
- ۱۴۵... شیطان آدم و حوا را وسوسه کرد
- ۱۴۶... شیطان و سوگند به این که از خیرخواهان است
- ۱۴۶... شیطان آدم و حوا را مغرور ساخت
- ۱۴۹... وسوسه شیطان و عدم سلب اختیار
- ۱۶۴... هشدار به فرزندان آدم از فریب شیطان
- ۱۶۴... شیطان با شما همان رفتار می کند که با آدم کرد
- ۱۶۶... شیطان چه کسانی را می تواند فریب دهد؟
- ۱۶۷... توصیه شیطان به نوح(علیه السلام)

ج - تابعان شیطان

- ۲۱... عدم تبعیت از گام های شیطان
- ۱۷۸... پذیرش ولایت شیطان دلیل گمراهی گروه گمراه

* جمادات

* بادهای

- ۲۶۰... باد بشارت دهنده رحمت الهی
- ۲۶۰... مأموریت باد برای بردن ابرهای باران زا
- ۲۶۰... ثمرات و میوه ها نتیجه ریزش باران
- ۲۶۱... مشاهده عملیات باد و روئیدن گیاه مایه تذکر

* نباتات

* درختان

درخت های داربست دار و بدون داربست ۱۴...

آفرینش نخل و زراعت ۱۵...

* میوه ها

* اقسام میوه

طعم های مختلف میوه ها دلیل وجود خالق ۱۵...

آفرینش انار و زیتون نشانه های خلقت ۱۵...

خوردن میوه های به هنگام رسیدن ۱۶...

* خورشید

* نظام شب و روز

نسبت تاریکی شب با روز ۲۴۵...

* عوالم بالا (فرشتگان)

* مسئولیت های فرشتگان

سؤالات فرشتگان هنگام مرگ ستمکاران ۲۰۳...

* پاداش و مجازات

پاداش حسنه و سیئه ۷۵...

تعبیرات مختلف آیات در پاداش کار نیک ۷۵...

پاداش هائی که سبب تکامل عامل است ۸۸...

پاداش های قابل واگذاری به دیگری ۸۸...

زمان مجازات گناهکاران ۱۰۶...

قریه های هلاک شده ۱۰۶...

دلیل مجازات هنگام آسایش ۱۰۸...

زمان مجازات مجرمان ۱۰۸...

- ارتکاب خلاف و سقوط از مقام قرب ربّ ۱۶۰...
- کمک به دستگاه ستمگران و مجازات مضاعف ۲۰۷...
- مجازات قوم نوح، غرق در طوفان ۲۶۹...
- مجازات غافلگیرانه ۳۱۶...
- تکذیب پیامبران و مجازات آن ۳۱۸...
- مجازات های ناگهانی خداوند و غفلت انسان ها ۳۱۹...
- نسل های جانشین در صورت گناه مجازات می شوند ۳۲۰...
- سرانجام مفسدان ۳۳۷...
- اعمال انسان پاداش او است ۴۳۸...
- خشم خدا و ذلت زندگی، مجازات گوساله پرستان ۴۵۴...
- افتراگویان مجازاتی چون گاوپرستان دارند ۴۵۴...
- تحریف دستور و مجازات آن ۴۸۹...
- سرگذشت عبرت انگیز اصحاب سبت ۴۹۲...
- اعلام مسلط شدن جمعی بر بنی اسرائیل ۵۰۴...
- تحت فشار قرار گرفتن بنی اسرائیل تا دامنه قیامت ۵۰۴...
- پاداش کسانی که به کتاب تمسک می جویند ۵۱۰...
- خدا اجر مصلحان را ضایع نمی سازد ۵۱۰...
- * آزمایش ها
- آزمایش مردم «ایله» و گرفتن ماهی در روز شنبه ۴۹۳...
- آزمایش یهود با نیکی ها و بدی ها ۵۰۶...
- اشکال مختلف آزمون های الهی ۵۰۳...
- * امکانات معنوی (هدایت)
- * هدایت و ضلالت و حقیقت آنها
- تکلیف، پیمایش صراط مستقیم ۴۶...

توصیه های مکرر ۴۷...

صراط مستقیم راه پروردگار ۷۸...

هدایت یافته گان و گمراهان ۱۷۸...

دستورات الهی برای فرزندان آدم ۱۹۸...

فرزندان آدم دو گروه خواهند شد ۱۹۹...

✽ اقسام هدایت

هدایت اجباری ممکن است ولی... ۳۹...

✽ هدایت تکوینی

حجت های الهی ۳۹...

حجت ظاهر و حجت باطن ۴۰...

✽ هدایت تشریعی

حجت های الهی ۳۹...

حجت ظاهر و حجت باطن ۴۰...

✽ انبیاء

✽ صفات و ویژگی های انبیاء

مصائب و مشکلات به هنگام بعثت انبیاء ۳۱۴...

هدف از مصائب، یاد خدا و بازگشت به حقیقت ۳۱۴...

آیا پیامبران مشمول عدم ایمنی از مکر خدا هستند؟ ۳۲۷...

قیام انبیاء برای ابلاغ رسالت و تکذیب آنها ۳۳۰...

✽ دشمنان انبیاء

تکذیب کنندگان انبیاء و عذاب الهی ۱۹۹...

✽ بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

مخالفت اشراف قوم هود و تهمت سفاهت به او ۲۷۴...

مستکبران قوم صالح و اعلام کفر به رسالت او ۲۸۶...

بی خبران: پدران ما نیز چنین مصائبی داشته اند ۳۱۶...

تکذیب پیامبران و مجازات آن ۳۱۸...

* نبوت خاصه

* صفات و ویژگی ها

من اولین مسلمانم ۸۱...

منظور از این که پیامبر اولین مسلمان بود ۸۲...

علی(علیه السلام) مؤذن دنیائی و آخرتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۲۲۲...

منظور از اصلاح زمین ۲۵۷...

وراثت زمین به اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۷۳...

معرفی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و ویژگی های او ۴۶۷...

شش صفت از صفات برجسته پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ۴۶۸...

پیامبر امّی ۴۶۹ و ۴۸۱

پیامبر معرفی شده در تورات و انجیل ۴۶۹...

پیامبری که طّیبات را حلال و خبائث را حرام می کند ۴۷۰...

پیامبری که زنجیرهای بردگی را باز می کند ۴۷۰...

گروه رستگاران ۴۷۱...

ادله نبوت رسول اسلام(صلی الله علیه وآله) پنج دلیل ۴۷۱...

چرا و چگونه پیامبر امّی بود؟ ۴۷۳...

او هرگز نخواند و ننوشت ۴۷۴...

بشارت ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در عهدین ۴۷۶...

تسلی دهنده یا فارقلیطا؟ ۴۷۸...

دعوت جهانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۷۹...

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خدا و قرآن ایمان داشت ۴۸۱...

از چنین کسی تبعیت کنید ۴۸۲...

* ابزار پیشرفت

دلداری به پیامبر از نگرانی ها ۱۰۳...

* دعوت پذیران

دستورات ده گانه و تغییر چهره مدینه ۵۱...

ملاقات اسعد بن زراره با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مقدمه گسترش اسلام

۵۲...

اولین مأموریت تبلیغی رسمی از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۵۴...

تابعان پیامبران در امنیت و آرامش ۱۹۸...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

قطع ارتباط مکتبی پیامبر با تفرقه افکنان ۶۶...

استدلال برای یک مسلک ساختگی ۱۹۵...

* قرآن

الف - اسامی و ویژگی های قرآن

ارتباط آیه آفرینش باغ و زراعات و آیات قبل ۱۶...

تحصیل هر چیز مورد نیاز ۵۷...

هدایت و رحمت ۵۷...

قرآن کتاب مبارک ۵۸...

لزوم تبعیت از قرآن ۵۹...

تبعیت از قرآن و بهره گیری از رحمت خدا ۵۹...

قرآن کتاب هدایت و رحمت ۶۰...

تمام طب در یک عبارت ۱۸۸...

طیب هارون الرشید و طب در اسلام ۱۸۸...

کتاب خدا با اسرار و رموز فراوان برای بشر ۲۴۱...

قرآن کتاب هدایت و رحمت ۲۴۱...

زمان تأویل قرآن زمان جبران نیست ۲۴۱...

- ب - چگونگی نزول قرآن و اهداف آن
- هدف از نزول قرآن، انذار و تذکر ۱۰۴...
- ج - نکات تفسیری قرآن
- منظور از معروش و غیر معروش ۱۴...
- ارتباط آیه آفرینش باغ و زراعات و آیات قبل ۱۶...
- منظور از «اذا اثمر» ۱۷...
- منظور از پرداخت حق مستمندان به هنگام درو ۱۷...
- منظور از «یوم حصاد» ۱۸...
- منظور از «حموله» و «فرشاً» ۲۰...
- منظور از «فسق» در آیه ۲۶...
- منظور از «باغ و عاد» چیست؟ ۲۸...
- چرا بقیه غذاهای حرام نام برده نشده ۲۸...
- معنی و مفهوم «حجت» ۳۸...
- منظور از «فواحش» ۵۰...
- چرا می فرماید: نزدیک گناهان نشوید ۵۰...
- منظور از «الذی أحسن» ۵۷...
- نیاز به آئین های جدید در صورت کمال آئین موسی ۵۷...
- آیا تورات در مورد قیامت مطلبی دارد ۵۸...
- منظور از «یصدفون» ۶۱...
- منظور از تفرقه افکنان چه کسانی هستند؟ ۶۸...
- کفار شصت روز و سازگاری با «لایجزی الا مثلها» ۷۶...
- توضیح معنی صراط مستقیم ۷۹...
- منظور از «حنیف» ۸۰...
- منظور از «نسک» ۸۱...

- منظور از این که پیامبر اولین مسلمان بود ۸۲...
- تناسب آیه ۲۵ نحل و آیه مورد بحث ۸۵...
- رابطه «من سنّ سنّه حسنه...» و عدم مسئولیت گناه دیگری ۸۶...
- هدیه کار نیک خود یا ثواب آن به دیگران؟ ۸۷...
- محتوای سوره «اعراف» ۹۷...
- فضیلت تلاوت سوره «اعراف» ۹۹...
- منظور از «قریه» ۱۰۷...
- دلیل پرسش از انسان ها و از پیامبران ۱۱۵...
- آیاتی که می گوید: سؤال وجود دارد و آیاتی که آن را نفی می کند ۱۱۶...
- منظور از ترازوی اعمال ۱۱۷...
- خاک، ارزشمندتر است یا آتش ۱۲۶...
- شیطان چگونه با خدا سخن گفت؟ ۱۳۷...
- فلسفه مهلت به شیطان ۱۳۹...
- شجره ممنوعه چیست؟ ۱۵۰...
- نهی مولوی، گمراهی و ارشاد ۱۵۵...
- منظور از «ریش» ۱۶۲...
- منظور از «لباس تقوا» ۱۶۳...
- منظور از «فروود آمدن» لباس ۱۷۰...
- منظور از «فحشاء» ۱۷۵...
- تفاوت عدل و قسط ۱۷۷...
- منظور از «اقیموا وجوهکم عند کل مسجد» ۱۷۹...
- منظور از «خالصه یوم القیامه» ۱۸۴...
- منظور از «فواحش» ۱۹۰...
- مراد از «اثم» ۱۹۱...

- امت در لسان قرآن ۱۹۶...
 ستمگران مورد لعن چه کسانی هستند؟ ۲۲۱...
 مؤذن و اعلام کننده لعنت خدا کیست؟ ۲۲۱...
 اصحاب اعراف کیانند؟ ۲۲۹...
 آخرین نظر در مورد اصحاب اعراف ۲۳۱...
 تعبیر «نادی» چه نکته ای دارد؟ ۲۳۸...
 تحریم غذاهای بهشتی بر کفار، تحریم تکوینی ۲۳۹...
 آفرینش جهان در شش دوران ۲۴۴...
 ادله و قرائن آفرینش جهان در شش دوران ۲۴۵...
 منظور از دوران های شش گانه ۲۵۰...
 چرا جهان در یک لحظه آفریده نشد؟ ۲۵۰...
 منظور از «عرش» در قرآن ۲۵۲...
 منظور از «خلق» و «امر» چیست؟ ۲۵۳...
 منظور از «تبارک» و «برکت» چیست؟ ۲۴۶...
 فشرده ای از سرگذشت چند پیامبر بزرگ ۲۶۴...
 منظور از «أخاهم» چیست؟ ۲۷۳...
 منظور از «دابر» ۲۷۹...
 منظور از «جاثمین» ۲۸۸...
 منظور از «فتح» ۳۰۸...
 منظور از «عفو» ۳۱۴...
 مفهوم «برکات» ۳۲۲...
 تعبیر به «أخذ» ۳۲۳...
 منظور از «پیمان» ۳۳۱...
 منظور از «تلقف» و «یأفکون» ۳۵۱...

توضیحی بر «لعلهم یذکرون» ۳۷۶...

منظور از «یستضعفون» ۳۹۳...

منظور از «بارکنا فیها» ۳۹۳...

منظور از «مشارق و مغارب زمین» ۳۹۳...

منظور از «تجلی خدا» چیست؟ ۴۲۴...

منظور از «لوح» ۴۳۱...

منظور از «أحسنها» ۴۳۳...

مراد از «دار الفاسقین» ۴۳۴...

چرا ایمان پس از توبه آمده؟ ۴۵۷...

منظور از «هدنا الیک» ۴۶۳...

معنی و مفهوم «حطه» ۴۹۰...

منظور از «عَرَضَ» ۵۰۸...

د - نکات ادبی قرآن

شروع چند آیه با «قل» ۷۹...

«أهلکناها» قبل از «بأسنا» ۱۰۹...

آیا آیات ۱۵۲ و ۱۵۳ جملات معترضه اند؟ ۴۵۶...

فرق «انبجست» و «انفجرت» ۴۸۷...

ه - کنایات قرآن

یک ضرب المثل معروف و دلایل آن ۲۱۰...

و - حروف مقطعه در قرآن

حروف مقطعه ۱۰۱...

حروف مقطعه رمز اسماء الهی ۱۰۲...

حروف مقطعه برای جلب توجه ۱۰۲...

ز - نکات آموزنده داستان های قرآن

زمان مجازات مجرمان ۱۰۸...

اخطار همگانی و هر زمانی ۱۰۹...

ماجرای آدم و حوا و...، حقیقی است نه سمبولیک ۱۵۹...

ح - احکام برگرفته از قرآن

جز چهار چیز، بقیه اشیاء حلال است ۲۵...

مردار، خون، گوشت خوک، و آنچه نام غیر خدا بر آن برده شود ۲۵...

غذاهای حرام، رجس و پلیدی ۲۶...

شرایط ذبح اسلامی ۲۷...

حلیت غذاهای حرام بر افراد مضطر ۲۷...

آنچه از گاو حرام است ۳۲...

فرزند کشی ممنوع ۴۴...

اصول محرمات الهی ۴۴...

تکلیف به اندازه وسعت ۴۵...

دوری از فحشا ۴۵...

قتل نفس ممنوع ۴۵...

نزدیکی به اموال ایتام خطرناک است ۴۵...

پیمان های عادلانه ۴۵...

لزوم تبعیت از آیات الهی ۱۰۵...

قیاس از نظر فقهاء و اصولیون ۱۳۴...

قیاس منصوص العله ۱۳۶...

نهی مولوی، گمراهی و ارشاد ۱۵۵...

ویژگی نهی ارشادی ۱۵۵...

بخشی از محرمات ۱۹۰...

تکلیف به اندازه قدرت ۱۷۴...

ط - پاسخ های قرآن به مخالفان

مسدود ساختن راه بهانه جوئی بر مشرکان ۵۹...

بهانه دیگر مشرکان: اگر کتابی بر ما نازل شده بود ۵۹...

افراد لجوج و انتظار حضور فرشته ۶۲...

افراد لجوج و انتظار حضور پرورگار ۶۳...

افراد لجوج و انتظار آیات رستاخیز ۶۳...

ی - داستان های قرآن

۱ - موسی و فرعون

ویژگی های کتاب موسی ۵۷...

درگیری های موسی و فرعون ۳۳۴...

دوران های پنج گانه زندگی موسی ۳۳۵...

رسالت موسی برای هدایت فرعون و نجات بنی اسرائیل ۳۳۶...

موسی و اعلام رسالتش به فرعون ۳۳۷...

فرعون درخواست معجزه کرد ۳۳۹...

موسی و اعلام این که جز حق درباره خدا نمی گوید ۳۳۸...

موسی و بینه و شاهد روشن ۳۳۹...

درخواست تحویل گرفتن بنی اسرائیل ۳۳۸...

نخستین معجزه موسی، اژدها شدن عصا ۳۳۹...

امکان تبدیل عصا به مار عظیم ۳۴۱...

معجزه دوم، ید بیضا ۳۴۰...

عکس العمل دستگاه فرعون در برابر موسی ۳۴۳...

اتهام سحر ۳۴۳...

اتهام دیگر به موسی، بر هم زدن تمامیت ارضی ۳۴۴...

- مشورت در مورد برخورد با موسی ۳۴۵...
- نظریه جمع آوری ساحران برای مبارزه با موسی ۳۴۵...
- فلسفه گردآوری ساحران و مبارزه با موسی ۳۴۶...
- جمع ساحران در حضور فرعون ۳۴۸...
- درخواست ساحران در صورت غلبه بر حریف ۳۴۸...
- قول مساعدت فرعون نسبت به مزد ساحران ۳۴۹...
- موسی و ساحران در میدان مبارزه ۳۴۹...
- تعارف ساحران در شروع کار ۳۵۰...
- سحر ساحران و ایجاد رعب و ترس عظیم ۳۵۰...
- صحنه عجیب سحر ساحران ۳۵۶...
- مبارزه فرعون با موسی با سلاح مشابه ۳۵۷...
- موسی عصا را بیانداز ۳۵۱...
- حق پیروز است ۳۵۳...
- ساحران و فرعون، مغلوب و سرافکنده ۳۵۳...
- ساحران در سجده ۳۵۴...
- چرا ساحران به موسی ایمان آوردند؟ ۳۵۴...
- ساحران و اعلام ایمان به خدا ۳۵۴...
- اعتراض فرعون به ساحران چرا بدون اذن ایمان آورده اند؟ ۳۵۹...
- راه و روش استعمارگران و ستمگران نسبت به ملت ۳۶۰...
- فرعون به ساحران: عمل شما توطئه است ۳۶۰...
- فرعون به ساحران: موسی استاد بزرگ شما است ۳۶۱...
- تهدید به مجازات ۳۶۱...
- تهدید فرعون به دار آویختن ساحران ۳۶۲...
- برنامه ناجوانمردانه ستمگران با طرفداران حق ۳۶۲...

- ۳۶۳... پاسخ ساحران به فرعون
- ۳۶۳... فلسفه انتقام فرعون از ساحران از نگاه خود آنها
- ۳۶۴... دعای ساحران و درخواست استقامت و پایداری
- ۳۶۶... تفاوت ساحران در اول روز و پایان روز
- ۳۶۸... تحریک اشراف قوم فرعون در برخورد با موسی
- ۳۶۹... تهدید فرعون به قتل پسران بنی اسرائیل
- ۳۶۹... تصمیم خطرناک فرعون در مورد قتل پسران و...
- ۳۷۰... چرا فرعون تصمیم بر قتل موسی نگرفت
- ۳۷۱... سه دستور موسی به قوم خود برای مقابله با تهدید فرعون:
- ۱ - استعانت از خدا ۳۷۱...
- ۲ - استقامت ۳۷۱...
- ۳ - عاقبت از آن پرهیزکاران است ۳۷۱...
- ۳۷۲... شکوه بنی اسرائیل به موسی نسبت به آزار فرعون
- ۳۷۲... وعده پیروزی موسی به بنی اسرائیل
- ۳۷۴... مجازات های بیدارگر آل فرعون
- ۳۷۵... آل و اهل
- ۳۷۵... آل فرعون و قحطی و خشکسالی
- ۳۷۵... هدف از قحطی و خشکسالی برای فرعون تذکر بود
- ۳۷۷... آل فرعون، و نسبت خوبی ها به خود و کاستی ها به دیگران
- ۳۷۷... فال بد در مورد موسی و طرفدارانش
- ۳۸۳... آخرین کلام قوم فرعون: ما به تو ایمان نمی آوریم
- ۳۸۳... پنج نوع بلای پی در پی برای قوم فرعون
- ۳۸۵... عدم تسلیم و تکبرورزی در برابر بلاها
- ۳۸۵... توجیه علمی: چگونه بلاها دامن فرعونیان را می گرفت

- درخواست رفع بلا ۳۸۷...
 پیشنهاد قوم فرعون به موسی در صورت رفع بلا ۳۸۸...
 عدم وفا به پیمان از سوی قوم فرعون پس از رفع بلا ۳۸۹...
 انتقام از پیمان شکنان و غرق همه آنها ۳۹۰...
 بنی اسرائیل وارث سرزمین فراعنه ۳۹۲...
 تحقق وعده الهی در پیروزی بنی اسرائیل ۳۹۴...
 ویرانی کاخ ها و امکانات فرعونیان ۳۹۴...
 عبور بنی اسرائیل از رود نیل ۳۹۷...
 پیشنهاد بت سازی و بت پرستی به موسی ۳۹۷...
 بت پرستان در هلاکتند ۳۹۸...
 معبودی بهتر از خدا! ۳۹۸...
 نعمت نجات از عذاب فرعون ۳۹۹...
 کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران ۳۹۹...
 تأثیر محیط ۴۰۲...
 بنی اسرائیل و ناسپاسی ۴۰۲...
 وعده گاه موسی سی شبانه روز ۴۰۴...
 هارون خلیفه موسی در ایام غیبت ۴۰۵...
 وعده سی روزه ای که چهل روز شد ۴۰۵...
 آیا موسی یک بار به میقات رفت یا چند بار؟ ۴۰۸...
 تقاضای مشاهده پروردگار ۴۲۱...
 تجلی پروردگار بر کوه ۴۲۲...
 موسی! هرگز مرا نخواهی دید ۴۲۲...
 چرا موسی تقاضای رؤیت کرد؟ ۴۲۳...
 آیا مشاهده خدا امکان پذیر است؟ ۴۲۴...

- موسی از چه چیز توبه کرد؟ ۴۲۷...
- انتخاب موسی برای رسالت و سخن ۴۲۹...
- دستور به تحویل گرفتن الواح ۴۳۰...
- محتوای الواح نازل شده بر موسی ۴۳۰...
- دستور عمل به تورات ۴۳۰...
- چگونگی سخن خدا با موسی ۴۳۱...
- محتوای سخن موسی ۴۳۲...
- شروع گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب موسی ۴۳۹...
- زمینه های گوساله پرستی در قوم موسی ۴۴۰...
- گوساله طلائی سامری ۴۴۰...
- چگونه گوساله طلائی صدا کرد؟ ۴۴۲...
- سامری و اطلاع از آمادگی بنی اسرائیل در پرستش گوساله ۴۴۳...
- چگونه بنی اسرائیل فریب گوساله پرستی خوردند ۴۴۳...
- بازگشت موسی از میقات و آگاهی قوم از اشتباه خود ۴۴۲...
- بازگشت موسی از میقات ۴۴۵...
- خشم و تأسف موسی بر انحراف بنی اسرائیل ۴۴۶...
- سامری مرد نیرنگ باز ۴۴۶...
- لحظات طوفانی روح موسی و انداختن الواح ۴۴۷...
- موسی و توبیخ برادر ۴۴۷...
- موسی و درخواست غفران و رحمت خدا ۴۴۹...
- گوساله پرستان مشمول خشم خدایند ۴۵۴...
- زمان تحویل گرفتن الواح و محتوای آنها ۴۵۶...
- انتخاب هفتاد نفر برای میقات ۴۵۹...
- موسی یک میقات بیشتر نداشت ۴۵۹...

- میقات موسی همراه هفتاد نفر از بنی اسرائیل ۴۶۰...
- هلاکت افراد منتخب موسی و گالیه او ۴۶۰...
- عمل سفیهان بنی اسرائیل و هلاکت افراد برگزیده ۴۶۱...
- آزمایش الهی از بنی اسرائیل ۴۶۲...
- موسی و درخواست رحمت و غفران ۴۶۲...
- درخواست خیر دنیا و آخرت از طرف موسی ۴۶۳...
- جمعی از امت موسی به حق دعوت می کنند ۴۸۴...
- نعمت های خدا بر بنی اسرائیل ۴۸۵...
- تنظیم بنی اسرائیل به دوازده گروه ۴۸۵...
- نعمت اعطاء آب، با زدن عصا بر سنگ ۴۸۶...
- نعمت سایه به وسیله ابر در سراسر بیابان ۴۸۶...
- نعمت من و سلوی ۴۸۶...
- بنی اسرائیل به خود ظلم کردند ۴۸۷...
- تعیین مسکن برای بنی اسرائیل ۴۸۸...
- بنی اسرائیل و تقاضای ریزش گناه ۴۸۹...
- رابطه حطه و بخشش گناهان ۴۸۹...
- امید نا به جا نسبت به آمرزش در آینده ۵۰۸...
- پیمان الهی است که: جز حق نگویند ۵۰۹...
- آنها از محتوای تورات آگاهی داشتند ۵۰۹...
- سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است ۵۰۹...
- اصلاح جامعه، یک اصل عام ۵۱۱...
- کوه بر فراز سر جمعی از بنی اسرائیل ۵۱۳...
- احکام تورات را با قوت اخذ کنید ۵۱۴...
- پیمان اجباری ۵۱۴...

- چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت؟ ۵۱۵...
- هدف نهائی تمسک به آیات خدا ۵۱۶...
- ۲ - اصحاب سبت (اصحاب القرية)
- سه گروه بندر ایل: گنهکاران، ساکتان و آمران به معروف ۴۹۴...
- اعتراض ساکتان به نهی از منکر کنندگان ۴۹۴...
- پاسخ ناهیان از منکر که برای عذر در پیشگاه خداست ۴۹۵...
- نسخ و مجازات مردم ایل و نجات گروه سوم ۴۹۶...
- فرمان مسخ شدن به صورت میمون ۴۹۶...
- قانون شکنی مردم ایل چگونه شد؟ ۴۹۷...
- رها یافتگان از مسخ چه کسانی بودند؟ ۴۹۸...
- آیا گناهکاران و ساکتان یک نوع مجازات داشتند ۴۹۸...
- مسخ جسمانی بود یا روحانی؟ ۴۹۹...
- خلافکاری تحت پوشش کلاه شرعی ۵۰۱...
- ۳ - قوم ثمود
- رسالت صالح به سوی قوم ثمود ۲۸۲...
- نعمت جانشینی اقوام گذشته ۲۸۳...
- نعمت سرزمین قابل بهره برداری ۲۸۴...
- ۴ - قوم عاد
- قوم عاد، شغل و سرزمین زندگی آنها ۲۷۳...
- ۵ - قوم لوط
- عمل زشت قوم لوط عملی بدون سابقه ۲۹۲...
- منظور از عمل زشت قوم لوط همجنس گرایی ۲۹۳...
- عکس العمل شدید قوم لوط و تصمیم بر اخراج لوط ۲۹۴...
- بهانه اخراج قوم لوط، پاک بودن آنها ۲۹۴...

نجات لوط و اهل او از توطئه قوم ۲۹۵...
 مجازات قوم لوط با بارش سنگ ۲۹۶...
 عبرت از پایان کار اقوام و افراد ۲۹۶...
 ک - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
 مقایسه تواریخ قرآن و تورات کنونی ۴۵۰...
 ۱ - آدم

فرمان به آدم (علیه السلام) برای سکونت در بهشت ۱۴۴...
 آزادی آدم در خوردن مواهب بهشتی جز از یک درخت ۱۴۴...
 شیطان آدم و حوا را مغرور ساخت ۱۴۶...
 خوردن از شجره و احساس برهنگی ۱۴۷...
 تورات و معرفی آدم و وسوسه او ۱۴۷...
 تلاش آدم و حوا برای پوشش عیوب خود ۱۴۸...
 نکوهش آدم و حوا که چرا از اطاعت سرپیچدند ۱۴۸...
 گناه آدم چه نوع گناهی بود؟ ۱۵۳...
 توجه آدم به اشتباه و اعتراف به ستم بر خویشان ۱۵۷...
 درخواست مغفرت و خسران عدم آمرزش ۱۵۸...
 رعایت ادب در توبه و بازگشت ۱۵۸...
 فرمان خروج از موقعیت و اعلام دشمنی بین آنها ۱۵۸...
 ماجرای آدم و حوا و...، حقیقی است نه سمبولیک ۱۵۹...
 ۲ - نوح

توصیه شیطان به نوح (علیه السلام) ۱۶۷...
 نوح، پیامبر بزرگ خدا ۲۶۴...
 عبادت خداوند یکتا و رها ساختن بت پرستی ۲۶۵...
 تهدید به عذاب در صورت ادامه بت پرستی ۲۶۶...

- سردمداران قوم نوح او را گمراه خواندند ۲۶۷...
 پاسخ نوح: من گمراه نیستم، من رسول پروردگارم ۲۶۷...
 من مأمور ابلاغ رسالت و خیرخواهی ام ۲۶۷...
 من آگاهی ویژه دارم ۲۶۸...
 چه تعجب دارد انسانی برای انذار بشر مبعوث گردد؟ ۲۶۸...
 قوم نوح او را تکذیب کردند ۲۶۹...
 مجازات قوم نوح، غرق در طوفان ۲۶۹...
 قوم نوح ملتی کوردل ۲۶۹...
 ۳ - هود
 اشاره ای به سرگذشت هود و قومش ۲۷۳...
 هود پیامبر قوم عاد ۲۷۳...
 سرخط رسالت هود، پرستش خدای یگانه ۲۷۴...
 مخالفت اشراف قوم هود و تهمت سفاهت به او ۲۷۴...
 هود و نفی سفاهت از خود و اعلام رسالت الهی ۲۷۵...
 هود: وظیفه ام ابلاغ رسالت و خیرخواهی است ۲۷۵...
 اعتراض هود به قومش: چرا از رسالت الهی تعجب می کنید؟ ۲۷۵...
 نعمت خلافت زمین و قدرت و قوت به قوم هود ۲۷۶...
 پاسخ به هود: ما دست از روش نیاکان خود بر نمی داریم ۲۷۷...
 قوم هود: اگر راست می گوئی وعده عذاب را محقق ساز ۲۷۷...
 هود: عذاب تحقق یافته است ۲۷۸...
 هود: شما منتظر بمانید من هم منتظر می مانم ۲۷۹...
 هنگام عذاب، هود و همراهانش را نجات دادیم ۲۷۹...
 ۴ - صالح
 رسالت صالح به سوی قوم ثمود ۲۸۲...

سرخط رسالت صالح، پرستش خدای یگانه ۲۸۲...

ناقه، معجزه صالح ۲۸۳...

هشدار صالح به قوم: مزاحم ناقه نشوند ۲۸۳...

صالح و یادآوری نعمت های خدا به قوم خود ۲۸۳...

هشدار صالح که از نعمت های خدا سوء استفاده نکنند ۲۸۴...

تلاش مستکبران قوم صالح برای ایجاد تردید و تضعیف

روحیه مؤمنان ۲۸۵...

پاسخ طرفداران صالح: ما او را به پیامبری پذیرفته ایم ۲۸۵...

مستکبران قوم صالح و اعلام کفر به رسالت او ۲۸۶...

تصمیم خطرناک قوم صالح و پی کردن ناقه ۲۸۷...

درخواست از صالح: تهدید خود را عملی کن ۲۸۷...

زلزله همان، و خاموشی مستکبران همان ۲۸۷...

جمع بندی آیات در مورد وسیله هلاکت قوم صالح ۲۸۸...

گفتگوی صالح با قوم زلزله زده اش ۲۸۹...

گفتگوی صالح پس از مرگشان بود یا قبل از مرگ؟ ۲۸۹...

۵ - ابراهیم و اسحاق

آئین واقعی ابراهیم، او مشرک نبود ۸۰...

آئین حنیف ۸۰...

۶ - لوط

رسالت لوط برای هدایت قوم خود ۲۹۲...

توبیخ لوط قومش را: چرا مرتکب عمل زشت می شوند؟ ۲۹۲...

۷ - شعیب

رسالت شعیب به سوی مدین ۲۹۸...

سرفصل تبلیغ شعیب دعوت به پرستش خدای یگانه ۲۹۹...

- اعلام وجود بینه از طرف شعیب ۲۹۹...
- در خرید و فروش کم و زیاد نکنید ۲۹۹...
- نصیحت دیگر شعیب: در زمین فساد به راه نیاندازید ۳۰۰...
- سد راه خدا مجاز نیست ۳۰۰...
- راهزنی ننمائید ۳۰۰...
- یادآوری کثرت نفرات ۳۰۱...
- عبرت از عاقبت مجرمان ۳۰۱...
- از پیشرفت و مشکلات تبلیغ کافران مأیوس نگردید ۳۰۱...
- شعیب تهدید می شود ۳۰۵...
- پاسخ شعیب به تهدید کنندگان ۳۰۶...
- شعیب به تهدید کنندگان: اگر به آئین شما باز گردیم! ۳۰۷...
- بازگشت از راه هدایت ممکن نیست ۳۰۷...
- درخواست شعیب از خداوند: بین ما و قوم ما داوری کن ۳۰۸...
- اشراف قوم شعیب: تبعیت از شعیب باعث خسران است ۳۱۰...
- زلزله همان، و مرگ همان ۳۱۰...
- عامل نابودی قوم شعیب ۳۱۱...
- تکذیب کنندگان شعیب گویا حیات نداشتند ۳۱۱...
- شعیب بی اعتنا و بدون تأسف از قوم روی برگردانید ۳۱۲...
- تأسف بر قوم کافر، نابجا است ۳۱۲...
- ۸ - موسی و هارون
- تأکید بر ایمان به خدای موسی و هارون ۳۵۴...
- هارون پیامبر، چرا جانشین شد ۴۰۶...
- توصیه موسی به هارون که راه مفسدان را نپیماید ۴۰۷...
- وفات هارون در زمان موسی و دلالت حدیث بر خلافت پیامبر ۴۱۸...

- دو رهبر در یک زمان ممکن است؟ ۴۱۹...
- فلسفه خشم و ملامت موسی با هارون ۴۴۸...
- پاسخ هارون نسبت به انحراف بنی اسرائیل ۴۴۹...
- * اوصیاء
- * ویژگی ها و صفات آنها
- حدیث منزلت و جانشینی علی (علیه السلام) ۴۰۹...
- اسناد حدیث منزلت ۴۰۹...
- موارد بیان حدیث منزلت ۴۱۳...
- محتوای حدیث منزلت ۴۱۶...
- پرسش های پیرامون حدیث منزلت ۴۱۷...
- آیا حکم حدیث منزلت محدود به مدت جنگ تبوک بود؟ ۴۱۷...
- * پیروان، رهروان، نواب خاص و عام، روات و...
- * ادیان، مذاهب و مکاتب
- حملات بی جا به شیعه ۷۰...
- عدم ارتباط شیعه با عبدالله بن سبا ۷۱...
- گناه شیعه چیست؟ ۷۲...
- شیعه پیشرو در علوم اسلامی ۷۳...
- دین استوار و جاوید ۷۹...
- آئین حنیف ۸۰...
- * اسلام
- روح اسلام از نظر عقیده ۸۳...
- روح اسلام از نظر عمل ۸۳...
- * یهود
- محرمات یهود ۳۰...

ده فرمان یهود ۵۱...

کتاب موسی، کتاب نعمت کامل برای نیکوکاران ۵۶...

نیاز به آئین های جدید در صورت کمال آئین موسی ۵۷...

ویژگی های کتاب موسی ۵۷...

فلسفه و دلیل نامگذاری یهود به این نام ۴۶۴...

معاد

(حقیقت معاد)

روزی که ایمان آوردن سودمند نیست ۶۴...

بازگشت به سوی پروردگار و مطلع شدن از اعمال خود ۸۵...

بازپرسی از انسان ها ۱۱۱...

بازپرسی از پیامبران ۱۱۲...

میزان های سبک و میزان های سنگین ۱۱۴...

(امکان معاد)

کوتاه ترین استدلال بر معاد جسمانی ۱۷۹...

این چنین مردگان را زنده می کنیم ۲۶۱...

(مرگ)

هر امتی اجل و سرآمدی دارد ۱۹۴...

مرگ افراد و مرگ ملت ها ۱۹۴...

* سکرات مرگ

تکذیب کنندگان به هنگام مرگ ۲۰۲...

سؤالات فرشتگان به هنگام مرگ ستمکاران ۲۰۳...

(حالات انسان ها در قیامت)

شوره زار، جز خس نروید ۲۶۲...

(تجسم اعمال)

اعمال انسان پاداش او است ۴۳۸...

اشاره به تجسم اعمال ۴۳۸...

(دادگاه قیامت)

* شهود

شهادت ستمکارترین بر کفر خود ۲۰۳...

* سؤال

بازپرسی از انسان ها ۱۱۱...

بازپرسی از پیامبران ۱۱۲...

سؤالات فرشتگان هنگام مرگ ستمکاران ۲۰۳...

* اعتراف

اعتراف دوزخیان که وعده خدا را حق یافتند ۲۲۰...

اعتراف به این که فرستادگان خدا به حق بودند ۲۴۱...

* حساب در قیامت

حسابرسی تفرقه اندازان با خدا است ۶۷...

مسئولیت هر کس بر دوش خود او است ۸۴...

اعمال سببی و تسبیی دو عمل اند ۸۶...

میزان های سبک و میزان های سنگین ۱۱۴...

دلیل حبس اعمال ۴۳۸...

(شفاعت)

درخواست شفیع ۲۴۲...

بت ها در عالم آخرت بی تأثیرند ۲۴۲...

(اعراف)

- ۲۲۶... اعراف، حدّ فاصل بهشتیان و دوزخیان
- ۲۲۷... کسانی بر بلندی اعراف قرار دارند
- ۲۲۷... اعراف نشینان بر بهشتیان درود می فرستند
- ۲۲۸... اعراف نشینان می خواهند با دوزخیان نباشند
- ۲۲۸... برخورد اعراف نشینان با صاحبان زر و امکانات
- ۲۲۹... توجه اعراف نشینان به مؤمنان ضعیف
- ۲۲۹... خطاب به ضعیفای مؤمنان: وارد بهشت شوید
- ۲۲۹... اصحاب اعراف کیانند؟
- ۲۳۱... آخرین نظر در مورد اصحاب اعراف

(بهشت)

- ۲۱۶... آثار دو چشمه ارزشمند در بهشت
- ۲۱۶... منازل روح افزای بهشت
- ۲۱۸... منازل موروّثی در بهشت
- ۲۱۸... هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد

* نعمت ها

- ۱۸۴... زینت ها و غذاهای پاکیزه در قیامت ویژه مؤمنان

* بهشتیان

- ۲۱۵... کینه و حسادت در دل بهشتیان نیست
- ۲۱۷... شکر نعمت در بهشت
- ۲۱۷... گفتار بهشتیان به هنگام مشاهده نعمت ها
- ۲۱۷... اعتراف به حقانیت رسولان الهی در بهشت
- ۲۲۰... ندای بهشتیان و پرسش از دوزخیان
- ۲۲۰... پرسش بهشتیان از دوزخیان، پاسخ ملامت دنیای آنها است

اعراف نشینان بر بهشتیان درود می فرستند ۲۲۷...

اعراف نشینان می خواهند با دوزخیان نباشند ۲۲۸...

برخورد اعراف نشینان با صاحبان زر و امکانات ۲۲۸...

توجه اعراف نشینان به مؤمنان ضعیف ۲۲۹...

خطاب به ضعفای مؤمنان: وارد بهشت شوید ۲۲۹...

(جهنم)

* کیفرها

کیفر اعراض کنندگان از آیات الهی ۶۱...

کیفر مجرمان این گونه است ۲۱۲...

کیفر ویژه جهنمیان ۲۱۲...

کیفر ستمگران ۲۱۲...

عذاب خدا به کسانی که مستحق باشند می رسد ۴۶۴...

* دوزخیان

فرمان ورود ستمکاران در آتش ۲۰۶...

گروه های گنهکار یکدیگر را لعن می کنند ۲۰۶...

درخواست گمراهان: تشدید مجازات همراه کنندگان ۲۰۷...

گمراه، و همراه کننده مجازات دو برابر دارند ۲۰۷...

درخواست همراه کنندگان مجازات همسان ۲۰۸...

باب رحمت خدا بر روی این افراد باز نمی شود ۲۰۹...

اگر شتر از سوراخ سوزن گذشت، گنهکاران وارد بهشت می شوند ۲۱۰...

کیفر مجرمان این گونه است ۲۱۲...

کیفر ویژه جهنمیان ۲۱۲...

کیفر ستمگران ۲۱۲...

ندای بهشتیان و پرسش از دوزخیان ۲۲۰...

اعتراف دوزخیان که وعده خدا را حق یافتند ۲۲۰...

پرسش بهشتیان از دوزخیان، پاسخ ملامت دنیای آنها است ۲۲۰...

ندای مؤذن الهی لعنت بر ستمگران ۲۲۰...

ستمگران مورد لعن چه کسانی هستند؟ ۲۲۱...

درخواست دوزخیان از بهشتیان ۲۳۶...

عدم پذیرش درخواست دوزخیان ۲۳۷...

صفات دوزخیان ۲۳۷...

به بازی گرفتن دین ۲۳۷...

مغروران زندگی ۲۳۷...

دوزخیان فراموش شده هایند ۲۳۷...

دوزخیان از ماهیت نعمت های بهشتی خبر ندارند ۲۳۸...

آب، نخستین تقاضای دوزخیان ۲۳۸...

تحریم غذاهای بهشتی بر کفار، تحریم تکوینی است ۲۳۹...

اعتراف به این که فرستادگان خدا، حق بودند ۲۴۱...

درخواست شفیع ۲۴۲...

درخواست بازگشت به دنیا ۲۴۲...

پاک باختگان ۲۴۲...

متفرقات

گوشت های حرام، دارای زیان های بهداشتی یا معنوی هستند ۲۷...

پاسخ این که چرا مرتکب فحشاء می شوید؟ ۱۶۹...

فضیلت مؤذن و اعلام کننده لعنت بر ظالمان ۲۲۳...

دو گروه: نیکوکاران و صالحان ۵۰۵...

- (فهرست احادیث)
- آنَا ذَلِكَا الْمُؤَدَّنُ ۲۲۱...
 أَنْتَا يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ۴۱۴...
 ب
 الْبَاغِي الْخَارِجُ عَلَى الْإِمَامِ ۲۸...
 الْبَاغِي الظَّالِمُ وَالْعَادِي الْغَاصِبُ ۲۸...
 ت
 تَقَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ ۳۷۹...
 تِلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عَبْدِهِ ۱۳۸...
 ث
 ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا أَحَدٌ ۳۸۰...
 ح
 الْحَسَنَةُ عَشْرٌ أَوْ أَزِيدُ ۷۷...
 د
 أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ ۴۱۰...
 أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ۴۱۳...
 الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ ۲۴۹...
 س
 السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ ۱۱۹...
 آلُ مُحَمَّدٍ هُمُ الْأَعْرَافُ ۲۳۰...
 أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ ۱۲۹...
 الْأَعْرَافُ كُتُبَانُ بَيْنَ الْجَنَّةِ ۲۳۳...
 أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَتَرَفَعُ أَعْمَالُهُمْ ۲۱۰...
 إِنَّ الْأَرْضَ كَانَتْ فَاسِدَةً فَأَصْلَحَهَا ۲۵۷...
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ ۴۰...
 إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ ۱۸۵...
 إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ دُرِّيَّتِهِ ۱۱۹...
 أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ ۴۱۰...
 أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ۴۱۳...
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ ۴۰۹...
 إِنَّ عَلِيًّا لَحُمَةٌ مِنْ لَحْمِي ۴۱۴...
 إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ ۳۹...
 إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَلَكِنَّكُمْ ۴۰۳...
 إِنَّمَا عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ ۴۱۳...
 إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ ۴۱۱...
 إِنَّهُ يَحِلُّ لَكَ مِنَ الْمَسْجِدِ مَا يَحِلُّ ۴۱۵...
 أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ كَذَّبُوا ۲۲۲...
 اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَمُحَمَّدًا ۴۶۶...

ط

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُ... ٨٦...

مَنْ قَاسَ أَمْرَ الدِّينِ بِرَأْيِهِ... ١٣٥...

الطَّيْرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا... ٣٨٠...

ف

ن

نَحْنُ الْأَعْرَافُ... ٢٣٠...

فَارْقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصَارُوا... ٦٩...

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ... ١٢٨...

و

فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ يَغْنَى فِي سِتَّةِ أَوْقَاتٍ... ٢٤٩...

فَيَقَامُ الرُّسُلُ فَيَسْتَأْذِنُونَ عَنْ... ١١٢...

ق

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ... ١٧٤...

وَالْمَوَازِينَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ... ١١٩...

وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ (عليه السلام)

٣٧٣...

قِرَائَتُهَا وَتِلَاوَتُهَا وَالْقِيَامُ بِهَا... ٩٩...

ل

هـ

لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ... ٣٢٨...

لَا تَقِسْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ... ١٣٢...

لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ... ٤٦٥...

لَمَّا دَعَا نُوحٌ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ... ١٦٧...

اللَّهُمَّ لَا تُؤْمِنِي مَكْرَكَ... ٣٢٧...

هُمْ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ... ٢٣١...

هُمْ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ... ٢٣١...

هُمْ قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ... ٢٣١...

ی

م

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْجِعُوا... ٢٥٦...

يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ... ٥٠٢...

يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الطَّوِيلِ الْعَظِيمِ... ١١٨...

مَا ظَهَرَ هُوَ الزُّنَا وَمَا بَطَّنَ... ٥٠...

مَا مَعْنَى الْمِيزَانِ قَالَ الْعَدْلُ... ١٢٠...

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ مَنْزِلٌ... ٢١٨...

الْمَعْلَدَةُ بَيْتُ الْأَذْوَاءِ وَالْحِمِيَّةُ... ١٨٩...

مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ... ١٩٢...

مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي... ١٨٦...

ابو ایوب، ۴۱۲

(فهرست اعلام)

ابوبکر، ۴۱۴

ابوبکر بغدادی، ۴۱۲

ابوتراب، ۴۱۰

ابوحنیفه، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷

ابوذر، ۷۷

ابو سعید خدری، ۴۱۲

ابوعبیده، ۴۱۴

احمد، ۲۹۰، ۴۱۱، ۴۶۶

اسعد بن زراره، ۵۲، ۵۳، ۵۴

اسماعیل (علیه السلام)، ۵۳، ۸۲، ۴۷۷

اسماء بنت عمیس، ۴۱۲

امام باقر (علیه السلام)، ۵۰، ۶۹، ۱۳۱، ۱۶۷،

۲۰۹، ۲۲۲، ۲۵۷، ۳۷۳، ۴۰۶

امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ۷، ۱۸۵،

۴۷۹

امام صادق (علیه السلام)، ۲۸، ۴۰، ۹۹،

۱۱۹،

۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۶،

۱۸۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۳۲۷، ۳۸۰

امام کاظم (علیه السلام)، ۳۹، ۲۰۷،

ام سلمه، ۴۱۲، ۴۱۴

ام سلیم، ۴۱۴

امیر مؤمنان (علیه السلام)، ۶۷، ۶۹، ۱۱۲،

۱۱۹،

۱۲۸، ۱۳۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۹،

۳۵۶، ۴۱۲

آدم (علیه السلام)، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵،

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،

۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۸

آلوسی، ۷، ۲۲۴

آمدی، ۴۱۶

ابراهیم (علیه السلام)، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳

۲۹۸،

۴۰۷، ۴۲۶، ۴۷۷

ابن ابی الحدید، ۲۴۹، ۴۰۳، ۵۰۳

ابن ابی شیبہ کوفی، ۱۳۳

ابن اثیر، ۵۲

ابن الاعرابی، ۴۶۳

ابن حبان، ۴۱۳

ابن حجر، ۴۱۱

ابن سعد، ۷۲

ابن سیرین، ۱۳۳

ابن شهر آشوب، ۲۲۲

ابن عباس، ۱۳۳، ۲۲۲، ۲۳۲، ۳۰۸،

۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۴۶، ۴۹۷، ۵۰۱

ابن کثیر، ۱۴، ۶۸، ۱۷۴، ۲۱۶، ۳۵۶،

۳۸۰

ابن ماجه، ۴۱۰

ابن هشام، ۴۱۱

ابوالفتح رازی، ۷، ۴۶۴، ۵۰۸

انس بن مالک، ۴۱۲	۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۸۴
بخاری، ۲۵۶، ۲۹۰، ۴۰۹، ۴۱۰	سدّی، ۲۱۶
برقی، ۱۳۴	سعد بن ابی وقاص، ۴۱۰، ۴۱۲
بلاذری، ۴۷۳	سعید بن جبیر، ۲۳۲
بیهقی، ۱۷، ۷۲، ۸۶، ۴۶۶	سلیمان(علیه السلام)، ۲۵۱
پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، ۶۹، ۷۲، ۸۲، ۱۷۴	سلیم بن قیس، ۴۱۵
۱۹۲، ۱۹۵، ۲۵۷، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۷۸	سواع، ۲۶۵
۳۹۹، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۶	سهیل بن عمرو، ۳۷۹
۴۸۰، ۴۸۲، ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۱۰	سیّد شرف الدین، ۴۱۳
پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، ۲۱۸	سیّد قطب، ۷
ترمذی، ۷۲، ۴۱۰، ۴۶۶	سیّد هاشم بحرانی، ۷
ثعالبی، ۲۳۲	سیوطی، ۷، ۴۱۱
جابر بن عبد الله، ۴۱۲، ۴۱۵	شعیب(علیه السلام)، ۹۸، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۴
جالینوس، ۱۸۹	۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵
جعفر بن محمد صوفی، ۴۷۵	۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
حاکم حسکانی، ۲۲۱، ۴۱۱	۳۱۳، ۳۱۸، ۳۳۵
حذیفه، ۲۳۱، ۲۳۴	شیخ صدوق، ۷۷، ۱۲۹، ۱۶۸، ۲۲۲، ۴۸۰
حسن بصری، ۱۳۳	شیخ طوسی، ۷، ۴۰
حلبی، ۴۱۱	شیخ مفید، ۴۰، ۱۱۹، ۴۸۰
حوا، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	صالح(علیه السلام)، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲
۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۳
دمیری، ۳۷۹	۳۱۸، ۳۳۶، ۴۶۱
ذکوان بن عبد قیس، ۵۲، ۵۴	صبحی صالح، ۱۲۸
راغب، ۹۱، ۱۰۰، ۲۲۱، ۲۴۸، ۳۳۹	صفوان، ۲۰۷
۳۸۸، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۴۶، ۴۶۳	صفوان جمال، ۳۲۷
زمخشری، ۷	طبرانی، ۴۱۳
زید بن ارقم، ۴۱۲	طبرسی، ۷، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶
سامری، ۴۰۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱	

فرعون، ۹۹، ۱۰۶، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵،	۱۸۸، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۶۶،
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳،	۳۸۸، ۵۱۴
۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱،	طبری، ۱۱۸، ۱۳۳، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۳۴،
۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰،	طلحه، ۲۸۹
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷،	عباد بن کثیر، ۱۸۶
۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵،	عبدالله بن عبدالمطلب، ۵۲
۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۲، ۳۹۴،	عبدالله بن عدی، ۴۱۳
۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۳۴،	عبدالله بن مسعود، ۴۱۲
۴۳۵	عبدالله سبا، ۷۱
فیض کاشانی، ۷	عبد علی بن جمعه الحویزی، ۷
قایل، ۱۲۹	عبید بن عمیر، ۱۱۸
قرطبی، ۷، ۶۸، ۷۷، ۱۳۳، ۱۸۹،	عتبه بن ربیع، ۵۲
۳۰۸، ۳۱۵، ۳۸۰، ۴۰۶	علامه طباطبائی، ۷
قیصر، ۳۳۶	علی (علیه السلام)، ۷۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۸،
کسری، ۳۳۶	۱۳۸، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۲،
کلیم کاشانی، ۲۴۹	۲۲۳، ۲۴۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۷۳، ۴۰۲،
لوط (علیه السلام)، ۹۸، ۱۰۶، ۲۶۴، ۲۷۳،	۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴،
۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶،	۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰،
۳۱۳، ۳۱۸	۴۳۲، ۵۰۲
مجاهد، ۵۰۰	علی بن ابراهیم، ۵۲، ۶۹، ۱۱۲، ۱۱۵،
محب الدین طبری، ۴۱۲	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۶، ۴۰۵، ۴۵۹،
محمد حنفیه، ۲۲۱	علی بن الحسین (علیهما السلام)، ۱۲۹
مراغی، ۷	علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ۱۴۶،
مستر هاکس، ۴۷۷	۴۲۳
مسلم، ۸۶، ۴۱۰	عمر بن خطاب، ۴۱۲، ۴۱۴
مصعب بن عمیر، ۵۴	عیاشی، ۱۷، ۲۸، ۹۹، ۱۵۵، ۱۶۶،
معاویه، ۷۳، ۲۲۲، ۴۱۰، ۴۱۲	۱۸۶، ۲۳۰، ۲۵۷، ۳۲۷، ۴۰۶
موسی (علیه السلام)، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۹۸،	عیسی (علیه السلام)، ۲۱۱، ۴۷۶
۱۳۸	فخر رازی، ۷، ۲۹۸، ۲۹۹

١٩٦، ٢٦٤، ٣١٣، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥،
٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١،
٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨،
٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤،
٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٩، ٣٦١، ٣٦٢،
٣٦٥، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢،
٣٧٤، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٧،
٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩٥، ٣٩٧، ٣٩٨،
٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦،
٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١٣، ٤١٤،
٤١٥، ٤١٨، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣،
٤٢٤، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١،
٤٣٢، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٣، ٤٤٥،
٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١،
٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٦، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠،
٤٦٢، ٤٦٤، ٤٧٩، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٦،
٥١٤، ٥١٦

نسائی، ٣٨٠، ٤١١، ٤١٥

نسر، ٢٦٥

نوح(عليه السلام)، ٨٢، ٩٨، ١٠٦، ١٦٨،
٢٦٣،
٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩،
٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦،
٢٨٢، ٣١٣، ٣١٨، ٣٢١، ٣٣٥، ٣٣٦

واحدی نیشابوری، ٧

ودّ، ٢٦٥

ویلیام میلر، ١٥٢

هابل، ١٢٩

هارون(عليه السلام)، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٨،
٣٥٤،
٣٥٧، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٩،
٤١٠، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨،
٤١٩، ٤٢٠، ٤٤١، ٤٤٧، ٤٤٩، ٤٥٠،
٤٥١، ٤٥٢

هارون الرشید، ١٨٨، ٢٠٨

هود(عليه السلام)، ٢٦٤، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤،
٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٨٣،
٢٩٢، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣١١، ٣١٣، ٣١٨،
٣٣٥، ٣٣٦

هیثمی، ٤١٣

یعقوب(عليه السلام)، ٣٣، ١٥٤، ٤٦٤، ٤٨٦

یعوق، ٢٦٥

یغوث، ٢٦٥

یوسف(عليه السلام)، ٨٢، ١٢٢

۴۵۶، ۴۲۶

(فهرست كتب)

- امالی شیخ صدوق، ۱۲۹، ۴۸۰
 امالی شیخ طوسی، ۴۰
 امالی شیخ مفید، ۴۰
 انجیل، ۱۵۲، ۲۱۱، ۴۵۲، ۴۶۸،
 ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۱۰
 انجیل لوقا، ۲۱۱
 انجیل یوحنا، ۴۷۷، ۴۷۸
 بحار الانوار، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۴۰،
 ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۸۲،
 ۸۶، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۶،
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱،
 ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۹،
 ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۲۷، ۳۲۸،
 ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴،
 ۳۸۵، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵،
 ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۷۵،
 ۴۸۰، ۴۹۵، ۵۰۳
 بحوث فی تاریخ القرآن، ۴۷۳
 بشاره المصطفی، ۲۲۲
 بصائر الدرجات، ۲۳۱، ۴۳۳
 تاج العروس، ۱۹۱، ۲۱۱
 تاریخ الخلفاء، ۴۱۱
- آئین ما، ۷۳
 آیا صبح نزدیک نیست؟، ۵۰۰
 احتجاج طبرسی، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۹،
 ۱۴۶، ۲۸۹
 اختصاص شیخ مفید، ۴۸۰
 اسباب النزول، ۷
 اصل الشیعه و اصولها، ۷۳
 اصول کافی، ۱۲۹، ۱۳۹
 اعلام الوری، ۵۱، ۵۴، ۱۷۴، ۲۹۰
 النقاء ابن حبان، ۴۱۳
 الشیعه فی احادیث الفريقین، ۲۳۰
 العمده، ۶۸، ۴۱۱
 الفصول المهمه فی اصول الائمه،
 ۴۳۳، ۴۵۷
 الکامل عبداللہ بن عدی، ۴۱۳
 الکلینی و الکافی، ۱۳۹
 المراجعات، ۴۱۳، ۴۱۴
 المنار، ۷، ۴۹، ۷۰، ۷۱، ۸۷، ۱۳۳،
 ۱۳۶، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۳۹۰،
 ۴۳۴، ۴۶۳
 المناقب، ۲۲۲
 المیزان، ۷، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۷۵،
 ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۹۰، ۳۱۵، ۳۲۱،
 ۳۴۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵

- تورات، ۳۱، ۵۱، ۵۸، ۱۴۷، ۱۴۸،
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۴، ۴۰۸،
 ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰،
 ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۷،
 ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۷،
 ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۴
- تهذیب، ۱۷، ۱۸
 ثواب الاعمال، ۹۹
 جامع البیان، ۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۲۱۶،
 ۲۳۲، ۲۳۴، ۳۰۸، ۳۵۶، ۴۳۴
 جوامع الجامع، ۳۱۵، ۴۴۴
 حلیۃ الابرار، ۵۴
 خصائص نسائی، ۴۱۱، ۴۱۵
 خصال صدوق، ۱۲۹، ۱۶۸
 درّ المثنور، ۷، ۷۷، ۸۶، ۱۳۶، ۲۱۸،
 ۲۳۲، ۲۳۴، ۳۱۵، ۳۲۱، ۴۱۳، ۴۶۵
 درر الاخبار، ۱۶۸، ۲۸۹
 دعائم الاسلام، ۱۸۲
 ذخائر العقبی، ۴۱۲
 روح الجنان، ۷
 روح المعانی، ۷، ۲۲۴، ۴۶۹
 رهبر سعادت یا دین محمد، ۴۷۶
 زاد المسیر، ۱۴، ۶۸، ۲۱۶، ۳۴۰
 زبدۃ الاصول، ۱۳۹
 سفینه البحار، ۱۲۹، ۳۸۰
 سنن ابن ماجه، ۴۱۰
 سنن بیهقی، ۱۷، ۷۲، ۸۶، ۴۶۶
 سنن ترمذی، ۴۱۰، ۴۶۶
 سنن دارمی، ۷۲، ۱۳۳
- تاریخ بغداد، ۴۱۲، ۴۱۳
 تاریخ مدینه دمشق، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵
 تأسیس الشیعۃ لعلوم الاسلام، ۷۳
 تأویل الآیات، ۱۱۹
 تبیان، ۷، ۱۴، ۶۸، ۸۵، ۱۱۳، ۱۳۱،
 ۱۹۱، ۳۰۸، ۴۳۱
 تحف العقول، ۴۰، ۲۴۹
 تصحیح الاعتقاد، ۱۱۹
 تفسیر ابن کثیر، ۱۴، ۶۸، ۱۷۴، ۲۱۶،
 ۳۵۶، ۳۸۰
 تفسیر ابوالفتوح رازی، ۴۶۴، ۵۰۸
 تفسیر الأصفی، ۶۹
 تفسیر برهان، ۷، ۱۸۲، ۲۳۰، ۲۳۱،
 ۲۴۹، ۴۰۶، ۴۷۵، ۴۹۵، ۴۹۷
 تفسیر ثعالبی، ۲۳۲
 تفسیر صافی، ۷، ۶۹، ۸۲، ۱۱۲،
 ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۱،
 ۲۳۴، ۲۴۹، ۳۴۰، ۴۲۳، ۴۸۰
 تفسیر طبری، ۱۱۸، ۱۳۳، ۲۱۰
 تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ۱۷، ۶۹،
 ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۴۶، ۱۶۶، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۴۹، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۵۹
 تفسیر عیاشی، ۱۷، ۲۸، ۹۹، ۱۵۵،
 ۱۶۶، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۵۷، ۳۲۷، ۴۰۶
 تفسیر فخر رازی، ۷، ۲۹۹
 تفسیر فرات، ۲۳۰
 تفسیر قرطبی، ۷، ۶۸، ۷۷، ۱۳۳،
 ۱۸۹، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۸۰، ۴۰۶
 تفسیر مراغی، ۷

- سیره ابن هشام، ۴۱۱
سیره حلبی، ۴۱۱
شرح اصول کافی، ۲۳۱
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲۴۹، ۴۰۳، ۵۰۳
شواهد التنزیل، ۲۲۲
شیعه و یا پدیدآورندگان علوم اسلامی، ۷۳
صحیح بخاری، ۲۵۶، ۲۹۰، ۴۰۹، ۴۱۰
صحیح ترمذی، ۷۲
صحیح مسلم، ۸۶، ۴۱۰
صواعق المحرقه، ۴۱۱، ۴۱۲
طبقات ابن سعد، ۷۲
عدّه الداعی، ۲۵۶
علل الشرایع، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۵، ۴۱۴
عوالی اللثالی، ۱۷
عهد جدید، ۴۷۸
عهد قدیم، ۴۷۸
عیون اخبار الرضا، ۱۴۶، ۱۹۲، ۴۲۳
غریب القرآن، ۱۴
فتح القدیر، ۱۳۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۳۲۱
فتوح البلدان، ۴۷۳
فرائد الاصول، ۳۸۱
فقه الرضا، ۳۲۸
فیض القدیر، ۳۶۶، ۴۶۵
فی ظلال القرآن، ۷
قاموس، ۲۱۱، ۳۹۹
قاموس مقدس، ۴۷۷
قرآن و آخرین پیامبر، ۴۷۶
کافی، ۱۷، ۱۸، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۸۶
۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۶۳
۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۷، ۳۲۷، ۳۶۳، ۳۸۰
۴۰۶، ۴۵۷، ۴۶۵
کامل ابن اثیر، ۵۲
کشاف، ۷
کشف الغمه، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵
کشف المحجّه ثمره المهجه، ۲۳۱
کشف الیقین، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵
کنز العمال، ۷۲، ۱۳۳، ۴۱۳، ۴۱۴
۴۶۵
مجمع البحرين، ۱۳۹
مجمع البیان، ۷، ۱۴، ۵۰، ۷۷، ۸۵
۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۰
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۹۸
۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۴۰
۳۵۶، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸
۴۳۴، ۴۴۴، ۴۶۶، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۰۹
۵۱۴
مجمع الزوائد، ۶۸، ۴۱۳
مجموعه ورام، ۴۰
محاسن برقی، ۱۳۴
مستدرک الوسائل، ۱۷، ۲۸، ۹۹
۱۴۶، ۱۶۶، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۷۳
مستدرک حاکم، ۴۱۱
مستدرک سفینه البحار، ۱۲۰، ۳۸۰

۲۵۶، ۳۲۷، ۳۷۳، ۳۸۰، ۴۵۷، ۴۶۵،

۵۰۳

ینابیع الموده، ۴۱۵

مسند ابی حنیفه، ۱۳۳

مسند احمد، ۲۹۰، ۴۱۱، ۴۶۶

مسیحیت چیست؟، ۱۵۲

مصنف ابن ابی شیبہ کوفی، ۱۳۳

معاد و جهان پس از مرگ، ۲۶۱

معانی الاخبار، ۷۷، ۲۲۲

معجم الکبیر، ۳۹۰، ۴۱۳

مفاتیح الغیب، ۷

مفردات، ۹۱، ۱۰۰، ۲۲۱، ۲۴۸،

۳۳۹، ۳۸۸، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۴۶، ۴۶۳

مکاتیب الرسول، ۱۷۴، ۴۷۳

من لا یحضره الفقیه، ۱۸، ۱۳۴، ۲۳۹،

۴۵۷

موسوعه التاريخ الاسلامی، ۵۴، ۴۷۳

میزان الحکمه، ۲۳۱، ۳۷۹، ۳۸۱

نور البراهین، ۱۱۸

نور الثقلین، ۷، ۴۰، ۶۸، ۶۹، ۹۹،

۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳،

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۸۲،

۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۴۹، ۳۷۳، ۳۸۴،

۳۸۵، ۴۰۶، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۶۶، ۴۶۹،

۴۷۵

نهج البلاغه، ۱۲۸، ۲۴۹، ۲۹۰، ۳۲۸،

۳۵۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۵۰۲، ۵۰۳

نهج السعاده، ۲۳۱

وسائل الشیعه، ۱۷، ۱۸، ۴۰، ۵۰، ۷۷،

۸۶، ۹۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۳،

۱۶۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۳۹،

(فهرست ازمنه و امکنه)

عراق، ۷۱	آلمان، ۱۷۲
عید قربان، ۴۰۶	انجیل عربی، ۴۷۸
فلسطین، ۴۹۲	اندلس، ۱۹۵
کوفه، ۲۹۰	ایلات، ۴۹۲
کوه طور، ۴۳۲، ۴۶۰، ۵۱۴، ۵۱۵	ایله، ۱۹۶، ۴۹۲، ۵۰۳
لندن، ۴۷۸	بابل، ۱۹۵
مدین، ۱۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۳۵	بدر، ۲۹۰
مدینه، ۱۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۹۷، ۳۳۴	بیت المقدس، ۳۳۵، ۴۵۴، ۴۸۶
۳۶۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸	۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰
مسجدالحرام، ۵۳، ۱۸۲	تبوک، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵
مصر، ۷۲، ۱۲۲، ۱۹۵، ۳۳۴، ۳۳۵	۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸
۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹	چین، ۴۸۵
۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲	حجاز، ۶۳، ۷۲، ۲۸۲، ۳۳۴، ۴۷۱
۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۱۱	۴۷۳، ۴۸۲
۴۴۰، ۴۵۱، ۴۷۳	حجر اسماعیل، ۵۳
مکه، ۱۷، ۲۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۹۷	حدیبیه، ۳۷۹
۱۰۲، ۱۰۳، ۳۳۴، ۳۷۹، ۴۱۳، ۴۶۹	خانه کعبه، ۵۳
۴۷۳، ۴۸۲	دریای احمر، ۴۹۲
نجران، ۱۷۴	رود نیل، ۳۶۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۷
نهروان، ۲۲۲	۳۹۹، ۴۴۰
نیویورک، ۳۲۴، ۳۲۵	روز بعثت، ۵۲
ویلیام وطس، ۴۷۸	شام، ۲۸۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۹۳
یثرب، ۵۴	شجره وادی ایمن، ۴۳۲
یمن، ۲۷۳	شعب ابی طالب، ۵۳
***	صفین، ۱۳۸، ۲۹۰

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

۴۸۵، ۴۶۵، ۴۱۵	آشوریان، ۱۹۵
قبطیان، ۳۳۸، ۳۶۸	اوس، ۵۲، ۵۴
قوم ثمود، ۱۰۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳	اهل تسنن، ۱۷، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۸۶
۲۸۸، ۲۸۵، ۲۸۴	۸۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۱
قوم سبأ، ۱۹۵	۲۳۴، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۶۵
قوم عاد، ۱۰۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶	اهل سنت، ۲۲۱، ۲۲۴، ۴۱۶، ۴۸۵
۲۸۳، ۲۸۱، ۲۷۹	بنی اسرائیل، ۳۲، ۹۸، ۱۹۶، ۳۳۳
قوم فرعون، ۱۰۶، ۳۴۳، ۳۶۷، ۳۶۸	۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۸
۴۳۴، ۳۹۲، ۳۸۲	۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۸۶
قوم لوط، ۱۰۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴	۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵
۳۱۸، ۲۹۵	۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲
قوم نوح، ۱۰۶، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲	۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۶
۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۳۵، ۳۳۶	۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵
قوم هود، ۲۷۳، ۲۸۲، ۳۱۸، ۳۳۵	۴۲۷، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲
کاپیتالیسم، ۹۴	۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰
کلدانیان، ۱۹۵	۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹
کمونیسم، ۹۴	۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶
مسیحیان، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۴، ۲۱۴	۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۱۰
نصاری، ۵۵، ۵۹، ۴۷۶	۵۱۳، ۵۱۶
یهود (یهودیان)، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳	بنی امیه، ۱۵۱، ۲۴۹
۳۴، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹	بنی عباس، ۲۴۹
۷۱، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۳۴، ۳۹۹، ۴۰۰	بنی هاشم، ۵۳
۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۹، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۶	خزرج، ۵۲
۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۹۲، ۵۰۳، ۵۰۴	شیعه، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۶
۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳	۸۷، ۱۳۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۴۰۹

(فهرست اشعار)

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش

۲۴۹...

شَرِبْتُ الْإِثْمَ حَتَّى زَالَ عَقْلِي ۱۹۱...

(کلمات معنی شده در این جلد)

- ۲۵ - «أَنْصَحَ» ۲۶۷...
 ۲۶ - «أَهْلٍ» ۲۶...
 ۲۷ - «بَيْتِيسَ» ۴۹۶...
 ۲۸ - «بَاغٍ» ۲۷...
 ۲۹ - «بَالِغُهُ» ۳۸...
 ۳۰ - «بَخْسٍ» ۲۹۹...
 ۳۱ - «بَرَكَاتٍ» ۳۲۲...
 ۳۲ - «بَغْيٍ» ۱۹۱...
 ۳۳ - «بَيَاتٍ» ۱۰۸...
 ۳۴ - «تَأْذَنَ» ۵۰۵...
 ۳۵ - «تَبَارَكَ» ۲۴۶...
 ۳۶ - «تَضَرَّعُ» ۲۵۵...
 ۳۷ - «تَغْتَوُوا» ۲۸۴...
 ۳۸ - «تَقْوَا» ۴۶۵...
 ۳۹ - «تَلَاوَتٍ» ۱۰۰...
 ۴۰ - «تَلْقَاءُ» ۲۲۸...
 ۴۱ - «تَلَقَّفُ» ۳۵۱...
 ۴۲ - «تَمْكِينٍ» ۱۲۱...
 ۴۳ - «تَنْقِمُ» ۳۶۴...
 ۴۴ - «تُعْبَانُ» ۳۳۹...
 ۴۵ - «جَائِمٍ» ۲۸۸...
 ۴۶ - «جَمَلٍ» ۲۱۱...
 ۴۷ - «جَنَّتِ» ۱۵...
 ۴۸ - «حَبِطَ» ۴۳۸...
 ۴۹ - «حَجَّتِ» ۳۸...
 ۵۰ - «حَرَاجٍ» ۱۰۳...
 ۵۱ - «حَسَنَةً» ۴۶۳...
 ۱ - «آلٍ» ۳۷۵...
 ۲ - «إِثْمٍ» ۱۹۱...
 ۳ - «اسْتِضَاعٍ» ۳۹۳...
 ۴ - «اسْتِعْمَارٍ» ۳۹۳...
 ۵ - «إِسْرَافٍ» ۱۸۳...
 ۶ - «إِصْرٍ» ۴۷۰...
 ۷ - «اعْرَافٍ» ۲۲۷...
 ۸ - «إِمَامٍ» ۱۹۹...
 ۹ - «أَمْرٍ» ۲۵۳...
 ۱۰ - «إِنْبِجَسَتْ» ۴۸۷...
 ۱۱ - «إِنْفَجَرَتْ» ۴۸۷...
 ۱۲ - «أَوْرَثْتُمُوهَا» ۲۱۷...
 ۱۳ - «أَجْرٍ» ۳۴۸...
 ۱۴ - «أَحْسَنِيهَا» ۴۳۳...
 ۱۵ - «أَخَافُ» ۲۶۶...
 ۱۶ - «أُخْتُ» ۲۰۶...
 ۱۷ - «أَخَذَ» ۳۷۵...
 ۱۸ - «أُذِّنَ» ۵۰۵...
 ۱۹ - «أَزْوَاجٍ» ۲۲...
 ۲۰ - «أَسْبَاطُ» ۴۸۵...
 ۲۱ - «أَسِيفٍ» ۴۴۶...
 ۲۲ - «أَفْرِغَ» ۳۶۴...
 ۲۳ - «أَكُلَ» ۱۵...
 ۲۴ - «أُمِّي» ۴۶۹...

- ۵۲ - «حَطَّه» ۴۹۰...
 ۵۳ - «حَمُولَه» ۲۰...
 ۵۴ - «حَنِيف» ۸۰...
 ۵۵ - «حَوَايَا» ۳۲...
 ۵۶ - «خَالِئِف» ۹۱...
 ۵۷ - «خَلْف» ۵۰۸...
 ۵۸ - «خَلَف» ۵۰۸...
 ۵۹ - «خَلَق» ۲۵۳...
 ۶۰ - «خَوَار» ۴۴۲...
 ۶۱ - «دَابِر» ۲۷۹...
 ۶۲ - «دَرَسُوا» ۵۰۹...
 ۶۳ - «دَكَّ» ۴۲۲...
 ۶۴ - «دَلَّى» ۱۴۶...
 ۶۵ - «دَمَرْنَا» ۳۹۵...
 ۶۶ - «رَجَز» ۳۸۸...
 ۶۷ - «رَجَس» ۲۷۸...
 ۶۸ - «رَجَفَه» ۴۶۱...
 ۶۹ - «رَسُول» ۴۶۸...
 ۷۰ - «رِيش» ۱۶۲...
 ۷۱ - «زَكَات» ۴۶۵...
 ۷۲ - «سَبَّت» ۴۹۳...
 ۷۳ - «سِحْر» ۳۵۰...
 ۷۴ - «سُلْطَان» ۱۹۲...
 ۷۵ - «سِنِينَ» ۳۷۵...
 ۷۶ - «سُوءَ الْعَذَابِ» ۶۱...
 ۷۷ - «شَبَّع» ۶۷...
 ۷۸ - «صَدَف» ۶۰...
 ۷۹ - «صَنَعَ» ۳۹۴...
 ۸۰ - «ضَفَادِع» ۳۸۴...
 ۸۱ - «طَاغِيَه» ۲۸۹...
 ۸۲ - «طُوفَان» ۳۸۳...
 ۸۳ - «ظُفُر» ۳۱...
 ۸۴ - «عَاد» ۲۷...
 ۸۵ - «عَاكِف» ۳۹۷...
 ۸۶ - «عَتَوَا» ۴۹۶...
 ۸۷ - «عِدَالَت» ۱۷۷...
 ۸۸ - «عَرَش» ۲۵۱...
 ۸۹ - «عَرَض» ۵۰۸...
 ۹۰ - «عَزَّوَه» ۴۷۱...
 ۹۱ - «عَقَوَا» ۳۱۴...
 ۹۲ - «عَمِينَ» ۲۶۹...
 ۹۳ - «عَوَج» ۲۲۱...
 ۹۴ - «غَابِر» ۲۹۵...
 ۹۵ - «غِلَّ» ۲۱۵...
 ۹۶ - «غَوَاش» ۲۱۲...
 ۹۷ - «غَيْرَ مَعْرُوش» ۱۴...
 ۹۸ - «فِتْنَه» ۴۶۲...
 ۹۹ - «فَرَش» ۲۰...
 ۱۰۰ - «فِرْعَوْن» ۳۳۶...
 ۱۰۱ - «فَلَنْقُصَنَّ» ۱۱۳...
 ۱۰۲ - «فَوَاحِش» ۱۹۰، ۵۰...
 ۱۰۳ - «قَائِلُون» ۱۰۷...
 ۱۰۴ - «قَرِيَه» ۱۰۷...
 ۱۰۵ - «قَسَط» ۱۷۷...
 ۱۰۶ - «قُمَل» ۳۸۴...
 ۱۰۷ - «قَبِصَر» ۳۳۶...

- ۱۰۸ - «قِیَمًا» ۷۹...
 ۱۰۹ - «کتاب» ۲۰۲...
 ۱۱۰ - «کَذَبَ» ۳۷...
 ۱۱۱ - «کسری» ۳۳۶...
 ۱۱۲ - «لوح» ۴۳۱...
 ۱۱۳ - «مُبِین» ۳۳۹...
 ۱۱۴ - «مَذْخُور» ۱۳۲...
 ۱۱۵ - «مَذْزُوم» ۱۳۲...
 ۱۱۶ - «مسخ» ۴۹۹...
 ۱۱۷ - «مُسْلِم» ۸۲...
 ۱۱۸ - «مَعْرُوش» ۱۴...
 ۱۱۹ - «مَلَا» ۳۳۶، ۲۶۷...
 ۱۲۰ - «مِهَاد» ۲۱۲...
 ۱۲۱ - «مِیقات» ۴۰۵...
 ۱۲۲ - «نَاقَه» ۲۸۳...
 ۱۲۳ - «نَبِی» ۴۶۸...
 ۱۲۴ - «نَبِیذ» ۵۰۳...
 ۱۲۵ - «نَتَقْنَا» ۵۱۳...
 ۱۲۶ - «نَزَعَ» ۳۴۰...
 ۱۲۷ - «نُسْک» ۸۱...
 ۱۲۸ - «نَقُصُّ» ۳۳۰...
 ۱۲۹ - «نَکَثَ» ۳۹۰...
 ۱۳۰ - «نَکِدَ» ۲۶۲...
 ۱۳۱ - «نیل» ۳۹۰...
 ۱۳۲ - «وَزَنَ» ۱۱۴...
 ۱۳۳ - «هُدُنَا» ۴۶۳...
 ۱۳۴ - «یَأْفِکُون» ۳۵۲...
 ۱۳۵ - «یَخْصِفَان» ۱۴۸...
 ۱۳۶ - «یَسْتَضَعْفُونَ» ۳۹۳...
 ۱۳۷ - «یَسْؤُمُونَ» ۳۹۹...
 ۱۳۸ - «یَطَّیَّرُوا» ۳۷۷...
 ۱۳۹ - «یَعْدِلُونَ» ۴۲...
 ۱۴۰ - «یَعْرِشُونَ» ۳۹۴...
 ۱۴۱ - «یَعْنُوا» ۳۱۱...
 ۱۴۲ - «یم» ۳۹۰...
 ۱۴۳ - «یُمَسِّکُونَ» ۵۱۰...
 ۱۴۴ - «یوم» ۲۴۸...
 * * *